اسلام
و
نابسامانیهای
روشنفکران
۱

تالیف
محمد قطب

ترجمه
محمد علی عابدی

اسلام
و
نابسامانیهای روشنفکران

تألیف
محمد قطب

ترجمه
محمدعلی عابدی

موسسهٔ نشر انقلاب
آدرس ــ خیابان فردوسی کوچه اتابک ــ پاساژ ناصری
تلفن ۳۹۲۲۸۴
مرکز پخش کتابفروشی اباذر خیابان پنجم نیروی هوائی



بسم الله الرحمن الرحیم

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ
فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ
الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ

صدق الله العلی العظیم

فهرست



بسیاری ازروشنفکران وفرهنگیان امروز دربارهٔ دین دچار مشکلات فراوان وافکار پریشان شده‌اند ؛ ودراینفکرندکه آیادین‌یکی ازحقایق حیات وارکان‌زندگی است ؟ وبفرض‌اینکه چنین‌بوده درآینده نیزچنان خواهدبود ؟ درصورتیکه امروزعلم ودانش‌مسیر زندگی‌را تغییرداده ودرهمهٔ شئون‌اجتماعی واردشده است ؛ امروزجهان برای درك‌مطالب علمی‌آماده‌گشته ودرروی‌زمین جزبرای علم و حقایق علمی پایگاهی نیست ، آیا دینهم دوشادوش دانش پیش میرود ؟ ویااینکه با پیدایش علوم خاصیت خود را ازدست میدهد و سرانجام موضوع آن‌خود بخود ازمیان رفته‌ومقامش بعلم ودانش واگذار میگردد ، و بعبارت دیگردرجهان امروز پایگاههای دین‌برچیده‌شده ؟ وبجای‌آن‌حقایق علمی برسمیت‌شناخته خواهدشد .

آیادین‌مورداحتیاج جامعه‌بشریت‌است ؟ ویااینکه یك‌سلیقهٔ شخصی‌است؟ هرکس بخواهد دیندار وهرکس بخواهد بی‌دین میشود وهردویکسانند !؟

سپس اینقوم نسبت بدین اسلام نیز ازدریچه همین افکار مینگرند ، و با مشکل بزرگتری روبرومیشوند ؛ زیرا که رهبران اسلام بمردم میگویند : که این دین یك قماش مخصوصی است ، تنها عقیده نیست ، تنها تهذیب روح و تربیت فضائل اخلاق نیست ، بلکه با همهٔ اینها یك نظام عدالت اجتماعی واقتصادی متوازن وقانون جزائی وسیاسی ومدنی متناسب است ، یك آئین روشنفکری وتربیت بدنی مترقی است ، که یك رشته هماهنگی های کامل جزئیات آنرا باهم بافته و براساس عقیدهٔ فطری استوار ساخته ، وبافضائل اخلاق وتهذیب روح آمیخته است ، همینطور این گروه روشنفکر درمیان امواج این افکار پریشان سرگردانند ، گاهی گمان میکنند که دور اسلام بآخر وهدفهای آن بپایان رسیده ، سپس درسراشیب این افکار ناگهان بارهبران اسلام روبرومیشوند !! آنان میگویند که ایندین از آثار باستانی نیست ، تاامروز آنرادرموزهٔ افکار ونمایشگاه عقاید بتماشا بگذاریم ، بلکه یك موجود زنده ایست که هنوزهم بادقت کامل نظربزندگی آیندهٔ بشریت دارد ، وهم اکنون قادراست که ارکان زندگی آینده را ازهرنظامی حتی نظام کمونیستی بهتروشایسته تر اداره نماید ، آبرومندانه تر ازهرنظامی است که تا کنون بشر بتجربه رسانده است ، دراینهنگام ناراحتی آنان شدیدتر شده ، عنان گسیخته و بی تابانه نعره میزنند ، آیا این همان دین است که آئین تیول و بردگی رامباح کرد وسیستم سرمایه داری رابرسمیت شناخت ؟ **آیا این همان آئین است که زنرا نصف مرد قرار داد واورا در بیغوله خانه زندانی ساخت ؟ و حال آنکه بشر بشراست چه مرد وچه زن !!**
آیا این همان نظام است که سنگسار کردن وتازیانه زدن ودست بریدن را جزو قوانین کیفری خود قرار داد ؟ آیا این همان نظام است که پیروانش را بخوش گذرانی وتن پروری عادت داده ومنتظر احسان دیگران گرداند . تا ازاضافه درآمد آنان تحت عنوان زکوة وتصدق چرخ زندگی را بگردانند ؟

آیا این همان نظام است که اجتماع بشر را بطبقات مختلف وممتاز تقسیم کرد که در اثر آن عده ای دیگر را اسیر نموده وگروهی گروه دیگر را باستعمار کشید ، وطبقه ای طبقهٔ دیگررا ببردگی انتخاب نمود ، درسایهٔ چنین نظام است که رنجبران تاکنون تأمین زندگی ندارند ودر برابر تجاوز ستمگران جز تسلیم چاره ای در اختیارشان نیست ، آیا این همان نظام است که چنین کرد وچنان کرد .... ؟

آیا چنین نظامی ممکن است تاامروز زنده بماند تاچشم امید بآیندهٔ آن

دوخته‌شود ؟ آیاهنوزهم میتواند دردنیای کنونی که سراسرش را انقلاب علمی فراگرفته ونظام‌اجتماعی واقتصادی‌آن براساس علم‌ودانش پی‌ریزی شده‌روی پای‌خود بایستد ؟ ودرمیدان مبارزهٔ‌باعلم شرکت‌کند ؟ ودرمقابل قوانین‌علمی پایدار بماند ؟ **آیاامید هست‌که چنین‌دینی دراین‌مبارزه پیروزشده ومقام خودرا حفظ نماید .**

قبل ازبحث دراصل‌مطلب بایدکیفیت اینطرز تفکررا بررسی‌کنیم ودر بارهٔ پیدایش اینگونه شبهه‌ها تحقیق‌لازم بعمل‌آوریم ، تابخوبی بدست‌آریم‌که آیا اینقوم روشنفکرآنها رادرکارگاه فکر خود میبافند ؟ و یامقلدند وگفتار غرض‌آلود دیگرانرا بدون داشتن‌هیچگونه هدفی جزتقلید از بیگانه دست ـ بدست میگردانند ؟

آنچه معلوم‌است‌بطوریقین‌اینگونه **نابسامانیها** مخصوص‌آنان‌نیست‌وبلکه فکرآنان ازبافتن‌چنین قماشی‌ناتوانست ، پس‌دراینصورت لازم‌است چندگامی درتاریخ بعقب برگردیم ، وگوشه‌ای ازآنرا بادقت بررسی‌کنیم ، تا بنتیجه برسیم ... ! درقرون‌وسطی‌جنگهای صلیبی درمیان‌اروپا وعالم اسلامی‌باوج شدت رسید ، سپس‌بعداز مدتی‌خاموش‌گردید ، ولکن خطااست‌اگرکسی‌گمان کندکه‌اینجنگها دراینجابپایان‌رسید، واقعاً‌خطای بزرگی است ، اگربگویند این‌آتش‌هستی سوزخاموش‌گشت‌وصلح و صفادر میان‌دو ملت‌برقرارشد .

زیرا اینك (لرداللنبی) فرمانده نیروهای صلیبی‌در اینجنگ هنگامیکه بربیت‌المقدس غالب‌شد وپس‌ازپیروزی نفس‌راحتی‌کشید بابیان روشن‌میگوید: «هان‌الان جنگهای صلیبی‌بپایان رسید» ازاین‌بیان بخوبی پیداست‌که‌پیروزی نیروهای صلیبی وشکست‌مسلمانان در نظراین‌گوینده آخرین‌مرحلهٔ جنگهای صلیبی‌بوده است ، **ودرقرنهای هجدهم‌ونوزدهم‌اروپای استعمارگر یورش خود را بعالم اسلامی آغاز نمود و این محیط رابغارت گرفت ،** ودرسال ۱۸۸۲ پس‌ازخیانت توفیق‌پاشا وهمکاری وی‌باارتش بیگانه برعلیه انقلاب ملی مصرکه برهبری عرابی‌پاشا اداره میشد لشگر اشغالگر انگلیس‌وارد مصرشد ، واین‌کشوررابتصرف خوددرآورد ، در اینجا انگلیسها ناچاربودند سیاستی راپیش‌بگیرندکه جای‌پای خودرا درعالم‌اسلامی‌محکمتر کنند تاازاینراه بتوانند خودرا باروح‌اسلامی هماهنك‌بسازند ، که‌مبادا‌روزی این‌روح طغیان‌کند وبرنامه‌های آنهارا درهم‌بریزد. اینك برای روشن شدن مطلب سخنان‌مستر گلادستون نخست‌وزیر دولت‌بریتانیا درزمان ملکه‌ویکتوریا

را دراینجانقل میکنیم : **گلادستون طی نطقی سیاست خودرادرپارلمان آن کشور چنین تشریح کرد ؛ دریك دست قرآن وبا دست دیگر اشاره بنمایندگان گفت: تا این کتاب در میان مصریها است (منظورش همهٔ مسلمانان است) برای مادر این بلاد آرامش نیست ،** پس‌از این سخن بخوبی پیداست که هنوزآثار تعصب صلیبی‌از بین نرفته‌جنك همان‌جنك صلیبی‌است ، فقط بمقتضای زمان‌تغییرقیافه یافته است ، در نتیجه سیاست مطلوب انگلستان در این‌کشور از چند جهت آغاز فعالیت نمود ..... .

۱ ـ درسست نمودار ساختن اصول دین در نظر مردم مسلمان کوشش بسزا نمود

۲ ـ در کشتن روح تقوی وپاکدامنی درنهاد مسلمانها نقشه‌هاریخته‌شد

۳ ـ صورت اسلام را در نظر پیروانش چنان زشت نمودار ساختندکه خود بخود ازآن بگریزند ، و دلهارا بدین چنان بدبین نمودندکه مسلمانها بطوز خودکاراز قوانین‌آن سرپیچی نمایند، که‌سرانجام‌برای استعمارمداران فرصت مناسبی بدست‌آمدو آزادانه توانستند در این‌کشور ها حکومت‌کنند ؛ آری دولت‌انگلیس درمصر این‌نقشه‌شوم رابامهارت‌کامل‌اجرا نمود، **زیراکه در فرهنك این‌کشور سیاست‌آموزش و پرورش راطوری تنظیم کردند که در مدارس مسلمانان از حقایق اسلام چیزی تدریس نگردد .**

وبرنامه‌ها طوری تصویب‌شدکه اسلام‌را فقطیك‌رشته عبادت‌ها ونمازهاو دعاهای مخصوص وتسبیح وسجاده‌وصوفی‌مآبی وقرائت قرآن‌آن‌هم برای‌تبرك واذکاریکه فقط‌ناظربرمکارم اخلاق‌است نشان‌دادند .

امااز اسلامیکه دارای نظام‌اجتماعی واقتصادی سالم است ودارای قوانین سیاسی داخلی وخارجی وحاوی برنامه های‌عالی فرهنگی است ، ازاسلامیکه بهترین‌راه زندگی وبارزترین راهنمای‌پیروزی وبهروزی است ، چیزی بگوش دانشجویان اسلامی نرسید ، بلکه بجای برنامهٔ صحیح فرهنك‌اسلام شبهه‌ها ونابسامانیهائیکه اروپائیان صلیبی‌مذهب ومستشرقین‌پدید آورده بودند . بدانش‌جویان تدریس‌نمودند ، تاازاین راه‌بتوانند مسلمانهارا ازدین خوددورکنند وغرضهای شوم‌استعماری خودرا تحمیل‌و انجام نمایند ، **آری‌سرانجام بجای‌همهٔ برنامه های‌درخشان اسلامی برنامه‌های**

نابسامان اروپائی برگزیده شد ومسلمانها درشعاع این پرورش چنان گمان گردندکه نظام اجتماعی حقیقی فقط در اروپاست ، وتنظیم قانون‌صحیح‌اقتصادی رافکراروپائی لازم‌است ، آئین‌سیاست وحکومت سالم‌را از تجربهٔ اروپائیان باید آموخت ؛ حقوق‌ثابت انسانی‌را فقط انقلاب کبیرفرانسه پی‌ریزی‌کرده است ، ودموکراسی واقعی‌را فقط احزاب بریتانیا میتوانند تصویب‌کنند، کاخ‌تمدن‌حقیقی راامپراطوری روم‌بناکرده ، وخلاصه‌در نظر مردم مسلمان ، اروپا بصورت یك قهرمان شکست ناپذیر جلوه‌گرشد ، گمان‌کردندکه استقامت وپایداری دربرابرش تاابدامکان پذیرنخواهدبود، و مشرق زمین‌رایك موجودپست وزبون‌پنداشتندکه بایدتاپایان عمرباشارهٔاروپا راه‌برود ، وبدون‌الهام اروپا هیچکاری ازآن ساخته نبوده همه‌جا و همه وقت بایدغلام جان‌نثار ازآن باشد .

عاقبت این‌سیاست شوم‌کار خودراکرد ودرمدت‌کوتاهی تأثیرخـود را بخشید ، کم‌کم‌گروهی ازجوانان مصری‌بااین روش‌ببارآمدند ، که‌درنهادشان فروغ هستی وعاطفهٔ انسانیت خاموش‌شد ، وشخصیت واعتمادبنفس درافکارشان مفهومی‌بجانگذاشت ، مردمی‌بودند داوطلبان‌بردگی‌اروپا ودرمنجلاب‌بندگی تاسرحد امکان فرورفته ، گروهی بودندکه در هیچ‌کاری باچشم بصیرت‌نگـاه نکردند ، وبانیروی‌عقل‌بکار نپرداختند ، هرچه اروپائیان برای آنها صلاح دیدند قبول‌کردند ، وهرچه‌آنان خواستند اجرانمودند ، وهرفکری‌کـه از اروپا سرزدبدون دقت‌پذیرفتند .

درنتیجه روشنفکران امروز فارغ‌التحصیلان دانشگاه این‌سیاست‌شومند که‌برنامه‌آنرا دستهای استعمارتنظیم‌نموده ، **از اینجاست که ازاسلام‌بجز نابسامانیها چیزی‌را نشناختند و ازدین غیراز الهامهای اروپائی چیزی فرانگرفتند ،** ورری همین‌اصل مانندارو‌پائیان علم‌راار دین‌ودین‌را ازسیاست جدامیدانند .

برای اینکه ببار آورندبذر نفاق — بچهرمذهب‌ودین‌ازازل‌نقاب زدند
نشان مهربقانون‌این تمدن نیست — براین صحیفه بآب‌دهن‌لعاب‌زدند

در صورتیکه آنان فراموش‌کرده‌اند وازاین نکته‌غافلندکه آن دینی‌که اروپا اززیربارش شانه‌خالی‌کرد ، بادینی‌که رهبران اسلام بسویش میخوانند فرق‌دارد ، **آن چیزی واین چیزدیگراست .**

نمیدانندآن علت‌ها وسبب‌ها‌که سراسراروپارا فراگرفته و اروپائیانرا

بعداوت دین‌وادارساخته مخصوص‌خودآنهااست ، تاکنون‌نظیرآنها درمشرق‌زمین بوجود نیامده ونخواهدآمد .

بنابراین، این گروه‌دردعوت برعلیه‌دین هنوز ازتدبیرزندگی آبرومندانه بی‌خبر وازادارهٔ شئون‌اجتماعی وسیاسی واقتصادی عاجزند ، بلکه بوسیلهٔاین دعوت یك‌رشته افکارکشنده رادرمیان مسلمانان رواج‌میدهند ، همان افکاریکه اروپائیان درمحیط خود بکارمی‌بستند ، بدون مناسبت اینان‌در این‌محیط اجرا میکنند ، **درسرزمین اروپا علت‌پیدایش مبارزه درمیان علم و دین این‌بودکه‌کلیسا یك‌رشته‌افکارونظریات‌باصطلاح علمی‌را درآنجا پرورش داده و بنام قوانین مقدسهٔ‌آسمانی برجامعهٔ اروپاتحمیل کرده بود** و هنگامیکه‌علم‌ودانش فساد‌افکارکلیسا راروشن نمود ، وبنظریات آن پیروزشد ، چاره‌ای نماند جزاینکه مردم ازکلیسا ودینش برگردند ، و بعلم ودانش ایمان‌بیاورند ، ویگانه چیزیکه دراین‌میان بیش‌ازهمه‌بآتش این مبارزه دامن‌زد وباعث شدکه مردم‌یکباره ازدین‌برگردند، این بودکه‌کلیسادر حفظ‌مقام‌وآبروی‌خودپافشاری‌نمودوآئین‌خودراآئین‌خدائی‌نموداساخت،ودر اجرای‌آن باکمال قدرت ودیکتاتوری‌کوشید ، مانندغول خون‌آشام‌بزندگی مردم سایه‌گسترده وشب‌وروزدرخواب و بیداری ،آرامش وآسایش‌آنهارااسلب کرد ، مالیاتهای‌سنگین‌تصویب‌نمود ، ودرمقابل رجال‌دین همه‌راوداربکرنش ساخت ، چنانکه بنام قانون خدایك‌سلسلهٔ اوهام وخرافات رابرجامعه‌تحمیل مینمود ، یکی‌ازکارهای‌ناجوانمردانه‌کلیسا این‌بودکه علماودانشمندان‌راشکنجه داد ، **وکسانیرا بجرم‌اینکه بکرویت زمین قائل‌شده وحقیقتی را از راز هستی‌کشف‌کردند در کوره های مخصوص آدم سوزی سوزاند** این‌سخت گیری‌بحدی‌رسیدکه هرروشنفکری وصاحب هرضمیرروشنی وظیفه خود دانست‌که درنابود ساختن این دیوستمکار بایك دیگرهمکاری‌کنند وبرای سرکوبی‌آن نیروهای خود رابکار اندازند ، بطوریکه دیگر نتوانند بمردم تسلط پیداکند ، وسرانجام رسواکردن دینی‌که ازطرف‌کلیسا برسمیت شناخته‌شده بودومبارزه بافسادش‌برهمهٔدانشمندان وشیفتگان آزادی وظیفهٔلازم وآرمان مقدس‌شد .

امامسلمانان درکشورهای اسلامی هنوز چنین حادثهٔ غم انگیزی‌نداریم، پس چرا بایدعلم را از دین جدا بدانیم ؟ ، چرا درمیان این‌دو موجودپاك فتنه‌وآشوب بپاکنیم ؟ آخرکدام حقیقت علمی

دوراز غرضهای شیطانی لطمه بردین وعقیده زده؟ کی وکجا درسایهٔ اسلام برعلماو دانشمندان آزاری رسیده؟ ، اینك این تاریخ است و بهترین گواه ، که پزشکان مشهور وستاره شناسان نامی ودانشمندان طبیعی وریاضی وشیمیست‌های بزرك در پرتوحمایت اسلام برخواستند ، ووظایف خودرا بنحوشایسته انجام دادند ، و هرگز درافکارشان ستیزه ونزاعی درمیان علم و دین پیدا نشدوهمچنین درمیان دانشمندان وحکومتهای اسلامی چیزی باعث شکنجه وآزار ویاسوزاندن آنان نگردید ، بلکه تا بودند همه غمخوار یك دگر بودند و درحل مشکلات باهم همکاری میکردند .

هان اکنون چه شد که روشنفکران حرفه ای امروز بنام اصلاح جامعه تحریك شدند ، که علم راازدین جدا کنند ، ومیکوشند ازجهانی که دانش درآن قدم نهاده دین را بیرون نمایند ، کورکورانه و بدون اراده همهٔ بدی‌ها را بآن منسوب سازند ، این موجود پاك را درصف متهمین بنشانند ، آری ناله هائی است مانند نالهٔ تب داران که ازآنها سرمیزند ، زهرکشندهٔ استعمار است، جرعه جرعه سرمیکشند وازفرجامش بی‌خبرند .

اگرچه ازاول این گروه روشنفکراز حساب من بیرون بود ، اما بهر- صورت این نامه رامینگارم ویقین دارم که آنان براه راست برنمیگردند ، مگر آنکه رهبران غربی آنها برگردند .

پس ازآنکه ازتمدن مادی خود مأیوس بگردند و درکوی ندامت به بن بست پشیمانی برسند ، آنگاه تشخیص بدهند که راه چاره جز آنست که آنان بر گزیده‌اند ، بر گردند بسوی نظامی که هم مادی و هم روحانی است ، همان نظامیکه شامل عقیده وآئین و زندگی است ، **بلکه روی سخنم با گروه دیگری از جوانان خوش باطن ونو نهالان روش ضمیر است ، جوانانیکه همیشه با صداقت و درستی شیفتگان حقیقتند و در جستجویش قدم برمیدارند ،** اما این شبهه‌های ناپاك راه را برآنان دشوار میسازد . وچارهٔ دفاع ازحریم هدف برآنها مجهول است ! . زیراکه استعمار پرتزویر پیش چشمشان پرده کشیده ودرتاریکیهای غم انگیز حیران و سرگردان گذاشته است ؟ ، وازطرف دیگر سر سپردگان استعمار وشیطانهای کمونیست درگمراه ساختن آنها کوششهای فراوان بکار میبرند ، و از آن میترسند که این گروه تازه نفس براه زندگی هدایت شده و با حقیقت آن آشنا

گردند ، راه آزادی پیش بگیرند ، پیروزی و بهروزی بدست آوردند وسعادتمندانه زندگی کنند :

پس براین جوانان پاکروان وبراین روشنفکران خوش نهاد این کتاب راتقدیم داشته وچشم امید بسوی خدای بزرك دارم که توفیقم بدهد تابتوانم این خار های مسموم راازسرراه آنان بردارم .

محمد قطب

مقدمه مؤلف درچاپ چهارم

هنگامیکه این کتابرا بخوانندگان ارجمند تقدیم نمودممیدانستم مشکلاتی را که این کتاب ازآنها بحث میکند یك‌رشته مشکلات‌واقعی است که درافکار ووجدان هرجوان روشنفکر پرورش یافته ومقدارزیادی فکر اورا بخود مشغول میسازد ، اماواقعاً من نمیتوانستم درك کنم که‌این جوانها این اندازه ازاین کتاب استقبال‌خواهند کرد؛ **زیراکه دردچیزی ودرمانش چیزدیگری است، ولکن آن‌اهتمام واستقبالی که‌ازاین نونهالان پاك روان مشاهده کردم باعث‌شد که بدانم‌این‌کتاب‌تا اندازه‌ای مأموریت‌خودراانجام‌داده‌است،** چنانکه‌یقین‌بیشتری حاصلم شد که‌آنان‌نیز بکاراسلام‌وبنا بساما نیهائیکه دراین راه پیش میآید بیش‌از پیش بصیرت پیدا کرده‌اند ، امروز که چاپ چهارم آنرا بدوستانم تقدیم میدارم‌خدارادرمقابل این‌نعمت بزرگ که نصیبم فرموده شکرمیکنم واز اومیخواهم تاهمیشه توفیق خیروسعادت نصیبم فرماید.

محمدقطب



آیا مقاصد دین بپایان رسیده

بسیاری از غربیها در قرن هجده و نوزده همزمان با ترقی وپیروزی علوم گمان کردند که دین مقاصد خودرا بپایان رسانید ومقام خودرا بعلم ودانش واگذار نمود ومعظم دانشمندان اجتماعی وروانشناسان نامی دراروپا باآنان همگمان شدند ، مثلا فروید روانشناس معروف زندگی بشریت را بسه مرحله تقسیم میکند.

۱ـ مرحلهٔ خرافات ۲ـ مرحلهٔ تدین ۳ ـ مرحلهٔ علم ودانش

مادر مقدمه کتاب موجباتیرا که باعث پیدایش این گونه شبهه ها گردید ودانشمندان اروپا را واداشت که این نظریه رابپذیرند، همان نظریه ایکه بادین مخالف وازقوانین آن بیزار است بیان کردیم و گفتیم که آن ستیزه ونزاعیکه درمیان کلیسا ودانشمندان پدیدآمد، آنانرا وادار نمود که حق را دریابند وبدانند آنچه را که کلیسا میگوید جز انحطاط وسیر معکوس وخرافات نیست ولازم دانستند که این مولود کلیسائی پایگاه خود رابعلم

ودانش بسپارد تاراه برای پیش رفت قافلهٔ بشریت آمـاده شده و آزادانه بسوی تمدن‌روان گردد، سپس‌انگیزه تقلیدشوم محکوم‌بفنادر سرزمین‌های مسلمان نشین شرق پدید آمد .

همان تقلیدیکه در نظر تهی دستان این محیط چنین وا نمود ساخت که یگانه راه ترقی همان است که اروپای پیروز پیموده ، زیرا اروپا ازهمین راه حریف‌خودرا ازپای درآورد. وخیال کردند که برآنان نیزلازم‌است دین خودرا پشت سر بگذارند چنانکه‌اروپا گذاشت، ودرغیر این‌صورت‌تاابددرحال‌انحطاط وسیرمعکوس‌بسر برده ودربی راهۀ خرافات وعقب ماندگی سر گردان‌خواهندماند، اما بااین حـال همهٔ دانشمندان و نویسندگان اروپا دشمن دین‌نیستند زیرا ازمحفل آنان خردمندانی بر-خواستند که نهادشان ازمادیات‌اروپا آزاداست،واین‌حقیقت رادرك نمودند که عقیده برای‌بشریك امرضروری وفطری وعقلی‌است ودر هرزمانی بشر بآن نیازمندمیباشد.

ازمشهورترین دانشمندان اروپا ستاره‌شناس‌نامی جیمس جنیزاست که زندگی‌خودراباشك وتردید آغازنمودوسپس ازراه بحث وتحقیق‌باین نتیجه رسید که‌مشکلات بـزرك علـم‌آسان‌نخواهد شد مگرباوجود خدای بزرگ وهم‌چنین ازآنهااست (جنیز برگ) دانشمند شهیر اجتماعی که افکارش‌بادین‌اسلام تایید میشود،زیراوی معتقداست که‌قوانین مادی وآئین روحی بایددریك فکرویك‌نظام درآیند ونظام‌مشترك تشکیل دهند واینك نویسنده‌مشهور(سامرست‌موام) در گفتارشیرین وصادقانه‌اش‌چنین میگوید امروز اروپا خدای خودرابدورانداخت‌وازنوبخدای نوپدیدی‌ایمان‌آوردو آن معبودتازه‌کارعلم‌است، امامتأسفانه علم‌یك موجود اضطراب آمیز است

دائم دستخوش انقلاب بوده، آنچه را که دیروز نفی کرده امروز اثباتش میکند وآنچه را که امروز اثبات کندفردا نفی خواهد کرد و بهمین جهت بند گان وپرستند گانش را دائم درحال تشویش واضطراب می بینی وهر گز آرامش ندارند .

وحقیقت این تشویش مزمن که زند گی غـرب را فرا گرفته همان اضطرابیکه اعصاب مردم را در آنجا فاسد وفـرسوده ساخته وبمرضهای گونا گون جسمی وروحی مبتلا نموده نتیجه حتمی یکرشته ستیزه های هستی سوز است که نه درزمین بنیروی ثابت تکیه زده و نه در آسمان بقوهٔ ملکوتی پیوسته، و بهمین جهت همه چیز دراطراف این قوم متغیر است، حقایق هستی در کانون فهم آنان دستخوش طوفان انقلاب است ، برنامه‌های سیاسی واقتصادی روابط دولت‌ها وملتها وخلاصه حقایق علم ودانش دائم درحال تغییر است .

بنا براین اگر در این میان یك نیروی ثابتی نباشد که مردم دراختلافات زند گی ودر ستیزهٔ افکار بآن پناهنده شوند بطوریقین یك نتیجهٔ تلخ اجتناب ناپذیر در کمین آنها است وآن همان تشویش واضطراب دائم است.

پس اگر ایمان بخدا واعتقاد بمبدء را در زند گی بشر جز آرامش خاطر واحساس امنیت فائدهٔ نباشد، همان آرامشیکه انسان درسایهٔ لطف پرورد گار بدست میآورد ودراعمالش بسوی او توجه میکند و برای رضای او با نیروی شر وفساد میجنگد ودر اجرای ارادهٔ وی وانتظار پاداش نیك همت خود را در عمران وآبادی جهان بکار میبندد، همین اندازه بس که بشر دست بدامن عقیده بزند وآنرا بهترین توشهٔ خود قرار بدهد .

آیا انسان بی عقیده درجهان دارای ارزش هست؟

آیا بشر بی ایمان بعالم دیگر ازفواید انسانیت نصیبی دارد ؟ **بدیهی**

است که انسان بخوبی میداند که نابودی ومرگ در کمین اوست وبخوبی میداند که عمر کوتاهش در برابر آمال وآرزوی فرد ناچیزتر از هر چیز است. پس با این حال اگر ایمان بمبدء نباشد همیشه با سانی دنبال شهواتش میرود تا بلکه در زندگی کوتاهش بهترین لذتها را بدست آرد وباخوی درندگی و حرص حیوانی برزمین ومنافع آن رو میآورد تا از کمترین فرصت موجود بزرگترین استفاده را ببرد **اینجاست که منافع شخصی وخصوصی پیش میآید** وقانون تنازع جلب سود ودفع زیان بکار میافتد، زورآزمائی شخصیت آغاز میگردد، مردم یکباره از اوج انسانیت سقوط میکنند. احساسات وافکار بشر خاصیت خودرا ازدست میدهد، هدفهای زندگی بغلط هدف گیری شده ووسائل حیات پایمال میشود، کاروان بشریت دچار بحران ستیزه وآشوب هستی سوز میگردد، بطوریکه دیگر نبض عاطفهٔ انسانیت از کار افتاده ومفهوم دوستی ومودت وقانون خودیاری ونوع پروری از لوح دلها پاك میشود وسرانجام کاروان اشرف مخلوقات درمنجلاب تن پروری وشهوت پرستی فرود میآید بطوریکه تا ابد عاطفهٔ نجابت ومعنای انسانیت را فراموش نماید.

بدیهی است که مردم دراین راه ودراین ستیزه های هستی سوزاندکی ازمنافع ولذایذ دنیا را بدست میآورند، اما همه را باهجوم و ازدحام دسته جمعی فاسد وتباه میسازند، گرسنه وار دربدست آوردن آن از یك دگر سبقت جسته پایمالش میکنند در این راه هم افراد وهم ملتها نابود میشوند. اما افراد طوری شهوات بر آنها تسلط پیدامیکند که خودبخود درصف بندگان شهوت قرار میگیرند، اسیر انگیزه ها ومحکوم بفرمان غریزهٔ حیوانی میگردند واما ملتها دائم بسوی جنگهای جهان سوز میروند، همان جنگهائیکه نه لذت میشناسد ونه زندگی، پس علم بدون ایمان همان ابزار هستی سوز است که

انسانیت را روبنابودی وجهان رابسوی ویرانی خطرناك رهبری مینماید.

بنابراین اگراعتقاد بمبدء رادرزندگی بشرفایدهٔ جزاین نباشد که میدان رابرای زندگانی آماده ساخته وآرزوی زندگی جاویدراسرمشق برنامهٔ بشریت قرارمیدهد همان زندگی که همهٔ آرزوها درآن برآورده شده وازتمامی نعمت‌های جاویددلخواه آن بهره برداری میشود، خلاصه اگرعقیده را جز تخفیف بحرانهای روی زمین وآماده کردن فرصتهای مناسب برای پرورش افکاردوستی وبرادری وبشرنوازی مأموریتی نباشد همین اندازه بس که انسان عقیده رامحترم بشمارد وآنرا بهترین توشهٔ زندگی قرار دهد.

بایدتوجه‌داشت که بالاخره صاحبان مقاصدعالی وافکاروعقایدباارزش انسانیت راکی مأمور کرده که درمبارزه این اندازه سرسخت وصبور باشند؟ که بآنان دستور داده که در راه رسیدن بافکار وهدفهای انسانیت تا این حدباقوای شروفسادبجنگند؟ آیاسودشخصی که انتظارش راداشتندوادارشان میساخت؟ نفع شخصی که ارزشی ندارد تادر راهش خونها ریخته شود، زیرا بعضی وبلکه اکثرشان قبل از رسیدن بنفع منظور، ازجان شیرین میگذرند بلکه هدف این گروه هدایت کاروان بشریت بوده و بس.

واضح است آن عقیده ایکه تکیه بر نفع شخصی زند، هرگزرستگار نخواهدشد؛ مگرآنگاه که هدف ناچیزش بدست آید ومتأسفانه تا بدست آید تندبادهاویرانش میکند، آری تند بادهای شهوات ومنافع خصوصی زیرا که این گونه هدفها مانند خاربن ریشه ثابت ندارد ، بنابراین سود شخصی زودگذر علت صبر بر شدائد و باعث این همه فداکاریها نبوده و نخواهد بود .

در مقابل این طایفه بعضی مصلحین حرفه‌ای هستند که نیروی صبر

مبارزهٔ خود را از کینه‌های درونی میگیرند؛از کینه‌های شخصی خود ویا از کینه‌های گروهی امتیازخواه ویااز کینه‌های‌ملتی که‌در میان‌آن‌بزرگ شده‌اند الهام میگیرند،واین‌مصلحین دروغی گاهی هم‌ببعضی‌هدفهای خود نائل میشوند.

گاهی‌شدت کینه‌وبغض‌آنان‌بحدی‌میرسد که بهمهٔ‌رنجهاو گرفتاریها تن‌درداده ودر راه‌هدف خودرابرای هرنوع فداکاری آماده میسازند ، اما متأسفانه‌عقائدیکه‌تکیه بر بغض و کینه وپشت پا برآئین دوستی‌بزند هرگز ممکن نیست‌کاروان‌بشریت‌را بسرمنزل‌بهروزی‌وآسایشگاه سعادت برساند، بلی گاهی‌مشکل‌موقتی‌راآسان‌و گاهی‌ستمی‌رابرطرف‌میسازدولکن‌هیچگاه درمان‌قطعی‌آلام بشردردمندنخواهد بود، زوداست که منحرف شود ، آری بناچارهم‌منحرف‌خواهدشد زیرا که‌همیشه ازپستان کینه هاو عداوتها شیر خورده‌است.درنتیجه‌شری را به‌شربدتر وظلمی‌را بظلم شدیدتری تبدیل و سقوطی‌را بسقوط عمیق‌تری تحویل خواهدداد، **بر همگان روشن است عقیده‌ایکه‌برنفع‌آنی‌وزودگذر استوار نباشد.**

عقیده ایکه از سر چشمهٔ کینه ها و عداوتها سیراب نشود عقیده‌ایکه هدفش ایجاد دوستی و نجابت و حق یاری و برادری باشد ، عقیده‌ایکه باشر بخاطراینکه شراست میجنگد وازحریم خیربپاس‌اینکه خیراست دفاع‌میکند،این همان عقیده‌ایست که فقط‌بنفع بشریت‌میکوشد، این همان ایمان کامل‌است کـه جهان‌رابسوی خیر کشیده‌وانسانرا بقافله سعادت نزدیک‌میسازد، بنابراین‌باین هدف عالی کی‌توان رسیدمگر راهش بجزایمان بنوع‌یاری وبرادر دوستی‌است ؟ مگرراه‌ایـن‌هدف غیرازایمان بخیراست؟همان خیریکه بوجودبی‌پایان خـدا پیوسته‌است،مگـرراه‌این

مقصود باعظمت جز ایمان بحق است، همان حقیکه زندگی بشر با آن اندازه گیری میشود، پس بدون ایمان بخدا واعتقاد بعالم دیگر چگونه باین هدف عالی توان رسید، همان ایمانیکه حس فناو نابودی را ازروح زائل ساخته و بجای آن احساس دوام و بقاو زندگی جاویدمی بخشد، همین جا است که دیگر این روح کوشش و کردارش را بی فائده وافکار پرارزش خود راعاطل و باطل نخواهد یافت، تا اینجا بحث مادر عقیده بود، عقیده بخدا وایمان بعالم دیگر وحیات جاویدان.



اما اسلام را حساب دیگر است آنانکه در خاطرشان نقش بسته که اسلام وظیفه خودرا ایفا کرده و هدفهای خود را بپایان رسانده است هنوز نمیدانند که اسلام برای چه آمده؟ همان طور که آنها در درسهای تاریخ فرا گرفته‌اند همان درسهائیکه برنامه آن را استعمار چیان دلسوز تدوین نمودند خیال میکنند که اسلام فقط برای برانداختن بت پرستی نازل شد، آمد که بشر بت پرست را بپرستش خدای یکتا بخواند، روزیکه اعراب در حال توحش میزیستند وقبایل متفرقه بودند دشمنی و ستیزه جوئی در میان آنها حکم فرما بود وغارت وخونریزی شعار مقدس بشمار میآمد، اسلام آمد آن تفرقه ها را کنار گذاشت و آن قانون را درهم ریخت، در میان آنان هماهنگی ایجاد نمود وهمه را دریك اجتماع منظم قرار داد، اعراب پیش از اسلام شراب خوار وقمار باز بودند ومفاسد اخلاقی را نیکوکاری میدانستند، اسلام آمد آنها را از باده گساری وقمار بازی وسایر کارهای زشت بازداشت چنانکه از گروگان گرفتن انسانها و زنده بگور

کردن دختران بازداشت و باین موجودات خارج ازصف بشریت حق اجتماع داده وجزو خانواده بشریت بشمار آورد .

اسلام آمد پیروانش را به نشردعوت خود خواند و آنها نیز بندایش جواب مثبت دادند و بتبلیغ اسلام قیام کردند، تا جنگها ولشگر کشیهائیکه بتوسعهٔ اسلام منتهی شد بر پا گردید وخونهای فراوان ریخته شد تا اسلام بحدود جغرافیائی معروفش رسید، و منظوراز این دعوت غیر از این نبود وآن هم که حاصل شد در نتیجه هدفهای اسلام در اینجا بپایان رسید.

و اسلام وظیفه خودرا بنحو شایسته انجام داد وخود جزوسطور تاریخ در آمدو در ردیف آثار باستانی قرار گرفت و اکنون که در عالم اسلامی بت پرستی وجود ندارد و قبائل وحشی نیز بتدریج و کم کم بملت های بزرگ ومتمدن تبدیل گردید موضوع باده پیمائی وقمار بازی ومسائل اخلاقی بحال خود واگذار شده و برخلاف همه ادیان در اجتماع مترقی امروز محترم واجتماع پسند شد و گفتگو دراطراف این گونه کارها دیگر بی فائده است، زیرا که امروز هیچ محفلی بدون باده وقمار فروغ ندارد و بعبارت دیگر اجتماع روز آنهارا برسمیت میشناسد، پس روی این حساب هنگام انتشار دعوت اسلام بسر آمده و در تاریخ نوبنیان امروز پست جدیدی برای آن درنظر گرفته نشده است. بنابرین اسلام مأموریت خود را انجام داده ومقاصدش را بپایان رسانده است.

هم اکنون وظیفهٔ ما این است که بسوی تمدن جدید روی بیاوریم وآن ما را ازهرجهت بی نیاز خواهد ساخت .

آری این همان الهام برنامه‌های تعلیم وتربیت استعمار است که امروز بر فرزندان وجگر گوشگان خود یاد میدهیم وهمین برنامه‌های شرآمیز

در جامعهٔ ما بنام تمدن صحیح شناخته شده چنانکه از روزنهٔ بی فروغ افکارسر سپردگان استعمار گران غربی سردرآورده ودرمیان غرب پرستان معروف است، و لکن اینان وآنان هیچ یك تـا کنون درك نکرده اند که اسلام برای چه نازل شد جان سخن این است کـه حقیقت بی پایان این نظام بی مانند در کلمهٔ با ارزش آزادی گنجیده است،وبعبارت دیگراسلام حقیقت آزادی وآزادی حقیقت اسلام است،اسلام وآزادی دو حقیقت پاك و تفکیك نا پذیرند،اسلام مساویست باآزادی از هر قدرتیکه در کرهٔزمین قافله بشریت را مقیدمیسازدویاازپیش رفت آن بسوی آسایشگاه بهروزی وسعادت وازرسیدن باردوگاه انسانیت بازمیدارد،اسلام مساویست باآزادی از چنگال حکومت‌های زور و فرمان‌روائی ستمکاران، همان ستمکارانی که همیشه بشر را ازبرای بهره برداری خود میخواهند و همه‌جا با قهر وغلبه وایجاد خفقان مردم را اسیر خود میسازند .

وبرعلیه انسانیت قوانین ضدانسانی وخلاف حقیقت تصویب مینمایند، وسعادت وخوشبختی افراد راتیره‌وناموس آنها را بی‌احترام‌ودارائی جامعه را بغارت میبرند .

اسلام با بر گرداندن همهٔ قدرتها بسوی خدای یگانه و منحصر دانستن همهٔ‌نیروها در اختیار پروردگار وبابیان کردن این‌حقیقت‌بزرگ که بایددرافکار وقلوب مردم ازهر بدیهی بدیهی‌تـر گردد وآن‌عبارت از این‌است که‌همه‌بدانند **مالك‌الملوك** خداست‌واوست که برهمهٔ‌بندگانش غالب است،حکومت و فرمان روائی واقعی سزاوار اوست ، همه بندگان ویند،ودرمقابل اوهیچ بشری برسود وزیان خویش مالك‌نیست،اینجااست که پس از روشن شدن‌این‌حقیقت دیگرهر بشری‌ازآزار بشری مانندخود

آزاد است،زیرا بخوبی میداند که از بشر ناتوان کاری ساخته نیست و می داند که خودش ودیگران درمقابل اراده پروردگار قهار مغلوبند .

اسلام مساویست با آزادی از همـهٔشهوات؛ حتی شهوت حیات،در صورتیکه حیات برنده ترین اسلحهٔ ستمکاران است، بی اراده ویا با اراده آنرا برای سرکوبی بشر بکار میبرند، زیرا اگر مردم اسیر شهوات نباشند هرگز تن بذلت نمیدهندوهیچگاه از میدان مبارزه باظلم وستم عقب نشینی را جایز نمیدانند وبهمین جهت اسلام عنایت و پا فشاری مخصوصی بـا آزادی مردم دارد تا در مقابل شروفساد در صف مجاهدان جان باز قرار بگیرند نه درمقام ریاکاران سست وزبون .

اینک فرمان بسیج آزادی را اززبان سخن گوی اسلام بشنوید این قرآن است که این فرمان را از طرف خدای بزرگ خطاب به پیامبرش بگوش جهانیان میرساند [1]

هان بگو بمردم اگرپدران شما ، فرزندان و همسران شما ، برادران وخواهران شما ،وخلاصه فامیل وخویشان شما ،اموال وثروتیکه اندوخته اید، وتجارتیکه از کسادی بازارش میترسید ، خانه هاو کاخ هائیکه دلبستگی کامل بآنها دارید نزد شما از خدا و پیامبر وازجهاد درراه خدا عزیزتر و محبوب تر است منتظر باشید، وخویشتن داری کنید تا خداونـد امرش را روشن سازد ویقین بدانید که او گروه فاسق را هدایت نمیکند

شگفتا چه اعلان باارزش وچه فرمان باعظمت است که همهٔ شهوات جهان رادریك کفه میزان حقیقت نهاده ودر کفه دیگر دوستی خدا وپیامبرو جهاد در راه خدا را قرار داده عجب میزان عدالت و سنجشگاه حق و

۱ـسوره توبه آیه ۲٤

حقیقت است

سپس درهنگام سنجش کفه خدادوستی سنگین تر از کفه شهوات است، آری سنگین‌تر باید تاشرط کمال ایمان وزینت بخش محفل معرفت گردد.

نا گفته نماند که منظوراز آزادی ازشهوات تنها مقاومت وپایداری دربرابر ستمکاران وزور گویان نیست بلکه باحفظ سمت برای هدفهای شخصی نیز بکار برده میشود.

تا بشر بآسانی بتواند خودرا از قید بندگی غریزه‌های طبیعت آزاد بسازد وزیر بارسلطان دیواندرون خود نرود.

واضح است کسیکه غرق در شهوات است در اول کار گمان میکند که پیش ازدیگران ازلذائذحیات ومزایای زندگی بهره‌مند است ولکن این خیال خام واین پندار خطاپیشه دراندك زمانی اورا بدست عبودیت و بذلت بندگی مزمن میسپارد، بطوریکه راه نجات برویش بسته وبشقاوت و تیره روزی خانمان برانداز گرفتار گردد ، وتاابدآسایش وآرامش ازوی سلب شود، زیراهیچگاه کیسه طمع وشهوات باافراط وزیاده روی وبافشار ستیزه پر نمیشود وبلکه هراندازه که افراط وفشار بیش تروانگیزه ستیزه شدیدتر شود این دیو گرسنه دهان بازتر وگرسنه‌ترمیگردد وسرانجام پیروانش را چنان بخودسر گرم میسازد که نتوانند ازچنگالش بیرون آیند وبعلاوه دام خود راچنان استادانه می گسترد کــه خودبخود هرشهوترانی بی‌اختیار بسویش میرود، بدیهی است که دراین محیط، زندگی دیگر امکان پیش رفت نخواهد داشت وهمای دورپرواز بشریت دیگر نمیتواند بپروازدرآید، مگر آنگاه که ازفشارمر گبارشهوات آزاد شده وازقیدبندگیش نجات بیابد، تادر

میدان آزادگان عمل کند و درصف باعظمت احرار استخدام شود، خواه این عمل بصورت علمی درآید که زندگی را برای بشر هموار بسازد ویا بفداکاری وجان بازی انجامد تاجان داده وسرمایهٔ زندگی جاوید بدست آورد، ویاعقیده وایمانی باشد که بوسیلهٔ آن در افق افکار روشن بپرواز در آید، وجهان بی‌پایان بشریت را زیربالش بگیرد واز اینجاست که اسلام عنایت خاصی بآزادی بشر از شهوات خوددارد، اما نه بتصویب نمودن رهبانیت خشك کلیسائی، که تمام شیرینی‌های زندگی بکامش تلخ است، ونه با جلوگیری از لذتهای گوارا که انسانرا بقانون شکنی وادارد، بلکه با تهذیب کامخواهی افراد ومباح ساختن مقداری از لذائذ بقدریکه رفع احتیاج کند ونیروی آدمی راآزاد بگذارد تابتواند در پیش‌برد وبزرگداشت کلمهٔ حق مردانه بکوشد .

اسلام با این اقدام دو سود بزرگ را در نظر گرفته.

یك سود برای خود فرد که با بدست آوردن مقداری از لذت و آرامش خاطر بآسانی بتواند ازمزایای زندگی استفاده نماید.

و سود دوم برای اجتماع که بابکارانداختن نیروی آن درراه خیر وسعادت بمقتضای نظریه وسیع خود که همیشه در هماهنگ ساختن فرد و اجتماع میکوشد واجتماع رابسوی ترقی وکمال رهنمائی میکند وهمچنین اسلام بآزادی عقل ازخرافات واوهام پرستی نظردارد، زیرا که پیش از اسلام بشریت در خرافات واوهام غرق بود، قسمتی از آن خرافات را خود بشر ساخته بخود و بخدایان مصنوعی نسبت میداد ، وقسمت دیگر را رجال دین بافته وبخدای زمین وآسمان منسوب میساختند.

وهمه این کارها ناشی ازیك رشته جهالت بود که عقل بشر در کودکی از

پستان آن شیر میخورد.

بنابراین اسلام آمد که بشریت را از چنگال خرافات نجات بدهد، همان خرافاتیکه در پیکر بتها ودرداستان یهود، واوهام کلیسا، نمایان، میگردید اسلام آمد که کاروان بشر رااز خرافه پرستی بسوی حق بر گرداند، بطوریکه عقل بپذیرد وحواس بشناسد، وضمیرایمان بیاورد، اسلام افرادبشررا برای بکارانداختن نیروی خود میخواندتا باراهنمائی آن پی بحقایق زند گانی ببرد، بشرط اینکه درمیان عقل ودین عداوت ودرمیان علم ودین دشمنی پدید نیاید، وانسان درخداشناسی بخرافه پرستی مجبور ودر گرویدن بعلم و ودانش بانکار کردن خدا ناچار نگردد، بلکه بااطمینان دل واستقامت ضمیر اقرار نماید که خدای توانا هرچه درزمین است تحت فرمان وی قرارداده است وبخوبی بداند هرراز علمی وهرسودمادی که تا کنون بشربآن رسیده توفیق وفضل بی پایان خدای بزرگ است وبخاطر همین نعمت ها سزاوار شکرومستحق پرستش است، با بهترین وشایسته ترین وجهی باید درستایش او بکوشدو بهمین جهت است که خداوند حکیم معرفت راجزوایمان قرارداده ند مخالف آن وهمهٔ اینها یك رشته هدفهائی است که بپایان نرسیده وتا بشر بشراست ممکن نیست بپایان برسد.

بنابراین آیامیتوان گفت اکنون بشریت از چنگال خرافات نجات یافتد؟ آیا میتوان گفت از قید تسلط ستمکاران و زور گویان رها شده؟ آیا میتوان گفت ازفشار عزائز وازصیحهٔ مر گبار شهوات آزاد گشته؟ نصف سکنه جهان هنوز هم در بت پرستی بسرمیبرند. درهند وچین ودر اکثر نقاط عالم هنوز هم بت پرستی شیوهٔ ستوده و آرمان مقدس است و نزدیك بنصف دیگر نیزامروز بخرافات نوپدیدی گرویده اند که در گمراه

ساختن بشریت وفاسد نمودن افکاروپندارمردم وقطع کردن علاقه وارتباط انسانها کمتراز بت‌پرستی نیست،وبلکه خطرناکتراست واین‌خرافات‌جدید همان علم بدون ایمان است،جای انکارنیست که علم درکشف حقایق از مهمترین ابزارمعرفت است ودرراه ترقی وپیشرفت ، بشریت رامسافت ـ های زیادی‌پیش‌برده است.

اماایمان غربیون براینکه اوخـدای یکتا است ومسدود ساختن راههای معرفت بجزعلم تجربی انسانیت را ازمقصد خود دور وافکارش را درمیدان‌تاریکی محصور ساخته، همان میدانیکه فقط علوم‌تجربی‌میتواند عمل کند وآن عبارت ازمیدان حواس‌است. بدون شك هر اندازه هم که وسعت‌این میدان بیشتر باشد باز هم نسبت بنیروی خدادادهٔ انسان تنگ است وهرقدر ارتفاع فضایش‌بالاترباشد بازهم دربرابرقدرت پرواز فکرو روح بشرناچیزاست زیرا هروقت که‌انسان‌بافکروروح حودبپروازدرآید بروح بی‌پایان حق متصل میگردد وبادیدهٔ ظاهروباطن درآن حال ازنور معرفت‌اقتباس‌مینماید،والبته‌این معنی‌بالاترازآن خرافات‌است که‌پیروانش خیال کرده‌اند وایمان دارند که فقط علم تجربی‌میتواندآنها رابهمه‌اسرار هستی‌آشناسازدوچنین می‌پندارند که هرآنچه این‌علم اثباتش کردحق، و هرچه‌راازاثباتش‌ناتوان‌شدخرافات‌است،وحال‌آنکه علم تجربی هنوزطفل است. هنوزهم دربارهٔ بسیاری ازحقایق جهان هستی درمیان نفی واثبات سرگردان وازشـکافتن هستهٔ حقیقت موجـودات عاجزاست وبلکه‌هنوز نتوانسته از اوصاف وظواهرتجاوزنماید.

اما پرستشگران‌علم درداوری‌کارمعبودخودبشتاب میروند وچون‌آن راازدرك‌غیرمحسوسات‌ناتوان یافته‌اندوجودروح‌رامنکرندوبجرم‌اینکه علم

تجربی در میدان تاریك حواس بشرمحدوداست نیروی برق آسای انسان وارتباط معنویٔ اورا باعالم خارج ازحواس که هنوز هم برای‌علوم طبیعی مجهول‌است‌انکارمیکنندوانکارآنان نه‌برای‌این‌است که درپشت‌پرده‌حقیقتی نیست بلکه برای‌این‌است که‌ابزارشان ازاثباتش عاجزاست،وچون‌حقیقت ذات خدا ممکن‌نیست دربرابرعلم‌تجربی‌سرفرودآوردپرستشگران‌علم خود را ازاوبی‌نیاز میدانند وبلکه گروهی قدم بالاترنهاده‌وجودش رامنکرند.

بنابراین اکنون بخوبی روشن شدکه دنیای امروز باسلام محتاج تراست چنانکه سیزده قرن پیش‌محتاج‌بود. بلی دنیا امروز باسلام محتاج تراست که از چنگال‌خرافاتش برهاند وعقل و روحش را از اوهام پرستی نجات داده باوج عظمت خــدا شناسی برساند، خواه‌آن خرافات، بت‌پرستی‌باشد ویادانش‌پرستی، بآن معنی که غربیون پیشرواموروز میگویند، بلکه امروز عالم بوجود اسلام بیش‌از این محتاج است‌تادرمیان علم ودین ازنوصلح وصفا برقرار ساخته وآرامش ازدست رفته‌را بجامعهٔ بشریت‌دوباره‌باز گرداند،همان‌جامعه‌ایکه عقاید فاسد دنیای‌غرب‌ویرانش کرده،عقل ووجدانش‌را باهم‌آشتی‌بدهد تابداند که احتیاج بعلم‌واحتیاج بخدا بایك دگر ناساز گار نیست.دیدی‌هرلحظه‌ایکه میگذرد دنیای‌متمدن امروز بوجود اسلام‌نیازمندترمیگرددتامگربقیه‌این روح ناستودهٔیونانی‌را از نهادش بیرون براند .

همان روحیکه اروپای متمدن امروزآنرا از امپراطوری روم‌ارث برده است،همان‌روح پلیدیکه‌ارتباط بشروخدایانرا ارتباط عداوت‌ودشمنی مــی‌پنداشت،همان روح ناپاکی کد معتقد است همهٔ اسرار معرفت وهر خیریکه بشربآن میرسد با زور از دست خدایان گرفته میشود بطوریکه

اگر این خدایان قدرت داشتند همه را از بشر مضایقه میکردند واز اینجا است که هر کشف علمی دراین قاموس، پیروزی برخدایان وشفابخش آلام بشریت محسوب است؛ واین روح پلید هنوز هم در باطن عقل اروپائیان و درنهاد عموم غربیون کمین کرده و گاه گاهی از دریچه گفتار آنها آشکار میگردد؛ ازقبیل اصل پیروزی انسان برطبیعت ورسیدن علم تجربی باسرار هستی و ماننداینها. وهم چنین در راه خدا پنداری وخدا شناسی ازآنان سرمیزندوخیال میکنند که فقط ناتوانی انسان اورا وادار بخداشناسی میسازد، زیرا بعقیده آنان هر کشف علمی را که انسان بدست میآورد بهمان نسبت یك درجه اورا بالا برده ودرمقابل یك درجه خدا را تنزل میدهد. واین ترفیع وتنزیل همین طورادامه دارد تاانسان بهمهٔ اسرارعلم آشناشده وبرموز آفریدگاری قدرت پیدا کند، وبدمیدن حیات بپردازد، واین همان خواب تعبیر ناپذیر است که در مخیله دانشمندان امروز کمین کرده است و معتقدند که: اگر بشردراین کارپیروز گردد برای آخرین بارازستایش و خضوع در برابر خدا رها شده وخودآفریدگار خواهد بود. **پس دیدی که عالم امروز چه نیاز بزرگی باسلام دارد تا ازاین گمراهی نجاتش بدهد** وبروح وروانش آرامش وامنیت غارت شده را باز گرداند، ازلذت رحمت وحلاوت لطف خدا باخبرش بسازد وآگاهش نماید که هر معرفتیکه بشر بآن برسد وهر سودیکه نصیبش گردد بزرگترین سعادتست که از پیشگاه خدای توانا در اختیارش قرارمیگیرد، آگاهش بسازد که در صورتی خدا ازبشر راضی است که این اندوختههای گرانبها را در بهروزی اجتماع بکار ببندد، ونیز آگاهش بسازد که هرگز بجرم شناختن حقیقت و پی بردن برموزهستی، خدای بزرگ انسانرامورد خشم خود قرار نمیدهد وهم

چنین هنگام کشف‌وآشنا شدن بیك حقیقت‌علمی، پرورد گاردانااز خود- ستائی بشر نمیترسد؛ بلکه وقتی انسانرا مورد عتاب وغضب قرارمیدهد، که اندوخته‌های معرفتش رادر راه‌اذیت وآزار مردم بکار اندازد **واقعاً که مردم امروز باسلام محتاج ترند**؛ تا گریبان آنها را ازچنگال ستمکاران وزور گویان نجات بدهد، همان طور که سیزده قرن پیش نجات‌داد . واضح است که امروز ستمکاران فراوانند بعضی ازآنان پادشاهان وبرخی گردن کشان و گروهی سرمایه‌دارانند که دائم باوسائل گونا گون خون‌زحمت- کشان را میمکند، وبااسلحهٔ برنده فقرواحتیاج آنان راسر کوب میسازند، و گروهی دیکتاتورها وخود سرانی هستند که باتوسل بزور سرنیزه وبکار بردن سلاحهای آتشین وتشکیل دادن شبکه‌های جاسوسی ومحکمه های تفتیش عقائد حکمرانی کرده وبر گرده ملت ها سوارند وبا کمال پرروئی خود را مجری ارادهٔ ملتها و خادم طبقه رنجبر میخوانند . اسلام امروز مردم را واقعاً وبدون ریا ازچنگال این گروه ستمکار نجات‌میدهد. بلی اینجا بعضیها میتوانند بپرسند اگراسلام این‌طور نجات بخش‌است‌پس‌چرا ملت‌مظلوم‌خودراازچنگال‌ملوك‌ستمکارش نجات‌نمیدهد؛ همان‌ستمگرانیکه هنوز هم بنام‌اسلام نفس‌ها را درسینه‌هاحبس کرده وزالوصفت‌دائم‌بمکیدن خون بی گناهان مشغول ودرهتك‌احترام دیگران لحظه‌ای غفلت ندارند، پاسخش این‌است که اشتباه نشود هنوز اسلام دراین بلاد حکومت ندارد وحتی اهل‌این محیط مسلمانان واقعی‌نیستند، ازاسلام فقط نام‌مسلمانی‌را دارند، این حکم قرآن‌درباره‌این گروه کاملاصادق، است‌آشکارامیگوید(۱) «آنانکه برخلاف‌حکم خداحکم‌برانندکافرند» وهم‌چنین‌طی‌فرمان‌دیگری

۱ـ سورهٔ مائده آیه ٤٤

خطاب بپیامبر مبارز اسلام میگوید(۱)«بآنان بگو؛هرگز نگوئیدما مؤمنیم بلکه بگوئید که بناچار اسلام را پذیرفتیم زیرا که هنوزایمان بقلب‌های شما راه نیافته است» البته آن اسلامیکه امروز ما بسویش میخوانیم طبعاً آن نیست که این گروه مسلمان نما درمشرق زمین دست‌آویز کرده وبنام آن باتمام قوانین خدا مخالفت میکنند گاهی مطابق دستورهای اروپا و گاهی موافق احکام خدا رفتار مینمایند.

ند باآن قصد عدالت ونه با این ارادهٔ انصاف دارند آماده وآگاه باشیدآن اسلامیکه ما بسویش دعوت میکنیم امروز تازه‌بجنش در آمده تاتختهای‌ستمکاران رابلرزاند وآنان راباکاخهای ظلمشان واژگون‌سازد. یا باطاعت خود وادارد ویا از زمین پاك اسلامی بیرونشان کند؛ مثل‌آن اسلام مثل‌آب باران است که در روی زمین جاری‌میشود، حبابش‌فانی و نابودگشته وآنچه بنفع مردم است دردل زمین میماند ومورد استفاده‌قرار میگیرد

(۲)فاماالزبدفیذهب جفاء واماماینفع‌الناس فیمکث فی‌الارض

بدیهی است وقتیکه این اسلام حکومت کند چنانکه بیاری خدا خواهد کرد هیچ ظالمی دربلاداسلامی‌دیده نخواهد شد.

زیرا که اسلام‌هرگز جفاکاران را برسمیت نمیشناسد وبهیچ کسی اجازه حکومت خودسرانه نمیدهد، بلکه آنروز همه باید درهمه جاطبق فرمان خدا ودستور پیامبر رفتار بنمایند وشکی نیست که حکومت خدا حکومت‌عدل‌واحسان‌است؛آری آنروز که اسلام رشتهٔ حکومت را بدست

۱ـ سورهٔ حجرات آیه ۱٤

۲ـ سوره رعدآیهٔ ۱۷

میگیرد باین معنی که یك عده جوانان مؤمن ومردان مجاهد در سایهٔ اسلام تربیت یابند هیچ زمامداری نمیتواند جزقانون خدا قانونی اجرا کند ودر غیر این صورت خودبخود معزول شناخته شده وحق زمامداری برمردم نخواهد داشت، چنانکه بناچار ابوبکر باصراحت بیان در عهد خودمیگفت؛ ای مردم تاروزیکه دیدید سردرفرمان خدادارم اطاعتم کنید، وهر گاه که دیدید منحرف شدم وعصیان ورزیدم دیگر حق زمامداری برشما نخواهم داشت. وهم چنین آنروز زمامدار بیش ازیك فرد معمولی درمال ملت ودرقانون خدا حقی نخواهد داشت ونیز در آن روز زمامدار نمیتواند بزمامداری برسد مگر با اراده وانتخاب آزاد مردم شخصی شایسته این مقام است که جزعدالت ورشادت ونیکوکاری قیدی نداشته باشد، پرروشن است که این اسلام روزیکه حکومت کند ملت خودرا نه تنها ازخود سری وزور گوئی جفاکاران داخلی نجات میبخشد بلکه باحفظ سمت از طغیان مستقیم بیگانگان نیزجلوگیری خواهد کرد، زیرا که اسلام دین عزت ودین شرف است همیشه از کرنش وتواضع به استعمار ننك دارد وهمه جا آنرا بشدت زشت میشمارد.

در نظر اسلام رضایت و کرنش به استعمار با کیفر ومواخذه، سخت وشدید خدای قهار مساویست، این همان اسلام است که مردم راهمه جا ودر هرزمان باوسائل موجودش بمبارزه علیه استعمار واستعمار گر میخواند، پس دیدی که ماامروز بوجود اسلام نیازمندتریم تا بزیرپرچمش درآئیم و کشور خودرا از لوث استعمار پاك کنیم، افکار وارواح و اموال و خلاصه عرض وناموس وعقاید خودرا ازچنگال زهرآگینش آزادبسازیم تا بوسیله

۱ــ سوره مائده آیه ۳

آن سزاوار لطفِ بی‌پایان خدا و دین برگزیده‌اش باشیم ، همان خدای بزرگی که‌میگوید(۱)امروز دین‌شمارا تکمیل ونعمت خودرا برشما تمام کردم واسلام را بهترین دین برگزیدم .

ولکن اشتباه نشود بازهم دوراسلام دراین‌حدمتوقف نخواهدماند؛ زیراکه نفع آزادکردن این قطعهٔ عالم از چنگال ستمکاران داخلی و خارجی تنها برملت مسلمان عایدنیست،بلکه باحفظ سمت برای‌همهٔاهل جهان،نعمت بزرگ و سرمشق درخشان زندگی است،همان جهانیکه با ضربت مرگبارجنگ گذشته‌بخون خود غلطید وجنگ‌آینده نیزبنابودی وحشتناك تهدیدش‌میکند. **زیرا امروز این عالم مظلوم بدو نیروی بزرگ تقسیم شده است.** از یك‌طرف نیروی خطرناك کمونیست و از طرف دیگر نیروی تبهکار سرمایه داری و هردو نیروی کافر در توسعهٔ نفوذ وبرای بدست‌آوردن پایگاهای تهاجمی‌ومناطق نظامی درنقاط‌حساس جهان بایك دیگر بمبارزه ورقابت برخاسته‌اند، گرچه درظاهر بایك دگر میجنگند امـا اگر نیك بنگریم بخوبی پیداست که با مامردم بی‌دفـاع میجنگند. بامامردم‌بی گناهیکه‌دراین محیط پهناوروپربرکت اسلامی که از ثروت مادی ومعنوی سرشاروحساسترین پایگاههای‌سوق‌الجیشی‌درآن قرارگرفته است مبارزه‌میکنند، هردونیروی جفاکار روی سینهٔمجروح‌و بی‌دفاع‌ما کشتی گرفته‌اند مثل اینکه‌درنظرآنهامامردمی هستیم بی‌ارج و بی‌ارزش وتاکنون در دفتر بشریت نام‌ما بثبت نرسیده است ، وبلکه فقط مانند بردگان برای پیروی ازنیروی پیروز آفریده‌شده‌ایم ومانندکالاًدائم ازدست مالکی بمالك‌دیگرمنتقل میشویم،آری‌اگرعالم اسلامی‌هستی‌خود راباز گرداندوعظمت‌خودرا ازسربگیردچنانکه بیاری خداتازه دراین‌راه

قدم نهاده . بطوریقین این ستیزهٔ هستی‌سوزواین آشوب خانمان برانداز که امروز دنیا را بنابودی تهدید میکند خاموش شده ونیروی سومی بوجود آمده تعادل نیروی مللرا دراختیارخواهد گرفت،هم‌ازقدرت ونفوذسرمایه داری وهم از غلبه و پیروزی کمونیستی مانع خواهدشد، در آن روز نه روسیه شوروی میتواند بماچیره‌شودونه‌امریکای‌سرمایه‌دارچشم طمع بسوی ماخواهد دوخت،چنانکه باکمال‌پرروئی امروزرفتارمیکنند بلکه‌آنروز هردو در جلب رضایت اسلام و خوشنودی مسلمانان با یك دیگر رقابت خواهند کرد **بنابراین‌دیدی‌که‌دنیای امروز به‌پیروی‌اسلام‌محتاج‌است** اگرچه غیر از مسلمانهای موجود هم کسی ازآن پیروی‌نکند، زیرا که تنهاپیروزی آن عالم را ازترس مزمن وازناراحتی اعصاب‌نجات میبخشد. شگفتادنیای پرآشوب امروز چه احتیاج‌بزرگی باسلام‌دارد تاآنکه‌آنرا ازچنگال سلطان شهوات رهاسازد.اینك این‌اروپای متمدن است که در منجلاب شهوات چنان غرق است که به بیرون آمدن‌قادر نیست‌وچنان‌از باده شهوت سرمست است که کنترل اعصاب از دستش خارج است، اگر بگویندچه‌نتیجه‌ای‌بالاتر ازاین که‌امروزعلم‌ودانش این‌همه‌پیشرفته است میگوئیم صحیح‌است که‌علم‌ودانش‌ترقی کرده‌اما متأسفانه از ترقی بشریت خبری نیست که نیست!، آری تاکنون یاد نداریم جامعه ایرا که اسیر شهوات خود باشد و در گرداب محسوسات مادی درماند و با این حال ترقی بکند و درزندگی سرافراز گردد .

بلی امروز پیش‌رفتهای علمی درسراسر شرق‌وغرب بعضی مردم را چنان فریفته که خیال میکنندساختن هوا پیماهای صوت شکن‌وبمبهای اتمی و هیدروژنی و اختراع دستگاه رادیو و تلویزیون و کنترل نیروی

الکتریسیته فقط وسیله پیش رفت‌وترقی است وبس. اما متأسفانه باید گفت که میزان صحیح ترقی آن نیست که آنان‌پنداشته‌اند، بلکه‌آن‌میزانیکه هرگز خطا نمی‌پذیرد این است که انسان همه‌جا و همه وقت برشهوات خود پیروز شود وبخوبی بتواند خواسته‌های غرائز خودرا کنترل کند در نتیجه بشر هرچه‌دراین کنترل قوی تر گردد بتمدن نزدیك‌تر است وهر اندازه دراین‌کار ناتوان‌تر شود ازتمدن‌دوراست، گرچه در عالم ببالاترین مقام علمی‌هم برسد. وبدیهی است که این میزان‌فرمایشی نیست که‌بدون دلیل ادیان ومذاهب ویاعلم اخلاق‌آنراساخته باشد، بلکه یك‌قانون‌طبیعی ویك میزان فطری است که خداوند بزرگ درنهاد بشربودیعت نهاده‌است

پس بنابراین‌چه خوش است چندورقی‌ازتاریخ‌بخوانیم واندکی بزندگی ملتهای‌گذشته بپردازیم: چه ملت‌ها که میتوانستند درعالم‌با قدرت ونیرومندی زندگی کنند و در راه خیروبهروزی بشریت بکوشند نکوشیدند وبجایش خوددر نهایت تن‌پروری و شهوت‌پرستی فرو رفتند و سرانجام بسرنوشت شومی دچار شدند. آیا کاخ عظمت یونان باستانی را چه ویران کرد؟و بساط‌امپراطوری روم وایران قدیم‌را چه درهم کوبید؟ وقدرت عالم اسلام را درآخر عهددولت‌های‌عباسی چه نابود کرد؟ ملت‌تن پرور فرانسه درجنگ گذشته چه شجاعتی ازخود نشان‌داد؟ آیا دراولین ضربت که برپیکرش خورد تسلیم‌نشد؟ زیراملت فرانسه همان‌ملت‌تن‌پرور بود که همهٔ نیرویش را در عیاشی وخوشگذرانی بهدرداده بود، دیگرآن انرژی را نداشت که‌اندوخته‌های‌مادی ومعنوی خودرا در دفاع‌ازحریمش بکار بیاندازد. فرانسویان درپست همتی بجائی رسیده بودند که هنگام ریزش بمب‌های دشمن از ویران‌شدن کاخها وکاباره‌های پاریس بیش‌از نابود

شدن هستی و سعادت تاریخی خود میترسیدند و برقاصخانه‌های این شهر پراز فساد بیش از استقلال کشورشان احترام میگذاشتند .

ای بسادر نظر غفلت ربودگان‌مشرق‌زمین، ملت‌آمریکای‌شهوت‌ران امروز بزرگتر از هر ملتی نمودار است،زیرا که این ملت‌آلوده بشهوت پرستی باوصف‌اینکه تن‌پروراست‌هنوز دارای قدرت‌و نفوذاست‌و بزرگترین تولید جهان دردست‌اوست.

اما متأسفانه این خیال‌پرستان که‌امریکارااین‌قدر بزرگ‌می‌پندارند تاریخ‌آنرا فراموش کرده‌اند که هنوز جوان است، هنوز ازاندوختهٔ خود خرج نکرده دوران افزایش نیروی جوانی راطی میکند وتا کنون سرد و گرم روزگار نچشیده است و این نکته راهمه میدانند که جوان‌همیشه در تحمل بیماری وبردن رنج تواناتر است بطوریکه از بیرون بدن‌آثار مرض نمودار نمیشود.وبااین حال‌چشم‌طبیب متخصص میتواند آثاربیماریرا از پشت پرده پرتزویرجوانی دریابد،ودراینجا برای‌روشن‌شدن‌حقیقت،این دوخبر مشهور راکه در فضای عالم پیچید ودر جرايد جهان‌منتشرشدنقل میکنم تافریب خوردگان بدانند آن قانونیکه آفریدگار هستی درنهاد آفریدهٔ خود بودیعت نهاده تغییر پذیر نیست ونیز بدانند که علم با همه پیش رفتهایش هرگز نمیتواند قانونی راکه‌درطبیعت بشرونهاد موجودات ست‌تغییر بدهد،زیراکه‌علم‌نیز پاره‌ای‌ازهمین فطرت‌خداداد استوهیچگاه آئین خدارا متغیر نخواهی دید.

خبر اول این است که‌دولت امریکا سی‌وسه‌نفرازکارمندان‌وزارت خارجه خودرا بجرم اینکه بجنون غریزهٔ جنسی دچارشده بودند ازکار برکنار کرد،زیراکه بااین‌وصف دیگرمورد اطمینان‌نبودند ونمیتوانستند

اسرار دولت راآن طور که لازم است حفظ نمایند .

خبردوم این است که یکصدوبیست هزارنفر جوان امریکائی از نظام اجباری فرار کردند. البته این‌عدد نسبت بمجموع آرتش‌امریکاوهم چنین نسبت بملت جوانیکه میخواهد برای بدست آوردن رهبری جهان بکوشد عدد بزرگی است بلی همین مقدار نمونه‌ای‌ازرسوائی این‌ملت‌است وبقیه در پشت سرخواهد رسید، واگراین‌ملت باین‌آلودگی‌ادامه بدهد باید هم بقیه داشته باشد .این بودیکی ازعلل رسوائی مردم امریکا.

علت دوم اینکه تولیدات امریکای بزرگ تاکنون فقط در عالم مادی بوده است . ولکن این ملت باآن همه ثروت سرشارش وباآن همه نیروی جوانیش،وباآن قدرتیکه درخاك ودرافرادش ذخیره‌شده هنوزچیز قابل توجهی تولید نکرده است که در دنیای امروز در ردیف ارزشهای معنوی وقابل تحسین باشد، زیرا این قوم هنوزدرتن پروری وشهوترانی بیش از حد مشغول است،چنان سرگرم بادۀ شهوتست که‌آنی نمیتواند از آن محیط حیوانی بیرون بیاید، بطوری گرفتار است که دیگر حرکاتش مانند ابزار صنعتی شده وازاختیارش خارج است. **آری در رسوائی این مردم بشردوست همین اندازه‌بس** که باسیاه‌پوستان بومی خودآنچنان وحشیانه رفتار کند .

که امروز ما میزان ترقی وآفاق بشریت آنرا از دور تماشا کنیم **هیهات هیهات** !؟هرگزعالم نمیتواندبافرورفتن درلجن زارشهوات‌ترقی کند،اکنون دیدی که دنیای‌متمدن امروز، چه قدر باسلام‌محتاج‌است!! همانطور که سیزده قرن پیش محتاج بود تامگر گریبانش را از چنگال شهوت پرستی برهاند ونیروی‌حیاتش را بسوی‌آفاق درخشان‌بشریت‌روان

سازد تاخیر وجودش بهمهٔ نقاط جهان برسد ولباس افتخار بقامتش آراسته گ ، نباید کسی بگوید که دیگر این مطالب کهنه شده و گفتگودر این ره بی‌فایده است و بعبارت دیگر این تلاشها تلاش مذبوحانه است جز خستگی جان کندن نتیجه ندارد. زیرا درپاسخش میگوئیم پیش از این انسانیت بتجربه رسانده که میتواند از طریق ایمان وعقیده ترقی بکندو بدیهی است هر کاریکه یکبار انجام گرفت بار دیگر نیزممکن است. و امروز بشر همان بشر است هیچ تغییری در طبیعت آن رخ نداده است.

این نکته قابل انکار نیست که دنیای قبل‌از اسلام‌مانندامروزش‌درمنجلاب بندگی و عبودیت شهوتها افتاده بود. هیچ فرقی‌نداشت جز اینکه امروز وسائل شهوترانی مدرن تر شده ، امپراطوری روم قدیم درپرروئی‌وبی‌حیائی کمتر از پاریس و لندن و شهرهای امریکای امروز نبود و ایران باستان آنروزطوری‌درهرج‌ومرج‌اخلاقی گرفتارشده‌بود که‌امروز نظیرش‌را دردنیای کمونیزم نشان میدهند.

سپس اسلام آمد وهمهٔ این خرابیها راترمیم‌نمود وآن‌وضع‌ننگین را بیك زندگانی‌آبرومند وسرشار ازجنبش و نشاط تبدیل و زندگی را برای تولیدخیرواصلاح روی زمین‌آماده ساخت ،وبشررادرهمه‌نقاط‌شرق وغرب بپیش رفت اخلاقی وترقی روحی وفکری بسیج نمود وهرگز از شروفسادیکه دنیای‌آنروز راپر کرده بود عاجز نماندوبدون اینکه بوضع آنروز اعتنا بکند بسوی هدفش‌روان شد، وبدین ترتیب مدتزیادی‌عالم اسلامی درجهان منشأ نورومنبع‌سعادت ورهبر کاروان ترقی‌بشریت گردید، ودر این مدت هیچگاه خودرا در بدست‌آوردن قدرت مادی وپیش رفت فکری‌وعلمی محتاج بشهوترانی وهرج ومرج اخلاقی‌ندید؛ بلکه‌پیروانش

درهمه‌جا نمونهٔ بارز انسانیت شناخته شدند، تازمانی فرارسید که در اثر بی‌اعتنائی زمامداران عالم اسلامی اخلاق این ملت بتدریج روبانحطاط رفت که سرانجام دردست دیوشهوت اسیر شد وسنت خدا درباره‌اش جاری و بسرنوشت شوم دچار گردید.

پنهان نماند این جنبش اسلامی که امروز بتجدید نیرو پرداخته وخودرا برای یك بسیج عمومی آماده میسازد جنبش بزرگی است که‌از اندوخته های گذشته خود الهام میگیرد و با نیروی موجود امروز آغاز فعالیت نموده و بفردای آینده امیدوار است. و سرانجام بتدریج تمام وسائل‌مادی ومعنوی برای پیش‌رفتش آماده‌خواهدشد. بنا براین بخوبی پیداست که این نهضت نشاط‌آمیز بآسانی‌میتواندآن‌اعجازیکه اسلام،روز اول انجام داد دوباره بجهان بر گرداند،در نتیجه انسان درپرتوعنایتش‌از منجلاب‌پست‌شهوت‌پرستی‌بساحل‌سعادت‌آمیز بشریت‌میرسد،همان‌سعادتیکه از پایگاه زمین،آسمانها راهدف قرارمیدهد،ولکن‌باهمهٔ این‌فضائل‌اسلام هرگز باین‌اکتفا نکرد که تنها عقیدهٔ روحی ویاآئین تهذیب‌اخلاقی ویا دعوت بصوفی مآبی وتأمل در ملکوت خدا باشد ،وبعبارت‌دیگر اسلام‌دین خشك نیست بلکه دینی است عملی وناظر برتمام جریانات عالم‌بطوریکه هر کاری از کوچك و بزرگ در زندگی وروابط مردم اعم از سیاسی و اجتماعـــی واقتصادی در نظرش یکسان بوده‌وبرای هریك بمقتضای شأن خودارزش‌قائل‌است.

ودربرابرهریك‌قوانین‌بی مانندش راتصویب‌ودر اجرای‌آن‌درحدود قدرت بشرمیکوشد،بشرطاینکه‌درمیان فردواجتماع‌وعقل ووجدان‌سازش ودر میان عبادت کردگار وکاردنیاوهم چنین دربین زمین وآسمان ودنیا

وآخرت ارتباط و هماهنگی برقرار نموده وهمه را تحت قانون یك نظام مشترك درآورد، البته این فصل آن قدر گنجایش ندارد که دراطرف نظام سیاسی واقتصادی واجتماعی اسلام بتفصیل سخن گفته‌شود، اما بیاری‌خدای توانا درفصلهای آینده وقتیکه باشکالات اروپا واروپا پرستان پاسخ میدهیم، بتفصیل‌درپاره‌ای ازقسمتهای این نظام درخشان از جهات مختلف گفتگو خواهیم کرد. ودراینجا نیز لازم‌است بچند نکته‌دقیق‌وحساس ذیل‌اشاره کنیم.

۱ـ بایدبدانیم که اسلام‌دعوت نظری نیست (دین‌خشك‌نیست) بلکه دین عملی‌است وکاملا براحتیاجات مردم آشناودررفع گرفتاری‌آنها کوشا است

۲ـباید بدانیم که اسلام درراه‌تحقیق وزرفع‌این نیازمندیها باندازۀمیکوشد که تعادل قوا درحدود توانائی‌طبیعت بشرمحفوظ بماند، بنابراین‌دردرجه اول در نهاد فرد بین احتیاجات جسمی وروحی وخـواسته های عقلی آن هماهنگی‌کامل برقرارمیسازد وهر گز نمیگذارد یکی‌بردیگری‌غالب‌شود، واز اینجاست که نیروی‌زندگی‌درراه ترقی هیچگاه بوسیله‌روح‌سر کوب نمیشود وهم‌چنین اسلام در کامیابی و استفاده از شهوات، آنقدر پافشاری نمیکند که انسانرا از مقام انسانیت پائین‌آورده ودرمحیط پست حیوانیت جای دهد.

اسلام‌همۀاین‌خواسته‌هارا اعم ازمادی ومعنوی دریك‌نظام‌حکیمانه طوری هماهنگ میسازد که هیچ‌فردی درجلب سود ودفع‌زیان‌سر گردان نمیماند، سپس‌دوباره خواسته های فرد واجتماع را طوری تنظیم مینماید که فرد نتواند برفرد ویا براجتماع،واجتماع برفردچیره گردد،وهم‌چنین نژادی بنژادی ویاملتی‌برملتی نتواند جفا کند، بلکه‌اسلام‌همیشه‌خودرادر میان صفوف همۀ اینهاقرار میدهد تااز برخورد واختلاف‌جلو گیری کند،

وهمه رابسازش وتعاون عمومی در راه‌خیرانسانی دعوت نماید و پس از این دومرحله برای‌آخرین باردر میان اجتماع بین‌نیروهای مختلف‌تعادل برقرار ساخته قوای مادی ومعنوی اجتماع را بایکدگرهمآهنگ‌میسازد وتغادل عوامل مادی وعوامل انسانیت را کنترل‌مینماید.

بنابراین اسلام مانند نظام کمونیزم معتقد نیست که فقط عوامل اقتصادی وقوای مادی همه‌جا وهمه وقت بر انسان غالب است وهم چنین مانند دعوتهای روحی ومذاهب خیالی (درویش‌مآبی) ایمان ندارد که‌تنها عوامل روحی وفضائل اخلاقی میتواند زندگی بشر را تنظیم‌نماید. بلکه بعقیدهٔ اسلام همهٔ اینها یك رشته عناصرمختلفی هستند که ازمجموع آنها انسان،انسان میشود وهم چنین بعقیده اسلام بهترین نظامها آنست که‌همه وقت ودرهمه جاشامل همه‌جهات‌زندگی باشد،خواسته‌های جسم‌احتیاجات عقل و نیازمندیهای روح را باحفظ تعادل اجابت نماید باید بدانیم که اسلام دارای‌یك‌فکراجتماعی بی‌نظیرو نظام‌اقتصادی خودکاراست که‌همیشه بذات خود اتکادارد.

ولکن گاهی برحسب تصادف‌در خارج با بعضی مظاهرسرمایه‌داری‌و یا کمونیستی هم قیافه‌میگردد،اماچون نیك‌بنگری خواهی‌دید که اسلام چیزدیگراست .

هیچ گونه ائتلافی‌با سرمایه‌داری و کمونیستی ندارد وبدون اینکه در خط سیرخطاها وانحرافات آنها قرار بگیرد تمام مزایای هردو را داراست .

اسلام نظام بی مانندیست که در فرد پروری آن قدرتند نمی‌راند مانند دنیای غرب که فقط فردرا اساس قرار داده واو را موجود مقدس

میشمارد وفقط درحفظ آزادی وی میکوشد، در نظام غربی اجتماع دربرابر فرد حق اعتراض وحق اظهار وجود ندارد، پس خود بخود معلوم شد که سرمنشأ نظام سرمایه‌داری هم همین جاست، همان نظام شومیکه بنیانش براساس آزادی فردی قرار گرفته تا اجتماع‌را سرنگون سازد.

وهم چنین اسلام درحمایت ازاجتماع آن اندازه پافشاری نمیکند، چنانکه این روش محکوم بفنا، در اروپای شرقی برقراراست، ودرتمام شئون زندگی اجتماع را برفرد مقدم میدارد، درنظر این رژیم محکوم، فرد بتنهائی هیچ ارزشی نداردجز اینکه داخل گله بشمار میآید، درنتیجه دراروپای شرقی فقط اجتماع آزاد است وفردحق نداردبگوید بالای چشم آن ابروست، پس بخوبی پیدا شد که سرمنشأ رژیم تاریك کمونیستی هم همین جاست همان رژیم سیاهی که فقط اجتماع را درزندگی دارای ارزش دانسته وفرد را جزدرمیان گله محکوم میسازد.

بلکه اسلام یك نظام عادل وحد وسط است درمیان این دونظام هم فرد و هم اجتماع‌رادر حدود خود برسمیت شناخته وهردو را هم رنگ و پارهٔ تن یك‌دگرمیداند.

بنابراین برای فردآن مقدارآزادی میدهد که هستی خودرا حفظ نموده وبحقوق دیگران تجاوز نکند، وبرای اجتماع ویادولتیکه نماینده آنست باندازه‌ای آزادی عمل داده که هرگاه روابط اجتماعی ویااقتصادی از تعادل خارج شد در اعادهٔ آرامش وتنظیم برنامهٔ آن عاجز نماند وهمهٔ اینها بر اساس دوستی متقابل دربین افراد و تودهٔ ملت‌ها بطور حکیمانه پی‌ریزی‌شده، نه براساس کینه وبغض ومبارزهٔ طبقاتی آن طور که رژیم کمونیزم فلسفهٔ خود را برآن استوار ساخته است، واضح است که‌اسلام

این نظام عادلانه را بافشار ضرورتهای اقتصادی و با تصادم منافع شخصی بجامعهٔ بشر معرفی نکرده است بلکه بدون هیچگونه فشار اقتصادی و برخورد منافع شخصی چنین نظامی را ایجاد کرد، قبل از آنکه دنیای آنروز بارزش عوامل اقتصادی پی ببرد و یا باحقیقت عدالت اجتماعی آشنا شود، چنانکه امروز از برکت وجود اسلام ما آشنا هستیم و از آغاز تا امروز واز امروز تا پایان عمرجهان این نظام آسمانی بهردو نظام شرق وغرب مقدم‌تر بوده وخواهد بود، در صورتیکه هم رژیم سرمایه‌داری وهم سیستم کمونیستی آخرین نظامی بوده‌اند که دنیای امروز درعالم اجتماعی واقتصادی برسمیت شناخته شده‌اند .

البته آن خواسته‌های باصطلاح اساسی که کارل مارکس دست آویز نمود ودولت را مسئول اجرای آنها دانست و بدین‌وسیله در تاریخ جهان انقلاب بزرگی براه انداخت که بترتیب عبارت است از تأمین غذا وتهیهٔ مسکن واشباع غریزه جنسی همگانی چیز تازه‌ای نیست که اوآورده باشد بلکه آنها نیز شمه‌ای از خواسته‌های اسلام بوده که سیزده‌قرن پیش بیان کرده است، پیامبر هوشمند اسلام دراین باره میگوید هر کس که کارمند ما باشد اگر همسر نداشت باید اختیار کند واگرخانه نداشت باید تهیه شود و اگر احتیاج بخدمت‌کار داشت باید استخدام کند و اگر مرکب نداشت باید در اختیارش گذاشته‌شود. بنابراین اسلام بهمهٔ گفته‌های کارل مارکس بعلاوه چیزهای دیگر نیز اشاره کرده بدون اینکه کینه‌های طبقاتی را برانگیزد و یا انقلاب خونین بپاسازد و نیز هیچ یك ازارکان زندگی‌را که‌بیرون ازاین‌قیافه‌ها باشد انکارنکرده است .

این بود شمه‌ای از حقایق بارز نظام بی مانند اسلام و بدیهی

است دینی که ارکان واصولش این است، آنچنان دینی که باین عالم پهناور از زندگی بشر محیط است در اعمال و کردار و در افکار ووجدان درامور اقتصادی واجتماعی ودرحال ستایش وپرستش بر آنها ناظر است و ازبرای همهٔ این مطالب یك نظام عادلانه و بی نظیر درمدار تاریخ خود ایجادمیکند هرگز ممکن نیست مقاصدش را بپایان برساند، زیراکه این هدفها با زندگی بشر مساویست مادام که این حیات باقی است این هدفها نیز باقی است .

وبطور یقین دنیا باهمهٔ احوالش که امروز زندگی میکند دنیائی است که هرگز نمیتواند خود را از راهنمائی اسلام بی نیاز بداند .

آنچنان دنیائی که تعصب نژادی وامتیاز طبقاتی آن درقلب امریکای تمدن ساز ودر افریقای جنوبی در این قرن درخشان بیستم باین صورت وحشیانه رسیده هنوز هم محتاج براهنمائی اسلام است، همان اسلامیکه سیزده قرن پیش درمیان افراد بشرحقوق انسانیت را مساوی اعلام کرد، سیاه وسفید وسرخ را واقعاً باهم یکسان نمود، نه در ظاهر وبطور ریاکارانه، وبجهانیان اعلام کرد که هیچ کس برتری بردیگران ندارد مگر باتقوی و پاکدامنی، وبردگان سیاه چهره را نه تنها در رتبهٔ انسانیت با دیگران یکسان کرد، بلکه بالاترین مقامی را که یك مسلمان میتواند بآن برسد بسیاهان عطا ومقام ارجمند زمامداری و فرماندهی را برای آنان پیش بینی نمود . پیامبرهوشمند اسلام میگوید اگر بندهٔ سیاه حبشی زمامدار شما باشد تا سر در فرمان خدا دارد اطاعتش کنید؛ وحق ندارید بجرم اینکه سیاهست از فرمانش سرپیچی نمائید، یعنی فرمان او فرمان خدا ونافرمانیش نافرمانی اواست، آری این دنیای غرق شده در منجلاب استعمار وبردگی همان

دنیائیکه بخطرناکترین درجهٔ وحشیگری نزدیك شده هنوزهم بوحی والهام نشاط آمیز اسلام محتاج است، همان اسلامیکه از روز اول استعمار کش بوده و کشورهائی راکه بقصد توسعه وانتشار حق فتح کرد باحسن رفتاری که داشت در اصلاح آنها آنچنان کوشید که قهرمانان مصلح نما و خیره چشم اروپا از دیدنش عاجزند ودر تهذیب اخلاقی بحدی رسید که عمر بن خطاب برای فرزند عمرو بن عاص با نفوذ، تازیانه مقرر نمود وهم چنین عمر درحالیکه بمسند زمامداری نشسته وحکمران مطلق شده بود، دارد بصورت خود سیلی میزند، بخاطر اینکه فرزندش بصورت یك جوان یهودی مصری بدون مجوز سیلی نواخته بود.

آن جهانیکه درمفاسد پلید سرمایه داری غرقست، هنوزهم نیازمند بنظام اسلام است، همان اسلامیکه درسیزده قرن پیش دورکن بزرگ این رژیم فاسد راکه عبارت ازربا واحتکار است باشدیدترین وجهی محکوم کرد وارتکاب آنها را جرم نابخشودنی شمرد، آن جهانیکه کمونیستی نابکار آنرا احاطه نموده هنوزهم بنظام دادگستر اسلام محتاج است، همان اسلامیکه در بسط عدالت اجتماعی تا آخرین حد امکان میکوشد، بدون اینکه دراین راه بخشك نمودن سرچشمه روح انسان متوسل شده وفهم انسانرا درمحیط تاریك محسوسات محبوس نماید، ودر تحمیل عقایدش برجامعهٔ بشریت بزور دیکتاتوری نیازمند شود، بلکه اسلام بصراحت میگوید در دین اجباری نیست، زیراکه دیگر راه رشادت وحق یابی از راه جهل و گمراهی شناخته شده وهیچ ابهامی باقی نمانده است، آن جهانیکه از نهیب هستی سوز جنگ همیشه لرزان است هنوزهم بقیام دلیرانه اسلام محتاج است، زیرا تا پایان عمر جهان، تنها راهیکه بصلح و صفا میرسد قیام اسلام است،

هیهات که اسلام مقاصدش راببایان برساند،زیرا نقش‌آن درآیندهٔبشریت کمتراز روزگار پیشین نیست،همان‌اسلامیکه باپرتودرخشانش کرمزمین راروشن ساخت ، روزیکه اروپای متمدن امروز هنوز در نهایت‌ظلمت بسرمیبرد.

بردگی در اسلام

شبههٔ بردگی ناپاکترین شبهه ایست که کمونیستها در گمراه‌ساختن جوانان دست‌آویز میکنند، وبرنده ترین حربه‌ایست که درسست نمودن عقائد نسل جوان بکارمیبرند، میگویند اسلام اگر باهرزمانی سازگار بود چنانکه رهبرانش ادعا میکنند هرگز بردگی رامباح نمیکرد وبرسمیت شناختن بردگی بهترین دلیل است که اسلام برای مدت محدودی نازل شد، وپس از انجام وظیفهٔ خود در ردیف آثار تاریخی وسنن باستانی قرار گرفت.

بدیهی است که دراینجا برای هرجوان باایمانی پارهٔ شکها و تردیدها خود بخود عارض میشود، که چگونه اسلام بردگی را برسمیت شناخته، این دینی که بدون تردید از جانب خدا نازل شده ودرصدق و صحتش جای شبهه نیست وقطعاً برای خیر بشریت آمده وباتمام ادوارزندگی سازگار است چگونه بردگی راقانونی دانسته، آنچنان دینی که برای

برقراری مساوات کامل قیام کرده وهمهٔ افراد بشررا دریك اصل مشترك یکسان‌میدانند، وباهمهٔ آنها روی این اصل مشترك رفتار کرده چگونه بردگی را پارهٔ ازنظام خود قرار داده ودر باره اش قانون تصویب نموده است .

آیااراده خدااین‌بوده که بشرهمیشه بدو گروه مالك ومملوك‌تقسیم شودآیا واقعاً خواسته پروردگارعادل‌درجهان‌همین‌است؟آیاخداوند راضی میشود بشری که در شأنش **ولقد کرمنا بنی‌آدم** صادر نموده گروهی ازآن مانندکالای بازرگانی ببازار خرید وفروش‌عرضه شود؟چنانکه‌حال بردگان‌همین‌است؟.

واگر خدا باین‌امرراضی نیست‌پس چرا در قرآنش‌بصراحت‌شراب وقمار وربا وسایرچیزها را حرام کرده اما دربارهٔ الغاء بردگی حکمی صادر نکرده.

البته هرجوان باایمانی یقین‌دارد که دین اسلام‌حقست، ولی‌مانند ابراهیم خلیل‌درجستجوی اطمینان بیش تری میباشد،وقتیکه ازوی سئوال شود آیا باورنداری که اسلام حقست؟میگوید چرا!ما میخواهم اطمینان بیش‌تربدست‌آورم،آرامش‌قلب‌بیش‌تری‌میخواهم.

اما آن جوانیکه‌عقل‌وعقائدش‌را استعمار فاسد کرده‌صبر نمیکند که حق‌آشکار شود،بلکه چون دائم‌اسیرهوا وهوس است بدون تحقیق‌میگوید اسلام نظام فرسوده ایست ، زمانش گذشته و وظیفه خود را انجام داده و مقاصدش را بپایان برده است.

اما کمونیستها وبخصوص مدعیان مقام بی‌اساس علمی‌آنان که‌درس خود را درمکتب رهبران کجرفتارشان فرا میگیرند ، و ادعای خود را

مافوق علوم نمودار میسازند وخیال میکنند که‌تازه بیك حقیقت‌بی‌پایان رسیده‌اند که دیگر جای‌بحث و گفتگو نیست.

واین‌ادعای دروغین همان‌عقائدمحکوم ماتریالیستی‌است کهزندگی بشریت را بمراحل اقتصادی قهری معدودی تقسیم میکند ، و آن مراحل ضروری‌بترتیب ذیل است.

۱ـ اشتراکی ابتدائی،۲ـ دوران بردگی،۳ دوران تیول،۴ـ رژیم سرمایه داری ، ۵ ـ سیستم اشتراکی دوم که درقاموس کمونیزم پایان عالمست .

پیروان این نظام معتقدند که : تمام نظامها وهمهٔ عقائد وافکار که تاکنون بشر باآنها آشنا شده ازیك رشته حالات اقتصادی‌منعکس‌شده،ویا از یك سلسله‌جهش وتحولات اقتصادی همزمان خود پدیدآمده که‌بازمان وعلل محیط خود سازگار بوده ، و با عصر آینده‌ایکه مسلماً برپایهٔ اقتصاد نوین‌پی ریزی میگردد سازگار نخواهد بود ، واز این جاست که تاکنون‌درعالم‌هیچ‌نظامی‌دیده نشده که با همهٔ ادوار زندگی بشرسازگار باشد .

آنان میگویند هنگامیکه اسلام‌آمد دنیا تازه‌بآخرعصر بردگی و اول دوران تیول رسیده بود ، بنابراین قوانین وعقائد ونظام‌آن‌نیزمناسب همین قسمت ازتحولات اجتماع بوده که بناچار نظام بردگی وآئین تیول را برسمیت شناخت . زیرا از محیط قدرتش بیرون بود که بر تحولات اقتصادی همگام خود سبقت گیرد ، ویاقانون ونظام جدیدی بیاورد که هنوز امکانات اقتصادی برای پذیرفتن‌آن آماده نشده بود.

وبزرگترین دلیل گروه کمونیزم این است که‌کارل مارکس‌رهبرو

پیشوای عالی مقام آنان گفته که پیدایش این گونه نظام درعالم امکان پذیر نیست .

این بود خلاصهٔ شبههٔ کمونیستها در باره بردگی دراسلام.

اکنون مامیخواهیم قبل از آنکه بمعرکه غبار آمیز کمونیستها و پیروانشان وارد شویم موضوع بردگی را در حدود حقیقت تاریخی و جغرافیائی وازنظراجتماعی و روانی بدقت بررسی کنیم ، زیرا وقتیکه از این راه بحقیقت پی بردیم واصل مطلب را بدست آوردیم ، دیگر نه از دانشمندان ادعائی کمونیستها باك داریم و نه از جنجال پیروان کج اندیش آنان میترسیم .

امروزکه در این قرن بیستم بموضوع بردگی نگاه میکنیم و آنرا در شعاع جنایاتیکه در عالم انسان فروشی انجام میشد مورد دقت قرار میدهیم . وآن رفتار وحشیانه اینکه تاریخ در عصر امپراطوری روم ثبت کرده بافکر مطالعه میکنیم ، آنرا یك کار وحشیانه ویك جنایت بس ناجوانمردانه می بینیم واحساس میکنیم که : وجدان ماهرگز نمیتواند این گونه رفتار ضدبشری را کارخردمندانه ومشروع بشمارد .

سپس ازاین لحاظ تحت تأثیر احساسات قرار گرفته ، وروی اصل عاطفهٔ بشریت خود بخود بتعجب میگوئیم ؛ کهاسلام چگونه بردگی را برسمیت شناخته .

درصورتیکه همهٔ برنامهها وقوانین آن متوجه این است که بشر را از تمامی قیدهای بردگی درهر قیافه ورنگی که هست آزادسازد واز شدت ناراحتی وسوزش احساسات، بدون در نظر گرفتن امکانات، آرزو

میکنیم؛ که ایکاش اسلام قلب ما را راحت وعقل ما رامطمئن میساخت، وبابیان صریح بردگی را قدغن میکرد.

آری باید اینجا درمقابل حقایق تاریخ اندکی توقف کنیم و بموضوع بردگی دقت لازم بعمل آوریم؛ زیرا آن وقت خواهیم دید آن جنایتها و وحشیگریها که در امپراطوری روم در باره بردگان انجام میگرفت هرگز تاریخ اسلام آنهارا برسمیت نشناخته است.

ساده ترین مطالعه و کم ترین دقت بزندگی بردگان، درامپراطوری روم میتواند مارا بسوی آن تحول بزرگی که اسلام دروضع آنها بوجود آورده هدایت کند. حتی بفرض غلط اگر بگوئیم که نسبت بآزادی آنان هیچگونه اقدامی نکرده است، آری بطورعموم برده درقاموس امپراطوری روم غیراز بشر بود، واقعاً موجودی بود خارج ازصف بشریت وازحقوق انسانیت هیچگونه بهرهٔ نداشت وبااین وصف همهٔ وظایف سنگین وکار - های توان شکن رابعهده داشت.

هم اکنون اول لازم است بدانیم که این گروه محروم ازارزش انسانیت از چه راهی وبچه علتی باین کشور فساد آلودوارد میشدند.

واضح است که ازطریق جنگهای خونین ولشکر کشیهای رومیان تمدن ساز باین دیار کشانده میشدند.

همان جنگهائیکه هرگز برای پیش رفت فکری و تثبیت آئینی نبود، یگانه علت این جنگها این بود که دیگران باید برای مصلحت کشور باستانی روم استعمار شوند. برای این بود که غارتگران روم درنازونعمت ودر نهایت عیاشی وخوشگذرانی بسر ببرند، لباسهای فاخر بتن کنند و ازلذتهای گوناگون وازحمامهای سردو گرم استفاده نمایند، برای این بود

که انواع غذاهای رنگارنگ و گوارا درسفرهٔ رومیان چیده‌شود ونجیب زادگان رومی غرق در فسق وفجور گشته ازشرابهای گوناگون‌وبزمهای عیش وطرب وزنان زیباروی مه‌پیکر،وازجشن‌ها وشب نشینیهای‌با شکوه بهره‌مند گردند ، وبناچار رومیان در تأمین ایـن گونه زندگی ازاسارت دیگران استفاده میکردند ، وبرای‌آسایش وحشیانه خودازمکیدن خون دگران لذت میبردند

بلی‌بهترین شاهدسخنم‌کشور باستانی مصر است‌هنگامیکه‌در تصرف‌رومیان‌بود وقبل ازآنکه اسلام از چنگال جنایت کارآنان نجاتش دهد. زیرا کشور مصر همیشه برای امپراطوری روم مانند یك مزرعه پیش‌خریدبود ، بهرنحویکه هـوسش اقتضا میکرد امـوال وثروت آنرا بتاراج میبرد،آری از روزاول‌استعمارروم ازاین‌شهوترانی‌پلیدمتولد شده ، وبآداب ورسوم‌آن‌خو گرفته بود، وبدیهی‌است که بردگی نیزیکی ازمحصولات شوم این‌استعمار جفازاده بود.

اما بردگان درسایهٔ این رفتاروحشیانه یکنوع موجوداتی بودند. همان طور که در گذشته بیان شد ازمزایای هستی وحقوق انسانیت بی‌ـ نصیب ، دائم در مزرعه‌ها بکار مشغول بـودند وبرای اینکه فرارنکنند رنجیرهای سنگین کنترل بپای‌آنان می‌بستند، بطوریکه ازکارباز ندارد و ازفرارجلوگیری کند .

وخوراك و غذا باندازهٔ میدادند که فقط زنده بمانند وکار کنند،نه برای‌آنکه حق غذاخـوردن داشتند، حتی‌بقدرچهار پایان ونباتات،بلکه فقط برای‌بهره‌برداری‌واستفاده، ودرهنگام کاردر اثناء عمل‌بـا تازیانه ها بهرسورانده‌میشدند. نه‌برای‌آنکه جرمی‌را مرتکب‌شده‌اندبلکه فقط‌برای

اینکه‌نجیب زادگان رومی ویا نماینده‌آنان ازآزار وشکنجهٔاین‌مخلوق خارج ازصف انسانیت لذت‌ببرند.

سپس هنگام‌استراحت؛آسایشگاه آنان بیغوله های متعفن‌وتاریك بوده در گودالهائیکه محل سکونت موشها و سایر حشرات موذی بود،سکونت داشتند، واغلب در این گودالهای ظلمانی با زنجیرهای کنترل که در پاداشتند عددشان به‌پنجاه نفر میرسید ، فاصله دو نفر برده باندازه دو رأس گاونبود که در محل زندگی حیوانات برای گاوها آماده میکنند .

ولکن جنایات‌توحش آمیز رومیان‌بازهم دلخراش‌تر از آن بودکه بتوصیف‌آید.

وخود بهترین دلیل است که‌چه توحش عجیبی گریبان طبیعت امپراطوری کهنسال روم ونجیب زادگانش‌را گرفته‌بود، همان وحشیتیکه اروپای تازه‌بدوران رسیده امروز ازرومیان ارث‌برده وباقیافهٔ حق بجانب دراستعمار وبردگی مردم بی‌وسائل وملل‌ناتوان بکارمیبرند.

شمهٔ ازاین جنایات بی‌شرمانه این‌بودکه رومیان میدانهای مبارزه برای بردگان بی‌پناه‌آماده نموده وباشمشیرهای برنده ونیزه های جگر شکاف آنانرا مسلح‌میکردند ، وخوددراطراف این میدانها دور هم حلقه میزدند ، رجال مملکت وارکان دولت وگاهی‌خود امپراطور نیز درآن اجتماع ضد انسانی شرکت میجستند ، تامبارزه‌حقیقی‌بردگانرا ازنزدیك تماشا کنند .

وببینند که این موجودات بی‌پناه چگونه باهم مصاف میدهند ، وچگونه ضربات شمشیرها وسر نیزه‌ها بربدن بی‌دفاع آنها وارد میآید ،

وچه‌سان از جان گذشتگــان ایـن میدان استعمار بی‌پروا یك دیـگررا با شمشیرهای بران ونیزه‌های جان‌ستان‌قطعه‌قطعه میسازند، بلـکه‌هنـگامیـکه یـکی از مبارزین برحریف‌خودپیروز شده‌وجسم بی‌روحش راآغشته‌بخون نقش‌برزمین میکرد، شادی وسرورتماشاچیان باانصاف‌تـکمیل وبحد اعلاء میرسید، فریادها بهوراوتحسین بلند ودست‌ها برای‌تهییج سایرمبارزین که هنوز باجان خود بازی میـکردندبهم‌میخورد، صدای کفـزدن وخنده های سعادتمندانه حضارفضاراپرمیـکرد .

این بود شمهٔ از داستان رقت بار بردگان در امپراطوری متمدن آنروز ، وبااین‌بیان دیـگراحتیاجـی نداریم کــه ازوضع‌قانونی‌بردگــی‌و برده‌فروشی سخن‌بـگوئیم وازآزادی‌مالك دربهره‌برداری ودر آزاردادن و کشتن‌آنها بدون اینکه‌آن بی‌چاره حق‌شـکایت ویاناله داشته‌باشد گفتـگو کنیم، واگــراحیاناً ازفشار دردنالـه ویاشـکایت میـکـردند گوش کسی بنالهٔ‌آنان بدهـکار نبود ومقام صالحی نیز برای رسیدگـی‌بشـکایت وجود نداشت

واما درسایرکشورهامانند ایران وهندوستان رفتار مردم‌بابردگان ازنظر تضییع حقوق انسانیت وتحمیل‌کارهای‌توان‌شـکن چندان‌اختلافی با امپراطوری روم نداشت، چراگاهی‌از نظرشدت وضعف دراین‌بلاد اندك تفاوتی‌دیده‌میشد.

سپس در این محیط‌پر از فساد ودراین زمان تاریك اسلام آمد .

آمد که انسانیت ازدست رفته این‌بشربی‌پناه را بخود باز گرداند، آمدبهردو گروه‌مالك‌ومملوك‌بـگویدهمهٔ‌شماپاره‌تن‌یك‌دیـگرید،آمد که‌بآدم

فروشان بگوید هر کس بنده خودرا بکشداورا میکشیم، هر کس عضوی از اعضا برده خودرا از تن جدا کند ازوی قصاص میگیریم، آمد که اصل وحدت و منشأ و سرنوشت انسانرا برای او بیان کند، و با آواز رسا بگوید ای برده فروشان و ای غارتگران ناموس انسانیت، ای بردگان و ای غفلت ربودگان وادی بردگی، شما همه فرزندان آدمید و آدم از این خاك تیره بوجود آمده، اسلام آمد تا بیان کند که هیچ مالکی را بعنوان مالکیت بر بنده خویش برتری وفضیلت نیست؛ بلکه فضیلت و برتری فقط در تقوی و پاکدامنی نهفته است. اسلام آمد تا اعلام کند که ای اهل جهان بدانید عجمی را بر عرب وعربی را بر عجم، سیاهی را بر سرخ وسرخی را بر سیاه پوست حق تقدم نیست مگر با تقوی، وپرهیز از کردار زشت، اسلام آمد تا بگوش برده فروشان برساند که بازیردستان خود خوش رفتاری ودر حق (۱) پدر ومادر نیکوئی نمائید. پیوند قرابت رامحترم بشمارید، و از یتیمان وبیچارگان دست گیری کنید، وحق همسایگان دور ونزدیك راپایمال منمائید، دادرس درماندگان باشید. وبر بندگان خود حقوق انسانیت عطا کنید، کبر وغرور نورزید، حیله وتزویر بکار نبندید زیرا که خدای توانا حیله گران وفخرفروشان رادوست ندارد، اسلام آمد تا بجهانیان بگوید که روابط مالك ومملوك رابطه آقائی ونوکری نبوده وارتباط تسخیر وحقارت نیست بلکه علاقه پیوندی وبرادریست، وبنابراین مالك ومملوك وغلام و کنیز در نظر اسلام اهل یك خانواده اند.

حتی اجازه ازدواج آنان نیزاحتراماً باید ازمالك گرفته شود، که

---

(۱) سوره نساء آیه ۳٤

بجای پدر محسوب است. قرآن‌میگوید کسیکه قدرت مالی ندارد(۱) بازنان‌آزاد ویا کدامن ازدواج بکندنبایدبی همسر بماند، از دوشیزگان باایمان‌خود که کنیزان‌وبردگان‌شمایند بهمسری‌خودانتخاب کنید ، همهٔ شما چه مالك وچه مملوك پارهٔ تن یك دیگرید، کنیزان را ازاهل و صاحبان‌آنهاخواستگاری کرده‌وباآنها ازدواج نموده وحقوق آنها رابنحو احسن بپردازید.

پیامبراسلام میفرمایدمالك ومملوك‌برادرند وبازمیگویدبابردگان زیردست خودبرادرانه رفتار کنید ، هر کس برادرهمنوعش‌بعنوان‌بردگی زیردستش قراربگیردباید ازغذای خود باوبدهد، ومانندلباس‌خودلباسش بپوشاند .

کارهای خارج ازقدرت بایشان رجوع نکنید ودرکارهای سنگین آنانرا یاری نمائید . وبرای اینکه حال این‌گروه دلشکسته را بیش تر مراعات کند پیامبر هوشمند اسلام میفرماید : مبادا کسی به بنده خود بگوید این غلام ویا کنیزمنست، بلکه باید بگویددختروپسرجوان‌منست، چنانکه این احساسات پاك وجدان ابوهریره یك فرد معمولی مسلمانرا چنان پر کرده بود وقتیکه می‌بیند کسی برمر کبش سوار وغلامش‌درپشت سرپیاده‌میرودفریاد میزنداوراهم‌سوارش کن‌مگر برادرت‌نیست،مگرروحت باروح وی فرق دارد.

بلی این‌نمونه که ازرفتاراسلام درباره بردگان بیان شد در برابر دریای حسن سلوك‌آن خیلی‌اندك وناچیزاست.

ولی شایسته است که قبل از رسیدن بفصل آینده،میزانیکه اسلام

۱ـ سوره نساء آیه۲۵

برای بردگان دراین فصل معین کرده بیان کنیم ، پیش از این گفتیم که این طایفه درجامعه آنروز هیچگونه‌ارزشی نداشتند ودرپرتوعنایت‌اسلام درصف بشریت قـرار گرفتند . ودر این نظام روح مالك ومملوك مساوی اعلام شد، در صورتیکه‌سایر ملتها هنوزجنس برده‌را غیرازجنس‌مالـکش میشناختند، ومعتقدبودند که‌برده موجودی‌است که‌فقط برای‌بندگی وذلت آفریده شده وازاین جهت بود که هرگز وجدانشان ازشکنجه وآزار و کشتن وسوزاندن وسایرکارهای‌ضدانسانی وتحمیل وظیفه‌های توان‌شکن ناراحت نمیشد.

در ایـن محیط پر از فساد بـود که اسلام بدادرسی بردگان شتافت .

وآنانرا ازاین منجلاب پست وحشیت ، بمقام کریمانه برادری و نوع پروری‌ارتقاء داد، نه‌تنهادرعالم ظاهروخیال، بلکه‌درعالم واقع‌وحقیقت نیز باشهادت تاریخ که تاکنون کسی‌حتی صلیبیون متعصب‌اروپائی‌انکارش نکرده‌اند. که حسن‌رفتار اسلام بابردگان درصدر اول بحدی‌از انسانیت رسید ، آنروز درتمام جهان بی سابقه بود ، خوشرفتاری بجائی رسید که‌آزادشده‌گان اغلب راضی نبودند که از خانواده صاحبان خود جدا شوند ، وحال آنکه دیگر دارای آزادی اقتصادی بودند و میتوانستند بخوبی مشکلات زندگی را متحمل شوند،زیرا که‌مسلمانان‌درپرتوپرورش اسلام آنانرا جزوخاندان خودقرار داده بودند ، دیگر روابط آنهامانند روابط خون خانوادگی شده‌بود.

درسایهٔ کوشش وعنایت‌اسلام‌بردگان‌هستی ازدست‌رفتهٔ‌خود را بازیافته وانسانیت ـ ودرا ازنو آغاز کردند. ودرپرتوقانون‌اسلام

دارای احترام وسعادت‌شدند. دیگرقانون اجازه نمیداد کسی زباناً وعملا بحقوقشان تجاوز نماید.

اما رباناً پیامبر ارجمند اسلام اکیداً ممنوع کرد که دیگر آقا بنده خودرا بنده‌خطاب نکند وامرفرمود که باجمله‌هائیکه ذلت بندگی‌را ازپیشانی آنان‌پاك کرده ومشعر برمحبت خانوادگی‌باشد خطاب کنند؛ ودر توجیه این مطلب ببرده فروشان چنین فرمود که خداوندشما را برآنان مالك ومسلط قرار داده، اگرمیخواست باقدرت خود آنها رابرشما مسلط میکرد ، پس‌بایدبدانید که‌بردگی یك علت خارجی است، که برجامعهٔ بشریت عارض شده وآنانرابذلت بردگی گرفتار نموده، ممکن‌استروزی چرخ بر گردد وآنان برمالکان امروز خود مالك‌شوند.

پیامبر بزرگ اسلام‌بااین بیان حکیمانه‌ازتکبروغرور مالکان‌برده کاسته وهمه‌رابسوی عاطفهٔ‌بی‌پایان انسانیت که همه راباهم مربوط‌میسازد رهبری نمود . درنتیجه نیروی دوستی ومحبت چنان قوی شد که رابطهٔ برادری همه‌جا برآن جامعهٔ مختلط ازآقا وبرده فرمان روائی کرد .

واماتجاوز جسمی‌وعملی : در قانون اسلام کیفرش مقابله بمثل است پیامبرروشن ضمیراسلام‌میفرماید:هر کس بنده خود را بکشد اورا میکشیم این فرمان حکیمانه یك اصل متین ودلیل روشن‌است که‌مالك ومملوك دراصول انسانیت‌ازهمهٔ جهات‌کاملامساویند، وهم‌چنین‌دلیل‌محکم است دربیان تضمین‌هائیکه برای تأمین زندگی این گروه‌بشرلازم‌است، همان زندگی بیمه شده‌ایکه دیگرهیچ گونه عوارض خارجی‌نتواندآنها را ازصفات اصل‌بشریت بیرون کند.

روشن است که این تضمینها یك رشته بیمه های محکمی است

که بردگانرا بحدعجیبی میرساند که تا کنون درهیچ قانون ونظامی نه پیش از اسلام ونه‌بعد ازآن نظیرنداشته ونخواهدداشت ، زیرا که‌در این قانون‌آسمانی همهٔ حقوق انسانیت دربارهٔآنان مراعات شده، حتی‌بمحض زدن یك سیلی بدون قصد تأدیب وآن‌هم ازحدود تأدیب‌خانوادگی‌وتربیت پدر وفرزندی بیرون نباشدباعث‌آزادی‌بنده میگردد.

پس از بیان این حقایق درخشان بفصل‌آینده عطف سخن میکنم .

بعبارت دیگر بمرحلهٔ آزادی واقعی قدم میگذاریم . تا کنون آنچه بیان شد در واقع‌راجع‌بآزادی‌روحی بردگان‌بود که بابیدارنمودن حس‌رشادت،آنهارا بسوی انسانیت‌کامل رهبری کرده وبااین گروه‌محکوم مانند یك‌بشرسعادتمند رفتار میکرد ، بطوریکه درمیان مالك‌ومملوك و بنده‌وآزادازنظراصول‌کلی انسانیت‌فرقی‌نمیماند؛ بلکه میگوید بردگی در جهان ازیك رشته عوارض خارجی دوام ناپذیری بوجودآمده ودرظاهردر اجتماع آنروز برآزادی‌یك طایفهٔ ازبشرتحمیل شده ودر غیر این نقطه بردگان باید ازکلیه حقوق‌انسانی استفاده‌نمایند.

ولکن اسلام هرگزباین‌اندازه آزادی‌اکتفا نکرد. زیرا که قانون‌کلی‌اسلام در همه‌جا ودرهمه وقت برای برقراری مساوات‌کامل در میان همهٔ افراد بشراست جای شبهه نیست که این مساوات بجز با اعطاء آزادی واقعی بهمهٔ افراد عملی‌نیست.

اسلام برای اجرای این قانون حکیمانه عملا بادووسیله بزرگ که عبارت ازقانون عتق وقانون مکاتبه است بآزادی بردگان قیام کرد، **قانون‌عتق این است:** که‌شخص مالك برده‌خود رابدون‌قیدوشرط

آزاد نماید، اسلام‌در این باره مردم راتحریك نمود؛ اول‌پیامبر آزادی‌ساز اسلام پیش رو ورهبر این‌کاروان شد، بیك‌باره‌بند گان‌خودرا دسته جمعی آزاد ساخت وبعبارت دیگر برای اولین باردراسلام عفوعمومی رادرمحیط خود اجرا کرد، ویارانش قدم بقدم ازجنابش پیروی کرده بند گان خود را آزادنمودندمن‌جمله‌ابوبکر ثروت فراوانی‌در اختیار مسلمانان گذاشت، تابند گانی‌را ازبزر گان قریش‌خریده وآزاد کنند .

واز درآمد بیت المال هرچه اضافه از مخارج ضروری بود برای خریدن وآزاد ساختن برد گان اختصاص‌داشت .

یحیی‌ابن سعیدمیگوید : مـن از طرف عمربن عبدالعزیـز مأمور جمع‌آوری زکوة افریقا شدم، رفتم‌صدقات‌آن ناحیه راجمع کردم وبعد بسراغ فقـرا رفتم، فقیری نیافتم که زکاتی از من بگیرد، بناچار همه را دادم بند گان زیادی‌خریدم وآزار کردم، پیامبراسلام اعلام نمود که هریك ازبرد گان اگرده نفرمسلمانرا بخواندن ونوشتن آشناسازد یا اینکه یك خدمت بزرگی بنفع مسلمانها انجام بدهـد خود بخود آزاد است .

قرآن کریم بصراحت کفارهٔ بعضی‌از گناهانرا آزاد کردن‌بنده‌اعلام نمود،چنانکه خود پیامبرمردم را تحریص میکرد که درمقابل گناهی که ازانسان سرمیزند بنده‌ایراآزاد کنند .

بدیهی است که این قسمت آزاد شد گان‌خود بخود عدد بزرگی راتشکیل خواهندداد،بطوریکه خود پیامبر اسلام میفرماید خطا و گناه همیشه بابشر همراه است وهمه اولادآدم خطاکارند ، چه خوش است که اینجا بخصوص‌بیکـی از کفارات اشاره کنیم؛زیرا کـه دلالت مخصوصی

بنظر اسلام دارد وآن این است که اسلام کفارۀ قتل خطارا (غیر عمدرا) بدوقسمت کرده؛ یکی پرداخت خونبها بوارث مقتول، ودیگری آزاد نمودن یك نفر برده(۱) قرآن بصراحت میگوید هر کس مسلمانی را ازروی اشتباه بکشد بایدیك بنده مؤمنی را ازقیدبردگی آزاد نماید . ونیز خونبهای مسلمی بوارث مقتول بپردازد.

پس انسانیکه باشتباه کشته شده درحقیقت یك روح انسانیت را خانواده اواز دست داده است، چنانکه با کشته شدن آن، یك آدمی از اجتماع بشر پیش ازبهره برداری مفقود گردیده است .

وچون دراینجا حق دوطایفه ضایع شده، اسلام نیزبرای قاتل دونوع وظیفه درپرداخت غرامت مقررمیکند؛ پرداخت غرامت بوارث وپرداخت غرامت باجتماع.

بنابراین آزاد ساختن یك برده اسیردرمقابل فقدان فردی که دراثر اشتباه فرد دیگری انجام شده خودزنده کردن یك نفس انسانیت است، زیرا که درنظر اسلام، برخلاف تمام قوانین بردگی، بردگی مرگ ویامانندمرگ است، وبهمین جهت اسلام همه جافرصت رابرای زنده کردن بردگان مغتنم شمرده وباتوجه فوق العاده بآزادی آنان همت میگمارد.

تاریخ میگوید با این اقدام خردمندانۀ اسلام عدد بزرگی ازبردگان طبق قانون عتق آزاد شدند، که تاکنون نظیرش درتاریخ سایر ملتها نه قبل ازاسلام ونه بعدازآن دیده نشده ، وچنانکه این تاریخ نشان میدهد که عامل آزادی این گروه اسیر **فقط مراعات عاطفه انسانیت بود، که ازضمیر پاك مسلمانان سرچشمه میگرفت؛ هدف رضای خدابود**

۱ــ سورۀ نساء آیه ۹۲

وبس وبجز خوشنودی اوعامل دیگری در کار نبود.

اما قانون مکاتبه وآن یکنوع قراردادیست که هر گاه بردهٔ خواهان آزادی باشد درمیان مالك ومملوك منعقد گشته وازطرف مالك در مقابل دریافت مبلغ معلومی که مورد قبول طرفین باشد باو آزادی داده میشود. آزادی حاصل ازاین پیمان پس ازپرداخت مبلغ مزبور اجباریست ، دیگر مالك نمیتواند آن را نادیده بگیرد ویا بوقت دلخواه خود موکول نماید، ودرصورت تخلف ازمتن پیمان بناچار حکومت اسلامی (قاضی ویا استاندار منصوب ازطرف دولت وقت) دخالت کرده، وبا نفوذ خود حکم قرارداد را اجرا وبنده راآزاد میکند.

با تصویب واجرای این قانون حکیمانه یك دریچه امیدبخشی از نور در تاریخ اسلام بروی بردگان، بروی کسانیکه در باطن ضمیر خود نسبت بآزادی احساس تمایل میکردند بازشد، دیگر بردهها بانتظار آن ننشستند که مولی در فرصتهای مناسب بطوررایگان بآزادی آنان اقدام نماید. زیراممکن است این فرصتها گاهی باشدو گاهی نباشد، عجب تراز همه این است، ازساعتیکه برده خواهان پیمان شد دیگرمولی نمیتواند در خواست اورا نپذیرد واز طرف دیگردراین مورد هیچگونه خطری متوجه آرامش دولت اسلامی نخواهد شد، زیرا از نخستین ساعت پیمان عمل آن بردهمحترم وتأمین زندگی نیز بادست رنج خوداوتهیهمیشود، اگرمایل باشد نزد مالك خود باگرفتن اجرت بکارمشغول میگردد واگر بخواهددرخارج کار میکند، واجرت بیش تری بدست آورده وهرچهزودتر مبلغ پیمان خودرا میپردازد، بلی درست است که نظیر این قانون در قرن چهاردهم در اروپا بتصویب رسید **یعنی پس ازهفت قرن که اسلام آنرا اجرا کرده بود** ولکن با یك فرق

بزرگ که درغیر اسلام وجودنداشت وآن این بود که علاوه برآن کوشش بی نظیریکه درآزادی رایگان وفقط برای رضا وتقرب بدرگاه خدامبذول میداشت، دولت اسلامی نیز کسر بودجه کسانی را که مشمول این قرارداد بودند تضمین میکرد. **درواقع قانون بیمه های اجتماعی کارگران بدون کسر حق بیمه درباره آنان ازطرف دولت اسلامی اجرامیشد.**

آن آیهٔ شریفه ایکه محل مصرف زکوة را بیان میکند چنین میگوید(۱) «زکوة وصدقات واجبه مخصوص فقرا ومساکین وکارمندان ادارهٔ زکوة و برای آزادی بردگان است،» دراین آیه بصراحت بیان شده که یك قسمت زکوة ازبیت المال مسلمانان که در قاموس امروز دارائی ملی نامید شده برای دستگیری ومعاونت بردگان عاجز اختصاص دارد. که هروقت از پرداخت دین و یا ازانجام کارعاجز بمانند کسر بودجه آنها ازاین خزانه ملی باید تأمین گردد.

اسلام با تصویب واجرای این دوقانون حکیمانه عملا گامهای بزرگی در تأمین آزادی بردگان برداشت، وحداقل هفت قرن زودتر از دیگران درمیدان تحول تاریخ، گوی سبقت ربود، وعوامل دیگری را نیز مانند حمایت و کفالت بردگان بعهدهٔ دولت واگذار نمود. و کسر پرداختی آنها را از صندوق دارائی ملی تأمین کرد که دنیا تازه امروز بمزیت آن عوامل رسیده است، وهم چنین عوامل سودمند دیگری براین اقدام حکیمانه خود افزود که هنوز هم دنیای امروز از آنها بی خبر است و بمقتضای آن با حسن رفتار خود حس شخصیت یابی را در نهاد بردگان بیدار، و با اعطاء آزادی رایگان آنها را از نوبجامعهٔ

۱ـ سورهٔ توبه آیه ۶۰

انسانیت تحویل داد بدون اینکه در این مقصد با بحران اقتصادی و یا فشار سیاسی روبرو شود ، چنانکه دنیای غرب در الغاء بردگی وآزادی بردگان با این مشکلات روبرو گردید **و با تصویب واجرای این دو قانون حکیمانه** مشت محکمی بدهان یاوه گویان کمونیزم نـواخته شد . و تمام ادعای بی اساس پیروان این فلسفهٔ مـادی با طل گردید ، همان یاوه گویا ینکه‌هنوز هم خیال‌میکنند که اسلام نیزیکی ازقسمتهای قهری تحولات اقتصادی بوده ، و بمقتضای آئین ماتریالیستی در وقت طبیعی خودبوجود آمده و هفت قرن پیش از پیدایش فلسفه‌بردگی بس، وظیفه خود راانجام دادودر ردیف آثار باستانی قرار گرفته است ، وهم چنین رسوائی کسانیکه هنوزهم گمان میکنند که هر نظامی در عالم‌حتی نظام اسلام از یك رشته تحولات اقتصادی هم زمان خود منعکس شده و کلیه افکار وعقائدهر نظامی با تحول اقتصادی همگام خود سازگاراست روشن گردید .

آری آنان میگویند هیچ نظامی نمیتواند بر تحـولات اقتصادی همگام خودسبقت بگیرد، دلیل این طایفه این است که عقل خطاناپذیر کارل مارکس رهبر خوش نام ما چنین حکم کرده است ، زیرا اینك‌این اسلام و تاریخ اسلام است ، هرگز گوشش بفرمان نظم اقتصادی هم‌عصر خود بدهکار نبوده ، نه در جزیرةالعرب و نه در سایر نقـاط عالم ، نه در شئون زندگی بردگان و نه در توزیع ثروت ، نه درروابطحـا کم و محکوم ، ونه‌درارتباط‌کارگروکارفرما، بلکه اسلام همیشه نظام اقتصادی واجتماعی خود را بدون برخوردبا بحران اقتصادی وبا کمال دوراندیشی انشاء میکرد، وهنوز هم اکثر قوانین آن درتاریخ بی‌نظیراست.

اکنون آن سئوالیکه دائم افکار و وجدان بشررا حیران ساخته در اینجا نمایان میگردد.

اگر اسلام چنین قدمهای سودمندیرا در آزادی بردگان بر داشته وبدون تحمل هیچگونه فشاری گوی سبقت را از دیگران ربوده است، پس چرااین یك قدم نهائی‌را بر نداشت تا باصراحت کامل درجهان الغاء بردگی‌را اعلام نماید؟ وبا برداشتن این آخرین قدم یك خدمت بی‌نظیری درعالم بشریت انجام میداد؟ وخود کاملترین نظامهای جهان میگردید و دیگر کسی را مجال گفتگو نمیماند، واقعاً بجا وشایسته بوداز خدائیکه فرزندان آدم را گرامی داشته و آنها رابسایر مخلوقات خود مقدم‌شمرده چنین حکمی صادر شود.

ما برای اینکه خود را در پاسخ این سئوال آماده سازیم بهتر است که‌یك رشته‌حقایق‌اجتماعی‌وسیاسی وروانی را که در اطراف‌موضوع بردگی حلقد زده وباعث تأخیرصدور این فرمان عمومی گردیده بررسی نمائیم

گر چه‌پیش‌از هرچیزی باید بدانیم که الغاء بردگی در اثربعضی پیش‌آمدهائی واقعاً ازمقصود اسلام بتأخیر افتاد، زیرااگراسلام بمسیرش ادامه میداد کج رفتاری و شهوترانی عدۀ هوسباز از پیش رفت آن مانع نمیشد،این انتظار بپایان میرسید و حکم «بردگی بس» در عالم صادر میشد.

پس از اعتراف باین‌حقیقت اولا لازم است در پاسخ بگوئیم.

هنگامیکه اسلام آمد بردگی در عالم نظام رسمی جهانی بود و بلکه یك عمل اقتصادی واجتماعی محسوب میشد، زیرا هم دارای‌منافع

خصوصی وهم‌شامل‌عوامل بزرگ اجتماعی‌وسیاسی شده بود ودر نظر کسی زشت نبود و هیچ کس فکر نمیکرد که ممکن است روزی این نظام شوم تغییر بپذیرد ، و بهمین جهت ابطال یا تغیرش بطول زمان و عمل تدریجی نیازمند بود .

وحال آنکه بخوبی میدانیم با وجود اینکه تحریم شراب که یك عادت شخصی بودبازهم‌چندسال بطول انجامید، بلی گرچه‌شراب گاهی‌در مظاهراجتماع‌آنروز بطور رسمی خودنمائی‌میکرد، امابعضی‌عربهادرزمان جاهلیت هم ازخوردن‌آن خودداری مینمودند، وبلکه میگساری رامایهٔ فسادبزرگی پنداشته وشایستهٔ مردان باشخصیت نمیدانستند. بازهم‌تحریم آن بطول زمان احتیاج داشت.

اما موضوع بردگی درهستی اجتماع ودراعماق‌فکر بشرآن روز بیش‌از هرچیزی رسوخ کرده بود، بحدی رسیده بود که دیگر کسی آنرا زشت نمیدانست چنانکه پیش‌ازاین بیان کردیم.

وبهمین جهت‌ابطال بردگی‌بیش‌اززمان زندگی پیامبراسلام وقت لازم داشت،درصورتیکه زندگی پیامبرزمان کوتاهی بود که مرتب وحی نازل میشد وجنابش دائم مشغول‌تنظیم قوانین و تشریع احکام بود فرصت بیشتری‌نداشت، وازطرف‌دیگرخدای‌توانابوضع‌آفریدهٔ خودآشناتراست و صلاح آنها رابهترمیداند، اگرمیدانست که برای تحریم‌شراب صدوریك فرمان بس‌است هرچه زودتر صادر میکرد ، ودرظرف چند سال‌بتأخیر نمیانداخت. وهم‌چنین‌اگرپروردگار مهربان میدانست که ابطال‌بردگی را در عالم یك تصویب نامهٔ معمولی بس‌است هرگز از صدورش مضایقه نمیکرد .

اشتباه نشود، آنچه گفتیم که اسلام بنفع همهٔ افراد بشر نازل شده وباهر زمانی سازگاراست . وتمام عوامل ونیروی هستی را بسوی کمال وبقارهبری میکند معنای آن این نیست که اسلام در برابر همهٔ مسائل جزئی، قوانین تفصیلی تصویب مینماید، زیرا که این گونه قوانین در مواردی لازم است که هیچوقت تغییر نپذیرد.

اما درمواردیکه دائم درحال تغییراست وظیفه اسلام این است که پارهٔ اصول کلی مقرر نماید که بشر بتواند زندگی خودرا در حدود همان اصول پیش ببرد. اسلام درمسئلهٔ بردگی نیز همین طریقه رابکاربسته، زیرا که باتصویب یك رشته قوانین حکیمانه برای آزادی بردگان نزدیك ترین راهی را که انسانیت میتوانست در حل این مشکل کهنسال بپیماید نشان داده تافرصت مناسب تری فرارسد . فرمان نهائی رابرای ازبین بردن انسان فروشی صادرنماید، برهمگان واضح است که اسلام برای تغییردادن طبیعت بشر نازل نشده، بلکه درحدودفطرت وطبیعت بشریت برای تهذیب افراد آمده، برای این آمده که بدون هیچگونه فشارواجباری انسان را ببالاترین مقام انسانیت برساند، حتی برای نمونه درتهذیب بعضی افرادبحد اعجاز رسید و رسیدبجائی که هیچ نظامی در تاریخ بدانجا نرسیده است. اما باوجوداین اسلام مأمورنبود که همهٔ مردم رادرتهذیب اخلاق باین مقام برساند، زیرا اگرخدا میخواست درروزاول بشررا فرشته خلق میکرد ووظایف فرشتگان رابعهدهٔ آنها واگذارمینمود، که هرگز خطا نمیکنند وآنچه را که مأمورند بنحواحسن انجام میدهند، ولکن این موجود رابشر آفرید وخودبقدرتش کاملا آشناست ، وبهتر میداند که برای پرورش انسان تاچه حدی کوشش لازم است .

بهرحال این افتخار برای اسلام بس که جنبش آزادی بردگانرا هفت قرن پیش از آنکه دیگران بمزایای آن آشنا شوند درقلمرو خود شروع کرد، وبااین اقدام حکیمانه همهٔ منابع بردگی را درجزیرة العرب خشك نمود، بطوریکه اگرمنابع دیگری درسایر نقاط جهان بتولید آن مشغول نبود شایسته بود که درآینده نزدیك در عالم اسلامی ابطال بردگی را رسماً اعلام نماید، برای این آنروز نتوانست بردگی رارسماً در عالم الغاء نماید، که تنها بعالم اسلامی مخصوص نبود بلکه اغلب بدشمنانش اختصاص داشت که از محیط اسلام بیرون بودند وآن عبارت از بردگی محصول جنگ است وما اندکی بعدازاین بتفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت:

وثانیاً بایدبدانیم که آزادی هیچوقت باسانی بدست نمیاید وبلکه همیشه باجبار از شیر گرفته میشود،و بهمین نسبت باید بدانیم که تصومب نامهٔ معمولی نیز نمیتواند برده را آزادبکند، بهترین شاهد این سخن تجربهٔ امریکائیان است که درآزادی بردگان باقلم فرسائی آبراهام لینکلن درآن سرزمین انجام گرفت.

زیرا بردگانیکه با تصویب نامهٔ لینکلن در ظاهر آزاد شده بودند نتوانستند حریت خودراحفظ کنند. سرانجام بامید اینکه دوباره ببردگی پذیرفته شوند بسوی مالکان خودبر گشتند. وعملا تقاضای بندگی نمودند، برای اینکه این آزادی از داخل ضمیرآنان نبود، تا واقعاً آزاد شوند و بهمین جهت در نهاد خود تمایل بآزادی احساس نمیکردند.

پوشیده نماند که این مسئله در ابتدای امر خیلی بعید بنظر می- رسد، اما اگر در پرتو حقایق روانی ودر حدود قانون فطرت مورد دقت

قرار بگیرد هیچ بعید نیست ، زیرا که زندگی بشر در بدو امر یك عادت ساده و بی رنگ است و بعد عواملیکه در مسیر آن قرار میگیرد باعث میشود که وجدان وافکار ودستگاه احساسات درونی بشر رنك آن عوامل را بخود گرفته وبآداب و رسوم محیط تربیت شود .

بنا بر این پیداست که شخصیت و هستی برده با شخصیت و هستی انسان آزاد فرق فاحش دارد، نه از این نظر که برده یك جنس دیگر است چنانکه عدهٔ از پیشینیان میگفتند، بلکه از این نظر که زندگی آن در اثر بردگی طوری شده که دستگاه تشخیص درونی وافکار و وجدانش رنك محیط بندگی را بخود گرفته وبا اخلاق پست عبودیت ببار آمده . بطوری که نیروی اطاعت وفرمان بری در نهادش تا آخرین حد ممکن ریشه دوانده و در مقابل بهمان نسبت دستگاه احساس مسئولیت وتحمل زحمت زندگی دچار بحران ناتوانی شده است . زیرا با کمترین دقت میتوان دید که برده وقتیکه از طرف آقا مأمور است کارهای بس دشوار طاقت فرسا را بدون احساس ناراحتی بنحو احسن انجام میدهد، بجهت اینکه جز حسن اطاعت وروح فرمان بری در نهاد خود چیزی را برسمیت نمیشناسد ، اما اگر همین برده ، همین بشر پرطاقت ، هنگامیکه مسئولیت بخودش واگذار شود هیچ کاری از وی ساخته نیست ، گرچه آسانترین کارها باشد ، نه برای اینکه جسمش در مقابل آن ناتوان و فکرش در همهٔ احوال برای درك این گونه مطالب نارساست ، بلکه برای این است که نفس او هیچگاه بدون فرمان آماده بکار نبوده وبدون فرمانده نمیتواند مشکلات مسئولیت وظیفه سنگین زندگی را بخود هموار سازد . زیرا روح فرمان بری و

پیروی ازغیر وفکرحلقه بگوشی براعماق بشریت وی تسلط کامل دارد و چون فرمان وفرمانده بالای سرش نباشد درآن مسئولیت خطرهای موهوم را درنظرش مجسم ومشکلات بی‌اساسی را درضمیرش مشکل ترمیسازد، وبرای اینکه بمحظوری دچار وبا خطری روبرونگردد از انجام وظیفه شانه خالی میکند.

آثاربردگی هنوز درجهان مشهوداست

شاید کسانیکه درعصرحاضر درزندگی عموم شرقیها بخصوص مصریها بادقت کامل نگاه کنند اثرلطیف این بردگی نهانی را درنهاد آنها بخوبی مشاهده خواهند کرد، بآسانی خواهند دید که استعمار پلید چه اثر شومی در روح این مردم بودیعت نهاده است ، تا آنها را برای بندگی وسرسپردگی دول استعمارگرغرب آماده‌ترسازد.

هم چنین اهل‌دقت این‌آثار ذلت رادراکثرکارهای تعطیل شده‌این سرزمین بخوبی احساس میکنند. وکاملاپیداست که علت اساسی تعطیل و این همه سستی درکارهای مشروع فقط ترس روبروشدن با محظورات موهومی است، حتی‌دولتها در امورجاری مملکتی بدون احضارمستشار انگلیسی ویاامریکائی نمیتوانند عملی را انجام بدهند،زیرا این‌حکومتها چنین گمان میکنند که تانظارت متخصصین خارجی نباشدبار مسئولیت‌از دوش آنها برداشته نخواهدشد،وهمین طوراین نابسامانیهای خطرناک‌همه‌جا

کارمندان دولت را فرا گرفته و بنان جوین محتاج نموده است و بهمین جهت هیچ یك از آنها بدون اجازه ودستور ناظرین خارجی خود را برای انجام کاری قادر نمیدانند، نه برای اینکه همه از انجام وظیفه عاجزند، بلکه دستگاه مسئولیت وهم چنین دستگاه احساس استقلال در نهادشان تعطیل شده و رگهای بندگی وفرمان بری کاملا متورم گردیده ودرحقیقت چون خوب بنگری آزاد نیستند، بلکه بردگانند درلباس آزادی.

واین همان شکستگی روحی و احساس حقارتست که برده رابذلت بردگی وامیدارد.

بدیهی است که این پست پنداری وخودرا حقیر شمردن ازخصوصیات ذاتي برده نیست، بلکه ازمحیط آلودۀ زندگی وازیك رشته عوامل خارجی پیداشده که طوق فرمان بری بر گردن این بشر نهاده است.

این طور نیست که همیشه باید دراین ذلت بماند. بلکه باقرار گرفتن در محیط زندگی سالم وبااتکاء بنیروی ذاتی میتواند استقلال وشخصیت خود رادریابد، مانند شاخه درختی که در اثر فشار باد حوادث بشکند و ازتنۀ درخت آویزان شود، قسمتی ازآن دردل زمین پنهان گشته وبا مرور زمان ریشه دارشده واستقلالی بدست آورده سرانجام درخت تنومندی گردد، وبرهمگان روشن است که این کسالت روحـی را هرگز با تصویب نامۀ دولتها علاج نتوان کرد، بلکه اول باایجاد عوامل دیگر ومحیط سالمتر وبا پرورش دادن افکار نوین درداخل ضمیر وآماده ساختن دستگاه روانی درنهاد برده این عارضه راباید مداوا نمود.

ودر اثر این چنین کوشش حکیمانه میتوان اورا مانند بشر آزاد بمحیط زندگی انسانی بازآورد واز زندگی ذلت بار بندگی نجاتش داد.

واین همان‌عمل کریمانه‌است که اسلام درباره‌بردگان انجام داد. زیرا که در درجهٔ اول باحسن رفتار خود بدلجوئی آنان شتافت و بدیهی است که دراین‌مورد بهترازحسن سلوك وخوشرفتاری چیزی‌نبوده که بتواندنفس منحرف برده را تعدیل‌نموده واعتبار ازدست رفته رابوی باز گرداند تادراثرآن بتواند هستی خود رادریابد وشخصیت خود را بشناسد ، واینجا است که طعم‌شیرین استقلال درکامش شیرین‌تر میگردد وباچشیدن‌آن دیگرازآزادی نمیگریزد ، چنانکه‌بردگان‌آزاد شده امریکا گریختند.

همه میدانند که‌اسلام‌درخوشرفتاری‌واعطاء اعتبار بشریت‌ببردگان تاحد اعجاز رسید ، بآن‌ترتیب که سابق درذیل آیات قرآن واحادیث پیامبرآزادی بخش اسلام‌پارهٔ ازنمونه‌های‌آن بیان شد ودراینجانمونه‌های دیگری درباره اجرای واقعی این‌قانون بیان میکنیم .

پیامبراسلام درمیان عدهٔ ازبزرگان عرب وبردگان رابطه‌برادری ایجاد کرد، چنانکه بلال ابن ریاح را که بردهٔ سیاهی‌بیش‌نبودباخالدابن رویحه وبندهٔ خود زید را باعموی گرامیش حمزه وخارجةابن زیدرا با ابوبکر برادر خواند واین عمل حکیمانه در واقع یك رشته اتصال دامنه داری بود مانند رابطه خون‌قرابت‌تا حدودشرکت درارث پیش میرفت ، عجیب‌تراینکه پیامبرروشن ضمیربااین اندازه نیزاکتفانکرده بار دیگر قدمی فراترنهادواقدام‌درخشان‌تری‌انجام داد،زیرا دخترعمهٔ‌خودرابهمسری بنده‌خود زیدنامزد کرد، واضح‌است که‌موضوع‌ازدواج‌یك‌موضوع حساسی است بخصوص ازطرف‌زن،زیرا زن‌مردیرا که ازخودش بهتروبالاتراست با افتخاربهمسری‌می‌پذیرد ، وهیچوقت‌حاضرنمیشود باکسیکه دررتبه ومقام

ودر اصل ونسب کمترازاوست ازدواج نماید ، و همیشه خیال میکند که این‌شوهر بـرای وی ننگ است واز بزرگـی وشخصیت‌اومیکاهد، ولکـن هدفیکه پیامبر اسلام درنظرداشت بمراتب باارزش‌ترازاین معنی‌بوده، و آن‌عبارت بود از برانداختن مفهوم بردگی ازعالم وبالا بردن سطح‌زندگی بردگان وهم مقام‌نمودن‌آنان با بزرگان وشخصیت‌های برجسته‌قریش ، بازهم پیامبر بزرگ باین‌اندازه اکتفا نکرده‌قدم‌دیگری بپیش‌رفت.

فرماندهی ارتش پیروزمسلمانانرا که‌همهٔ مهاجروانصار ازبزرگان درآن شرکت داشتند ببنده خود زیدواگذار نمود وسفارش کرد که اگر زید کشته شد فرزندش اسامه فرمانده‌لشگراست، یعنی‌بایدآرتش‌باعظمت آزادی تحت فرماندهی برده وبرده زاده بجنگد تا بارزترین‌نمونه‌آزادی را در بزرگترین منبع‌بردگی‌وعبودیت بجهانیان نشان‌بدهد. درصورتیکه معظم یاران پیامبر که همه صاحب منصبان عالیرتبه اسلام بودند در این ارتش تحت لوای فرماندهی زید گردآمده بودند. بنابراین‌پیامبرهوشمند اسلام بااین کردارحکیمانه نه‌تنها مساوات انسانیت ببردگان داد ، بلکه حق زمامداری وریاست برآزادگان را نیز بعهده‌آنان واگذار نمود و این گروه خارج ازصف‌بشریت را تاآنجا بالا برد که در میان همه ملت اسلامی وبلکه جهانیان بصراحت گفت :**هان ای مردم‌گوش هارا باز کنید وحقیقت‌رابشنوید؛اگر بنده سیاه‌چهره‌حبشی برشمازمامدار شود تا قانون خدا را در میان شما اجرا میکند بایداز وی‌فرمان ببرید .**

کاملا پیداست که پیامبرآزادی بخش اسلام بااین فرمان حکیمانه بزرگترین مقام‌کشور دارای را ببردگان عطا کرد ، حتی بعد ازوفاتش

وقتیکه عمر بن خطاب وصیت میکرد گفت: اگر سالم غلام ابی حذیفه زنده بود اورا بجانشینی خود انتخاب میکردم (۱) وهمچنین از عمر نمونه دیگری درباره احترام ببردگان که خیلی روشن است بیادگار مانده، هنگامیکه با بلال در مسئلهٔ بیت المال روبرو شدو بلال باشدیدترین وجهی باو اعتراض نمود و عمر در جوابش عاجز مانده روبسوی آسمان کرده گفت : بار خدایا مرا از شر بلال ویارانش محفوظ بدار، و حال آنکه عمر برمسند خلافت تکیه داشت وهمه کار ازوی ساخته بود ، بازهم احترام بلال بجای خود محفوظ بود .

البته مقصود اسلام از نشان دادن این نمونه‌ها، آزاد نمودن وجدان وضمیر بردگان وبرانگیختن انقلاب آزادی درنهاد آنها بود ، چنانکه در اول بحث اشاره کردیم تا در خود احساس شخصیت نموده وآزادی خودرا مطالبه کنند واین همان تضمین واقعی است که اسلام دربارهٔ تأمین آزادی بردگان درنظر گرفت . آری صحیح است که اسلام باهمهٔ وسائل لازم مردم را برای آزاد ساختن بردگان تحریص نموده اما در واقع خود این بسیج عمومی نیز قسمتی از تربیت بی‌مانند بود که بردگان بخوبی پی‌بردند که آنها نیز مانند صاحبان خود میتوانند از نعمت آزادی کامیاب شوند، ودر اثر همین اقدام خردمندانه بود که هرساعت تمایل بآزادی در بردگان افزون‌تر میشد، وداوطلبانه آنرا پذیرفتند واز مسئولیتش نمیترسیدند، و همین جا است که اسلام در اعطاء آزادی شتاب نمود، زیرا دیگر مستحق

۱ـ گرچه اصل مطلب درست وبسیار جالب است که اسلام ازاین نظر بردگی را چنان محکوم کرد که برده توانست درموضوع بودجه مسلمانان عمر را استیضاح نماید واما از نظر انتخاب بزمامداری دلیل بر محکومیت عمر است زیرا بعقیده ما خلافت انتخابی نیست .

آزادی شده بودند و بدون زحمت‌میتوانستند آنرا حفظ نمایند .

همگان‌میدانند که‌فرق‌بزرگی‌درمیان‌این‌دو نظام‌موجوداست

که یکی مردم را برای بدست‌آوردن‌آزادی تحریك نموده وهمه‌وسایل لازم را آماده میسازدو هر وقت که محیط را مناسب‌ومردم را حاضر دید بی‌درنگ بیاری آنها شتافته وآزادی رایگان در اختیار عموم‌بگذارد.

ودیگری گرچه خوش نیت هم باشد برخلاف‌آن، کارها را بحال خود واگذارد که خودبخود مشکلات زندگی ومفاسد اجتماعی روی‌هم انباشته وبقیام انقلابهای خونین‌اقتصادی واجتماعی گوناگون منتهی‌شود، تا خونها ریخته وهزاران بشر بی‌گناه‌جان خودرا فدا کنند ، سپس‌برای فرونشاندن فتنه‌ها وانقلابها ، یك رشته آزادی اجباری‌بجامعه‌ایکه‌هنوز برای نگهداری آن قدرتی پیدانکرده تحمیل نماید .

بلی یکی از فضایل افتخارآمیزاسلام این است که درمسئلهٔ الغاء بردگی اول جامعه را برای کسب‌آزادی از داخل وخارج تحریص‌نمود ومانند ابراهام لینکلن تنها بخوش نیتی اکتفانکرد .

آری‌لینکلن‌در امریکا باتصویبنامه‌ایکه‌هنوز درداخل‌نفوس‌بردگان پایگاهی‌نداشت‌اقدام‌نمود،سرانجام باآن‌همه زحمت‌نتیجه‌ایکه میخواست نتوانست بدست‌آورد .

واین یکی از دلائل بسیار محکمی است که ثابت میکند اسلام‌تا چه اندازه باحقیقت مطلب آشنا بوده و بچه خوبی بیماریهای بشریت را تشخیص میداده ، وباخیر اندیشی حکیمانه خود بهترین وسائل را برای علاج‌این دردهای‌انسان سوز راتهیه کرده ودر بهبودی این بیماران تاحد اعجاز کوشیده است .

بعلاوه حقوق مسلم بشریت را بدون منت ورایگان در اختیار بشر قرار داده و قبل از همهٔ این کارها، انسانرا طوری تربیت کرده که خود داوطلب آزادی شده واز مشکلات بدست آوردن آن استقبال میکند ،وهمه را روی میزان دوستی ومحبت متقابل درمیان طبقات ملتها طوری پی ریزی نموده که قبل از آنکه در این راه بایکدیگر ستیزه کنند و بجنگ و خونریزی بپردازند بهدف میرسند .

چنانکه این حادثه ناگوار در اروپا اتفاق افتاد واین همان فتنه عالم سوز است که منابع شعور و افکار مردم را خشك کرده و کینه‌ها و عداوتها را از خود بیادگار میگذارد، بطوریکه هرسودیکه ممکن است نصیب بشریت شود قبل از حصول تباه میگردد .

در خاتمه بازهم باصل مطلب برگردیم : تا ببینیم بزرگترین عاملیکه اسلام را واداشت تا در باره اسیران وادی بردگی چنین قدمی بردارد چه بود وچرا اصل آزادی بردگانرا در ضمن یك رشته قوانین کلی وتدریجی تصویب کرد؟ وسپس بحال طبیعی واگذاشت، تارفته رفته درمسیر زندگی تحلیل برود؟وچرا نتوانست درباره الغاء بردگی بصراحت قانون بخصوصی تصویب نماید ؟ درگذشته این نکته‌را باختصار گفتیم که اسلام همهٔ منابع بردگی را باهمت عالی خود در جزیرةالعرب خشك نمود ، مگریك منبع که ازحدودقدرتش بیرون بود وآن همان بردگی محصول جنگ بود واکنون در تفصیل آن سخن میگوئیم :

همه میدانند که در جامعهٔ پریشان آنروزیك عادت ساده ومعمولی این بود که اسیران جنگ را یا بعنوان بردگی نگه میداشتند ، ویاهمه را دسته جمعی میکشتند وواقعاً رسم دیرینه جهان تیره آنروزهمین بود .

همین طور در ظلمات تاریخ تا نزدیك با نسان، اول مانند حلقه‌های زنجیر بهم‌پیوسته و درحالات مختلف بشر خود بخود یکی از لوازم‌ضروری انسانیت بشمار میآمد ، وقتیکه اسلام‌آمد مردم جهان همه‌دراین‌زندگی تاریك بسرمیبردند ، خواه ناخواه در میان اسلام و دشمنانش جنگهای خونین اتفاق افتاده وبدیهی است که دراین جنگها عدهٔ از مسلمانان در دست دشمن اسیرو بمقتضای این رسم دیرین بذلت‌بردگی گرفتارمیشدند، در نتیجه‌آزادی یکعده مسلمان دست خوش‌دشمن هوسباز میگردیدوآن ظلم و ستمیکه درباره برده‌ها معمول بود درباره‌آنان نیزاجرامیشد .

وعرض‌وناموس‌زنان ودوشیزگان‌پاکدامن برایگان‌دراختیارشهوت رانان قرار میگرفت وگاهی‌درکامیابی ازیك‌زن اسیر،مردان یك‌خانواده وبلکه دوستان آن شرکت‌میکردند، بدون اینکه رسم‌وقانونی درکارباشد ویا کوچکترین احترام انسانیت درباره آنها مراعات شود ، و اما اطفال معصومی که‌باین‌سرنوشت دچار میشدند درهمین‌ذلت ناجوانمردانهٔ بردگی پرورش یافته وبرای بهره برداری‌آینده‌آماده‌میگشتند

در این موقعیت‌حساس،دراین‌محیط تاریك هرگز اسلام‌نمیتوانست همهٔ اسیران دشمن را آزاد بگذارد ، زیرا که از حسن سیاست و تدبیر خردمندانه بدور است ، درصورتیکه‌افراد خانواده وبرادزان وهم کیشان خودرا دردست چنین دشمن گرفتار ودر زیربار شکنجه‌های طاقت‌فرساو زجرهای گوناگون مبتلا ببیند ، وخود باآزاد کردن اسیران دشمن‌رابر علیه خود برانگیزد .

البته‌دراین موردرفتار بمثل عادلانه‌ترین وبلکه یگانه راهی‌است که میتوان درمقابل دشمن بکاربست.

پس باروشن شدن این حقیقت تابناك بر همگان روشن شد که بردگی درصدر اسلام یك امرضروری واجتناب ناپذیر بوده وچون دشمن دراجرای آن اصرارداشت اسلام نیزنمیتوانست آنرا نادیده بگیرد ، و ناگزیر بود که در مقابل رفتار دشمن دست باقدام متقابل بزند.

واضح است که اسلام بر دشمنان خود تسلط نداشت تا بتواند این مشکل را بنفع بشریت حل کند، پس بناچار بمقتضای ضرورت درحال کجدار ومریز رفتارمیکرد، تامگردنیای آنروز دررفتارخودبا اسیران جنگی تجدید نظر کرده وراه دیگری انتخاب کند، وازاین گونه بهره برداری ضدانسانی منصرف شود ، وباوجوداین، خطمشی اسلام هم درقانون جنگ وهم درباره اسیران جنگی بادیگران فرق داشت، همیشه از جنگهائیکه در غیر عالم اسلامی واقع میشد ، جز قتل وغارت وخونریزی واسیر کردن یك دیگر هدفی درمیان نبود، این جنگها برای این شعله ورمیگردید که ملتی میخواست ملت دیگررا نابود کرده وقلمروخود را وسعت بدهد، ویادارائی دیگران را غارت نموده از حقوق بشریت محرومشان کند، ویا اینکه فقط برای اطفاء شهوت یك دیکتاتور ویافرمانده خونخواری صورت میگرفت، تاغرور شخصی خود را راضی وقدرت بازوی خودرا بدیگران نشان بدهد ، و گاهی نیز برای فرونشاندن شهوت انتقامی، صحنه آرامی بجنگ خانمان سوزی تبدیل میگردید ، ویابرای سایرهدفهای ضدانسانی از این قبیل، که غالباً مانند یك دیگربود ، عرصه های نبرد گاه گاهی گرم میشد و روشن است در این گیرودار ها اسیرانی که از هر طرف بذلت بردگی گرفتار میشدند برای این نبود که برعلیه عقیده حقی و یامرام با ارزشی قیام کرده بودند، ونیز برای این نبود که سطح اخلاق وافکارشان از غارت

گران پیروزپست‌تر بود ، بلکه فقط جرمشان این بود که زور بازو کمتر داشتند ، ودرمیدان جنگ مغلوب دشمن میشدند ، ونیز در این جنگها هیچگونه نظم وقانونی وجود نداشت که بتواند ازهتك احترام عرض و ناموس وویرانی شهرها و کشتار بی‌رحمانهٔ زنان بی‌پناه و کودکان بی‌گناه وپیران عاجزجلوگیری نماید.

این بودشمه‌ای‌ازوضع‌رقت‌باراین‌جنگها بدون‌اینکه درراه‌پیش‌رفت عقیدهٔ ثابتی ویاهدف عالی‌انسانی‌واقع گردد.

دراین زمان پرازانقلاب وطوفان، اسلام‌آمد وهمهٔ این نابسامانی‌ها را باطل وبااعلان‌آتش‌بس‌عمومی همهٔ جنگهاراتحریم کرد.

مگرجنگی را که جهاد درراه خدا بوده ویادشمنی را ازسرزمین مسلمین دور کند، ویافتنه‌وآشوبی را که‌درداخلهٔ آنها .بوجودآمده وموجب نابسامانی گردیده‌فروبنشاند،قرآن [1] میگوید«ای گروه‌مسلمان‌پیکار کنید در راه خدا با کسانیکه باشما سرجنگ دارند و از حدود خدا تجاوز ننمائید که خدا تجاوزکارانرا دوست ندارد » ونیز[2] میگوید« بادشمنان بجنگید تافتنه وآشوب حادث نشود وهمهٔدین برای خدا ثابت ومحکم گردد »

بنابراین اسلام یك‌نوع‌دعوت‌مسالمت‌آمیزیست که‌هرگز کسی را بپذیرفتن خود مجبور نمیکند قرآن[3] میگوید « دراین دین هیچگونه

۱ـ سورهٔ‌بقره‌آیه‌۱۹

۲ـ سورهٔ انفال‌آیه‌۳۹

۳ـ سوره‌بقره‌آیه‌۲۰۶

اجباری نیست‌زیرا که راه وبیراهه ازدور پیدا ونور وظلمت‌ازیك دیگر مشخص گردیده است.»

وباقی ماندن یهودیان ومسیحیان در عالم اسلام در دین خودیك دلیل انکارناپذیراست وبخوبی ثابت میکند که اسلام تاکنون کسی راباز ور شمشیر بپذیرفتن خود وادار نکرده است ، پس‌اگرمردم بدین حق هدایت‌شوند، یعنی اسلام رابپذیرند دیگرجنگی‌باقی‌نمیماند، وهیچ‌ملتی باجبار بملتی کرنش نمیکند ، درآنروز نه مسلمانی را برمسلمان دیگر امتیاز ونه عربی را برعجم ویاعجمی‌رابرعرب فضیلت وبرتری خواهد بود مگرباتقوی وپاکدامنی.

واگر کسی اسلام‌رانپذیرد وبخواهد درسایهٔ نظام‌آن عقیده‌وایمان خودرا نگهدارد باایمان اینکه اسلام ازهرعقیدهٔ بهتراست بازهم این‌راه بروی وی‌باز است وازجانب اسلام‌هیچگونه اجبار وفشاری براونخواهد بود .

فقط درمقابل‌حمایت‌اسلام‌باید مالیات بپردازد (جزیه) وبزندگی خود ادامه‌بدهد،وهروقت که مسلمانان ازحمایتش عاجزبماننداین‌مالیات خود بخود باطل خواهد شد،بلی اگر کسی ازپذیرفتن اسلام وپرداختن مالیات خود داری نماید در این صورت طبعاً در صف دشمنان ومخالفین سرسخت اسلام قرار میگیرد که‌هرگزنمیخواهنداین دعوت‌مسالمت‌آمیز عمومی پیش رفت نماید،بلکه آنهاهمیشه بانیروی مادی خود میخواهند این اخترفروزانرا خاموش کرده ومردمیرا که داوطلب هدایتند ازرسیدن بهدف خود بازدارند .

فقط دراین صورت‌اسلام جنگ رالازم میداند ولیکن بعدازآنکه

باانذرز های حکیمانه دشمن را نصیحت کرده وبپاس حفظ نفوس وجلو-گیری ازخونریزی باوفرصت کامل میدهد ، و بدین وسیله درنقاط جهان دعوت خودرا آشکار میسازد، قرآن[1] دراین باره خطاب بپیامبر اسلام میگوید :

«اگرمردم برای تسلیم بسویت بیایند توزودتراز آنها باستقبالشان بشتاب و خود را بخدا بسپار».

این است معنای جنك اسلامی که هرگز بر اساس شهوت کشور گشائی واستعمار کردن دیگران استوار نبوده وهیچوقت ازهوسرانی یك فرمانده جنگی ویاازفکر یك سلطان دیکتاتور الهام نمیگیرد، زیرا که این جنگ فقط جهاد در راه خدا بوده وبمنظورراهنمائی کاروان بشریت انجام میگیرد، آن هم وقتیکه همهٔ وسائل مسالمت دچار بحران شده واز هدایت بشرعاجز بماند، وباوجوداین پیش بینی های حکیمانه بازهم برای جنگ شرایطی هست که پیامبرآزادی بخش اسلام در وصیت خود بیان فرموده است .

میگوید بنام خداودر راه خداباکسانیکه بخداوند جهان کافرند بجنگید، درمیدان جهاد مردانه مبارزه کنید، حیله و تزویر بکار نبندید و کشتگانرا پاره پاره نکنید و گوش ودماغ کسی رانبرید، کودکانرا نکشید تا بجهان عاجز کش شناخته نشوید، زیرا که درقانون اسلام کشتن اشخاص غیر نظامی حرام است، ویران کردن شهرها وخانه های مردم وتجاوز نمودن بعرض وناموس دیگران جایز نیست، ونیزدراین قانون شهوت پیروزی و

۱- سوره انفال آیه ٦١

برانگیختن شروفساد آزاد نمیباشد، زیراخدای توانافساد خواهانرادوست ندارد .

آری مسلمانان همهٔ این آداب ورسوم نجیبانه را در جنگها مراعات میکردند. حتی در جنگهای صلیبی هنگامیکه برسپاه دشمن پیروزشدند

همان دشمنیکه اندکی پیش درهمین میدان بی ادبانه جولان داده وپرده احترام مسلمانانرا دریده بود وبرمسجداقصی تجاوز نموده پناهندگان آن مکان مقدس را که در حقیقت پناهندگان خدا بودند قتل عام واز خون مردم بی دفاع نهرهای خون جاری ساخته بود.

امامسلمانان هنگامیکه پیروزشدندازچنین دشمنی انتقام نگرفتند درصورتیکه ازطرف اسلام اجازهٔ معامله بمثل داشتند، قرآن[1] میگوید «هرکسی که برشماتجاوز نمایدشماهم میتوانید بمانند رفتارش با اورفتار کنید» ولی مسلمانان همیشه مقصد عالی تری را در نظر داشتند که واقعاً دیگران در جهان از رسیدن بآن عاجزند، حتی درعصردرخشان تمدن امروز، این بودفرق اساسی هدفها وشرایط جنگی مسلمین بادیگران .

از چیزهائیکه دراینجا لازم باشاره است فقطیك آیه از قرآن کریم است که وضع اسیران جنگ را کاملا روشن میسازد، میگوید [2] «اسیران رانگهدارید تا آتش جنك خاموش شود وپس از اعلام آتش بس یکی ازدوعمل را در باره آنها انجام بدهید یا احسان نموده جوانمردانه آزادشان کنید ویادرمقابل گرفتن فدارها سازید» **می بینیم این آیه اصلا بموضوع بردگی اشاره نکرده که مبادا برای فردای جامعهٔ بشریت قانون دائمی گردد.** بلکه فقط از فدیه گرفتن و آزاد کردن

۱- سوره بقره آیه ۱۹٤

۲- سوره محمد آیه ٤

بدون پاداش سخن گفته، زیرا که درنظر قرآن هر دوقانون قابل دوام بوده .

وبشر میتواند درآینده ودرهمه جای عالم‌مشکل اسیران جنگی را بوسیله آنها حل کنند .

مسلم وروشن‌است که مسلمانان ازروزاول دراثرهمین فشار های علاج‌ناپذیر بود که اصل بردگی رابرسمیت شناختند، زیرا که‌آنروز بهیچ وجهی نمیتوانستند ازآن شانه خالی کنند، نه اینکه بردگی‌دراسلام یك قانون مستقلی‌بود ومسلمانها ناگزیر بآن‌عمل‌میکردند.

باوجوداین فشارها بازهم شعاراسلام این‌نبود که همیشه اسیران‌را بذلت‌بردگی گرفتارنماید، بلکه هرجا وهروقت که اطمینان حاصل کرد آنهارا آزاد گذاشت .

می‌بینیم پیامبربزرگ اسلام اسیران مشرکین جنگ بدر رابدون قید و شرط آزاد کرد. و از نصارای نجران فدیه گرفت، و اسیران آنها را باز فرستاد، برای اینکه اسلام در آینده یك شاهد برجستهٔ تاریخی وقافله سالارکاروان‌بشریت گردد . هنگامیکه آدمی‌زاده از کردارناستوده موروثی نیاکان‌خود دست برداشته وبرای کنترل شهوات خودقادر وبدرجهٔ عالی انسانیت مفتخر گردد، وحتی درمیدانهای جنگ نیزاین‌مردانگی‌را شعار خود سازد ودراین وقت است که این‌بشرموردتحسین وپذیرش اسلام قرار میگیرد، وبعلاوه اسیرانیکه دردست مسلمانها گرفتار میشدند بااین عمل کریمانه روبروبودند . چنانکه در گذشته بیان کردیم. وهیچگاه گرفتار ذلت شکنجه وعذاب نبودند، بلکه دائم‌دریچه‌آزادی بروی آنان باز بود .

هروقت میخواستند وخودرا درمقابل مشکلات آزادی توانامیدیدند آزاد میشدند، اگرچه قبل ازاین گرفتاری نیزاکثرشان آزادنبودند. بلکه اغلب ازبردگانی بودند که دولت‌های استعماری روم و ایران آنروزآنها رابجنك مسلمانان میفرستادند .

امـا زنانـرا اسلام همیشه محترم شمرده‌حتی درزمان بردگی نیزآنها را ازحال پستی و بیچارگی که‌درخارج‌ازبلاداسلام بودند بیرون آورد وعرض وناموس آنانرابرایگان دردسترس غارتگران ناموس قرار نداد . چنانکه اغلب اوقات خوی جنگ جویان درجنگهای‌غیراسلامی چنین بود. بلکه‌اسلام‌زنان برده‌را مخصوص‌صاحبان خود قرارداد، بطوریکه دیگران‌حق‌تصرف نداشته باشند،ونیزقانون مکاتبه را دربارۀآنهامراعات نمود وبعلاوه هر کنیزیکه ازمولای خود دارای فرزندشد،خود وفرزندش راآزاد ساخت، آری‌زنان دائم‌بارفتار کریمانه اسلام روبرو وازسفارشهای محبت‌آمیزپیامبرآزادی بخش بهره‌مند گردیدند .

این است داستان بردگی دراسلام که‌خود یکی از صفحات درخشان‌تاریخ بشریت‌است. بنابراین هرگزاسلام بااصل‌بردگی‌موافق نبوده‌است ، بدلیل اینکه دیدیم که همه‌جا وهمه وقت‌باوسائل گوناگون درآزادی بردگان کوشیده وتمام منابع‌بردگی را درعالم خشك نمود تا دوباره بشرفروشی بعالم‌اجتماع برنگردد، وفقط دراین میان‌ضرورتی‌ماند که اسلام بجزپذیرفتنش‌چارۀ نداشت وآن‌این‌بود که‌درحال جنگ‌ناچار بودبادشمنانش‌معامله بمثل بکند، زیرا که‌بردگی‌تنها بعالم اسلام‌اختصاص نداشت، بلکه اغلب‌بدولتها وملتهائی‌مربوط‌بود که ازمحیط تسلط‌آن‌بیرون بودند وآنها اسیران مسلمانان را ببردگی وادار میکردند، وباشکنجه‌

های ضدانسانی معذب میساختند اگرچه اسلام از اول با اصول بردگی مخالف بود ولیکن در این مورد ناچار بود که با این ملتها مانند خود آنها رفتار نماید .

همین طور اسلام مدتی درحال نگرانی بسر برد و نتوانست این محصول جنگی را دردنیا غیرقانونی اعلام کند، بناچار باوضع کجدار ومریز رفتار میکرد تامگر وقتی فرارسد وفرصت مناسبی پیداشود که عالم باین نابسامانی ها خاتمه بدهد، وهمهٔ ملتها دست اتحاد وبرادری بیکدیگر داده وبرای از بین بردن این منبع بردگی که اسلام ازروی ناچاری پذیرفته است بایکدیگر همکاری نمایند.

وبطور یقین درنخستین ساعتیکه این اتحادعمومی درجهان بوجود آید اسلام بی درنگ بقانون عمومی خودبرمیگردد، که باقدرت وصراحت کامل وبدون اینکه کوته نظرانرامجال سخن بماندآنرا تصویب کرده است وآن قانون این است که «آزادی برای همه ومساوات حق مسلم همهٔ ملتها است .»

اما آن قسمت از بردگی که ازغیر راه جنگهای دینی بوجود آمده
و زمانی ازروزگار درمیان مسلمانان دیده شده وازطریق آدم فروشی وبشر دزدی در بازارهای برده فروشی معمول گشته بود . . . بهیچ وجه باسلام بستگی ندارد ، زیرا که در این نظام اصولا این گونه بردگی جایز نبوده است .

بلی نسبت دادن این رنگ بردگی باسلام مانند این است که زمامداران سرکش ودیکتاتورهای خودسر امروز راباآن نسبت میدهند که در سایهٔ هم بستگی باسلام ازانجام دادن هرنوع جنایتی دریغ ندارند، ومقاصد

شوم خودرادرهمه‌جا ودرهمه‌وقت درلباس قانون نمودارمیسازند ، صریحاً باید گفت که هیچ‌یك‌ازاین دو گروه مسلمان نیستند .

درخاتمه لازم‌است که چند نکته حساس را درباره بردگی تذکر بدهیم :

۱ـ بایدبدانیم که منابع بردگی در میان سایرملتها بدون‌اینکه جز فشارشهوت‌استعمار کردن‌دیگران وفشاری آنهارا وادارنمایدفراوان بود، ای‌بسا بدون داشتن هیچگونه هدفی جزشهوت‌آدم فروشی ملتی ملت‌دیگر ونژادی نژاددیگررا اسیرنموده وطوق‌بردگی‌بر گردنش مینهاد، و گاهی بعلت‌فقرو گرسنگی‌دسته‌ٔازمردم بذلت‌این بلای‌خانمان‌سوز گرفتارمیشدند، و گروهی نیزازراه ارث بنده مادرزابوده واسیر میگشتند وبالاخره‌در نظامهای تیول بضمیمه خرید وفروش وسایرانتقالهای املاك زراعتی ، بشریکه‌کارگر کشاورز بود(کشاورزان) خریدوفروش‌میشد ویکنوع بردگی مخصوصی بوجودمیآمد، وهمچنین باید بدانیم که اسلام همهٔاین منابع راغیرقانونی اعلام کرد جزمنبع‌جنگی وآن‌هم که ازمحیط‌قدرتش بیرون بود. وبرای‌ازبین‌بردن‌آن بناچارموقتی قبولش کرد تاروزی‌فرارسد که این‌فشاربرداشته شده وخودبخودقانون «بردگی‌بس» درجهان بمرحله اجرا درآید.

۲ـ بایدبدانیم که دراروپا بااینکه وسائل‌بردگی فراوان بودولکن هیچ گونه فشاروضرورتیکه باعث‌ایجادآن گردد وجودنداشت وبااین‌وصف روزیکه قانون الغاءبردگی بتصویب‌رسیداز روی اختیارنبود، بلکه‌یکنوع فشاری موجب‌پیدایش‌این فکر گردید.

زیرا نویسندگان اروپامیگویند: روزی‌بردگی‌دراروپاغیر قانونی

اعلام شد که عایدات آن رو بضعف میرفت ودرآمد حاصل از بردگی کمتر ازمخارجش گردید و بعبارت دیگردولت بردگی اروپا بعلت کسر بودجه سرنگون شد.

ازبسکه بردگان اروپا درزندگی فشارها دیده بودند که دیگر توان جسمی و تمایل بکاردر وجود آنان بپایان رسیده بود.

بطوریکه دراثراین بحران بتدریج مخارج اداره کردن آنها بیش از درآمدشان شده بود. بنابراین الغاء بردگی دراروپا یك محاسبهٔ اقتصادی بوده که همیشه برپایهٔ سود وزیان استواراست.

پس دراین صورت هیچگونه معنای انسانیتی در این آزادی وجود نداشت که بتوان درآن کوچکترین اشارهٔ باحترام جنس بشرپیدا کرد تا بامراعاتش این آزادی بوجود بیاید.

بعلاوه از بسکه دراثرفشارهای زندگی وفقدان وسائل ابتدائی انقلابهای پی درپی درمیان این گروه برای کسب آزادی بوقوع پیوست که ادامهٔ این رژیم سیاه را غیرممکن ساخت و با وجود این بازهم اروپا باین سادگی دست از گریبان بردگان برنداشت، نه تنها آزادی رایگان دراختیار آنها نگذاشت بلکه باین رنگ تازه رنگ بردگی راتغییرداد، واز بردگی خصوصی ببردگی عمومی تبدیل نمود.

باین ترتیب که اول برده شخصی بودند وپس ازاین اقدام تابع قطعات زمین های زراعتی گردیدند، بطوریکه خرید وفروش آنها بضمیمهٔ خرید و فروش زمین انجام میگرفت، وهیچ کس حق نداشت که ازمحیط خودتجاوز نماید .

واگراحیاناً کسی ازمحیط مخصوص خودبیرون میرفت تحت عنوان

برده‌فراری وبازورقانون دست وپابسته جلب میگردید، وبرای اینکه دیگران عبرت بگیرند بدن فراریان رابا آهن های گداخته داغ میکردند، واین رنگ بردگی همین طور ادامه داشت تاقرن هجدهم در انقلاب کبیر فرانسه غیرقانونی شناخته شد .

۳ـ نباید این دورنماهای آزادی مارا بفریبد، زیرا درست است که ظاهراً انقلاب کبیر فرانسه دراروپا بعمر بردگی پایان داد وهمچنین آبراهام لینکلن آنرادرامریکا غیرقانونی شناخت وسپس سایرملتها یکی پس ازدیگری برالغاء این رژیم استعماری متفق شدند؛ اماپس ازاین همه جنب وجوشها باید دید کدام بردگی درعالم لغو گردیدو کدام دست عدالت تاکنون مهر «باطل شد» برصفحهٔ قانون بردگی زد.

اگراین رژیم انسان سوزدرجهان باطل شده پس نام این حوادث غم انگیز که هرلحظه دراطراف عالم نمایان میشودچیست؟ آن کارهائیکه دولت فرانسه در کشورهای غربی اسلام انجام میدهـدچه نام دارد؟ وآن همه رفتار ضدانسانی را که امریکای تمدن ساز باسیاهان بومی خوددارد بایدچه نامید؟ ونام آن همه اعمال وحشیانه انگلیس را درافریقای جنوبی چه باید گفت؟ آیاحقیقت بردگی جزپیروی وتبعیت اجباری ملتی ازملت دیگراست ؟ آیا مفهوم واقعی آن غیرازمحروم ساختن عده‌ای بشرازحقوق مسلم انسانیت است؟ آیا مقصود غارتگران صحنهٔ بشریت ومنظور راهزنـان وادی انسانیت از ازانجام دادن این اعمال نـاستوده غیرازبردگـی است؟ خواه تحت عنوان زشت بردگی ویاتحت عنوان درخشان آزادی وبرادری ومساوات نمودار شود ؟

این تابلو های فریبنده رنگین مادام کـه در پشت آنها

تلخ‌ترین حقایق و ناپاکترین عقاید تاریخ بشریت پشت سرهم ردیف شده هیچ فائدهٔ بحال جامعه نداشته و نخواهد داشت ، ولکن اسلام هرگز خدعه بکار نبرده همه وقت و همه جا باخود و با دیگران یك رنگ و روشن بیان است، بی‌پرده میگفت و میگوید: ای مردم این بردگی است و علت پیدایش آن نیز این است، راه برای آزادی بردگان باز و طریق الغاء بردگی هموار است، اما فتح نهائی این دژمحکم در گرو اتحاد ملتها و این وظیفهٔ خطیر بعهده جهان و جهانیان است که در بارهٔ اسیران جنگی دامن مردانگی بمیان بسته از بردگی آنان دست برداشته عاطفهٔ بی‌پایان انسانیت را مراعات بنمایند .

اما این تمدن بی‌روح که ما امروز درسایه بانهای آن زندگی میکنیم هرگز چنین صراحتی در وجدان خود سراغ ندارد.

زیرا برهمگان روشن است که چگونه درهمه جا وهمه وقت همت خودرا در تحریف حقایق بکار انداخته وچگونه تابلوهای حقیقت‌پوشی را در انظار و گذرگاههای بشریت نصب میکند ، در صورتیکه در پس پرده آنها مکرها، حیله‌ها، ستیزه‌ها و کینه‌ها انباشته است ، واگر غیرازاین است پس این کشتارهای دسته‌جمعی درتونس ومراکش والجزائر که اغلب تعداد آنها سربهزاران میزند چیست ؟ جزاین است که بشر الجزائری و یا انسان تونسی ومراکشی حق مسلم آزادی خودرا میخواهد؟ آزادی میخواهد که در بلاد خود بدون دخالت بیگانگان زندگی کند؟ آزادی میخواهد که درخانهٔ وکاشانه خود دور ازچشم اغیار بازبان مادری سخن بگوید؟ و با عقیدهٔ ثابت خود زنده بماند ؟ واز نتیجهٔ زحمات وکاروکوشش خود برای خود بهره‌برداری کند؟ وآزادانه باعالم و باملتهای دیگر روابط سیاسی

واقتصادی برقرار نماید .

پس معلوم شد که کشتار این بی گناهان و یا در زندانهای تاریك بی‌آب ونان نگهداشتن آنها برای چیست ؟ **و هتك احترام و تجاوز بناموس زنان بی‌پناه، ودریدن شکم مادران باردار برای تشخیص نوع جنین ازکدام عاطفه انسانیتی الهام میگیرد ؟**

آری‌این رفتار وحشیانه واین‌اعمال خلاف بشریت امروزدرقاموس قرن درخشان بیستم تمدن وترقی نام دارد . نام این مولود عصردانش‌نشر آزادی وبرادری‌وخلاصه بسط مساوات‌کامل انسانیت است .

اما آن حسن‌سلوك وآن رفتار کریمانهٔ بی‌نظیر که سیزده قرن پیش اسلام درباره‌بردگان ابرازداشت ، و بدون‌درنظر گرفتن‌هدفی جزاحترام جنس‌بشر بآزادی‌آنها اقدام ودرهمهٔ شئون زندگی شرکت داد ، و عملا بجهانیان اعلام کرد که بردگی‌یك‌وضع موقت عارضی‌ودوام ناپذیراست، درقاموس بی‌خردان‌متمدن‌امروز انحطاط‌وعقب‌ماندگی‌وتوحش و بربریت است

بلی‌هنگامیکه‌امریکای‌متمدن درتابلوهای‌سردرهتل‌هاومهمانخانه‌ها مینویسد «مخصوص سفیدپوستان است» وباکمال‌بی‌شرمی مینویسد «ورود سیاه پوستان وسگان ممنوع» وهم‌چنین هنگامیکه دراین کشور متمدن تایك عده سفیدپوست یك‌نفر سیاه ویاسرخ‌پوستی را می‌بینند همگی‌باهم بسویش هجوم‌آورده‌نقش‌برزمینش‌نموده تاجان دربدن داردبانوك‌پامیزنند. آن قدر میزنند تاجان‌بجان‌آفرین تسلیم کند .

و حال‌آنکه پلیس که مأمور حفظ جان و مال ملت است در این وحشیگری مانند یك مجسمهٔ بی‌روح بتماشا ایستاده ودخالت نمیکند، و

هر گز بخاطر خودراه نمیدهد که آخراین بی‌پناه قطع‌نظر از برادری در اصول بشریت هم وطن وهم کیش وهم‌زبان من‌است .

پس همه میدانند که این وحشیگریها برای این است که‌آن بشر سیاه چهره وسیاه‌بخت همرنگ‌آنان نیست ، وبجزاین جرم‌دیگری‌ندارد. در امریکای تمدن ساز هیچ سیاه و یا سرخ نژادی جرئت ندارد که بیك دوشیزۀ سفیدپوست که ناموس‌خودرا برایگان دردسترس‌عموم قرارمیدهد بااجازۀ خود بوی‌نزدیك‌شود، همان‌دوشیزه‌ویا بانوئیکه خودرافدای‌شهوت دیگران نموده وبامیل خود هرساعت بایکی بسربرده وبرای‌شخصیت‌خود هیچگونه‌ارزش بشری‌قائل‌نیست، نگاه سیاه‌پوستان‌بسویش‌جرم‌نا بخشودنی وبرای سفید پوستان تمدن وترقی بشمار میآید ، واین بلندترین‌قلۀ‌تمدن است که تا کنون قرن درخشان بیستم برفرازش پانهاده است .

اما هنگامیکه یك برده مجوسی عمربن‌خطا براتهدید بقتل‌میکند بااینکه عمر منظور اورا میداند از قدرت ونفوذش استفاده نکرده حبس ویاتبعیدش نمیکند وحال آنکه ازنظرقانون اسلام این بشرمجوسی‌ناقص است، زیرا که هنوز آتش‌پرست بوده ودرپرستش باطل‌خود اصراردارد ، وهر گز نمیخواهد ازحق روشن‌پیروی نماید. پس‌درنظرغربیون تمدن‌ساز عمربمنتهای درجۀ وحشیت رسیده بوده که جنس بشردرنظرش این‌اندازه باارزش است ، زیرا که میگوید این بندۀآتش پرست تهدید بقتلم کرد، آزادش گذاشتم تاکار خود را انجام داد ، ودرمسیر تاریخ بشریت‌جنایت بزرگی را مرتکب شد ودر پای‌تخت اسلامی فرمان‌روای‌مسلمانانراترور کرد .

هم‌اکنون باید دیدبرای‌چه‌بود که عمراورا آزاد گذاشت، تامقصود

خودرا انجام داد ؛ برای اینکه درقانون اسلام هیچ کس نمیتواند قبل از ارتکاب جرم از کسی انتقام بگیرد .وبعبارت‌دیگرقصاص قبل ازجنایت‌در این قانون جایز نیست .

وداستان محرومیت سیاه‌پوستان افریقاازحقوق مسلم‌بشریت‌و کشتن ویاباصطلاح روزنامه‌ها وجراید انگلستان شکار کردن‌آنها بجرم اینکه این بشر سیاه‌پوست جرئت بهمرسانده، پی‌بشخصیت خود برده،آزادی‌خود راکه حق قانونی هر بشراست مطالبه میکند تمدن است .

آری درمسیر تاریخ بشرمفهوم عدالت در قاموس بریطانیای کبیر جزاین نبوده ودر قرن‌درخشان بیستم ارمغان‌تمدن ونوع یاری‌نیزجزاین نخواهد بود .

وهمین معنا باروپای خوشرفتار اجازه میدهد که درهمه‌جا خودرا پرچم دار رهبری جهان وسرپرست ملتها نمودار سازد .وبعبارت دیگر خودرا از متولیان بشر بداند.

اما در نظر این گونه مردم اسلام یك نظام هرج و مرج و توحش است ، زیرا که اسیران جنگ را فقط بعنوان معامله بمثل اسیر مینمود نه بعنوان بردگی واعتراف باصل انسان فروشی .

درنظر این کوته نظران واقعاً اسلام‌نظام عقب‌افتاده و قانون‌فرسوده ایست ، زیرا که هیچوقت انسان شکار نبوده وهرگز بکشتار بشربی‌دفاع بجرم اینکه سیاه‌چهره است اقدام نکرده ،بلکه در وحشیگری وانحطاط بحدی رسیده که بی‌پرده بپیروانش میگوید اگر زمامدار شما یك برده سیاه حبشی باشد مادام که‌برخلاف قانون خدا قدمی برنداشته نباید کسی ازحکم وی‌سرپیچی نماید ، یعنی فرمانش فرمان خداست .

تااینجا سخن در اصول بردگی وچگونگی پیدایش آن در اسلام بود و پس‌ازاین‌اندکی نیزدربارهٔ زنان برده‌ازنظراسلام سخن‌میگوئیم:

اسلام بهرمردی‌اجازه داده که میتواند عدهٔ‌اززنان‌را که‌درمیدانهای جنگ اسیر میشدند نزد خود نگهداشته وبتنهائی‌ازآنها استفاده نماید،و اگر بخواهد میتواند بعضی ازآنهارا بهمسری انتخاب کند، درصورتیکه اروپا ازاین عمل متنفر است وبخیال خودیکنوع کردار زشت ودرندگی است که کنیزان را فقط کالای‌کامیابی ویك‌عده جسدهای بی‌ارزش‌وتن‌های بی‌احترام قرار میدهد ، بطوریکه وظیفه آنها درزندگی جز سیر کردن دیوشهوت شهوت پرستان نیست ، همان شهوت پرستانیکه هرگز ازوادی حیوانیت بیرون نمیآیند .

بلی بی‌پرده باید گفت که درنظرمردم اروپا بزرگترین گناه اسلام این است که زنان برده را درجهان‌ملی اعلام نکرد ، وناموس‌آنهارابرای هرشهوترانی مباح نساخت ، زیرا که زنان اسیر در ممالك دیگر باین پرتگاه بی‌عفتی کشیده میشدند ، وبجرم اینکه سرپرست خودرا از دست داده وازکانون خانواده دورافتاده‌اند واز طرف‌دیگرمالکان‌آنها شعور حفظ ناموس درنهاد خود احساس نمیکنند ، و هرگز نمیتوانند با دیدهٔ غیرت بسوی‌آنان بنگرند ، در نتیجه این گروه‌بی‌پناه وبیرون ازعالم‌بشریت را بناموس فروشی وبی‌عفتی وادار ساخته و از راه ناپاك تجارت‌ناموس، سود سرشاری بدست میآورند .

اما خوشبختانه اسلام عقب افتاده هرگز این بی‌عفتی را برسمیت نشناخته وزنارا هیچ وقت جزو قوانین اجتماع خود قرارنداده ، و همیشه مردم را برای حفظ وتشکیل اجتماع خارج از محیط‌آلودهٔ عفت فروشی

وزنا تحریك نموده است ، زیرا که زنان برده را بمالکان آنها مخصوص کرده وغذا ومسکن وحفظ ناموس ورفع احتیاجات غریزه جنسی‌را بعهده آنان گذاشته و کامیابی عمومی و بهره برداری دیگران را اکیداً قدغن کرده است .

ولکن ضمیرپاك وپرعاطفهٔاروپائی!! هرگزطاقت دیدن این گونه رفتار کریمانه را ندارد!! و برای جبران ناراحتی وجدان‌خود زنا و عفت فروشی را در محیط خود آزاد گذاشته واصول ناموس فروشی را همه‌جا برسمیت شناخته است و هنوز هم در هر کشوریکه پای استعمار مداران اروپائی بآن میرسد زنا و بی‌ناموسی را ترویج نموده و درقانونی ساختن آن میکوشند ،**پس بنابراین از تمدن سازان امروز باید پرسیدکه آیابعقیده‌شماتغییر نام‌میتواندماهیت‌وحقیقت‌بردگی‌راعوض‌کند؟** آیا برای زنا وناموس فروشی احترامی جزاین هست که هیچ زنی نتواند دست رد برسینهٔ هرشهوترانی‌بزند ؟ وبناچار در برابرهمهٔخواسته‌های‌شوم شهوت پرستان پست فطرت باید تسلیم شود ؟ و درچنین جامعهٔ هیچ کس اورا جز برای‌افتادن به پست‌ترین‌منجلاب بدبختی وتبه‌روزی نمیخواهد؛ چرامیخواهد ؟ اما فقط برای رفع‌خستگی دیوشهوت که هرگز از عاطفهٔ انسانیت الهام نگرفته وهیچ گونه روح بشریتی‌آنرا هدایت نمیکند .

باانصاف باید داوری نمود که‌آیا این ناپاکی ظاهری وباطنی که در محیط اروپا از دور پیداست ، باآن‌حسن رفتار و روابط انسانی که در نظام اسلام درمیان زنان برده ومالکین‌آنان وجود داشت باهم‌یکسان است ؟ آیا تاکنون کدام مسلمانی ناموسش را این طور ضایع کرده است ؟

اسلام همیشه باخود وبامردم صراحت بیان داشته وهرگزخدعه و فریب بکار نبرده است، با بیان‌روشن‌همه‌وقت میگفت:ای‌مردم،ای‌بشریکه ببردگی وانسان فروشی‌خو گرفته‌اید حدود بردگی این است واین‌زنان اسیرشده نیز بردگانند ورفتار با آنها ازاین حدودنباید تجاوزنماید.

اما هیچگاه نگفته که‌این رژیم برای بشریت دائمی بوده و این وضع سزاوارآبروی‌آینده انسانیت است، بلکه همه‌وقت وهمه‌جامیگفت که رژیم بردگی یکنوع ضرورت جنگی است، هروقت بشربخواهد برعلیه‌آن‌متحدشود واسیران جنگ‌را بذلت بردگی‌نگیرد بپایان‌میرسد، **امامتأسفانه‌بی‌پروابایدگفت که‌تمدن‌پلیدامروزهنوزهم‌این‌صراحت** بیان را درخود احساس نکرده است، بلکه خیلی که بخود فشار آورده نام زنا وتجاوز بحریم‌ناموس را بردگی‌نگذاشته،وبعقیده خودبعالم‌بشریت خدمت بزرگی انجام داده‌آنرا ضرورت اجتماعی وازلوازم تفکیك‌ناپذیر زندگی نامیده است.

باید ازاین‌تمدن‌بی‌عاطفه‌وازاین خدمتگذار انسانیت‌پرسید آخر چرا بی‌عفتی‌ضرورت اجتماعی شده؟ وبچه‌دلیل زندگی امروزآنرا ایجاب میکند؟

آری برای‌این‌است‌که مرد متمدن اروپائی‌هرگزنمیخواهد زحمت عیال ومسئولیت‌زن وزندگی رابپذیرد، مرداروپائی فقط اززن، تن‌عریانی‌میخواهد؛بدون اینکه‌عاطفهٔ اورابسوی خودجلب و یاعاطفهٔ خود رابسوی وی روانه نماید، هرکه‌میخواهد باشد واز هر کجا بدست‌آید تا بارشهوتش‌را فرونهدوآتش‌افروختهٔ کانون‌غریزهٔ‌جنسی‌را مدتی خاموش کند، بنابراین، این گونه مرد درمحیط‌این گونه تمدن‌واژگون

یکنوع جسم متحرك است، مانند چهارپایان درهر رهگذری بدون مراعات هیچگونه آداب ورسومی بهم جنس مادینهٔ خودمیپرد وتامیتواند اندوخته شهوتش راتحویل وی داده ومدتی خودرا راحت وآرام میسازد، وهم چنین زن هم درپرتو این تمدن سیاه یکنوع جسم متحرکی است، مانندیك حیوان این بارشهوت راتحویل میگیرد، آن هم نه ازیك شخص بخصوص بلکه از هر رهگذری که بتواندتحویل بدهد.

بدیهی است که درقاموس اروپائی این نابسامانی ها ضرورت اجتماعی نام دارد ودرعصر حاضر بمردمتمدن اروپائی اجازه میدهد که زنانرا ببدترین نوع بردگی وادارنماید.

ولکن اگرهمین مرداروپائی ازاین منجلاب حیوانیت بیرون آید وخودرا بفضای بی پایان انسانیت برساند وبردیوشهوتش این اندازه خود مختاری عطا نکند خواهددید هیچگونه ضرورتی درکارنبوده که بتوان آنرا اجتماعی ویاغیراجتماعی نامید.

بسی شگفت انگیزاست دولتهائیکه درجهان کنونی غرب که آوازه شان فضای عالم راپر کرده است زنارا غیرقانونی اعلام کردند، اما نه برای اینکه شخصیت ووجدان آنها ازاین لحاظ ناراحت بوده ویاسطح اخلاق روحی وجسمی انسان غرب نشین ازمنجلاب فسادآمیزدرندگی نجات یافته است، هیهات که این موجودبتواند این گونه ناراحتی رادرنهاد خوداحساس بکند، بلکه برای این است که دراین سرزمین علم وهنریك دسته هوسبازپیدا شدند که جامعهٔ ترقی خواه غربی را ازوجودزنان منحرفیکه زنا وخودفروشی را وسیله کسب معاش قرار داده بودند بی نیازساخته، ورنگ ننگ آمیز ناموس فروشی راعوض کردند، وبعبارت دیگر ناموس فروشی رانیزازجملهٔ

تجملات افتخار آمیز خانوادگی بشمار آوردند، الحق این گونه زنان در میدان شهوترانی کمتر ازمردان نیستند.

وازهمه شگفت انگیزتراین است که پس ازاین همه رسوائی بازهم دنیای غرب امروزازهمه روزها خوشحال تراست که نظام اجباری وموقت بردگی رادربارهٔ زنان بردهٔ آنروز بردین اسلام عیب گرفته ودر همه جا دست آویزخود ساخته است، درصورتیکه سیزده قرن پیش بساطش برچیده شد وآنروزهم ازطرف اسلام اعلام شد که نظام موقت است وقابل دوام نیست.

وبااین وصف هنوزهم اسلام نظیف تروپاکتر ازهر نظامی است، که در درقرن درخشان بیستم دردنیای تاریک غرب موجود بوده وتمدن سیاه امروز آنرا طبیعی ترین نظامها معرفی میکنند.

بطوریکه تاکنون هیچ انسان غربی آنرا زشت نشمرده ودر تغییرش نکوشیده است ودر نظرمردم آن سرزمین مانعی ندارد که تا پایان عمر بشر و جهان دوام بپذیرد.

هان! اکنون کسی نمیتواند بگوید که این زنان شهوت پرست باارادهٔ خود داوطلبانه وبدون اجبار باین گونه بی عفتی وخودفروشی تن میدهند، برای اینکه آزادند وآدم آزاد میتواند ازتمام مزایای آزادی استفاده نماید.

زیرا ماهم درمقابل آن میگوئیم بسیاری از بردگان نیزوقتی که آزادی رایگان در اختیارشان قرار گرفت نپذیرفتند وبدون اجبار و داوطلبانه بردگی را اختیار کرده وبخدمت اربابان خودادامه دادند. ولکن مااین موضوع راهرگزدلیل ومجوز بردگی نمیدانیم؛ نه در نظام اسلام ونه در سایر نظامها، بلکه مقصودما ازنظام بردگی نظامی است که جامعهٔ بشر رابا

اوضاع سیاسی واقتصادی‌واجتماعی وبااصول‌فکری‌وروحی‌بپذیرفتن‌بردگی وادار نماید. ویاوضعی پیش‌بیاورد که این قافله‌راخودبخود درمقابل عمل انجام‌شده‌انسان‌فروشی قرار بدهد، بطوریکه راه‌چاره برویش مسدود گردد وبناچارآنرا برسمیت بشناسد . **بر همگان واضح است که تمدن اروپای تمدن‌ساز امروز، زنانرا فوج فوج بزنا وناموس فروشی واداشته ورسمیت آنرا تصویب کرده است** ، هیچ‌فرقی‌ندارد که زنا دادن‌رسمی باشد ویك‌عده زنان‌منحرف بوسیلۀآن کسب‌معاش‌بکنندویایك دسته‌زنان شهوتران وهوسبازبرای اطفاء سوزش‌شهوت خودرا برایگان در اختیارهر رهگذری بگذارند.

بلی‌این‌است‌داستان‌پرماجرای‌بردگی‌دراروپاتاعصردرخشان قرن بیستم. بردگی مردان‌وزنان، بردگی ملتها ونژادهاوخلاصه‌بردگی اموال وذخائرروی زمین‌یکنوع‌بردگی است که وسیله‌های‌آن فراوان و اسباب‌تولیدش هرساعت‌ووبافزایش‌است .

وبعلاوه آن‌ضرورت وفشاریکه‌آنروز اسلام رادرمقابل‌عمل انجام شده‌قرارمیداد امروزدرمحیط‌اروپا وجودندارد:

چرامگر بگوئیم که رذالت وپست‌همتی‌ملتهای غرب وسقوط آنها از مرتبه کمال انسانیت‌بمنجلاب شهوت پرستی، خود یکنوع فشار بزرگ وضرورت اجتناب‌ناپذیراجتماعی‌است.

دیگر بس‌است! .همین‌دنیای‌پرآشوب کمونیستی رابحال‌خودبگذار، بگذار تا دولت های کمونیزم ملتهای خودرا چنان بقید بردگی وذلت عبودیت گرفتار نمایند، که کسی‌مالك برآزادی خودنبوده وآزادی‌مسکن ومأوارا باحسرت‌های بشرسوزدرعالم‌خیال‌پی‌ریزی کنند، وهم‌چنین بگذار

غارتگران رژیم سرمایه‌داری‌مردم وسرمایهٔ مردم‌راغارت بکنند واین بشر بی‌پناه راباهرچه که دارد ببردگی بگیرند ، تاحدیکه بجزاختیار و ارادهٔ سرمایه‌داران استعمارنژاد، اراده واختیاری‌درکارنباشد.

هردو گروه جفامداررا یك‌لحظه ازخودوازفکرخود دور کن؛ زیرا که خدعه و نیرنگ درعالم‌فراوان خواهی‌دید.

بس‌است تاکنون‌آنچه که بیان کردیم ازرنگهای‌فریبنده وصحنه های خوش‌نقش ونگاربردگی که همیشه‌بازبان‌حال، آشکاراخود را بعالم معرفی کـرده وبنام‌تمدن پیروز،پیش رفته وبمقـام‌ضرورت اجتناب‌ناپذیر اجتماعی رسیده است.

وقتیکه این‌ستمکاران شرق و غرب و این‌جغدهای غـربی و شرقی را ازنهانخانه فکرت‌دور کردی، ازدوراین‌صحنه‌های فریبنده راتماشا کن وخود انصاف بده که آیابشریت دراین‌چهارده‌قرن دورازنورهدایت اسلام ترقی کرده است؟ ویااینکه بتدریج در گودال‌تاریك بردگی‌سرازیر گشته وهنوز هم‌این‌سیرمعکوس ادامه‌دارد؟ وحتی‌امروز بیش‌ازهرزمانی برهبری وراهنمائی اسلام محتاج‌تراست؟ تامگر بوسیله‌آن بتواند خود را ازاین گرداب‌تاریك‌بدبختی ونادانـی نجات داده واشتباهات گـذشته را جبران نماید .

اسلام و سرمایه داری

بدیهی است که سیستم سرمایه‌داری در عالم اسلامی بوجود نیامده، زیرا همگان میدانند که تاریخ پیدایش این رژیم پس از اختراع ابزار صنعتی بوده است، و اختراعات تصادفاً در دنیای غربی پا بدوران گذاشت و علت اینکه میگوئیم بطور تصادفی در این سرزمین پیدا شد. این است که ممکن و نزدیك بود در آندلس با دست عربهای مسلمان پدید آید، ولیکن دولت اسلامی در این محیط بجهت گرفتاریهای سیاسی زیاد دوام نکرد، و تعصب‌های ناروای صلیبی آن را زود واژگون نمود. وهمچنین محکمه‌های تفتیش عقاید و جاسوسی باوحشیانه‌ترین وجهی که در تاریخ عالم بی‌سابقه بود برای سرکوبی آنان با تمام نیرو کوشید و تشکیلات نوبنیان مسلمانان را درهم ریخت؛ بلی نهضت دانش بطور طبیعی در کشور آندلس کم کم و بتدریج بسوی اختراعات پیش میرفت، ولیکن موجبات سیاسی که در آن سرزمین دست مسلمانان را کوتاه کرد قرنها از پیش رفت این نهضت مانع شد تاسرانجام اروپا ازخواب

غفلت بیدار و از حال مستی بیرون آمد و بر علوم عرب و علوم یونانی که تازه برای ادارهٔ جامعهٔ مسلمان عربی بکار افتاده بود دست یافته و بدینوسیله خودرا از چنگال دیو غفلت نجات داد، و بهمین جهت درمیدان اختراعات صنعتی بدون رقیب پیش رفت .

بلکه این رژیم محکوم بفنا وقتی بعالم اسلامی رسید که دولت اسلام درچنگال استعمار اروپائیان گرفتار و درمنجلاب فقر و مرض و گرداب جهل و انحطاط غوطه میخورد. ودرچنین حال آشفتگی و با آنگونه تحولات سیاسی واقتصادی که از ناحیهٔ اروپائیان پدید آمد ، سرمایه‌داری در عالم اسلامی باسرعت سرسام آوری پیش رفت و بعضی مردم بیخبر از همه‌جا چنین گمان کردند که اسلام این رژیم استعماری را باهمه خیر و شرش قبول کرده وهرگز در نظام واصول اسلامی باسرمایه داری مخالفت نشده ونخواهد شد. روشن ترین دلیل این گروه این است که: اسلام مالکیت فردیرا برسمیت می‌شناسد، وسرمایه‌داری همان مالکیت فردی است که دراثر فشار تحولات اقتصادی جهانی باین صورت نامطلوب درآمده است، وبدیهی است مادامیکه اسلام اصل را قبول کند خود بخود نیز فروع را می‌پذیرد زیرا که پذیرفتن اصل مستلزم پذیرفتن فرع است .

در رد گفتار این گروه کافی است یك قضیهٔ کوچك وبدیهی که هر کسی بهرهٔ از الفبای اقتصاد داشته باشد میتواند تشخیص بدهد یادآوری کنیم، وآن این است که سرمایه‌داری باین صورت که در این عالم پهناور ریشه دوانده بدون پشتیبانی دو اصل بزرگ رباواحتکار ممکن نیست پایدار بماند، درصورتیکه همه میدانند اسلام این دو اصل را هزار سال پیش از پیدایش این نظام فریبنده تحریم نموده ، وبدیهی است که لازمهٔ تحریم اصل تحریم همهٔ

فروع و نتایج آن است.

اما مقصود ما این نیست که در ابطال دلایل این یاوه سرایان شتاب کنیم بلکه میخواهیم با نان بگوئیم که ما چنین فرض میکنیم که اختراع ابزار صنعتی، اول در عالم اسلامی بوجو آمده چنانکه نزدیك بود در آندلس پدید آید. و در اینجا میخواهیم ببینیم اسلام چگونه با این تحولات اقتصادی که بناچار از اختراعات ابزار صنعتی پیش میآمد روبرو می‌شد؟ وروابط کارگر و کارفرماو تولیدرا با نظم وقوانین مخصوص خود چگونه تنظیم می‌نمود؟؟.

نویسندگان اقتصادی حتی کسانیکه باسرمامه‌داری مخالفند و در ردیف اول آنان کارل‌مارکس قرار گرفته همگی اعتراف دارند که نظام سرمایه‌داری در آغاز پیدایش خود یك پیشرفت بزرگی درعالم بوده و در شئون مختلف زندگی بشریت خدمات بس گرانبهائی را انجام داده و در اثرپیدایش سرمایه‌داری تولیدات جهان روز بروز روبفزونی نهاد ووسائل ارتباط بشر اصلاح شد، ومنابع سرشار ثروتهای طبیعی رادرسراسر جهان در اختیار بشرقرار داده ودراثر سیستم‌سرمایه‌داری سطح‌زندگی‌کارگران نسبت بدوران زراعت بطور شایسته‌ای بالا رفت، در صورتیکه پیش از پیدایش سرمایه‌داری هیچیك از این پیشرفتها مشهود نبود.

اما متأسفانه این صفحۀ درخشان تاریخ، طولی نکشید که تیره شد، زیرا که رژیم‌سرمایه‌داری دراثر تحولات‌طبیعی خود چنانکه پیروان مکتب کمونیستی میگویند باعث شد که ثروتهای بی کران در اختیار سرمایه‌داران متراکم شده و در اثر این تراکم بتدریج سرمایه و دارائی کارگران بضعف عمومی‌دچاروهرآن باسرعت بسوی‌زوال رهسپار گردید، که سرانجام‌کار به بی‌نظمی و بی‌سامانی کشید، رفته رفته سرمایه داران

بزرگ کارگران را که بقول پیروان کمونیستی مولدحقیقی ثروتمند برای بدست آوردن ثروتهای بی‌پایان شب وروز بکارهای دشواروطاقت‌فرساوادار ساختند ، ودرمقابل آنهمه کار اجرت خیلی ناچیزی که ازتأمین یك زندگی سعادتمندانه عاجز بود برای این طبقه زحمت کش میپرداختند و در آمد ومنافع سرشار را بصورت سود سرمایه برای خود اختصاص داده ودرراه تجمل‌های بیهوده زندگی وعیاشی‌های روزافزون خود بکار می‌بستند .

بعلاوه حقیقت دیگری هم دراین میان وجود دارد وآن این است که ناچیز بودن اجرت کارگر در ممالك سرمایه‌داری همیشه از استهلاك محصولات تولیدی کارخانجات در داخل کشور مانع است، زیرا اگر کارگر اجرت قابل توجهی بدست آورد خودبخود قدرت خریدومصرف درمملکت بالا رفته همه ویاقسمت عمدهٔ محصولات مستهلك میگردد ، بدیهی است که در این صورت از انباشتن سود سرشار سرمایه بمیزان قابل توجه کاسته خواهد شد ، البته این وضع برای سرمایه داران خیلی ناگوار است،زیرا هدف سرمایه‌داراز بکار انداختن سرمایه سود بردن است نه استهلاك ، و پرواضح است که نتیجهٔ کم بودن اجرت کارگر و کثرت تولید این است که همه ساله اجناس وکالاهای تولیدی متراکم وروی‌هم انباشته شود ، وبناچار دولتهای سرمایه داری برای بمصرف رسانـدن کالاهای خود درجستجوی بازارهای جدید وفروش کالا کوشش ورقابت میکنند وهمین سعی و کوشش دولتها باعث پیدایش استعمار شده و عوارض نامطلوبی را «مانند برخورد منافع دربدست آوردن بازار وفروش رساندن کالا وهمچنین تهیه موادخام» ایجاد میکند و باوجود این بناچار در سایهٔ نظام سرمایه داری یکرشته بحرانهای شدید پی‌درپی و بی انضباطی‌های اجتناب ناپذیری دراثرسودپرستی

بوجود خواهد آمد که سرمنشأ آن کم‌بودن‌مزد کارگر وعدم استهلاك‌محصول کارخانجات در مقابل تولید روزافزون است .

باچشم‌پوشی از اینگونه تفکر شگفت‌انگیزی که راهنمایان عالم مادی و مؤمنین بجبریت اقتصادی را وادار کرده تا بگویند این همه مشکلات عالم‌گیر هرگز از سوء نیت وحرص وآزطبیعت سرمایه داران سرنمیزند ، بلکه علت اساسی اینگونه نابسامانی‌عمومی‌طبیعت‌خودسرمایه است ، وهمچنین صرف نظر ازفکرسادهٔ حیرت انگیز دیگر که از هرسو انسان را باهمهٔ افکار ووجدانش یك‌مخلوق‌عاجز وغارت زده اقتصادنمودار می‌سازد ، بطوریکه در مقابل فشار وازدحام نیروهای اقتصادی همه نیرو وقدرت خودرا از دست داده‌وبرنیزه بیچارگی‌تکیه کرده است ،این خیر اندیشان‌دلسوزبشریت‌رادرهمین‌جا گذاشته بفرضیه‌سابق‌خودبرمیگردیم که عبارت ازپیدایش سیستم سرمایه‌داری درعالم‌اسلامی‌است، تادرست‌بررسی کنیم اگر چنین رژیمی بوجود می‌آمد نظام اسلام چگونه باآن روبرو می‌شد ودرمقابل‌آثارشوم‌آن چه‌تصمیماتی اتخاذ میکرد .

بنابراین درقدمهای‌نخستین که همهٔ نویسندگان اقتصاد حتی مارکس میگویند اگر این‌نظام برای‌عالم‌بشریت یك‌منبع خیرعمومی یا حداقل خیرش‌بیشتر بوده بطوریقین‌اسلام‌ازپیشرفت‌آن‌جلوگیری‌نمیکرد، زیراکه هرگز بدخواه بشرنبوده بلکه‌پخش‌خیروبسط‌سعادت عمومی‌وظیفهٔ دائمی‌اسلام است .

وباوجود این بازهم اسلام رژیم سرمایه‌داری رابحال خودواگذار نکرده همه‌جابا قوانین‌حکیمانه خود روابط‌کارگر وکارفرماوسرمایه‌دار را بطور صحیح تنظیم نموده و همیشه از عوارض ناگوار آن جلوگیری

میکند . خواه آن عوارض از سوء نیت سرمایه‌دار سر بزند و یادرطبیعت خود سرمایه نهفته باشد .

یگانه قانونی که‌اسلام دراین باره پیش‌بینی کرده‌و باتصویب آن ازهمهٔ‌دولت‌های سرمایه‌داری گوی سبقت ربوده این است که‌کارگر را با سرمایه‌دار درمنافع شریك دانسته‌حتی بعضی‌از فقهاء مالکی مذهب حدود شرکت‌راتا نصف‌تعیین نموده‌اند، باین ترتیب که همه‌مخارج‌سرمایه گزاری را سرمایه‌دار بعهده بگیرد وکارگر هم درکار خود استقلال‌کامل داشته باشد،وبنابراین سعی سرمایه‌دار باکوشش‌کارگردرتولیدمساوی‌بوده‌وروی همین اصل‌درآمد را در میان هردو برادرانه ومتساوی‌تقسیم‌مینماید .

بلی‌یگانه حقیقتی که دراینجا ازاین قانون نمایان میشوداین‌است که‌اسلام پافشاری عجیب وعنایت بخصوصی دربسط عدالت‌اجتماعی میان تودهٔ مردم ازخود نشان داده‌ودرطرز تفکرواجراءآن برتمام‌نظامهای‌جهان سبقت‌جسته و در تصویب قوانین بهیچ گونه فشار اقتصادی سرفرود نیاورده است، همان‌فشاریکه‌بعداً درجهان بصورت نیروی‌فعال پدیدآمد،ودردنیای کمونیستی پیش‌از همه‌جا نمایان‌شد وهمچنین اسلام‌هرگز مبارزه‌طبقاتی را درانشاء قوانین‌خود مؤثرندید ،همانطوریکه بعضی رهبران‌آئین‌اقتصاد گمان میکنند که‌تنها عامل فعال درتحولات اقتصادی مبارزه‌طبقاتی‌است

بعلاوه صنعت را دربدو تشکیلات آن یکرشته کارهای کوچك و ساده دستی تشکیل میداد وعدهٔ کمی‌کارگر دراین‌کارگاههای ساده‌مشغول می‌شدند، وهمین‌اندازه قانون اسلام که گفته شدبس‌بود که‌روابط‌کارگر و کارفرما و سرمایه وکاررا را براساس عدالت اجتماعی بی‌نظیری‌اداره کند

که هنوز هم اروپا در طول تـاریخ خـود از حقیقت آن آگاه نگشته است .

اما متأسفانه فقه اسلامی در این نقطه متوقف ماند گرچه همین اندازه نیز خود مقام ارجمندی است زیرا که بعد ازاین تاریخ‌ازهرطرف مصیبتهای گوناگون عالم اسلامی را فرا گرفت .

گاهی‌از غارت‌مغولهای خونخوار ، وگاهی ازشورش ترکان‌عثمانی وسقوط نکبت باراندلس و بالاتر از همه بروز اختلافات داخلی و شروع جنگهای خانوادگی نیروی‌مسلمانان‌را بتحلیل برده‌وازپیش رفت‌بازداشت، ودراثر این‌آشفتگی‌های‌نوپدید افکارآنان بطور کلی‌ازکارافتاد واحساسات روحی وجسمی آنان‌فرسوده گشت، بطوریکه هنوزهم‌آثارشکستگی‌ازدور از ناصیۀ مسلمانان هویداست .

واز جانب دیگر دراثناء توقف فقه اسلامی ونابسامانی اوضاع مسلمانان وبعدازاختراع ابزار مکانیکی دنیاباسرعت‌سرسام‌آوری‌رو بتحول پیش رفت ، وهرروز اختراعات جدید وکشفیات نوپدیدی درعالم‌پیداشد، وهمچنین روابط نوظهوری در میان طبقات بشر بوجودآمدومتأسفانه‌عالم اسلامی دراثر همین گرفتاریها وضعف نیروی داخلی نتوانست‌دراین‌میدان شرکت کند ، وهمچنین نتوانست مناسب‌بااین‌تحولات نوپدید قوانین‌خود را تصویب نماید . اما هرگز عدم پیشرفت‌فقه اسلامی دلیل برنارسابودن شریعت و نظام اسلام نخواهد بود ، زیرا که فقه مقامی و شریعت مقام دیگری است ، شریعت یك مقام ثابت قانون گذاری است که همۀ قوانین عمومی در اختیار اواست .

وگاهی‌هم ازطریق‌ارشادوراهنمائی بتفصیلات بس‌دقیق‌اشاره‌میکند،

اما فقه عبارت ازقانونِ متحولی است که ازمقام‌شریعت و قانون گذاری مناسب هرعصر وزمانی گرفته میشود و یك عنصر نوپدید و مترقی است که هیچوقت مخصوص بزمان‌وملت معین نیست. بعلاوه‌اگرچه فقه اسلامی دستخوش حوادث و گرفتار بحران شد ما در مقابل تحولات اقتصادی و پیشرفت رژیم سرمایه‌داری در تطبیق و اجرای قوانین فقهی و فهمیدن احکام ازشریعت اسلامی بزحمت زیاد نیازمند نیستیم، زیرا که اسلام باقوانین روشن وغیر قابل تأویل خود همیشه مارا رهنمایی کرده‌و میکند.

تاریخ نویسان اقتصاد میگویند که رژیم سرمایه داری دراثناء جهش وجنبش خودازآن‌صورت ساده وسودمندی که دربدو تشکیلات خود داشت خارج وبشر وفساد گریبان گیر عمومی امروز مبدل گشت‌وبتدریج پایه وبنیان خود رابراساس قرضهای‌محلی استوار نمودودر اثر همین‌روش تدریجی نظام بانك داری پدیدآمد که‌دراداره عملیات ننگین‌سرمایه‌داری نقش مهمی‌را بازی کرد و در مواقع لزوم هرمبلغی را که سرمایه‌دار برای گردش‌کار احتیاج پیدا کند بانك بعنوان‌وام واعتبارپرداخته و درمقابل آن سودی دریافت میکند.

حالاما‌محتاج نیستیم که‌درتفصیلات مسائل‌پیچیدۀاقتصاد وارد شویم، زیرا این‌یك‌حقیقت انکارناپذیراست که هر کسی‌بخواهد‌بتفصیل‌این‌مشکل رامطالعه نماید باید کتابهای‌اقتصادرا یك‌بیك تاآخرورق‌بزندبلکه‌یگانه چیزی که دراینجا برای‌ما مهم بوده وناگزیرباید اشاره کنیم‌این‌است که همه این وامها وهمچنین اعمال‌بانک‌داری برپایۀربا استواراست وربا دراسلام باصراحت‌کامل ودلیل روشن‌تحریم‌شده‌است.

همچنین با اعتراف دانشمندان اقتصاد و با مشاهدهٔ خود ما در عصر حاضر این رقابتهای شدید سرمایه‌داری سرانجام بورشکستگی شرکتهای کوچك ویا ادغام آنها در یکدیگر برای تشکیل شرکت‌های بزرگ منتهی میشود، ودرهردوصورت مسلماً سرمایه‌داری موجب احتکار خواهدشدو بادلایل قطعی احتکار نیز درقانون اسلام ما نندربا حرام است، بنا براین اگر رژیم سرمایه داری دربحبوبهٔ قدرت حکومت اسلامی بوجود میآمد هرگز نمیتوانست این اندازه واژگونه ترقی کرده وباین صورت نازیبای امروزش نمودارشده موجب بروز بردگی واستعمار ملت‌ها گشته وبجنگ‌های خانمان‌خراب کن و کشتارهای وحشت انگیز منتهی گردد.

پس دراین صورت می‌توان گفت که سرنوشت آن چه بود؟ وسرانجام آن بکجامیرسید؟ آیادرهمان حدود صنعت های سادهٔ که دردست رس فقه اسلامی قرار گرفته بودباقی میماند!! ویا راه‌دیگری که بهروزی وپیروزی بشریت در آن بیش تربود پیش گرفته واز بیراهه خطرناك شروفساد دوری میجست، آری این سئوال ها نباید بیجواب بماند.

اما توقف صنعت درحدود سادگی اولی خود عملی است که بدون شك اسلام با آن موافق نخواهدبود، زیرا همه میدانند که این نظام بی نظیر از بدو پیدایش خودهرگز از کوچکترین خیروسعادت بشرجلوگیری نکرده وتا ابدهم نخواهد کرد.

بنا براین اختراعات درسایهٔ عنایت آن بناچار براه خود ادامه میداده وبطور یقین اسلام نیز درپیشرفت وسائل تولید تارسیدن به نتیجهٔ نهائی از کمك های شایان توجه خود کوتاهی ننموده واز هیچگونه فداکاری خودداری نمی کرد.

واما پیشرفت وجنبش‌های روابط تولیدی بصورت دیگر غیر ازآنکه درطی قرنهای نوزده وبیست درممالك اروپا معمول شد همان است که ما میگوئیم، ممکن بود باهمکاری وپرورش صحیح قوانین اقتصادی مطابق نظریات اسلام پیشرفت نموده وزمام امور اقتصادی عاقلانه‌تری را بدست گیرد چنانکه سابقه دومسئله شرکت کارگروسرمایه‌دار تاحدوو نصف درآمد درفقه اسلام اشاره شد، بلی اسلام بااین قانون حکیمانه دریك آن درمقابل دوخطر بزرگ فداکاری وازخود گذشتگی نشان میدهد، باین ترتیب یکی اینکه جامعه‌را ازافتادن بدامن ناپاك ربا واحتکار که هردورا قانون اسلام تحریم نموده نجات می‌بخشد.

ودومی اینکه ازستمهای ناروا وضدانسانی که دربارۀ کارگران معمول وسرانجام آنان رابطوراجبار بدام سرمایه‌داران دچار میکنند تابا فجیع‌ترین وضعی خون آنان را بمکند، ودرپست‌ترین شرایط ببردگی و عبودیت وادارند، وپس ازبهره‌برداری کامل در گودال فقروبدبختی آواره گذاشته وبزندگی ذلت باری که ازهرسوشخصیت بشریت را پایمال بکند دچار خواهند کرد آزاد می‌سازد.

زیرا ازشأن اسلام دوراست که این گونه‌اعمال ضدانسانی‌رادرجهان برسمیت بشناسد.

هان! مبادا کسی بگوید که ممکن نبود اسلام دفعتاً وقبل‌ازعبور از بیراهه تجربه‌های ناآزموده واختلاف طبقاتی وفشارهای گوناگون اقتصادی که خودبخود قوانین آن‌رامتعادل ساخته‌ودرمیدان اصلاحات اقتصادی مجال بیش‌تری میدهداین پیروزی رابدست آورد.

زیرا که نزدما با دلیلهای تردید ناپذیر ثابت‌شده وعلاوه دیده ایم

که‌نظام بی‌نظیر اسلام درخصوص آئین بردگی ونظام ننگین تیول ورژیم فاسد سرمایه‌داری بهمه‌تحولات عالم بشریت سبقت گرفت بدون اینکه تحت تأثیر فشار اقتصادی و یامبارزه طبقاتی قرار بگیرد.

بلکه اسلام بافکر ذاتی ازجانب حق درخشان وعدالت بی‌پایان خدا که‌همیشه‌موردسخریه واستهزاء فردریك انگلس و سایر رهبران کمونیست بوده برانگیخته است ، بعلاوه چنانکه نیزهمه میدانند که خود دولت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی یك مرتبه و ناگهانی از مرحلۀ نظام تیول وحکومت فئودالیسم بعرصه کمونیستی قدم نهاد، وبرای‌ابدسرمایه داری رافراموش کرد . بنابراین اتحادجماهیر شوروی یگانه دولتی است که‌بانظریات کارل‌مارکس رهبر بزرگ کمونیستهای جهان نرد عشق میبازد .

پس چگونه اینجا در عمل بزرگترین تکذیب کنندۀ وی بشمار آمده و در سیرو ترتیب مراحل جنبش های اقتصادی که بگفته مارکس کاروان بشریت بناچار بامراعات ترتیب بایدازآن بگذردکاملا مخالفت کرده است.

واما استعمار ملت‌ها وافروختن آتش جنگها واسیر کردن تودۀ بشرو سایر عوارض ناگوار شروفساد عالمگیر که از رژیم استعماری سرمایه‌داری سرمیزند خودبخود ازحساب اسلام‌خارج است .

زیرا همه‌میدانند که‌اصول استعمار وبرانگیختن جنگهای‌ذلت‌افزا تاابد از شأن‌اسلام بدوراست، بلی‌تنها جنگی که در این نظام درخشان روا است ؛ یابرای دفاع ازحریم ویابجهت انتشار دعوت اسلامی است

وآن هم وقتی که نیروی مسلحی ازپیش رفت مرام درخشانش جلوگیری نماید .

پس برهمگان واضح است که درنظام اسلام برای گفتار ناجوانمردانه کمونیستها وپیروان آنان مجالی نیست، آنان میگویند که استعمار خود یکی ازمراحل حتمی وناگزیرزندگی بشراست، وهرگز مبادی عالیهٔ دینی و یااحکام حکیمانه علم اخلاق نمی‌تواند ازپیش‌رفت آن مانع شود. زیرا که استعماریك مسئله اقتصادی است که ازتورم کالاهای تولیدی در ممالك تولید کننده برانگیخته میشود وهمچنین احتیاج ببازارهای جدید خارجی برای بفروش رساندن کالاهای تجارتی درپیدایش و گسترش استعمار هرگز بی‌اثر نبوده‌است .

ونیزهرگز برای این همه‌یاوه سرائی‌های بداندیشان دراسلام مجالی نبوده ونخواهد بود، برای‌اینکه‌خود کمونیستها میگویند ویاحداقل چنین گمان میکنند که دولت کمونیست جماهیرشوروی بزودی این مشکل را ازراه دیگرآسان خواهدساخت وآن عبارت از افزودن اجرت کارگران ویا تقلیل ساعات کاراست ، بطوریکه‌قدرت خرید ومصرف بالا برود تاکالا- های تولیدی رویهم انباشته نگردد که سر انجام باستعمار نمودن ملتها احتیاج افتد.

وآن راهیکه کمونیستها بخیال خودتازه پیدا کرده‌اندتازگی ندارد زیرا که دیدیم نظام اسلام قبل ازپیدایش رژیم کمونیستی آنراپیش بینی کرده وبرای‌آسان نمودن این‌مشکل کارگروسرمایه‌دار را در سودسرمایه شریك و گاهی‌حدود شرکت راتانصف میرساند.

وباضافه تاریخ گواهی میدهد که استعمار درعالم بشریت‌یك عادت

قدیمی بوده وازرژیم سرمایه داری متولد نشده، بلکه سرمایه‌داری درعصر حاضر باعث افزایش استعمارشده ودرپیشرفت آن تأثیر بسزائی داشته‌است، زیرا که وسائل نوپدیدی برای‌هر نوع خرابکاری دراختیار آن فراوان است. ولیکن نظر باصل کلی وازجهت زور گوئی استعمار گران ، استعمار در زمان قدرت امپراطوری روم کمتر از امروز نبوده، بازهم با شهادت تاریخ پاکیزه‌ترین نظامها دربارهٔ پیش گیری ازاستعمار فقط نظام اسلام است، زیرا که جنگهای اسلام بجز در بعضی حالات اتفاقی که ازحساب اسلام خارج بوده همیشه ازبیراههٔ استعمار ملت‌ها وازذلیل وخوار شمردن بشر بدور است، بنابراین اگر صنایع بزرگ امروز درنظام اسلام بوجودمیآمد، اسلام درحل مشکل تورم وتراکم تولید بدون اینکه بجنگ وخونریزی منتهی بشود سزاوارتر ازسایر نظامها بود وبعلاوه مشکل تورم کارهای تولیدی از خصوصیات سیستم سرمایه‌داری امروزاست که باقوانین اسلام تنظیم نگشته، بلی اگردر اساس آن بطورمناسب ازاول تغییراتی داده‌میشد هرگز این مشکل پیش نمیآمد .

همهٔ این حقایق که تاکنون بیان شدازیك طرف وازطرف دیگردر نظام اسلام حاکم اسلامی هرگزدرمقابل این گونه‌مشکلات عاجز نمیماند، که عدهٔ معدودی سودپرست ثروتهای سرشاری رویهم انباشته وتودهٔ مردم درحال تنگ دستی و گرسنگی ومحرومیت زندگی کنند، زیراهمه‌میدانند که‌این گونه‌رفتارظالمانه مخالف باقوانین اسلام است ، قانون اسلام میگوید بطورحتم بایدثروت ودرآمد درمیان تودهٔ‌مردم باعادلانه‌ترین وجهی تقسیم شود تاثروت[1] درمیان ثروتمندان شمابشر، دولتی تشکیل ندهد که سرانجام

۱ــ سورهٔ حشر آیهٔ ۹

استعمار از گریبان وی سردرآورد، وبدیهی است که حاکم اسلامی بجز اجراء احکام شریعت اسلام وظیفهٔ دیگری ندارد ودرانجام این وظیفه از هرراهی که بمقصود نزدیکتروازظلم وضرردور ترست باید اقدام نماید با یکرشتهٔقدرت واختیارات دامنه‌داری که حدودش فقط اطاعت پرورد گار عادل است.

بعلاوه مجموعه قوانین اسلام ازاول طوری تنظیم‌شده که خودبخود از مشکل تراکم تولیدی جلوگیری میکند .

مادراینجا برای نمونه بنظام ارث اشاره‌میکنیم که چگونه ثروت را در پایان‌عمرهر گروهی تقسیم میکند،ونیز نظام‌زکوةوچگونگی تقسیم آن‌رایادآوری میکنیم که درسرهرسالی‌مقداری‌ازدارائی‌ثروتمندان را بعنوان‌زکوة برداشت مینماید، وهمچنین قانون سرپرستی درماندگان را درنظام‌اسلام‌تذکر میدهیم که درپارهٔ اوقات بدولت اسلام‌اجازه‌میدهد تاکسر بودجهٔ‌صندوق دارائی‌ملی را که‌آنروز بیت‌المال‌نامیده‌میشدازاصل سرمایه جبران کند، سپس قانون‌تحریم‌احتکارثروت وتحریم ربارا که در تورم تولید و تراکم سرمایه بزرگترین عاملند از نظربگذرانیم ، ودر خاتمه‌بااشاره‌بقانون‌روابط عمومی (۱) درمیان افراد اجتماع مسلمان که بمنظور رسیدگی و سرپرستی عمومی بتصویب رسیده این‌مطلب را بپایان رسانده‌وهمه‌را برای‌تفکردر اطراف‌این‌قوانین حکیمانه دعوت‌میکنیم تابا وجدان خود قضاوت کنند که چه اندازه در جلوگیری از تورم تولید و سرکوبی استعمار مؤثر بوده است

وهم چنین آن تضمین‌هائیکه پیامبر بزرگ اسلام نسبت‌ببهروزی

۱ـ ازقبیل صدقه وهدیه دادن بدیگران

کارمندان دولت اسلامی بعهده گرفته خود دارای همهٔ مطالب واصول اساسی زندگی بشراست ، مخصوص بکارمند و یاغیر کارمند نیست، پیامبر بزرگ با بیان حکیمانهٔ خود میگوید: هر کس کارمند ما باشد اگر منزل نداشت باید منزل تهیه نماید واگر همسر نداردبایدهمسر اختیار کندودرتشکیل خانواده ازکاروان عقب نماند، واگرخدمتکار و یامرکبی ندارد بایددر اولین فرصت در اختیارش گذاشته شود تااز تمام جهات آسایش وی تأمین گردد.

بلی باتوجه کامل برهمگان روشن است که همهٔ این مطالب نباید درانحصار کارمندان دولت قراربگیرد؛ زیرا که همهٔاینها یك سلسله اصول اساسی زندگی است که خودبخود هر کس بآن نیازمنداست، خواه کارمند دولت ویاکارگری که باحرفهٔ مخصوص خود کسب معاش نموده وسرانجام سودی باجتماع بشر میرساند .

بنابراین همین طور که دولت کارمندان رسمی خود را در برابر مشکلات نیازمندیهای عمومی زندگی بااین تضمین‌ها بیمه میکند همین گونه نیز درمقابل تأمین زندگی هرفردی که درحوزهٔ حکومت دولت تحت هرعنوانی باجتماع بشر خدمت میکند مسئول است . وشاهد گفتار ما در این باره این است که درنظام بی‌مانند اسلام زندگی کسانیکه ازکار عاجزند مانند بیماران و پیران و کودکانی بی‌سرپرست از صندوق بیت‌المال و باصطلاح امروز از صندوق وزارت دارائی تأمین میگردد و همچنین کسر بودجه زندگی آنانکه درآمدشخصی باندازهٔ کفاف ندارندازهمین صندوق جبران میشود .

آری همهٔ این قوانین حکیمانه نمودار این حقیقت است که دولت

اسلامی دربرابر همهٔ کارگران مسئول است، که درتأمین زندگی آنان با هروسیله که ممکن است باید بکوشد خواه باوضع کردن قوانین مالیاتی برسرمایه داران ویااز طریق سهیم کردن کارگران درسود سرمایه و یا از راه ملی نمودن صنایع سنگین ، البته این یك وظیفه است که حاکم و دولت اسلامی درهرعصری هرطوریکه بصلاح مردم بداند باید ازانجام آن سرباز نزند، بهرحال بدست آوردن اینگونه وسائل برای دولت چندان مهم نیست، بلکه آنچه واقعاً خیلی مهم بنظرمیرسد وجودیك قانون مفیدعمومی است که در همه جا و همه وقت از گسترش کامل عدالت اجتماعی حمایت کرده وبتواند از افراط وتفریط و ازپایمال شدن حقوق مردم جلوگیری نماید.

بدیهی است وقتی که اسلام احتیاجات کارمندان وکارگران را اینگونه بیمه میکند، خودبخود ازافتادن بدامن استعمارو گرداب اسارت و تیره روزی نجات داده وبسرمنزل زندگی سعادتمندانه رهنمائی خواهد کرد.

بهرحال جای انکار نیست که اگرامور اداری سرمایه داری را اسلام عهده دار میشد هرگز اجازه نمیداد که این رژیم با این صورت زشت و ناپسندیکه امروز درجهان متمدن غرب نمودارشده درآید. البته کلیه قوانین اسلام اعم از اینکه در اصل شریعت موجود بوده ویا بمناسبت پیدا شدن احتیاجات و پیش آمدهای هرعصری بتصویب مفسرین قوانین اسلامی میرسید باتمام قوای خود ازشروفساد وتجاوز سیستم سرمایه داری جلوگیری کرده وبهیچ عنوانی اجازه نمیدهد که سرمایه داران استعمارگر خون زحمت کشان را مکیده وازعرق جبین آنان سوءاستفاده نمایند، وباافروختن آتش جنگها وایجاد عوامل بردگی واستعمار کردن ملتها مقاصدشوم خود را بجامعهٔ

انسانیت تحمیل کنند.

بلی این حقیقت مسلم است که اسلام درمورد سرمایه داری هم مانند سایر مواردتنها بتصویب‌قوانین قناعت‌نکرده؛ بلکه آئین‌دعوت اخلاقی وتهذیب روانی رانیزبابهترین اسلوبی‌جزو برنامهٔ درخشان خود منظور نموده است.

واین همان برنامه است که کمونیستهای‌جهان‌آن‌را مسخره‌دانسته وباسلام پوزخند میزنند !!. زیرا که‌این گروه‌ازروزیکه‌دیده‌باز کرده‌اند این دواصل معنوی رادرمحیط اروپا کاملاپادرهوا دیده‌اند، وچون اخلاق نیکووروان پاك‌درمحیط اروپا پایگاه رسمی ندارد کمونیستها تاکنون از قبول کردن‌آن دوری‌جسته‌اند.

ولیکن‌این برنامه دراسلام‌کاملا صحیح‌است؛زیرا که‌این نظام‌بی‌نظیر تاکنون هرگزدعوت اخلاقی وتهذیب روحی را از برنامهٔ اقتصادی خود جدا ندانسته وباخیر اندیشی مخصوص خود آئین تهذیب روحی وقوانین تنظیم اجتماعی را دواصل هماهنگ این‌برنامهٔ بیمانند قرارداده است. آئین معنوی واصول اقتصادی را چنان حکیمانه با هم آمیخته که دیگر کسی درمیان مقتضیات اخلاق ونیازمندیهای زندگی سرگردان‌نمیماند، وبعبارت روشن‌تر اسلام ازاول قوانین خودرا برپایهٔ حسن اخلاق استوار کرده وهمیشه‌اصول‌اخلاقی راتوأم باقوانین خودازیك‌مجرای‌صحیح‌جریان داده ودرتأمین‌بهروزی وپیروزی‌فرد واجتماع توأم بکار می‌برد، بطوریکه هریك دیگری راتکمیل نموده وهیچگونه تعارضی‌با یك دیگر نداشته باشند.

این همهٔ سعادت عمومی دراثرحسن اخلاق‌است، وامادعوت بسوی

تهذیب روحی انسان‌را باخدامربوط می سازد ، وهمهٔ لذتها وثروتهای روی زمین را درراه جلب رضای پروردگار وانتظارپاداش اخروی درنظرش بی ارزش می‌سازد .

آیاممکن است که‌انسان پاکروان بازهم برای‌انباشتن مال‌وثروت بی‌ارزش ازخود بیخود شده بادیگران ستیزه آغازد؟ آیاانسانیکه رابطهٔ نزدیك باخداداشته‌باشد بازهم‌میتواند درراه ظلم واستبداد وتجاوز بحقوق بندگان خداعنان گسیخته بتازد؟.

بزرگترین هدف آئین دعوت‌اخلاقی وتهذیب روحی‌درنظام بی‌نظیر اسلام این‌است که قوانین اقتصادی خودرا باروح‌پاك، وخلق‌پاکیزه تنظیم میکند، تادرگذرگاه‌سرمایه‌داری‌دیدبانی نموده ، وباکمال‌دقت‌درجریان عمل این رژیم‌خطرناك نظارت کند، وبهمین‌جهت هنگامیکه این قوانین عمومی‌آسمانی بمردم‌عرضه شد همه‌باشوق سرشارازآن‌پیروی کردند، نه‌از ترس‌قانون‌ویاقانون گذار، درخاتمه بی‌پرده‌باید گفت‌این‌رژیم‌سرمایه‌داری که امروز درعالم‌اسلامی‌بابدترین مظاهرخود نمودار شده هیچگونه‌ربطی بااسلام نداشته اسلام هرگزدرمقابل‌آن مسئولیت ندارد، زیراکه همین مردم امروز اسلام‌را درزندگی خودحاکم نمیدانند !!!

اسلام ومالکیت فردی

آیا مالکیت فردی یك جنبش غریزی ویك اصل فطری است !؟.

کمونیستها وپیروان مکتب کمونیستی اصرار دارند که مالکیت فردی ازاصول فطری نیست. آنان میگویند دراجتماع ابتدائی بشر که نخستین دورهٔ کمونیستی عالم رافرا گرفته بود، دراین جهان نه ملکی بود و نه مالکی؛ بلکه دراین عصر همه چیز برای همهٔ افراد بشر یکسان وروح پر مهر همآهنگی وبرادری دراین اجتماع فرمانروا بود.

اما متأسفانه این عصر ملکوتی دیری نپائید ودراول جوانی رخت از این جهان بربست ؛ زیرا هنگامیکه رموز زراعت کشف شد وامور کشاورزی درمیان تودهٔ مردم معمول گشت، مخالفت وستیزه‌جوئی در مناطق کشاورزی درمیان تودهٔ مردم معمول گشت، مخالفت وستیزه‌جوئی درمناطق کشاورزی آغاز و بتدریج آن اخلاق فرشتهٔ از پایگاه خود رانده شد و عداوت ودشمنی بجای آن انتخاب گردید؛ که سرانجام جنگها وخونریزی‌ها

شروع شد و بشر باین روز تیره دچار گردید. تاعاقبت همه بسوی سودپرستی و مالکیت فردی هجوم بردند، و برای بدست آوردن سود بیشتری مانند پرگار بدور نقطه مالکیت چرخیدند. و بدیهی است که بشر از این تیره‌روزی و فساد عالمگیر نجات نخواهد یافت مگر از این عادت سودجوئی دست برداشته بار دیگر بحال نخستین بر گردد، و از نو برادرانه با یکدیگر زندگی آغاز کنند، بطوریکه همهٔ آثار مالکیت فردی خود بخود نابود گردد و همهٔ مردم برادرانه مالك همهٔ منافع باشند، و روح یگانگی و هماهنگی برنامهٔ خود را در جامعهٔ بشریت از سر گیرد.

ما اکنون اندکی کمونیست‌ها را بحال خود گذاشته بسراغ روان شناسان و جامعه شناسان میرویم، می‌بینیم این گروه در تعیین حدود اصول فطری وامور اکتسابی که از روش و افکار و مشاعر بشر بدست میآید اختلاف‌های زیادی دارند.

از اینجا پی میبریم که در بارهٔ مالکیت فردی نیز اختلاف نظر دارند باین ترتیب که آیا، مالکیت یك جنبش فطری و غریزی و باسرشت انسان آمیخته است؟ و علل محیط و زمان هیچگونه دخالتی در این قسمت ندارد؟ و یا اینکه در اثر روش بشر و تشکیلات اجتماع پدید میآید؟ میگویند چیزیکه کودك را وادار میکند که باسباب بازی خود دلبستگی نشان بدهد این است که اسباب بازی برای وی و سایر کودکان باندازهٔ کافی فراهم نیست و چون دیگران نیز در ربودن آن نظر دارند بناچار در نگهداری آن میکوشد، زیرا واضح است هنگامیکه ده نفر کودك یك وسیلهٔ بازی در اختیار داشته باشند، بناچار ستیزه خواهند کرد، اما اگر بتعداد همین نفرات ده عدد اسباب بازی فراهم گردد و هریك باوسیلهٔ دلخواه خودسر گرم بازی شوند

خودبخود اختلاف ازمیان‌خواهدرفت، این‌است خلاصهٔ پندار این‌دو گروه مخالف که تاکنون بیان‌شد.

وما باهردو گروه گفتگوها داریم، ودرتوضیح پندارخود باید چند نکته را یادآوری کنیم:

۱ـ اولاهیچیك ازاین دانشمندان تاکنون نتوانستند قطعی بگویند که مالکیت فردی‌یك جنبش فطری‌نیست، وآخرین‌سخن دست چپی‌های آنان این‌است که مادلیل قانع کنندهٔ برفطری‌بودن‌آن بدست‌نیاورده‌ایم، البته همه میدانند که نایافتن دلیل نبودن نیست. آری‌اگردلیل محکمی داشتند هرگزازاظهارش‌خودداری‌نمیکردندزیراکه‌این گروه‌روی‌عواطف واحساسات خودهمیشه ازمالکیت‌فردی بیزارند.

۲ـ نکتهٔ‌دوم‌این است‌مثلی‌را که دراین موردآورده‌اند ده نفر کودك وهریك‌دارای‌اسباب‌بازی‌مخصوص برمقصودآنان‌رسا نیست، زیراهنگامیکه ده نفر کودك باده نوع‌وسیله سرگرم بازی شدند واختلافی‌بروزنکرداین هرگز دلیل بر فطری بودن ویانبودن مالکیت فردی نخواهدبود . بلکه فقط دلیل براین است که این‌جنبش درتمام حالات بازی بارضایت همهٔ بازی‌کنان بطور مسالمت آمیزانجام گرفت، ولیکن بدیهی است که این رضایت وآرامش دلیل برعدم فطری‌بودن‌آن نخواهدشد، بلی بوسیلهٔ آن میتوان میزان وکیفیت بازی رابدست‌آورد . وبعلاوه بارها دیده شده که اکثر کودکان دراین صورت نیزستیزه میکنند وبرای‌بدست‌آوردن امتیاز بیشتری میکوشند که وسایل بازی سایر بازی کنان را ربوده وبخود اختصاص بدهند ، واگرهم‌مانعی‌پیش نیاید مسلماً اراده‌خود رابردیگران تحمیل میکنند.

۳ـ سومین نکته این است که آن عصر ملکوتی که کمونیستها در اجتماع اولی بشر فرض میکنند (در صورتیکه تا کنون دلیل قطعی بوجود چنین اجتماعی نداریم) وسایل تولید وابزارکاری در آن نبوده تا اختلافی بوجود آید. بنابراین چگونه ممکن است برای بدست آوردن چیزیکه هنوز وجود ندارد اختلافی پدیدآید، زیرا در آن زمان میوه های درختان جنگلها بدون زحمت غذای بشر را تأمین میکرد، وشکاریکه در بیابانها بدست میآوردند خودبخود بهمکاری وهم آهنگی نزدیك نیازمند بود، بجهت اینکه اگر کسی تنها بشکارگاه میرفت ازحملهٔ درندگان وحشی ایمن نبود، وبا وجود این بازهم نمیتوانیم بگوئیم: مردان دلیری در آن عصر نبودنـد. وبرای اثبات شجاعت وکسب امتیاز تنها بشکار نمیرفتند، بلی این یك مسئله مهمی است که باردیگر دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت.

ونیز اندوختن ونگهداشتن گوشت شکار در آن عصر در اثر نبودن وسائل برای بشر ممکن نبود ودراثر نفوذ هوا فاسد میشد، و بهمین جهت بناچار دراولین فرصت بمصرف همگانی میرسید. بنابراین عدم ستیزه و نبودن اختلاف دراین مورد نیز برفطری ویاغیرفطری بودن مالکیت فردی دلالت نمیکند وممکن است نداشتن اختلاف ازاین جهت باشد که موجب اختلافی وجود نداشته است. بدلیل اینکه؛ هنگامیکه بشرزراعت را کشف کرد، اختلاف وستیزه نیز همراه ازراعت پدیدآمد، وبعبارت دیگر آن جنبش فطری وطبیعی که درنهاد بشر نهفته بود قبل ازپیدایش زراعت علت وفرصت مناسبی برای فعالیت نداشته است.

۴ـ نکتهٔ چهارم این است که تا کنون کسی بما نگفته که در آن عصر رؤیائی جوانان زیبا پسندی برای بدست آوردن دوشیزه یا بانوی زیبائی با

یکدیگر ستیزه ومبارزه نمیکردند و باوجوداینکه؛ عقیدهٔ پیروان مکتب کمونیستی استفاده از غریزهٔجنسی درآن‌دوره برای‌عموم‌مباح وآزاد بوده بازهم بطوریقین‌جوانان نیرومند خوش‌اندام وزیبا ، مردان‌ناتوان‌ونازیبارا ازاین استفادهٔ عمومی محروم می‌ساختند. زیرا تابحال کسی ادعا نکرده که در اجتماع ابتدائی‌بشر بهره‌برداری ازغریزهٔجنسی‌صددرصداشتراکی وعمومی‌بوده‌است .

آری پیدا است که هرگز اشتراکی جنسی نمی تواننداز انگیزش فتنه‌ها و گرم‌شدن‌معرکه‌ها واظهار شخصیت وامتیازجوئی‌اشخاص که‌برای بدست‌آوردن زنان زیبا درمیان جوانان خـوشگل‌پسند صورت میگرفت جلوگیری نماید.

بلی دراینجامامیتوانیم، یکی‌ازاین دوقسمت راکه حائزاهمیت است مورد بحث‌قراربدهیم؛ باین‌ترتیب که‌یا همهٔ اشیاء درنظرمردم‌یکسان وهمانند است‌ویااینکه مختلف ومتفاوت،بدیهی است که‌درصورت تساوی ممکن است اختلافی رخ‌ندهد. و اما هنگامیکه ارزش ها مختلف وهمهٔ چیزها درنظرمـردم دارای امتیازشده‌مسلماً اختلاف وستیزه پدید آمده و معرکه‌ها گرم خواهدشد ، حتی آن اجتماع ملکوتی که کمونیستها برای بشر تصور کرده‌اند وخوابهای طلائی‌خود رابراساس‌هستی‌آن‌استوارمیدانند ازاین اختلاف مصون‌نخواهد بود .

۵ ـ وبالاخره پنجمین‌نکته‌این است که تا کنون کسی وجودامتیاز خواهی وشخصیت طلبی رادراجتماع ابتدائی بشرانکارنکرده اعم‌ازاینکه تحت عنوان‌ابرازشجاعت وزورآزمائی ویاشکیبائی دربرابرشدايد وتحمل سختی‌های طاقت فرسا ویابهرعنوان دیگر نمایان شود .

زیرا که هنوز بعضی قبایل بشر امروز هم درهمان زندگی ابتدائی بسر میبرند واین همان است که کمونیستها تشکیلات زندگانی اولی بشریت را با آن مقیاس میگیرند، وهنوزهم درمیان این قبایل مرسوم است که شوهر دختران خودرا ازجوانانی انتخاب میکنند که مثلاتاب تحمل صد ضربه تازیانه یا بیشترداشته باشند، بدون اینکه آثارناراحتی وناتوانی در چهرهٔ آنان ظاهرشود **ویا از فشاردردنالهٔ ازوی سر بزند.**

بنابراین اکنون باید دیداین همه شکیبائی ازبهر چیست؟ وبرای چدباید جوانان اینگونه آزمایشهای طاقت فرساراقبول کنند؟ وبجزاثبات شخصیت چه میتواند این تلخیها را درکام جوانان امتیاز جوشیرین نماید؟.

پس اگرهمه چیزها براساس مساوات عمومی پی ریزی شده باشد؛ آیا باز هم علتی هست که انسان بگوید من هرگز بادیگران همپایه نبوده ونیستم بلکه ازهمهٔ مردم برترم؟،

بلی اینجایکی دیگر از مشکلاتی که موردبحثما بوده وبنظر ما دارای اهمیت زیادی است باقی میماند وآن این است: بفرض اینکه مالکیت فردی ازروز اول خودیك اصل فطری وجنبش غریزی نبوده، بطور یقین بامرور زمان بایك اصل فطری دیگری آمیخته ورابطهٔ نزدیکی برقرارساخته که نامش حب امتیاز وحب شخصیت است، ودراین ارتباط بجائی رسیده که از اول دوران زندگی بشر تاکنون اعتبار خودرا ازدست نداده است .

الان گفتگو در بارهٔ این مباحث نظری را ترك گفته ، و از نظر اسلام در بارهٔ مالکیت فردی بسخن میپردازیم .

کمونیستها میگویند: که مالکیت فردی در مدار تاریخ زندگی بشر ، همه جا وهمه وقت با ظلم و ستم توأم بوده و همین طور دراعماق

قلب اجتماع ریشه دوانده‌است ، برای برانداختن ظلم وستم وآرام ساختن محیط زندگی و خاموش نمودن آتش افروختهٔ فتنه‌ها ناگزیر بایدلغوش کرد .

با قطع نظر از اینکه کمونیستها برای فریفتن مردم آثار انکار ناپذیر جنبش‌های اصول فطری را در پیش رفت بشریت انکار مینمایند، و صرف نظر از اینکه پیروان این مکتب حقیقت دیگری را نیز نادیده میگیرند؛ وآن این است که بشریت‌در دورهٔ کمونیستی‌ابتدائی ،هیچگونه پیشرفت نکرد ، بلکه دوران پیشرفت بشر بعد از پیدایش مبارزه و اختلاف در سر مالکیت‌فردی آغاز گردید . و بعبارت دیگر این‌مبارزات نه‌تنها شر محض نبود بلکه وجود آن در حدود آئین‌خود یك امر لازم روحی و اجتماعی و اقتصادی بوده است .

آری با چشم پوشی‌از همهٔاین حقایق باز هم باید باین نکته‌توجه نمود که اسلام هرگز نمی‌پذیرد که: مالکیت فی‌حد ذاته سر منشأ جور و جفا و موجب فساد جامعهٔانسانی بوده است . بلکه علت واقعی این‌همه ظلم و ستمیکه در ممالك اروپا و یا بطور کلی در کشورهای غیراسلامی با مالکیت فردی توأم دیده شده این است ، قانونگذار و مجری قانون در آنجا طبقهٔ مالکه بوده و جای تردید نیست که در این صورت خود بخود همهٔ قوانین را بنفع خود تصویب و اجرا نموده منافع دیگران را پایمال میکردند .

اما در نظام درخشان‌اسلام هیئت حاکمه باین معنی وجود ندارد و هرگز قانون اسلام ازطرف طبقه معینی تصویب نمیگردد ،بلکه فقط قانون گذار اسلام خدای بزرگ و آفریدگار جهان است وبس .

و بر همگان معلوم است که خدای بی‌نیار هیچوقت حق کسی را بحساب دیگری نمیگذارد و طبقه‌ای‌را برتر از طبقهٔ دیگر قرارنمیدهد.

زیرا که هیئت حاکمهٔ اروپا را جاه‌طلبی و امتیاز خواهی وادار میکرد که حق ناتوانان را پایمال کنند، اما خدای بی‌نیاز و توانا را چه میتواند باینگونه تبه‌کاری وادار نماید.

زمامدار وحاکم دراسلام(۱) یك‌مرد شایسته و آزادیخواه‌است که از طرف تودهٔ مردم بنمایندگی ملت برگزیده میشود و در این صورت این حکمران امتیازی‌بردیگران نداردتا بتواند بحقون ملت تجاوزنماید و پس از رسیدن بمقام زمامداری جز اجرای قانون خدا وظیفه ندارد تا بتواند قانونی را بنفع خود یا دیگران تصویب کند.

و حدود قدرتش دربارهٔ ملت از شعاع قوانین شریعت و از سرحد وظیفه‌ای که بعهدهٔ وی واگذار شده تجاوز نمیکند تا بتواند یکی را بر دیگری امتیاز بخشد، و بهمین جهت ابوبکر در زمان زمامداری خود ناگزیر چنین‌میگوید: ای مسلمانان مادامیکه درمیان‌شما ملت، سردر فرمان‌خدادارم اطاعتم کنید و اگر دیدید منحرف‌شدم و عصیان ورزیدم دیگر حق زمامداری در گردن‌شما ندارم، زیرا که از زمامدار نافرمان هرگز فرمانی ساخته نیست.

بنابراین‌می‌بینیم که شخص زمامداردراسلام هیچگونه‌امتیازقانونی ندارد تابتواند بخود یابدیگری امتیاز قانون گذاری بدهد.

وازاینجا است که زمامدار نمیتواندطبقهٔ را بردیگری‌ترجیح‌بدهد

(۱)این مطلب باسلیقهٔ اهل‌تسنن سازگار است واما بعقیده شیعه‌زمامدار بعداز پیغمبر (ص)باید از جانب خدا معیین شود.

ونیز نمیتواند تحت تأثیر نفوذ سیاسی مالکین تبه‌کار قرار گرفته وقوانین را بنفع آنان تصویب وتفسیر کرده وحقوق ملت ناتوان را پایمال نماید.

البته نادیده نماند؛ مادراینجا ازعصری سخن میگوئیم که اسلام مطابق حقیقت تابناك خود در آن حکومت کرده و آن جور وجفا وشرو فسادیکه بعد از گرفتاریهای سیاسی در ممالك اسلامی بنام اسلام معمول گشته واز مقاصد اسلام بدوراست منظور ما نیست. زیرا که آن مفاسدیکه تاکنون درعالم بنام اسلام شناخته شده هیچگونه ارتباطی باروح وحقیقت اسلام ندارد وهرگز ممکن نیست مسئولیت اینگونه تبه‌کاری را قبول کند، ونیز آنچه گفتیم که اسلام فقط دریکزمان کوتاهی مطابق حقیقت خوددر جهان حکومت کردوپس ازاندکی دراثر بدکاری زمامداران ازمسیر اصلی بازماند، منظور مااین نیست که اسلام نظام خیالی واعتباری بوده وقابل تطبیق بادنیای کنونی نیست بلکهٔ مقصود مااین است آن عصر درخشانی که یکبار دیده شد بار دیگر نیز ممکن است ومردم هم باجان ودل خواهان اعادهٔ همان عصرند. بدیهی است که این حقیقت نورانی امروز برای اعاده وبهره‌برداری نزدیك‌تر وآماده‌تر ازآن زمان سیاه تاریخ است که نیاکان بشردرآن گرفتاربودند. **پس از این حقایق بهتر بدست میاید که در نظام درخشان اسلام بمالکین تیره دل آن اندازه خود مختاری وخودسری داده نشده تابتوانند بنفع خود قانون تصویب نمایند.** بلکه آنان نیز مانند دیگران از یك قانون عمومی باید پیروی کنند که همهٔ افراد در حقوق انسانیت وارزش بشریت درآن یکسانند و اما اگر اختلافی دریکی ازموارد تغییر قانون پدیدآید آنگونه که درهمهٔ قوانین جهان معمول است یگانه مرجعی که میتواند درحل آن بکوشد فقها و

دانشمندان اسلام هستند ودر حل این مشکل از نظریهٔ حکیمانهٔ آنان باید استفاده شود .

وتاریخ بهترین شاهداست که‌تا کنون فقهاودانشمندان بزرگ اسلام قانونی بنفع طبقهٔ ممتاز مالکین تبه دل و برعلیه طبقهٔزحمت کشان‌تصویب ویاتفسیرنکرده‌اند، بلکه این بزرگ مردان همیشه از برای‌استیفای‌حقوق رنجبران کوشیده‌اند و آن مثالیکه در فصل گذشته بیان کردیم که بعضی از فقهاء اسلام‌کار گر را درسودسرمایه باسرمایه‌دار تا نصف‌درآمد شریك دانسته‌اند دراین‌باره بهترین دلیل‌است.

واضح است که اسلام هر گز باطبیعت بشر آن‌اندازه بد گمان‌نبوده که‌مالکیت را همیشه و همه‌جا توام با ظلم و استبداد برسمیت بشناسد

درصورتیکه این نظام بیمانند همیشه در تربیت‌نفس‌انسانی‌تاسرحد امکان کوشیده ، بطوریکه بعضی‌مالکین‌مسلمان‌درعین‌حال که مالك‌قانونی هستند درکانون سینه اشتیاق بدارائی خود احساس نکرده‌اند و با اینکه خود محتاج بوده‌اند بازهم دیگران‌را برنفس خود مقدم داشته واحتیاج نیازمندان‌را با کمال خوشروئی‌وطیب‌خاطر برآورده‌اند. ای‌بسامسلمانانیکه بارها در همهٔ دارائی خود دیگران‌را بدون هیچگونه نظری شریك‌قرار داده ودرمقابل‌این‌عمل‌شایسته‌جز جلب رضاوخوشنودی پرورد گارانتظاری نداشته‌اند.

واین نمونه‌های شایسته‌از خود گذشتگی گرچه اندك‌است،ولیکن نباید آنهارا ازحساب‌اسلام خارج کرد، زیرا که اینها نورهای‌امیدی‌است که‌مارا باآینده‌امیدبخشی‌رهنمائی کرده وازبالاترین‌مقام‌انسانیت که‌ممکن است بشر درآیندهٔ نزدیك بآن‌برسدنویدمیدهد **گرچه‌بااین حال اسلام**

هرگز در گرداب آرزو و آمال فرو نرفته وزمام امور مصالح ملت‌ها را هیچوقت بدست حسن نیت که گاهی هست و گاهی نیست نمیدهد.

بلکه باعنایت کامل و کوشش فراوانیکه در تربیت و تهذیب اخلاق ونفوس مردم بکار میبرد زندگی حقیقی وواقعی را نیز منظور میدارد و برای تأمین یك زندگی درخشان‌تری باتصویب قوانین محکم ومتین خود ثروت را بطورعادلانه توزیع وازدوجانب مادی ومعنوی سعادت و بهروزی اجتماع بشر را تضمین مینماید ، وباتوجه بحقایقیکه تاکنون گفته شد پیدااست که درزمانیکه اسلام زمامداری واقعی داشت مالکیت فردی نیز بوده وهرگز باجوروجفا توام نبوده است . آری درفصلهای گذشته ازتاریخ بی‌نظیر اسلام دراین باره دومثال آوردیم: **یکی مربوط بمالکیت زراعی** بود ودیدیم که درعالم اسلامی اینگونه مالکیت سرانجام بنظام استعماری تیول منتهی نگردید آنسان که در اروپا گردید . زیرا که درعالم اسلامی دراثر وجود قوانین اقتصادی واجتماعی عمومی ازپیدایش و گسترش نظام تاریك تیول جلوگیری شد **وبرای رنجبران وزحمت‌کشان زندگی آبرومندانه تأمین گردید که آنان را ازکوشش درمقابل تبه‌دلان بازداشت** وازمحیط ذلت‌بار استعمار طبقهٔ ممتاز برده‌چیان و دزدان ناموس بشریت بیرون آورد .

ودیگری مربوط به مالکیت ازطریق سرمایه‌داری بود ودراین مثال دیدیم که برفرض اینکه سرمایه‌داری در عالم اسلامی بوجود میآمد نظام اسلام فقط همان اندازه مالکیتی را که خیر بیشتری برای بشریت داشت قبول میکرد ومسلماً باتمام وسائل ممکنه بدون اینکه بکسی ستم کند ویا گروهی رابکرنش درمقابل استعمار واداردد درپیشرفت آن نظارت میکرد، ودر نتیجهٔ این نظارت و کوشش دیگر مالکیت نمی‌توانست باین صورت زشتی

که امروزدردنیای غربی و کشورهای سرمایه‌داری نمایان شده درآید.و بازهم دیدیم که اسلام همهٔاقسام مالکیت فردی‌را برسمیت‌نشناخت؛زیرا بادلیل روشن‌تصریح‌نمود که موارد عمومی‌متعلق بعموم‌ملت‌ها است،همه‌با هم بطوریکسان، مالکندو بهمین‌جهت هروقت‌مالکیت فردی باعث طغیان وفساد شود بمقتضای عدالت اجتماعی تحریمش میکند و هرگاه‌از شرآن ایمن‌باشد وبداند که برای‌بشرمایهٔذلت نیست مباحش‌میداند.

در خاتمه‌نمونهٔ سومی‌نیزازغیرعالم اسلامی بیان‌کنیم ؛ وآن تشکیلات اقتصادی واجتماعی دولتهای اروپای شمالی است زیرا که خود انگلیس‌ها وامریکائیان‌وفرانسویان که‌بیش‌ازسایرملت‌های‌جهان برشخصیت نژادی وامتیاز ملی خودمیبالندتصدیق‌میکنند که این دولتها مترقی‌ترین ملل روی‌زمین‌راتشکیل میدهند وازجهت‌تعدیل نظام‌طبقاتی وبسط آئین دوستی و نوع‌پروری‌درجهان مقام اول‌رابدست‌آورده‌اند ولیکن‌این‌دولت‌ها باوجود این‌همه امتیازها مالکیت‌فردی را نیزبرسمیت‌می‌شناسند وهرگز آن رامانع پیشرفت مقاصدخودنمیدانند، بلی بزرگترین کاریکه در این باره انجام داده‌اند برای‌تأمین‌آسایش‌عمومی وحفظ‌تشکیلات خـودتوزیع عادلانه ثروت را باصطلاح‌خود تضمین کرده‌اند بطوریکه فاصلهٔ‌طبقاتی در میان ملت ها محدود شده وتا آنجا که ممکن بوددرمیان‌کار وکارمزد هم آهنگی ایجادنموده‌اند. **پس‌بنابراین دولت‌های اروپائی‌بیش ازسایر دول جهان دربارهٔ مالکیت فردی‌ازفکرونظریهٔ‌اسلام‌عملا جانب داری کرده‌اند.**

پس یگانه‌حقیقتی که درایـن‌بحث‌باید مـورد دقت قراربگیرداین است که برای‌شناختن قدرت ونفوذ هرنظام اقتصادی باید فلسفهٔ فکری و

اجتماعی آن‌را که درپشت‌سر فلسفهٔ اقتصاد بسیج شده نادیده نگرفت زیرا با تجربه ثابت‌شده که هرگز ممکن نیست این‌دو فلسفه‌را از یکدیگر جدا کرد. و بهمین‌جهت سه نظام بزرگ سرمایه داری و کمونیستی واسلام را که هریك پیروان زیادی درجهان دارند وهر گروهی بشریت را بسوی نظام برگزیدهٔ خودمیخوانند بادقت اگر مطالعه کنیم خواهیم‌دید که نظم اقتصادی ونحوهٔ فکر مالکیت‌هر یك بافکر اجتماعی خود روابط ناگسستنی دارد. زیرا رژیم سرمایه‌داری آنسان که سابقاً بیان کردیم براین‌اساس پی ریزی شده که فردیك‌موجود مقدس است، بطوریکه هرگز اجتماع حق ندارد برپیکر آزادی‌آن ضربتی‌فرود آورد وبهمین مناسبت کشور های سرمایه داری مالکیت فردی را بدون حدود وقیود برسمیت شناخته اند وفلسفهٔ سیستم کمونیستی‌درست بعکس‌سرمایه‌داری اجتماع را اساس‌هستی میداندوبرای فردبتنهائی ارزشی قائل‌نیست‌وبپاس خاطرهمین‌فلسفه مالکیت‌را دراختیار دولت ها قرار میدهد، زیرا که در نظر کمونیست یگانه نمایندهٔ اجتماع دولت است وبس وخود بخود دست افراد از رسیدن بدامن مالکیت کوتاه است

واما نظام‌درخشان‌اسلام رافکری دیگروفلسفهٔ جداگانه‌ای است.

وروی‌همین‌اصل‌اقتصاد وفلسفهٔ‌اقتصادی‌آن‌نیز موضوع‌دیگری دارد، وهرگز با نظام‌اقتصادی سرمایه‌داری و کمونیستی سازگار نیست. اسلام‌دربارهٔ‌فرد واجتماع دو گونه‌نظر دارد: فردرا درآن‌واحد دارای‌دوشخصیت ودوعنوان میداند، یکی‌بعنوان‌استقلالی ودیگری بعنوان عضوجامعه بودن وبمقتضای این فلسفه فرد نیزدربارهٔ هردوعنوان مسئول است، گاهی‌باید بخواستهای فردی خودجواب‌بگوید. و گاهی هم‌خواسته‌های اجتماعی‌رادرنظر بگیرد،

وچون دارای دومقام ودو وظیفهٔ خطیر است باید هردورایکسان مراعات نماید.

وامافکروفلسفهٔ اجتماعی اسلام که درحقیقت ازفکروفلسفهٔ تشکیلات فردی سرچشمه میگیرد وظایف اجتماعی رانیزمرکب ازهمین دو وظیفه میداند. زیراکه در نظراسلام فرد واجتماع فاصله ندارند وهیچگاه با یکدیگر بیگانه نبوده‌اند واسلام هرگز آنان راماننند دو سپاه مخالف که هر ساعت بریختن خون یکدیگر آماده باشندبسیج نمیدهد.

بنابراین مادامیکه فرددارای این دوعنوان استقلال فردی واجتماعی است وظیفهٔ قانون‌گذاری اسلام این‌است که خواسته‌های فردی واجتماعی آن راکاملاهم‌آهنك بسازدکه حق‌هیچ‌یك ازفردواجتماع‌پایمال نگردد.

وهمین گونه بایدمصلحت هرفردی‌را باسایرافرادکه‌تشکیل دهنده اجتماعند طوری تنظیم نمایدکه نه‌حق فردضایع شود ونه‌حقوق اجتماع ازمسیرخود بیرون رود، وبعبارت دیگرنه‌فردفدای اجتماع شود ونه‌رشتهٔ تشکیلات‌اجتماع بخاطرحفظ‌فرد ویاافرادبخصوصی متلاشی گردد.

و بمقتضای همین مقدمات قوانین اقتصادی اسلام پیکر این فکر و فلسفهٔ عادلانه است که در واقع برزخیست میان فلسفهٔ سرمایه‌داری وآئین کمونیستی وهمهٔ فضایل ومزایای این دونظام را دارا است‌بدون‌اینکه‌در انحرافات آنها گرفتار شود.

وبهمین‌جهت اسلام ازاول‌اصول مالکیت فردی‌رابرسمیت می‌شناسد ولیکن برای اینکه هرج‌ومرج وخودسری ایجادنکند حدود و مقرراتی برای آن مقرر میدارد وباجتماع وزمامدار اسلامی که نمایندهٔ اجتماع

است اجازه میدهد که در تشکیلات مالکیت فردی نظارت کند و هروقت دید از مسیر خیرعمومی منحرف شد ویامنافع افرادواجتماع دچاربحران گردید بااستفاده از اختیارات قانونی خود آن را تعدیل ویاتعطیل نماید وصلاح اجتماع را براین گونه مالکیت مقدم بدارد .

وروی همین اصل حکیمانه آن را در فشار قانون قرار نمیدهد و مسلم میداند که ابقاء مالکیت از نظر اصولی با در نظر گرفتن نظارت زمامدار اسلامی ورعایت حق اجتماع در تشکیلات زندگی بشر بهتر و نافع تر از ابطال آنست، همان ابطالیکه باهیچ قانونی صحیح نباشد، باین ترتیب که بگویند : مالکیت فردی نه یك غریزهٔ فطری و نه یك امر ضروری است ، بلکه وجودش مانع از ترقی وپیشرفت بشریت است .

وازاین رومی بینیم که دولت کمونیست شوروی بناچار مالکیت فردی را تا حدودی در داخلهٔ خود برسمیت شناخته واین شناسائی خود بهترین دلیل است که بهروزی وسعادت اجتماع در پذیرفتن قوانین طبیعت وقبول کردن ندای فطرت یك امرضروری وانکار ناپذیر است . هم خیروسعادت اجتماع وهم بهروزی افراد درآن تضمین شده است ، بعلاوه گرچه تاکنون آنچه بیان شد در فطری وغریزی بودن مالکیت فردی بس است، اما برای اینکه ، هیچ ابهامی نماند بار دیگر برمیگردیم و بامخالفان خود ازنو سخن آغاز میکنیم واز دشمنان این ندای فطرت میپرسیم چرا وبرای چه مالکیت فردی را در جهان غیررسمی اعلام بکنیم وبچه منظوروهدفی ابطال یك آئین طبیعی را از اسلام درخواست نمائیم ؟ .

کمونیستهادرجواب میگویند : یگانه راه اجرای عدالت اجتماعی و گسترش مساوات عمومی در میان تودهٔ بشر ابطال مالکیت فردیست، زیرا

تنها وسیله‌ئی که استعمار گران خود سررا برجامعهٔ انسانی مسلط میسازد همان مالکیت است وبس،وباابطال‌آن خودکامی ستمکاران سیه‌دل پایان مییابد .

خوشبختانه ما مینوانیم ازآنان بپرسیم که آیا حکومت کمونیست شوروی با براختن مالکیت فردی و ملی نمودن وسائل تولیدی بهدف و آرزوی دیرین خود رسیده ؟ مگرخود دولت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مجبور نشد که با دست زمامدار دیکتاتوری مانند استالین دوباره بکارگران حق بدهد که پس از انجام وظائف اجباری هر کسی بخواهد میتواند در مقابل دریافت اضافه حقوق‌کار فوق‌العاده انجام بدهد؟ بدیهی است که خود این پیشنهادبهترین دلیل است که در میان‌طبقهٔ‌کار گرتفاوت درکاروکارمزد پدید میآید ، واین پدیده مخالف بااصول تساوی حقوق و عدالت اجتماعیست که دولت وملت کمونیست اتحاد جماهیر شوروی‌ادعا میکنند .

پس بار دیگر از پیروان مکتب کمونیستی میپرسیم که آیا حقوق همهٔ مردم در کشور اتحاد شوروی یکسان است ؟ آیا یکنفر مهندس و یك کارگر یکسان مزد میبرند ؟ آیا پزشك و پرستار حقون مساوی میگیرند ؟ آری خود پیروان و رهبران این رژیم اعتراف دارند که بالاترین مزدها را در کشور سوسیالیست شوروی طبقهٔ مهندسین دریافت میدارند و درآمد هنرمندان در آنجا از سایر مردم بیشتر است. بنابراین علاوه‌بر اینکه بااعتراف کمونیستها کارمزد در میان طبقهٔ کارگر مساوی نیست سایر طبقات ملت روسیه نیز در حقوق، دیگر یکسان نیستند. در خاتمه برای آخرین بار باز از مخالفین مالکیت فردی میپرسیم که آیا

با ابطال مالکیت فردی غریزهٔ جاه‌طلبی و امتیاز خواهی درجامعهٔ کمونیستی باطل شده ؟ آیا حب شخصیت و خودپسندی در جهان سوسیالیستی نایاب گردیده ؟ اگر امتیازطبقاتی‌دراین کشورمترقی باطل‌شده پس‌دراین‌صورت رؤساء کارگران ومدیران کارخانه‌ها و مدیر کل‌های ادارات وسازمان‌های دولتی و سر کمیسرهای عالی را چگونه انتخاب میکنند ؟و مطابق کدام آئین مساوات این امتیازهارا بصاحبان این گونه مشاغل میدهند؟ و چگونه در میان عضو فعال و غیر فعال احزاب کمونیست که زمامدارو حاکم برسرنوشت مردم کشور پهناور شورویست فرق میگذارند ؟ و با وجود این حقایق تابناك و باقطع نظر از ابقاء یا الغاءمالکیت فردی‌آیا هیچگونه غریزهٔجاه‌طلبی وامتیازجوئی درنهاد بشر کمونیست نهفته‌است؟ آیا بازهم صفات بارز مقام طلبی از اوصاف فطری و جبلی انسان نیست؟ و بنابراین هنگامیکه الغاء مالکیت فردی بشریت را از چنگال آنچه که کمونیستها فساد عالمگیر و شر مزمنش میخوانند و سکوت درمقابل آن را جرم نابخشودنی میدانند نتواند نجات بدهد؟ پس چه علتی باعث میشود که ما بافطرت و غریزه‌طبیعی مخالفت کنیم؟و کدام مصلحت‌ایجاب میکند که برای رسیدن بچنین هدف مجهول که‌معلوم نیست‌از چه‌بیراهه بایدرفت بافطرت خدائی و آئین‌طبیعی بستیزه برخیزیم ؟ بلی کمونیستها میتوانند بگویند که در اتحاد جماهیر شوروی اختلاف طبقاتی و فردی در میان تودهٔ بشر این قدر زیاد نیست که بحد افراط و تفریط برسد و سرانجام عدهٔ را با ناز و نعمت دمساز و عدهٔ دیگر را در محرومیت و نومیدی با مرگ تدریجی دست‌بگریبان سازد !! در جواب ماهم میتوانیم بگوئیم اگر مقصود شما اینست ما نیز این فلسفه‌را قبول داریم و علاوه

براین میگوئیم که نظام درخشان اسلام سیزده قرن پیش که از نظام کمونیستی نام و نشانی درجهان نبود این اصل را انشاء و اجرا کرده است .

آری در آنروزیکه از آئین کمونیستی در جهان اثری نبود بر-انداختن امتیازات و محدود ساختن اختلاف طبقاتی و مبارزه با محرومیت و نومیدی و ریشه کن نمودن عیاشی و خوشگذرانی از وظایف مهم نظام درخشان اسلام بود ، **با فرق بسی عالی که اسلام در این مبارزه فقط بقانون گذاری و صدور تصویب نامه‌های معمولی قناعت نکرد.** بلکه با حفظ سمت از تهذیب اخلاق و عقاید مردم نیز استفاده کرده و همیشه بشر رادر راه خداشناسی وخیر وسعادت بسیج داده و با برانگیختن عواطف خیر خواهی و خداپرستی در نهاد ایشان قوانین و تشریعات خود را کاملا اجرا نمود .

اسلام و امتیاز طبقاتی

عیب جویان مکتب سوسیالیستی ازقرآن دوآیه‌را دست آویز نموده وبمسلمانان میتازند: میگویند قرآن شما میگوید؛ خداوند از جهت روزی [1] بعضی ازشما را بردیگران برتری داده‌است.

و نیز درآیهٔ دیگر میگوید؛ [2] ما بعضی ازآنان رامقامی بالاتر ازدیگران دادیم.

وبدین ترتیب مسلمانان راخطاب کرده میگویند: ای‌مسلمانان آیا نمیگوئید که‌قانون‌امتیاز طبقاتی درقرآن‌شماوارد نشده وپس‌ازاین‌اعتراف انکار ناپذیرچگونه میتوانیدبگوئید که اسلام‌نظام‌طبقاتی را برسمیت‌نمی‌شناسد. این‌خلاصهٔ‌ایراد وادعای این گروه‌عیب جواست.

ما برای حل‌این‌مشکل ناگزیریم که‌اول مفهوم‌وحقیقت‌نظام‌طبقاتی

۱ــ سورهٔ نحل آیهٔ ۷۲

۲ــ سورهٔ زخرف آیه ۳۲

را بخوبی بشناسیم وپس از شناسائی ببینیم **اسلام چنین نظامی را برسمیت می‌شناسد یانه؟.**

بلی هنگامیکه تاریخ اروپا رادرقرون وسطی ورق‌میزنیم باین نتیجه میرسیم که طبقهٔ اشراف ونجیب زادگان ورجال دین ورهبران احزاب و بزرگان ملت‌ها درآن سرزمین بطبقات مختلف ومتمایز تقسیم شده ، وبا آثار وعلامت‌های مخصوصی ازیکدیگر مشخص گردیده‌اند.

بطوریکه هرانسانی دراولین‌نگاه بآسانی همهٔ طبقات را می‌شناخته ودرتشخیص خودخطا نمیکرده،زیرا که دراروپا می‌بینیم رجال‌دین با لباس‌مخصوصی ازسایرطبقات‌ممتاز بوده‌ودراین‌دوران شکوه‌وجلال باعظمتی داشتند که‌برای‌دیگران‌ممکن نبودو بخصوص‌مقام‌پاپ بزرگ‌بامقام پادشاهان وامپراطوران‌اروپارقابت‌میکرد،وهمیشه‌میخواست خودرادرنظرعالیمقامان اروپاچنین‌وانمود کند که‌بزمامداران‌وسلاطین اروپاقدرت‌ونفوذوجاه ومقام ازطرف اواعطا میشود. وازطرف دیگر پادشاهان و گردن کشان‌آن دوره دائم میکوشیدند که خودرا ازتحت‌نفوذ وقدرت رجال‌دین بیرون کشیده، وبااستقلال‌کامل بزمامداری وتسلط برملت های ستمدیده بپردازند . ونیز مرتب ثروت ودر آمد سرشاری از طریق موقوفاتیکه متدینین بکشیشان واگذار میکردنـد وهمچنین مالیاتهای گزافی که از طریق‌کلیسا برمردم تحمیل میگردید دراختیار رجال‌دین‌متمرکزمی‌شد،وبلکه دربارهٔ اوقات کلیسادارای سپاه مجهزوارتش مدرن روزبود. ودراین میان‌طبقهٔ‌اشراف و نجیب‌زادگان اروپانیزیك طبقهٔ ممتازی‌تشکیل میدادند که‌عنوان موهوم اشرافی رانسل‌به‌نسل ازیگدیگر بارث میبردنـد. آری این عنوان موهوم بقدری ارزش پیدا کرده بود که هرنوزاد اشرافی ازرحم‌مادرشریف بدنیا

میآمد، وهمین گونه قطع نظر از اعمال ناجوانمردانه‌ای که دردوران زندگیش ازوی سرمیزد، ونیز باقطع نظر ازاینکه این عنوان خیالی برای او برازنده بود یانه، تاروزمرگش شریف میزیست ، تسلط وامتیاز بیحد وحساب اشراف اروپا درعصراجتماع تیول برملت‌های زجـر کشیدهٔ آن دوره حکمران و فرمانروائی بیمانع بود، بدین ترتیب که هریك درحوزهٔ اشرافی خودحکومت خودمختاری تشکیل‌داده وقوای‌سه گـانهٔ قانـون گذاری وقضائی واجرائی دربست‌دراختیار آنان‌درآمده بود، وبعبارت دیگرهم قانون گذارهم‌قاضی وهم‌مجری‌قانون‌شده بودند، **و بدیهی است که جنبش هـای شهوات نفسانی وهوا وهوس شیطانی آنان بصورت‌قانون‌تصویب واجرا میگردید** پارلمانها و کمسیونهای قانون گذاری از این‌طایفه‌تشکیل می‌شد وسرانجام قوانینیکه دراین کمسیونهاتنظیم ودراین پارلمانها بتصویب میرسید خودبخود بنفع اشراف وبرای حفظ شرافت موهومی و امتیازات خیالی وتبلیغات ریاکارانه وافزودن‌نفوذآنان بود.

اما سایرطبقات ملت‌درنظر اشراف یك‌سلسله موجودات‌بی - ارزش وبی اهمیتی بودند که‌هیچگونه‌دارای‌حقوق وامتیازی‌نبودند، چراتنها امتیاز ملت وظایف سنگین وتکالیف طاقت فرسائی‌بود که بمقتضای حکومت اشراف می‌بایست انجام‌بدهند، وهمانگونه که اشرافیت وبزرگ زادگی موهومی راطبقهٔ اشراف‌نسل به‌نسل از یکدیگربارث میبردند در خانواده‌های ملت نیزفقروبدبختی وبردگی وبیچارگی وبالاخره‌ذلت‌مزمن دست‌بدست‌میگشت، روزگاری‌سپری شد واین‌تیره‌روزی ملت هاوتبه‌کاری اشراف‌همین گونه ادامه‌داشت‌تا بطورتدریج وبافشاراین‌دونیرو ودراثرپدید آمدن‌تحولات اقتصادی نوپدیدی که‌دراروپا رخ دادطبقهٔ‌جدیدی وبعبارت

دیگر نیروی سومی بنام برژوا بوجودآمد وباامتیاز ومقام وعنوان اشرافیت طبقهٔ ممتاز بمبارزه برخاست ، و سرانجام برهبری این طبقه و بفعالیت و کوشش تودهٔ ملت‌ها انقلاب کبیرفرانسه بوقوع‌پیوست، و برحسب‌ظاهر با روی‌کارآمدن این‌فرقه‌تشکیلات‌فرسوده نظام‌طبقاتی دراروپا درهم‌ریخت، وبا نظروهمت‌این گروه‌مبادی‌آزادی‌ازنوپی‌ریزی‌وقانون حقوق‌بشر برسمیت اعلام‌وهمهٔ‌افراد ملت‌ها بایکدیگر برادرخوانده‌شد، وپس‌ازاین‌قصهٔ‌تاریخی این‌انقلاب ازمسیراصلی خود منحرف وبسیستم سرمایه داری تبدیل‌شد و سرانجام درعصرحاضراین گروه بنام‌طبقهٔ سرمایه‌دار بجـای‌اشراف آنروز نشست،ولیکن نه‌ازظاهر بلکه ازپشت‌پرده وتوأم با کمی نرمش وتعدیل و بمقتضای‌سیاست‌روز وتحولات اقتصادی‌برمردم‌تیره روزمسلط‌شد،اما دراصل وجوهرمطلب‌هیچگونه‌تغییری رخ‌نداد، ودرنتیجه گروه‌سرمایه‌داری‌امروز ماننداشراف آنروزهم‌مالك‌ثروت وهم‌دارای‌حکومت‌شد.وهمهٔ نیروهائیکه گردانندهٔ‌تشکیلات‌خودسری‌وتسلط برمردم‌است‌دراختیارخود گرفت،وتمام قدرتهاراهمه‌جا برعلیه‌مظاهر آزادی که‌درانتخابات‌پارلمانها بعنوان دمکراسی مجسم میشودبکاربردند، زیراکه‌زمامداران رژیم استعماری سرمایه‌داری برای تحمیل مقاصد شوم خود راه‌پارلمانها وراه مراجع قانونی را بخوبی می شناسند . **وبوسیلهٔ تشکیل دادن پارلمانهای تحمیلی ونفوذ در مراجع‌قانونی‌تحت عناوین‌فریبنده اغراض‌مسموم‌خودرابرجامعه تحمیل میکنند**،وبلکه‌هنوزهم‌درانگلستان‌آن سان که‌بگوش‌مامیخوانند مادر دمکراسی ومهدآزادی لقب گرفته مجلسی وجود دارد که نام رسمی آن‌پارلمان‌لردها است، وهنوزهم دراین کشورقانونی اززمان‌تیول‌بیادگار مانده که‌همهٔ‌فرزندان‌خانواده‌راازارث‌محروم‌وفقط‌پسر بزرگ‌را وارث‌رسمی

میداند،ودلیل این قانون این‌است که اگرهمگی درارث شرکت کنند ، ثروت اندوخته پراکنده شده وبهدر میرود،وواضح تربگوئیم همان قانون محافظ ثروت ونگهبان اشرافیت سرمایه‌داران است که ازعصرتاریك‌تیول بیادگار مانده وبرای‌این‌است که سرمایه‌داران امروز میخواهندآن آثار شوم دیرینه راتاابدنگهدارند . چنانکه‌نیاکان‌آنان‌نیز که زمامداران‌عصر تیول بودند اززمان تاریك بردگی وانسان‌فروشی‌قرون وسطی‌بدست‌آورده بودند .

این همان داستان اسفانگیز نظام طبقاتی است که درتحت عنوان یك حقیقت اساسی نمودارشده وآن حقیقت این است که در قاموس این نظام استعماری هرگروهیکه مال وثروت دراختیار دارد خودبخود فرمان فرمان روائی‌نیز بنام‌اوصادر میشود وهمچنین وسائل‌قانون گذاری‌مستقیم یا غیرمستقیم درتحت‌اختیار آن قرارمیگیرد **وچون‌خودسر وخودمختار است هرقانونی رابنفع‌خود تصویب وتغییرمیدهد** وروی اصل خود سری وخودکامی‌همیشه‌ملت‌ها رابا حفظ سمت محرومیت ازحقوق‌ملی‌تحت قدرت ونفوذ خود درآورده وشهوات طبقهٔ‌هیئت حاکمه را ازخود راضی وخوشنود وقسمت اعظم‌حقوق بشرراپایمال اغراض‌شخصی‌میکند .

بلی هنگامیکه‌بااین حقایق‌تاریخی‌ومطالب روشن‌اجتماعی از نزدیك آشناشدیم بآسانی میتوانیم‌بدست‌آوریم که هرگز در اسلام نظام‌طبقاتی نبوده وتاابدهم نخواهد بود ، زیراکه در نظام‌درخشان‌اسلام مزایا وامتیازاتی نبوده تا در خاندانهای اشراف بعنوان ارث دست بدست بگردد ، چنانکـه در طبقهٔ اشراف اروپا معمول بود **البته برهمگان روشن است‌که ارثی بودن تخت وتاج وقیام‌طبقهٔ ممتاززمامداری**

وهمچنین وجودگروه نجیب ونجیب زادگان در ممالك اسلامی که امروز بنام طبقهٔ هیئت حاکمه شناخته شدبهیچوجهی باسلام مربوط نیست ، بجهت اینکه اسلام از روز اول این عنوانها رابرسمیت نشناخت ووجود این‌طبقه در کشورهای‌اسلامی پای کمی‌از وجودمسلمانان شرابخوار وقمارباز ورباخوار ندارد ، و چنانکه از وجود چنین گروهی نمی توان گفت که‌اسلام‌ربا وشراب وقمار رارسماً جایز میداند .همان‌سان نیز نمیتوان گفت **که وجود طبقهٔممتاز دربلاد اسلامی دلیل‌رسمی بودن امتیازات دراسلام است .**

وثانیاً در نظام اسلامی قوانین بخصوصی که ثروت را در دست‌عدهٔ انگشت شماری ثروتمندحفظ واندوخته سازد ، بطوریکه تاابدازخاندان آنان بیرون نرود ، تاکنون بتصویب نرسیده‌زیراکه این‌سیستم‌ازروزاول **مبغوض‌اسلام** بوده وقرآن کریم باصراحت کامل در این باره میگوید : ما قوانین(۱)تعدیل ثروت‌را برای آن تصویب کردیم که ثروت درمیان ثروتمندان شما دست بدست نگردد که سرانجام بوسیلهٔ ثروت اغنیا دولتی تشکیل داده ومقاصد زهرآگین خودرابرملت های‌ستمدیده تحمیل‌نمایند واز طرف دیگر در نظام اسلام قوانین تعدیل ثروت بطور ثابت و خودکار وضع شده که تا ابد خود بخود ثروت را در اجتماع بشری باتجدیدنسل وتشکیل خانواده‌های جوان‌پراکنده‌میسازد،واین‌همان قوانین‌خردمندانه ارث است که دائماً ثروت را به نسبت اشخاص تقسیم میکند ، و تا اسلام اسلام‌است‌وجهان،جهان‌این‌جمع‌وتفریق‌بارفتن قومی‌وآمدن‌قوم‌دیگرادامه دارد .

۱ــ سورهٔ حشر آیه ۹

بلی صحیح است پارهٔ اوقات اتفاق میافتد که ثروتمندی بمیرد وهمهٔ ثروتش بیگانه فرزندش منتقل گردد. وبجز یك فرزندوارثی از وی بیاد گار نماند. ولیکن این مورد را بمناسبت اینکه اتفاقی وخیلی کمیاب است نمی‌توان قانون کلی گرفت، وبخاطر یك موضوع خصوصی ونادر ازاصول یك نظام کلی استفاده کرد، وباوجوداینکه موضوع خصوصی واتفاقی است بازهم اسلام آن را بحال خودواگذار نکرده زیرا که دراینگونه **دارائی قسمتی** نیز برای محرومین بیگانه وخارج از فامیل قرار داده. قرآن دراین باره میگوید [1] «هنگام تقسیم مال موروثی خویشاوندان دورویتیمان وبیچارگان ودرماندگان حاضر را نیز قسمتی بدهید وبازبان خوش و گفتارشیرین از آنان دلجوئی نمائید. **وبااین ترتیب حکیمانه اسلام بیماری خانمان سوز تورم ثروت را معالجه کرده** وگروه ثروتمندان را بعنوان طبقهٔ ممتاز برسمیت نشناخته وبلکه در نظر تابناك اسلام آنان نیز افراد ملت بوده و همیشه بمقتضای قانون ثابت تعدیل ثروت بحد فاسد اجتماع طبقهٔ ممتاز نرسیده پراکنده شده، وتااسلام اسلام و دنیا دنیاست این جمع وتفریق نیز ادامه خواهدداشت. وتاریخ واقعی اسلام بهترین گواه است که مرتب ثروتهای سرشاری دراجتماع اسلام ازدست افرادی بدست افراددیگری درحال تحول وانتقال بوده، ودراثر مراعات این قانون ای بسا ثروتمند امروز فقیرو درماندهٔ فردا، و فقیر ودرماندهٔ امروز غنی وثروتمند فرداشده، وازهرطرف ثروت بسوی وی سرازیر میگردد وتاکنون هیچگونه مانعی درمیان اشخاص فقیر

۱ـ سورهٔ نساءآیه ۸

وغنی بمقتضای تصرفات شخصی ومناسبات. خصوصی نتوانسته سدی ایجاد کند.

در اینجا مهمترین چیزیکه در اثباتش نظر داریم همان است که درفصل سابق دربارۀآن سخن گفتیم،درآن‌فصل بیان کردیم که تاکنون هر گزقانون وقانون گذاری اسلام دراختیار طبقۀ بخصوصی‌نبوده وتاابد هم نخواهد بود وهیچکس نمی‌تواند بمقتضای مصلحت دلخواه‌خود در نظام وتشکیلات دولت اسلامی دخالت وقانونی‌تصویب نماید .زیرا که در اینجا فقط قانون‌آسمانی برافراد واجتماع حاکم است،بدون‌اینکه از کسی بترسد و یا در حق کسی ستم روا دارد . و از اینجا معلوم است **که‌شخصیت خواهی وامتیازطبقاتی در نظام‌تابناك‌اسلام‌مصداق‌و مفهومی‌ندارد؛** زیرا که وجود امتیاز طبقاتی‌باین ترتیب باقانون‌وقانون گذاری ارتباط ناگسستنی دارد وهنگامیکه‌این‌مزیت‌باطل شدوشخصیت خواهی از میان رفت،دیگر کسی نمیتواندتحت عنوان امتیاز بنفع‌شخصی خود قانونی تصویب وازحریم ممتاز خود حمایت کرده ومنافع دیگران‌را پایمال نماید، پس ازبیان این حقایق اکنون از مدعیان میپرسیم آیا از نظام طبقاتی باین ترتیب تابحال اثری در اسلام دیده شده ؟ جواب این پرسش حتماً نفی‌خواهد بود، بنابراین جواب آن دوآیه که درآغاز این گفتارذکر کردیم‌چیست؟.

برهمگان روشن است که این دو اصل متین بجزبیان و اثبات یك موضوع‌بسیار طبیعی هدفی‌ندارد ، امری است که درهمه جای‌دنیادراسلام وغیر اسلام بطوریکسان وجود دارد ، وآن عبارت از این است که‌اولاد آدم در مراتب زندگی واندازۀروزی بایکدیگر متفاوتند. وازآنجائیکه

اصول موجودات حتی امور طبیعی از ارادهٔ خداسرچشمه میگیرد، قرآن کریم این اختلاف مراتب را نیز بارادهٔ خدا مربوط میسازد. و اگر باز هم منکری هست ما برای اینکه این حقیقت کاملا روشن شود خود ملت کمونیست شوروی را در اثبات مطلب خود شاهد قرار داده وازاین گروه عیب‌جومیپرسیم آیادر کشور پهناوراتحادجماهیر شوروی همهٔ مردم یکسان حقوق میگیرند؟ و یا عدهٔ بیش از دیگران از نعمت‌های این سرزمین برخوردارند؟ آیا همهٔ مردم سوسیالیست شوروی فرمان دهانند؟ویا همه فرمان برند؟ آیا همهٔ‌افرادکارمند دولت‌اند؟ویاهمه‌درارتش‌واردوگاههای نظامی بسر میبرند؟ درجواب‌این‌پرسشها بناچار خواهند گفت: بلی‌شئون اجتماعی مردم شوروی نیز باختلاف‌مراتب تقسیم شده،آنجا هم عدهٔ‌دارای مقام ونفوذند، زیرا این یك حقیقت ثابت‌ومسلم است ودرهمهٔ نظامهای جهان ودر تمام شئون اجتماعی بشر نافذ وجاری است. و بدون رعایت آن هیچ اجتماعی تشکیل‌واداره نخواهد شد. وبدیهی است که‌این‌دوآیه نیز اشاره بهمان حقیقت است که در همه‌جا وهمه‌وقت هم در نظام‌اسلام‌و هم در سایر نظامها بطور یکسان‌جاری است. وچون‌این دواصل درمقام قانون گذاری نیست علت وسبب بخصوصی برای برتری طبقات واختلاف مراتب بیان نکرده وهمچنین‌مردم را نیز باعلامت مخصوصی مقیدنساخته. ودر این‌باره اشاره نشده که اختلاف مراتب همیشه‌ودر همه‌جاعادلانه‌است ویادر همه جا دائماً توام باظلم وستم خواهدبود. وبازهم دراین مقام‌نبوده که علت پیدایش اختلاف مراتب نظام سرمایه داری یاآئین کمونیستی و یا نظام اسلام است، هیچیك از این‌حقاین که بیان‌شددراین‌دوآیه‌وجود ندارد، بلکه فقط در مقام بیان این حقیقت است که اختلاف مراتب‌یك

قانون طبیعی است که در همهٔ نظامها و نقاط عالم وجود دارد.

وچون از نظر فلسفهٔ قرآن هیچ امری بدون نظر و ارادهٔ خدا در جهان انجام پذیر نیست، قرآن این اختلاف را نیز بارادهٔ پروردگار منسوب ساخته، نه اینکه منظور این است که اسلام مردم را از نظر روزی ومقام ورتبه بطبقات مختلف تقسیم نموده زیرا اسلام ارادهٔ خدارا مخصوص بعالم اسلامی ومحدود بزمان ومکان نمیداند. واگرغیر ازاین معنامنظور باشد خودبخود این سئوال پیش میآید که آیا بعقیدهٔ کمونیستها **ارادهٔ خدا محدود بعالم اسلامی است** چنانکه بنی‌اسرائیل با اعتقادساده و عوامی میگفتند **که نفوذ و ارادهٔ خداوند فقط در کشور مصر و بلاد فلسطین نافذ** وسایر نقاط جهان از تحت فرمان و نفوذ ارادهٔ او بیرون است، درصورتیکه تا کنون چنین عقیدهٔ از طرف کمونیستها اظهار نشده است

بلی یگانه نمونه‌ایکه بتصریح قرآن از نظام طبقاتی دراسلام بوده طبقهٔ بردگان است ومادرفصل مخصوص بردگی دراسلام بقدرلزوم دراین باره سخن گفتیم. درآن فصل ثابت کردیم که بردگی یك نظام موقت بودو بمناسبت یك سلسله پیش آمدهای خارجی براجتماع آنروز بشریت تحمیل واسلام را درمقابل یك عمل انجام شده قرار داد. بطوریکه آنروز برانداختن رژیم انسان فروشی برای اسلام ممکن نبود وبهمین جهت نظام بردگی از اصول اجتماع اسلامی نیست. چرا؟ بردگی یك امر اجتناب ناپذیر عمومی شده بود که حتی درممالك اسلامی نیزدیده شد واسلام برای واژگون ساختن آن نقشه های حکیمانه طرح کرده، اندك اندك وسائل آزادی فراهم نمود ودر اختیار بشر قرار داد، ونیروی عمومی را ازداخل نفوس وخارج اجتماع برعلیه بردگی بسیج نمود.

وباوجود این، رفتار اسلام نیز با بردگان بسیار جالب و بی‌سابقه بود و همه میدانند که اسلام برای بهروزی وپیروزی این گروه خارج از صف بشریت چگونه کوشید. گرچه ما احتیاج نداریم گفته‌های گذشته خود را تکرار کنیم؛ اما برای روشن شدن مطلب در اینجا حادثهٔ مشهوریکه درزمان خلافت عمربن‌خطاب رخ داده واساس نظام طبقاتی را باجالب ترین وجهی نمودار میسازد بیان میکنیم وآن این است که درزمان خلیفهٔ دوم مردتازه مسلمانی بنام جبلة بن ایهم غسانی که ازاشراف وملوك نواحی شام واز هم پیمانان امپراطوری روم بود. تازه بدین اسلام گرویده وبرای انجام وظایف ومراسم حج بزیارت خانهٔ خدا رفته بود، لباسهای فاخر وگرانبهائی در تن داشت وهنوز آثار کبروغرورجاهلیت را ازخود دورنکرده بود، دامن لباس احرامش بزمین کشیده می‌شد، وازپیش بندگان خدا درخانهٔ خدا مانند اشراف زمان جاهلیت عبورمیکرد، داخل شدن درزمرهٔ مسلمانان فطرت اورا هنوز پاك نکرده بود.

قرآن دربارهٔ چنین اشخاص میگوید: «ای پیامبر محبوب ما باین مردان مسلمان نما بگو شما حق ندارید خود را مؤمن بخوانید ولیکن میتوانید بگوئید تسلیم حکومت مسلمانان شدیم ودر زمره آنان درآمدیم، زیرا که هنوز ایمان بخدا بقلب‌های شما راه نیافته است» اتفاقاً در اثناء طواف یکی از بردگان مسلمان ازروی سهو پا روی این دامن پراز تکبر نهاد، همان دامنیکه برروی زمین کشیده می‌شد وازیکدنیا کبر وغرور وجهل ونادانی حکایت میکرد. دامنیکه سرفخر برعرش نادانی میسود.

وقتی متوجه شد برآشفت وسیلی محکمی بگونهٔ بیگناه آن بردهٔ مسلمان نواخت!! وجزای این عمل را نقداً بکفش نهاد. که چرا این اندازه بی

ادب شده‌ای پا روی دامن بزرگان گذاردی! بناچار این برده سیلی‌خورده شکایت پیش عمر برد! فوراً درهمین جا دادگاه عدالت تشکیل شد و دادستان وقت رسیدگی باین پرونده را آغاز کرد. اینجااست که باید از جهانیان بپرسیم آیا عمر درجواب شکایت این برده چه گفت؟ گفت عیبی ندارد از حق خود بگذر زیرا که آن یك شخص شریف و با نفوذ است و تو یك برده بیمقدار!! او از طبقهٔ ممتاز!! و تو از طبقه بی‌امتیازی! او حقوقی درعالم بشریت بدست آورده که تو نمی‌توانی بدست آوری ! آیا عمر در این دادگاه بجرم اینکه پای پینه‌دار بردهٔ بدامن پرقیمت یك فرد ممتازی رسیده واورا چرکین ساخته قانونی و یا تصویب‌نامهٔ موقتی صادر واجرا کرد که آن برده مسلمان را وادارد تا زجر یك ظالم با نفوذی را تحمل کند وهیچگونه ناراحتی از خود نشان ندهد!!

هیهات که در اسلام چنین دادگاهی تشکیل و چنین حکمی صادر گردد!!

زیرا آنچه که در این واقعه گذشته در تاریخ جهان به‌ثبت رسیده‌است، همه میدانند که عمر این مزد ستمگر را بپای میز محاکمه کشید و برای گرفتن قصاص پافشاری نمود، اصرار کرد که در مقابل یك سیلی جوری! سیلی عدالتی!! بگونه شاهانه ستمگر نواخته گردد. تا بدین ترتیب قانون خدا بطور یکسان درمیان مردم اجرا شود. واز تکرار مانند چنین حادثهٔ ظالمانه جلوگیری نماید. و بجهانیان اعلام کند حتی اگر در میان دو نفر ازجهت مال و ثروت دنیا و یا وضع اجتماعی فرقی دیده شد از نظر قانون دیگر فرقی نباشد.

وچون آن مرد نجیب‌زاده اصرار عمر رادید وهرچه کوشید در این باره به‌نتیجه نرسید خودرا درمقابل دادگاهی دید که همه کوششها بیفایده بود. تکبر ورزید وسرکشی آغاز کرد، باغرور وطغیان ازمحیط عزت وافتخار

مسلمانی خارج شد، **واز اجرای دستور قاطع اسلام که برای هیچکس امتیازی نمیدهد خود را خارج ساخت**، وسرانجام مرتد شد وازدین مسلمانان گریخت **این است چکیدهٔ حقیقت اسلام که هیچگونه امتیاز طبقاتی ومزایای اشرافی را برسمیت نمی‌شناسد .**

اماموضوع ثروت واختلاف مراتب مردم ازنظر کمیت و کیفیت یك امر دیگری است ونباید در صفحات ضمیر ما با مسئلهٔ اختلاف و امتیاز طبقاتی مخلوط گردد . زیرا که تااختلاف در ثروت برای ثروتمندان حقوق قانون گذاری وقضائی اقتضا نکند، وبرای سایر طبقات ضرری متوجه نسازد ومادام که قانون واقعی در میان ملت‌ها یکسان اجرا شود امتیاز طبقاتی بوجود نخواهدآمد . همانسان که دیدیم مالکیت صاحبان مزارع درتاریخ اسلام برای آنان حقون خصوصی معین نکرده تا بتوانند تحت عنوان آن دیگران را بقید عبودیت و ذلت استعمار دچار سازند ،و همچنین دیدیم اگر مالکیت ناشی از سرمایه‌داری بفرض اینکه بطورصحیح دراجتماع اسلامی بوجود میآمد ، هرگز آن قدرت را نداشت که بعنوان سرمایه داری بحقوق وانسانیت دیگران تجاوز کند ، بخصوص در فصل خود گفتیم که هیچ وقت زمامداران اسلام نفوذ وقدرت حود را بسته بتأییدوهمکاری طبقهٔ مالکین ندانستند، بلکه همیشه شخصیت بارز ولایقی را که خودبخود شایسته وسزاوار مقام زمامداری بوده ملت اسلامی با کمال منت بزمامداری بر گزیده ، واو نیز بمقتضای وظیفهٔ مسلمانی برای اجرای قانون خدا همت گماشته ووظیفهٔ خطیر زمامداری را بعهده میگیرد . و بعلاوه سابقاً نیز گفتیم که هیچ اجتماعی تا کنون درعالم یافت نشده وتاابدهم نخواهدشد

که ثروت‌آن بطور یکسان‌در میان همهٔ افرادش تقسیم شود ،حتی‌اجتماع کشورهای کمونیستی که راست یادروغ میگویند نظام طبقاتی‌راابطال و ووحدت طبقاتی را برسمیت می‌شناسند ، ثروت وحکومت رابدست ملت سپرده وامتیازطبقاتی رافدای‌آن ساخته‌اند.

اسلام و صدقات

شاگردان مکتب کمونیستی وپیروان آئین سوسیالیستی درمقام زبان درازی برهبران اسلام میگویند: ای مسلمانان آیا این همان عدالت اجتماعی است که آرزومیکردید؟ آیا بازهم آرزودارید که ملت‌ها زندگی خودرا باصدقات ثروتمندان نیکوکاراداره کنند؟ وچگونه آن را عدالت اجتماعی مینامید؟ وباین ترتیب ذلت وخواری، مردم باسعادت وآبرومند رابرسمیت می‌شناسید .

گروه کمونیست وشیفتگان شاهد استعمار و کسانیکه یغماگران ناموس بشریت، ارواح وافکارآنان را بغارت برده گفتار ناسنجیدهٔ خودرا این طورآغاز نموده‌اند .

آری بزرگترین خطا و خطرناکترین پندار این اسیران فریب استعمار این است: که زکوة دراسلام صدقه‌ای است که ثروتمندان بعنوان ترحم بفقرا میپردازند ، درصورتیکه هرانسان خردمند وهر بشر آزادی

که بتواند حقایق را آنسان که هست درك کند، ممکن نیست این پندار غلط را بپذیرد، بلی بزرگان ورهبران طریقهٔ سوسیالیستی برای پیش بردن مقاصد شوم خود همیشه اینگونه شبهه‌ها رادست آویز نموده وما نند رجزخوانان عرصهٔ نبرددرهمه‌جا عنوان کرده‌وما نند گردوبازان باعقاید ساده وبی‌غرض مردم‌بازی میکنند، زیرا که‌ساده‌ترین منطق‌میتواندآنان راقانع کند که صدقه واحسان‌یك موضوع‌تبرعی ووجدانی است که‌نه‌قانونی‌دخالت‌دارد و نه حاکمی میتواندتصویبش کند .

اما زکوة یك فریضهٔ مهمی است ؛ که قانون‌آن‌را مقرر می‌سازد ودولت‌نیز برای حمایت‌ازحریم این قانون با کسانیکه از پرداختن زکوة سرپیچی‌نمایندمیجنگد، حتی‌اسلام‌اینگونه‌قانون‌شکنان‌رامرتد واز دین بیگانه واعدام‌آنان رادربرقراری نظم‌اجتماع مسلمانان وظیفهٔ خود میداند، بنابراین ازاین گروه عیب‌جوبایدپرسیدآیاچگونه ممکن است چنین حکمی دربارهٔ احسان که یك‌امروجدانی است اجراشود؟آیاممکن است بجرم‌اینکه کسی‌نخواسته یك‌کارغیرضروری را انجام بدهداعدامش کرد؛ واقع‌بینان ودوراندیشان بهترمیدانند کهزکوةاز جهت‌جنبه‌مالی نخستین‌مالیات وبودجهٔ نظامی‌است که درتاریخ‌اقتصادجهان بتصویب رسیده است .

دومین‌حقیقتی که نباید در بارهٔزکوة نادیده گرفت‌این است که مأمور وصول وتقسیم زکوة بفقراه دولت است نه اغنیا و ثروتمندان ، و بعبارت‌دیگروظیفهٔ دولت‌است که این‌مالیات‌قانونی‌را ازثروتمندان وصول وبمحل‌قانونی‌خودتقسیم‌نماید .

آری‌معنی‌بیت‌المال‌درقاموس اسلام‌جزوزارت‌دارائی‌نیست.

که درآمد سالیانه عمومی و بودجهٔ مملکتی درآنجا متمرکز و از آنجا بشئون مختلف و مصارف معمولی وزارت خانه‌ها توزیع میگردد، زیرا هنگامیکه دولت صالح بنگهداری درماندگان و نیازمندان و کسانیکه از کسب و کار عاجز و درآمد کافی برای ادارهٔ زندگی آبرومندانه ندارند قیام کند و خود را در مقابل ملت مسئول بشناسد. دیگر این مسئولیت قانونی را ترحم و احسان نمیتوان گفت، و هیچگاه انجام این وظیفه را باعث ذلت و خواری فقرا نتوان شمرد. آیا کارمندانیکه دولت بآنان حقوق و پاداش میپردازد هنگام دریافت آن در خود احساس ذلت و حقارت میکنند؟ آیا کارگرانیکه زندگی خودرا با دریافت دستمزد تأمین مینمایند فقرا ودرماندگانند؟ و بحساب اغنیا و ثروتمندان زندگی میکنند؟ آیا شخصیت اطفال بی‌بضاعت و آبروی پیران باز نشسته لکه‌دار میشود وقتیکه دولت از درآمد شخصی خود بنام طرفداری از معنای انسانیت مخارج زندگی آنان را بعهده بگیرد.

زیرا که پیش از پیدایش نظام اسلام، در همه‌جا مالیاتها بمقتضای هوا و هوس زمامداران و مطابق دلخواه فرماندهان و باندازه‌ایکه برای عیاشی و خوشگذرانی بی‌پایان واجرای مقاصد شوم خصوصی آنان لازم بود مقرر میگردید، واغلب این بار سنگین بردوش ناتوان فقراء تحمیل می‌شد، و ثروتمندان وصاحب نفوذان کمتر در این وظیفهٔ ملی شرکت میجستند، واضح‌تر بگوییم همیشه طبقهٔ فقرا و زحمت کشان وظیفهٔ ثروتمندان و اغنیا را انجام میدادند وآنان در بسترهای نرم و گرم عیاشی آسوده‌می غنودند.

هنگامیکه اسلام آمد برای مبارزه با تجاوز کاران و برای برانداختن نفوذ صاحب نفوذان قوانین مالیاتی تنظیم و برای آن حدود و نسبتی معین کرد، که هیچگاه در شرایط عادی ومعمولی از آن تجاوز نمیکند، و این

بـارسنگین را از دوش بی‌توان فقرا برداشت و بعهدهٔ ثـروتمندان وطبقهٔ متوسط واگذار نمود، وسرانجام فقرا را از پرداخت مالیات زور گویان آزاد ساخت.

این نخستین حقیقتی‌است که باید دربارهٔ زکوة درصفحات‌خاطره‌ها ثبت گردد،ویك حقیقت انکارناپذیری است که هیچگاه بدلیل وبرهان و ستیزه وجدال نیازمندنیست ، جای تردیدنیست که اصل کفالت دولت از افرادعاجزو درماندهٔ مملکت آخرین‌وبهترین‌راه اصلاحی است که‌اجتماع بشریت‌پس‌ازتجربه‌های‌فراوان‌وپس‌ازآنکه قرنها درسیاه‌چالهای هستی‌سوز اجتماعات فاسد گرفتار شده بود تازه بآن رسیده است . بنابراین یکی از بزرگترین مفاخر اسلام است کـه ایـن وظیفهٔ هستی ساز را هنگامیکه اروپا درعصرظلمات بسرمیبرد مقرر ساخت، جای‌تأسف‌است کـه این‌نظام هنگامیکه ازطرف افریته‌های دنیای سرمایه‌داری غرب ویاازناحیهٔ عالم پرغوغای کمونیست‌پیشنهاد میشود دلپذیرترو زیباتراست،امـا هنگامیکه اسلام باصدای رسا وآوازملکوتی مخصوص خودبسوی‌آن دعوت‌میکنددر نظرما مردم‌غفلت زده عقب‌افتادگی وانحطاطاست .

حقیقت سوم این‌است؛ گرچه زندگـی مردم درصدر اسلام اقتضا میکرد که فقرا زکوة رابصورت نقد وجنس دریافت کنند ولیکن‌این‌دلیل نیست که راه قانونی توزیع زکوة جزاین‌نمی‌تواندبود، امروزچه‌مانع‌دارد که ازمحل زکوة برای تعلیم وتربیت فرزندان فقرا، مدارس رایگان و برای معالجهٔ بیماران بـی‌بضاعت بیمارستانهای همگانـی تأسیس گردد و همچنین برای‌آسان ساختن‌مشکلات زندگی‌تهی‌دستان جمعیت‌های‌تعاونی وکارخانجات ومؤسسات‌ملی‌عام‌المنفعه‌ساخته‌شود،ودرآمدآنها برای‌بهروزی

نیازمندان بمصرف برسد، وبالاخره در راههای دیگری که درعصرحاضر برای تهیهٔ وسائل‌خدمات‌اجتماعی وجوددارد ازمحل زکوةمیتوان استفاده نمود، وفقط بطور نقدبکسانی زکوةداده شود که بعلت‌مرض ویاپیری و طفولیت ازکارعاجزند .

چهارمین حقیقت این است، که هرگز یکی از اصول و ارکان اجتماع اسلامی این نیست که حتماً بایددرآن فقرا وتهی دستانی‌باشند و اگرنباشند بنیان اجتماعش فرو میریزد . این است شمه‌ای از حکمت تصویب قانون زکوة که تاکنون بیان شد .

اما صدقات بمعنای نیکوئی‌واحسان که ثروتمندان مسلمان بمصرف‌میرسانند غیراززکوةاست،البته اسلام‌نیزعملابآن اعتراف‌دارد وبا صورتهای مختلف وعنوانهای گوناگون مسلمانان را باجرای آن تحریك کرده است ، گاهی بعنوان انفاق برپدر ومادر وخویشاوندان،ودیگرگاه بعنوان‌رسیدگی‌بعموم نیازمندان‌ودرماندگان تشویق نموده، پاره‌ای‌اوقات عمل نیکو وگفتارنیك را ودیگروقت فقط انجام‌ندادن‌شروفساد رابعنوان صدقه ازمردم پذیرفته است. وتاکنون کسی نگفته که انسان هنگامیکه بپدر ومادر ونزدیکان رسیدگی ودستگیری میکندآنان راحقیر شمرده و وجدان آنهارا ناراحت‌کرده است بلکه سرکشی برپدر ومادرورسیدگی بخویشاوندان راه واقعی دوستی ومهربانی‌است که بوسیلهٔ‌آن‌دوستان بدور هم جمع ودلها بیکدیگرنزدیك میگردد .

آخرهنگامیکه برای برادرت یك‌هدیهٔ مناسبی فرستادی ویابرای دوستان وخویشانت سفرهٔ ولیمه ترتیب دادی، وباحترام‌آنان‌همت گماشتی وبخدمت‌آنان‌با کمال ادب‌قیام کردی،وهیچگونه‌انگیزش کینه وناراحتی

دوستان را فراهم ننمودی وآثار ذلت و سرافکندگی را ازآنان دور ساختی چه عیبی خواهد داشت ؟ کدام انسان خردمندی میتواند بگوید که این هدیه موجب ذلت یاران وآن سفره باعث حقارت دوستان است ؟ .

واما احسان وهدیه‌دادن نقدی وجنسی بفقرا ومساکین از جهتی درست مانند زکوة است، درصدر اول که وضع‌زندگی اجتماعی آنروز ایجاب میکرداسلام‌نیزآن رابصورت‌یك‌عمل کریمانه و کردارآبرومندانه می‌پذیرفت

نجات دادن نیازمندان ازچنگال افریت احتیاج ودلجوئی از دردمندان بمقتضای‌اصل‌تعاون بنوع‌انسان یکی‌ازبزرگترین وسائل‌بزرگداشت واحترام اولادآدم بشمارمیآمد.

ولیکن هیچگاه وضع زندگی واجتماعی مردم آنروز دلیل براین نیست که تنها راه غیرقابل تغییر، احسان ونیکوکاری سپردن عین‌مال ویا نقدبدست خود نیازمندان است،وراه دیگری ندارد، بلکه‌این‌چنین نیست. اکنون راههای مختلف ومتعددی دارد ، برای مراعات شخصیت وحفظ آبرواحترام وجدان مستمندان‌ممکن است صدقات رابصورت‌هدیه وپیش کش بجمعیت‌های تعاونی ومؤسسات خیریه که بخاطرخدمت باجتماع بشریت تشکیل شده بپردازند،وهمچنین راه‌دیگرش این است که بعنوان مساعدت وتقویت‌وهمکاری بادولت اسلامی بخزانهٔ دولت پرداخته گردد .

تا در نیازمندیهای عمومی واجرای برنامه های عمرانی وآبادانی بمصرف برساند.

سپس‌صدقات‌ازجهت دیگرنیزمانندزکوةاست؛باین‌ترتیب‌مادامیکه

در اجتماع تهی‌دستان ونیازمندانی وجود دارد بناچار باید باهروسیله‌ایکه ممکن است زندگی آنان بادرنظر گرفتن شخصیت ها بطورآبرومندانه از راه هدیه وهبه ومانند آن تأمین شود، ولیکن اشتباه نشود این مساعدتها دلیل‌براین‌نیست که دراجتماع مسلمانان همیشه فقرا لازمند، ونیازمندان جزولاینفك‌آن بشمارمیآیند. زیرا هروقت که اسلام دراثراجرای‌برنامه‌های صحیح اقتصادی و اجتماعی وسیاسی خودبآن مقام درخشان برسد همانگونه که درزمان خلافت عمربن عبدالعزیزرسید واهل زکوتی پیدا نشد خودبخود فقرازاین‌جامعه رخت خواهدبست، وبدیهی‌است‌هنگامیکه فقرنباشد صدقه واحسان نیزمفهوم خود را ازدست خواهد داد ، چرافقط برای‌آن موارد محدودی باقی میماند که هیچ‌اجتماعی‌تاکنون‌ازآن‌بی نیازنبوده وتاابد هم‌نخواهد بود،وآن‌مواردعبارت‌ازتأمین‌زندگی کسانیست که در اثرپیدا شدن یکرشته عوارض وعوامل ناگوارازکار بازمانده واز تأمین وادارهٔ زندگی عاجز شده‌اند.

درخاتمه یگانه حقیقتی که لازم بتذکر است این است که اسلام هرگززندگی مسلمانان را برپایهٔ احسان نیکوکاران وصدقهٔ ثروتمندان پی‌ریزی‌نکرده ومادرگذشته بیان کردیم که دراین نظام تابناك یکی از وظایف خطیردولت تضمین وتأمین زندگی آبرومندانه برای عاجزان و درماندگان است،بطوریکه بذلت تصدق ثروتمندان و احسان نیکوکاران آلوده نباشد،وعلاوه بر این بازهم میگوئیم : که یکی دیگر از وظایف درخشان دولت اسلام ایجادکاراست ، برای کسانیکه توانائی‌بکار دارندتا مسلمانان درجهان زبون وبیکاره‌نباشند .

مردبیکاری بحضور پیامبراسلام شرفیاب شد وتقاضای‌مساعدت‌نمود

وچون آن مرد سالم وتوانا بود پیامبر روشن ضمیرتبرو ریسمانی بعنوان مساعدت و رهنمائی بوی سپرد وامر فرمود« برواز بیابان هیزم بیاور ودر بازار بفروش، وزندگی خودرا تأمین ونتیجه را بمن گزارش بده. » ممکن است بعضی ظاهر بینان این عمل را یك موضوع فردی وخصوصی بدانند و چنین پندارند کـه دلالـت بر مقصود ماندارد ونمیتوان آن را قانون کلی گرفت بخصوص که حقیقت قضیه رایـك تبرویکرشته ریسمان ویك مرد بیکارتشکیل میدهد، در صورتیکه امروز وسائل زندگی براساس گردش کارخانه‌های بزرگ جهان استوار است. وباوجود این میلیونها کارگر بیکار دراین دنیای پهن دشت سر گردانند ودرمقابل این گروه دولت‌هائی بانظم مخصوص وبابرنامه‌های گوناگون تشکیل یافته، بازهم از برآورد وسائل کار وتأمین زندگی بیکاران عاجزمانده‌اند .

اما متأسفانه باید گفت که این فکر بسیار نارساوبی اساس است،

زیرا که درخور وظیفهٔ پیامبر اسلام نبود که هزار سال پیش ازپیدایش کارخانه‌جات در بارهٔ تشکیلات آنها سخن بگوید و برنامه تنظیم نماید، وبفرض اینکه چنین برنامه‌ای را تنظیم میکرد، آنروز کسی نمی‌توانست آن را فرا گیرد وعمل کند وبلکه یگانه وظیفهٔ هستی ساز پیامبرروشن روان این بوده که اصول قانون گذاری را بطورصحیح وحکیمانه پی ریزی کند، و گروه دانشمندان وروشن‌فکران هر عصری را در اجرای برنامه های اختراعی ودرتطبیق موضوعات نوپدید مناسب ومطابق هرزمان ودر حدود همان اصول کلی آزاد بگذارد تا اختراعات را درراه صلاح وسعادت مردم بکار ببندند، نه درتخریب جهان ونابود ساختن بشر بی دفاع، ودرجریانیکه بیان شد پایه‌های محکم وصحیح این اساس حکیمانه از دور پیداست که

بترتیب در اینجا خلاصه‌میشود :

۱- اول پیامبر اسلام که رئیس دولت و زمامدار ملت اسلامی است درك کرده ووظیفه دانسته که باید بمقتضای‌عصرومناسب حال‌آن مردبیکار کارایجاد کرده واورابسوی تولید راهنمائی کند .

۲ - در مرتبهٔ دوم بر خود لازم میداند که بمقتضای مسئولیتی که بعهده دارد از وی بخواهد که نتیجهٔ‌کار خود را بزمامدارش گزارش دهد تادر مسئولیت زمامداری نقصانی رخ ندهد واین همان مسئولیت‌است که آخرین نظریات سیاسی در ادارهٔ تشکیلات اجتماع امروز تازه‌بآن‌رسیده است وبدیهی است کــه این اقدام درموردی صحیح ونافذ است که دولت بتواند برای‌بیکاران‌کار ایجاد نماید . اماا گردولت در اثررو بـروشدن بـا بحرانهای سیاسی‌واقتصادی‌ازانجام وظیفهٔ خود بازماندو کسانی دراجتماع پدیدآیند که اصلا ازکارعاجز باشند،در اینجا صندوق بیت‌المال وبعبارت امروز وزارت دارائی وخزانه داری کل باید احتیاج نیازمندان‌را مرتفع سازد .

واضح است که دراین صورت هم شخصیت وآبروی‌آنان محفوظ و وهم مورد احترام دولتند ، زیرا که از حقوق قـانونی بازنشستگی خود استفاده میکنند نه ازصدقهٔ ثروتمندان.

زن در اسلام

اکنون در این پهندشت خاورزمین یك هیجان شگفت انگیز و یك غوغای عجیبی برپا است ، این جنب وجوشها بنام حقوق زن و بنام تساوی حقوق مرد وزن معروف است ، ودرمیان این هیاهوو غوغا گروهی اززنان ومـردان تبدار بنام اسلام هذیانها بافته و یاوه ها سروده‌اند ، و برای گم کردن راه و گمراه ساختن ملتهای مسلمان گروهی میگویند اسلام مرد وزن را درهمهٔ شئون وحقوق انسانی کاملا متساوی اعلام نموده،و گروهی بعکس یا از روی جهل ونادانی و یا از روی غفلت واشتباه میگویند اسلام دشمن دیرینه وسرسخت زن است، اینان میگویند اسلام همیشه شخصیت زن را بی‌ارزش ووجود اورا بی احترام ومشاعر و وجدان اورا ویران ، و نیروی ازخودآگاهی وخودشناسی‌را درنهادش سرکوب ساخته ، وباچهار پایان هم طرازش میداند ، و بعبارت دیگر اسلام زن را گوی بازی بازیکنان شهوت و کالای کامرانی هوسبازان قرارداده‌است. خلاصه زن در نظر

اسلام يك كارخانه آدم سازی بیش نیست ودرتمام این مراحل ماننده سایه ای پیرومرد است، بطوریکه درهمهٔ ادوار زندگی مرد براومسلط ودر کلیه شئون اجتماع ازوی برتروبالاتراست .

متأسفانه بی پرده بایدبگوئیم که هیچ یك ازاین دو گروه هذیان گو پی بحقیقت اسلام نبرده واورا نشناخته اند ، واگر شناخته باشند از روی غرضهای شیطانی وبقصد برانگیختن فتنه ها وفسادها حق را کتمان نموده و درپس پرده باطل نهان ساخته اند،ما اکنون پیش ازبیان حقیقت زندگی و وضع اجتماعی زن در اسلام بهتراست که بایك بیان سریع وساده بداستان غم انگیززندگی زن در عالم اروپا اشاره کنیم؛ وتاتاریخ اندوهگین اروپا را دراین باره ورق نزنیم این داستان برای ما روشن نخواهدشد،زیرا که بزرگترین منبع فساد و قویترین سرچشمه فتنه در خاور میانه وضع زنان اروپائی است که از طریق تقلید محکوم بفنا باین سرزمین پاك سرازیرشده واین ناآلوده محیط را با فسادهای اروپائی آلوده ساخته است. برهمگان روشن است که قبل از گسترش نظام تابناك اسلام زن در جهان بخصوص در سرزمین اروپا موجودی بود بی ارزش وبی ارج ؟ ودر قاموس آمارگران بشریت باهیچ طبقه ای سرشماری وآمارگیری نمی شد،دانشمندان وفلاسفه آنروز در چگونگی شخصیت وهستی زن با یکدیگر گفتگو ها داشتند که آیا در نهاد این اعجوبهٔ هستی روح وروانی وجود داردیانه ؟ واگرداشته باشدروح انسانی است یاحیوانی ؟ وبفرض اینکه دارای روح انسانی است وضع اجتماعی آن دربرابرمردان مانند وضع وحال بردگان است ویاکمی برتروبهترازآنست؟ وحتی درفرصتهای کوتاهی هم که زنان دریونان ودر امپراطوری روم بمرکزاجتماع آن عصرراه برده واندك مدتی

ازنعمت تمدن آنروز بهره‌مند شدند باز یك مزیت عمومی وبخاطرمراعات احترام جنس زن نبود، بلکه مقامی بود در انحصار عدۀ زنان انگشت‌شمار که بجهت دارابودن پارۀ اوصاف وخصوصیاتی بآن میرسیدند . و گاهی هم برای عدۀ از بانوان پایتخت‌ها وشهرهای بزرگ این حق میسرمی شد.

اما نه‌بعنوان اینکه‌زن‌ازجنس‌بشروازمزایای‌انسانیت‌بهره‌منداست، بلکه برای این‌بود که اینگونه زن همه‌جا زینت بخش محافل عیاشی و یکنوع وسیلۀ کامیابی وسرگرمی ثروتمندان عیاش بود وبا شرکت کردن اینگونه زنان بزمهای سرور وعیاشی وخوشگذرانی اغنیارنگ دیگری بخود میگرفت، وبدین‌ترتیب این بزمهای شهوت گرمتروزنگین‌تروخوش آیندترمیگشت، اما هرگززن دراین اجتماع شهوت بار مانند یك فرد انسان دارای احترام واقعی وسزاوار شخصیت حقیقتی‌نبود، وقطع نظر از جنبۀ شهوت انگیزی‌زنان وشهوت رانی عیاشان که زن را درنظرمردفقط بخاطرتسکین درد وخالی کردن کیسۀ شهوت زیباترجلوه میداد، ودرجلوه گاه شهوت دارای احترام مینمود ، این زیبا موجود هیچگونه ارزش انسانی نداشت .

آری وضع زن ازنظرعمومی جهان اینگونه بود ودر عصر تاریك بردگی ودرزمان ذلت‌بار تیول دراروپا این وضع‌اندوهگین باشدت ادامه داشت واین‌موجود پر ارزش در منجلاب جهل وگرداب نادانی دست وپا میزد، گاهی برای خاموش کردن آتش شهوت شهوترانان باجتماع آنروز هدایت می‌شد، ودیگرگاه‌مانند چهارپایان درکارگاه خوردن‌وخوابیدن وآبستن شدن وزائیدن شب را بروز وروز را بشب میرساند، تا سرانجام انقلاب صنایع در جهان بوجودآمد وهم زمان باآن انقلاب یك صحنۀ

طوفانی و یك صفحهٔ پر آشوب دیگری درزندگی زنان بازشد که در تاریخ زندگی این طایقه تاآن روز بی‌مانند و بی‌سابقه بود وتا کنون آن چنان سیاه روز وغم‌انگیزی درقاموس تاریخ ثبت نگردیده‌است.

آری طبیعت بشر اروپائی در تمام ادوار تاریخی واجتماعی خود همینگونه خودسروخودخواه‌وخشك‌و بی‌ثمربود، این‌طبع‌هستی سوزهرگز اجازه نمیداد که بشر اروپائی بوادی خوش نسیم مردانگی و نجابت قدم بگذارد، ودر دریای بی‌پایان فضیلت انسانیت غوطه‌ور گردد وباپیروی از الهام هستی ساز بشریت بوظیفهٔ مردانگی و نگهداری زن وتشکیل خانواده بطورآبرومندانه قیام کند.

اما اوضاع اقتصادی در عصر های تاریك بردگی و تیول وهمچنین دسته بندی وهمکاری قهری که لازمهٔ محیط و زندگی کشاورزی بود خود بخود ایجاب میکرد که مرد بناچار تأمین امور زندگانی زن را بعهده بگیرد، واین‌یك امرطبیعی بود که بمقتضای زمان ومناسب وملازم با عصر کشاورزی صورت میگرفت، بخصوص که زن دراین عصر تاریك در منزل بکارهای دستی وصنایع ساده که مربوط بامور کشاورزی بود مشغول شده بامرد همکاری میکرد و مخارج سرپرستی‌مرد و هزینهٔ زندگی خود را ازدست رنج خود میپرداخت،وباین ترتیب یکنوع همکاری‌نیمه‌نزدیك ویك نوع سرپرستی نیمه رسمی‌درتشکیلات ناقص خانواده‌های کشاورزی زمان تیول‌وبردگی بوجودآمده بود.

ولیکن دیری‌نپائید که انقلاب صنعتی‌پدیدآمد وهمه‌اوضاع را در دهستان و شهرستان درهم ریخت، **وبا استخدام شدن‌زنان وکودکان درکارخانه ها تشکیلات خانوادگی بطور کلی واژگون شد و**

روابط خانواده هاازهم گسیخت بخصوص که زندگی نوپدید صنعتی، ایجاب میکرد که کارگران اززندگی ده‌نشینی که براساس همکاری وتعاون پی‌ریزی شده‌بود دست بردارند وبه شهرستانهای صنعتی که در آنجا کسی کسی رانمیشناسد وهیچکس مخارج دیگری‌را بعهده‌نمی گیرد وبلکه‌در آنجا همه‌بفکر کارخویش‌وکامیابی خویش‌اند هجوم‌بیاورند ، وبرای‌بدست آوردن‌لقمه نانی‌درآنجا ازدحام کنند ، لازم‌بتوضیح نیست‌دراین محیط‌از بسکه افراددرکار وکامرانی خودسرودرشهوترانی بی‌پروا میشوند دست - یافتن بکامیابی‌جنسی‌واطفاءسوزش شهوت‌ازراه نامشروع بسیارساده‌وآسان است !! ولازمهٔ اینگونه زندگی‌نابسامان وفراهم‌بودن وسیلهٔ شهوترانی نامشروع است که بتدیج مردم‌نسبت بـز ناشوئی بی‌علاقه شده عیاشی و خوشگذرانی را به تشکیلات خانوادگی ترجیح میدهند ! و یادست کم مدتی‌فکر زناشوئی‌را بدست‌فراموشی می‌سپارند ، **وسرانجام عده‌ای‌در حال عزب،بزندگی انفرادی وآوارگی‌تن‌داده وعدهٔ‌دیگردر آخر عمر ازدواج میکنند** . البته مقصودما دراینجا این‌نیست که همهٔ‌تاریخ اروپارا بیان کنیم ؛ بلکه‌منظور اساسی مااین‌است که آن عواملیکه فقط در زندگی زن اروپائی مؤثر بوده برخوانندگان خـود عرضه بداریم ؛ اندکی‌پیش گفتیم که انقلاب صنعتی‌زنان و کودکان را در سرزمین اروپا چنان سرگرم و مشغول ساخت که دراثرآن روابط خانوادگی بطورکلی درهم‌ریخت ، وبنیان هستی‌خانواده‌ها ویران گردید ، ودر گیرودار ایـن انقلاب بزرگترین ضربت‌ورشکستگی‌برپیکرمعصوم زن‌اروپائی واردشد، **آری زن‌بود که سنگین‌ترین‌ارزشها رافدای‌بی‌بندوباری اجتماع فاسدساخت،** اوبود که برای تأمین‌حداقل‌زندگی آبروی شخصیت‌خودرا

درراه بدست‌آوردن کاری‌فدانمود ، اوبود که سرمایهٔروحی وجسمی خود رادر این‌راه‌برایگان باخت ! زیرا ازیکطرف دیگر مردازاونگهداری نمیکرد وبالاترازاین باجباروادارش مینمود که مخارج زندگی خود را خودتأمین کند ، اگرچه‌دارای شوهربود ویامقام پرارزش مادری‌رابدست آورده‌بود ! وازطرف دیگرمدیران‌کارخانجات‌ازاوضاع پاشیدهٔ زن‌سوء ـ استفاده کرده باوحشیانه‌ترین وضعی دراستعمار کردن این موجود بی پناه میکوشیدند ، وباآنکه زن‌دریك‌کارگاه دوش‌بدوش مرددر یکرشته‌انجام وظیفه میکرد ، ساعات‌کارش بیش‌ازمردواجرتش کمتراز آن‌بود .

این‌بود شمه‌ای از داستان غم انگیز زندگی زن اروپائی در عصر نهضت صنایع .

اکنون ماعلت این حادثهٔ غم‌انگیزرا از کسی نمیپرسیم زیرا که لازم بپرسش‌نیست همه‌میدانند که سرزمین متمدن اروپا ازاول اینگونه پرملال وخشك‌وخشن وپرعناداست،هیچوقت با کرامت وشخصیت انسانیت روی آشنائی نشان نمیدهد و هرگز انسان را انسان و انسانیت را برسمیت نمیشناسد . وتا آنجا که بتواند بآتش شرو فساد دامن میزند ، ازانجام دادن خیر و نیکوکاری گریزان است ، بلی‌این طبیعت و سرشت ابدی اروپائی است که درمدار تاریخ در گذشته وحال بااوتوأم‌بوده و در آینده‌نیز خواهدبود ، مگرخدای‌عالمیان چراغ‌هدایتی فراراه اوروشن‌و براه رستگاری راهنمائی فرموده و باوج با عظمت انسانیت برساند .

وازآنجاکه رسم‌آزادی‌کشی‌وناتوان‌آزاری‌قانون‌رسمی وطبیعی اروپائیان‌بوده، جای‌تعجب نیست که آنان اززنان ومادران بی‌پناه واز کودکان ناتوان‌این همه‌سوء استفاده‌نمایند . زیراتنهانیروئیکه میتوان

انسانرا ازاین‌وحشیگری و بی‌بندوباری نجات‌بدهد ضمیر روشن ووجدان پاك است ، ولی متأسفانه کی و کجا اروپائی وجدان پاك و ضمیر روشن داشته است .

اما باوجود این همه بی‌وجدانی عمومی و خودسری هستی سوز در سرزمین اروپا بازهم گاه‌وبیگاه پاره‌ای دلهای‌زنده ووجدانهائی **پر از** عاطفه انسانیتی پیدا می‌شد که درمقابل ظلم وستم‌از خودبی‌خود شده**برای دفاع** ازحقوق وهستی کودکان ناتوان همت گماشته ودرراه‌تأمین آزادی **وتأسیس** آسایش نونهالان اجتماع آینده فداکاری کند ، بلی این فداکاری **فقط در** بارهٔ کودکان انجام گرفت وزنان ازآن‌نعمت بی‌بهره ماندند،حال **وقت‌بار** کودکان ناتوان در کارگاههای اروپا بقدری اسف انگیز بود که احساسات اصلاح جویان اجتماع را برانگیخت ، تابا استخدام کودکان خردسال‌مخالفت کردند، وازتحمیل‌کارهای‌طاقت‌فرسا برجثه‌های‌ناتوانیکه هنوزاز گلستان زندگی گلی نچیده بود جلو گیری نمودند ، و از عدم تناسب‌کار وکارمزد خردسالان کم‌توان دفاع لازم نمودند . وبااین **ترتیب** اساس مبارزات پی‌ریزی‌شد ودفاع از حریم حقوق کودك آغاز گردید . وحملات پی‌درپی از هرطرف پیش‌رفت و دراثر این اقدام بتدریج حدود سن وسال استخدام کارگر بالارفتو ساعات کارگاهش یافت ! آری‌این فداکاری بود که‌فقط‌دربارهٔ کودکان انجام گرفت ، **اما برای زن در آن سرزمین‌طرفداری‌پیدانشد وهمچنان‌مانند زورق‌شکستگان‌درمیان امواج متراکم و بی پایان فساد اجتماع بی یار و یاور ماند ،** زیرا که جانبداری اززن‌بافکارعالی‌تر وضمیرروشن‌تر واحساسات‌پاکتری نیازمند بود که متأسفانه‌در سرزمین اروپا نایاب‌بود . وبهمین‌جهت **زن در**

گرداب جان‌سوز محنت باآن وضع رقت‌بار گرفتار وسر گردان ماند، برای تأمین‌زندگی درزیر بارکارهای توان‌شکن دست‌وپامیزد و بادریافت اجرت ناچیزی ازروی‌ناچاری اعصاب فرسوده‌اش میسوخت وباآنکه بقدر یك مردتواناکار میکرد دست مزد کمتر ازآن بدستش میرسید ، این وضع غم‌انگیز همین گونه ادامه داشت تاجنگ جهان‌سوز بین‌المللی آغاز شد ، ومیلیون‌هاجوان‌اروپائی‌وامریکائی‌در میدانهای مرگ‌زا بخاك‌وخون‌غلطیده وبرای ابدیدهٔ‌خونین‌از این‌جهان بربستند ، ودراین‌میان طبقهٔ‌باتوان‌داغ دیده‌باسختیهای‌توان‌سوز ومحنت‌های‌جانگداز نوظهوری روبرو گردیدند

و میلیونها زن بی سرپرست بر جامعهٔ زنان بی نوا افــزوده شد ، زیرا که عدهٔ‌از شوهران‌آنان دراین جنگ‌جان‌دادند وعدهٔ‌دیگری نیزدر اثرریزش بمب های‌آتش‌زا و گازهای مسموم مرگ بار یاازشدت ترس و ناراحتی ازغرش‌توپها و صفیر گلوله‌ها بفرسوده گی اعصاب دچار گشتند و نیزعدهٔ‌زیادی درزندانهای‌پیکر گداز جنگ‌آوران خونخوارسالهامحبوس شده وپس از آزادی هنوزدر فکرتجدید نیروبودند و اعصاب فرسوده و ناتوان‌خود راآرامش‌میدادند ، دیگرتاب وتوان‌تحمل بارمشکلات خانه وخانواده برای‌آنان ناممکن‌بودو حاضرنبودند بادست‌تهی مشکلی‌رانیزبر مشکلات طاقت‌فرسای خودافزون سازند،وازطرف دیگرمردان‌کارگریکه ازچنگال افریت‌جنگ جان‌بدربرده بودندبرای ترمیم ویرانیهای جنگ وبکارانداختن‌کارخانجات‌باندازهٔ‌کافی وجودنداشت وبهمین‌جهت زن‌مجبور بود که بجای‌مرد بکاربپردازد ، ودرغیراینصورت خودوفرزندانش وشوهر ناتوان علیلش از گرسنگی بکام مرگ میرفتند ، **و همچنین دراثراین نابسامانی ها برای زن یك امرطبیعی شده بودکه بمقام عفت و**

پاکدامنی وفضایل اخلاق نیز پشت‌پا بزندواصول انسانیت رابرای ابدبدست فراموشی بسپارد، زیرا که دراین‌محیط آلوده رعایت‌عفت و پاکدامنی‌وحفظ‌فضائل‌اوراازکسب‌معاش‌وبدست‌آوردن روزی‌بازمیداشت، دیگرکار بجائی‌رسیده بود که مدیران وکارگردانان‌کارخانجات اززن‌تنها کار نمیخواستند ، بلکه حال پریشان زن را یکنوع فرصت مناسب برای شکار کردن ناموس‌آن میشمردند .

آری بحکم قانون معروف که گفته‌اندمرغ گرسنه بهوای‌برچیدن دانه‌بابال خودبسوی دام‌میرود وبدیهی‌است وقتیکه شکاربابای خود بدام افتاد دیگرصیاد در گرفتنش آزادآست ، وشایداگر مانعی‌درکارباشد جز وجدان‌پاك وضمیرتابناك نخواهد بود ، ولی‌آیا درآن اجتماع هستی سوز چنین‌کالائی وجودداشت ؟ واگرهم بودمسلماً کمیاب و گران قیمت‌بود!! ومادامیکه از روی ناچاری و درماندگی‌زنانی پیدا می شدند که ناموس خودرا رایگان وبعنوان پیش‌کش‌دراختیار مدیران‌کارخانجات بگذارند دیگربرای زنان پاك‌دامن‌کاری فراهم‌نمـی‌شد ! **راستی چنین است تا ناموس فروشان در هراجتماعی پرازفساد درمقابل‌گرگان پرده درصف، ننگین‌بی‌عصمتی‌بیارایند ، متاع‌پاکدامنان وعفت‌شناسان بـی مشتری خواهد بود ،** بعلاوه گرفتاری‌زنان‌تنها گرفتاری گرسنگی واحتیاج بنان‌نبود ؛ زیراکه احتیاج غریزهٔ جنسی برای‌بشریك احتیاج طبیعی است و باید بچارهٔ آن اقدام کرد، دراثرحوادث عالم سوز جنگ سرزمین اروپا بکمبود مرد دچار گردید که اگرهمه بازماندگان میدان های‌نبردتن‌بازدواج‌میدادند بازهم باحتیاج‌غریزهٔ‌جنسی‌زنان ودوشیزگان موجود جواب‌نمیداد . زیرااین عفریت‌خون‌آشام عدهٔ زیادی ازجوانان‌را

بکام‌خود فروبرده بودوازطرفی نیزعقاید وآئین‌اروپائی قانون تعددزوجات را که‌اسلام برای اینگونه موارد پیش‌بینی کرده است نمی‌پذیرفت ، و بهمین‌جهت زن‌خواه وناخواه جزسقوط درمنجلاب بی‌عفتی وناموس‌فروشی چاره‌نداشت،تامگراز راه‌آلوده دامنی احتیاج غذائی‌را برطرف ساخته و آلام غریزهٔ جنسی را آرامش‌دهد ، بخصوص که زن درراه بدست آوردن لباسهای فاخر ولوازم آرایش وسایرنیازمندیهای تجملی ، بیش از پیش خود را میبازد . **بناچاربحکم‌ضرورت‌براهیکه برای‌وی بازشده‌بود روان‌گردید وناموس‌خودرا درهرکوی وبرزن‌برایگان‌دراختیار هرشهوت‌رانی قرارداد** ، در کارخانجات و تجارتخانه ها و سایر مؤسسات ملی و دولتی با دریدن پردهٔ حیا بخدمت مشغول‌وبانجام وظیفه پرداخت ، واحتیاجات خودرا باین ترتیب تأمین کرد ، ولیکن بازهم مشکلی‌آسان نگشته مشکل نوپدیدی درزندگی‌آنان‌پیش‌آمد ، زیرا که مدیران کارخانجات‌ازاحتیاج زن‌سوءاستفاده نموده وزنان را بیش‌از پیش بذلت بردگی وادار ساختند ، دست‌تعدی و تجاوز ازهرسو بانسانیت زن چنان دراز کردند که باهیچ‌وجدان پاك‌وباهیچ ضمیرروشن‌ساز گارنبود، جور وجفای‌کارفرمایان بحدی‌رسید که ازیك‌زن ناتوان کاریك مرد توانا رامیخواستند ، ودرمقابل اجرت ناچیزی‌میپرداختند، که حداقل زندگی اورا هم‌تأمین نمیکرد .

این‌وضع‌اسف‌بار همچنان‌ادامه داشت وهرروز مشکل‌نوظهوری‌بر مشکلات زندگی زن‌افزوده میگردید ، وبناچار جامعهٔ ننگین اروپائی اندك‌اندك بسوی‌انقلاب کشانده میشد ، یك انقلاب سرکشی که باسرعت سرسام‌آوری بنیان‌ظلم‌ستمگران را که‌قرنها بودبرای سرکوبی واستعمار

نمودن توده‌های ملت پی‌ریزی شده بود تهدید مینمود ، **البته پیشروان ایـن نهضت و رهبران این انقلاب زنان بودند ،** زیرا آنان بودند که در این آلوده محیط همه چیز خود راازدست داده بودند ، آنان بودند که دراین گرداب محنت‌خیز ، شخصیت و آبروو عفت‌وناموس خـودرا از بیچار گـی برایـگان دراختیار شهوت‌رانان دیوسیرت گذاشته بودند ، آنان بودند که از نعمت بزرك کانون خانواده وازحلقهٔ اجتماع‌روان‌بخش اولاد که‌میوه‌های نخل برومند وجودزن‌است محروم‌شده بودند ، آری‌تشکیل دادن‌کانـون گرم خانواده وبدست‌آوردن مقام‌ارجمند مادری وداشتن‌فرزند و تـربیت کودك سرلوحهٔ دفتر آرزوی هر زن است ، زیرا فقط با بودن در میان فرزندان، زن‌احساس شخصیت میکند ، مادران تـاهستی خـود را باهستی فرزندان هماهنـگ نسازند خودرا باسعادت و نیکبختی هم آغوش نمیدانند آیادربرابر این‌همه محرومیت‌وبیچار گی بازهم‌سزاوارنبود که زن‌طبیعی ترین وبدیهی‌ترین‌حقوق خودرا که عبارت‌از تساوی‌کارمزد مردوزن‌است بدست‌آورد ؟ البته‌مردسر کش‌اروپائی بشری‌نبود که باسانی از خودسری وخیر گی دست‌بردارد! یاواضح‌تربگویيم باین‌ساد گی ازخودخواهی[٦] فطری واز کبرو غرورذاتی خودتنزل‌نکرد ، وبهمین جهت بناچار بکار گردانـی زنان‌میدان مبارزه هرروز گرم و گرم ترمیشد،وهمهٔ‌سلاحهای مؤثردراین میدان بکار میرفت که سرانجام این مبارزه باشدیدترین وجهی آغاز شد **و زنـان اعتصاب دامنه دار و تظاهـرات عمومی اعلام‌کردنـد.** و برعلیه بیداد گران درمجامع و محافل عمومی بسخنرانـی پرداختند و اسلحهٔ برنده روزنامه نگاری و نشرعقاید و افکار را بکارانداختند . پس آنگاه متوجه شدند که برای برانداختن بساط‌ظلم وویران ساختن کاخ -

ستمگران بایددر قانونگذاری شرکت کنند .

دراینجا فرصت مناسبی بدست آمد زنان بااستفاده از آن فرصت برای رسیدن بمنظورخود اول‌حق‌رأی و شرکت درانتخابات را سرلوحهٔ خواسته‌های خودقراردادند، سپس‌حقوق دیگری که خود بخود ازلوازم طبیعی انتخاب‌کردن وانتخاب شدن‌بود بدست‌آوردند ، وباین ترتیب نمایندگانی ازطرف زنان کرسیهای پارلمانی‌رااشغال‌نمودند ، وپس‌ازآن آزادانه مراحل فرهنگی‌راطی کرده ودوشادوش مردان دررشته‌های‌فنون وعلوم مختلف بمقامهای شایان‌توجه رسیدند ، وبادردست داشتن گواهی‌نامه‌های‌تحصیلی مانندمردان درفنون وشئون‌مختلف بانجام‌وظیفه‌پرداختند وبعداز طی این‌مراحل دیگرپیروزی زنان نمایان‌شد ، بدون مانع‌دوش‌بدوش مردان درمشاغل اداری ووظایف دولتی شرکت جستند ، این‌است خلاصهٔ داستان مبارزهٔ زن‌اروپائی که برای بدست‌آوردن حقوق‌خودانجام داد ، وباکوچکترین دقت‌میتوان دریافت‌که پیش از آغاز این مبارزه علل‌واسباب‌طبیعی آن‌طوری‌آماده بود که‌این‌داستان مانندحلقه‌های‌زنجیر یکی‌پس ازدیگری بهم‌پیوسته وبحکم ضرورت هرقدمی پایهٔ‌آینده و هر مرحلهٔ پسین‌نتیجهٔ‌قطعی پیشین بوده‌است، واین‌مبارزه چنان با سرعت و بطور طبیعی وقطعی پیشرفت که رضایت وعدم رضایت‌مرد در آن تأثیر نداشت ، وبلکه بجائی رسیده‌بود که اختیار از دست خودزن نیز خارج بود . دیگررضایت وعدم رضایت‌آن هیچ‌تأثیری درپیشرفت وعدم‌پیشرفت آن‌نمیکرد، زیراکه‌زن اروپائی فقط میخواست دراجتماع فرسوده‌ایکه قرنها بود خورشید سعادت و نیک‌بختی درآن غروب کرده بود ، زمام اختیار خودرا بدست‌گیرد ونا بسامانی اوضاع بطور طبیعی وسائل‌آن را

فراهم کرده بود و باوجود این غوغای عالمگیر نکتهٔ باریك اینجا است که اگر بدانی که دولت انگلیس (پدر دموکراسی جهان) هنوزهم در این عصردرخشان تاریخ اشل حقوق زنان کارمند خودرا کمتر از پایهٔ حقوق مردان قرار داده ، مسلماً تعجب خواهی کرد ، در صورتیکه درپارلمان عمومی این کشور مترقی چندین کرسی دراختیار زنان‌است .

اکنون که از وضع هستی سوز زنان‌واز تاریخ پر حوادث و علت آغاز مبارزات آنان در سرزمین اروپا اطلاعی بدست آمد ، برگردیم بدورنمای زندگی زنان در نظام و حکومت اسلام نظر افکنده وازوضع آنان نیز اطلاعی کسب کنیم ، تا به‌بینیم که آیا علل و مناسبات تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی و دینی و قانونی ما نیز برای زن چنین وضع دشواری پیش آورده است تا در حل مشکل آن ، زنان ما بچنفن‌مبارزهٔ دامنه‌داری دست بزنند ، همانطور که برای زنان اروپائی پیش آمد ، و زندگی پر ماجرای آنان را مشکل‌تر ساخت. ویا نه؛فقط‌شهوت‌تقلید و پیروی کور کورانه و بردگی نهانیْ تمدن غرب است که ما را از دیدن حقایق روشن و از درك مفاهیم موجودات جهان باز میدارد تا نتوانیم پیش پای خود را ببینیم .

آری این همان تقلید شوم محکوم بفنا و همان بردگی نهفته‌است که این‌فضای ناآلودهٔمارا باناله‌های‌خالی از حقیقت پر کرده و درمجامع مسلمانان بنام طرفداری از زن غوغائی بپا ساخته ، بی‌جهت از زنان مسلمان، کنگره‌ها تشکیل داده‌و کوی و برزن را پر کرده است .

بلی یکی ازبدیهیات اصول‌اسلامی که لازم‌بتکرار نیست این‌است که‌زن‌درقاموس‌اسلام انسان ودارای روح‌انسانی است وازهمان‌نوع است

که روح مرد از آنست ، این زبان گویای قرآن است که میگوید : [1] «ای مردم جهان از خدائی بپرهیزید که همهٔ شما را از یك نفس و یك شخص بوجود آورده و از نوع خود برای وی همسر آفرید و مردان و زنان بسیاری از آن دو پدید آورده و در اکناف جهان پراکنده ساخت».

بنابراین در نظر اسلام زن در اصل وجود و کیفیت تکوین و خط سیر بشریت یك وحدت اصلی و در شخصیت و هستی انسانی دارای مساوات کامل بوده است، بطوریکه درهمهٔ حقوق لازمهٔ بشریت که مربوط بهمان اصل مشترك است ، ازطرف اسلام زن و مرد برابر اعلام گردیده زیرا که مراعات احترام خون و مال و ناموس و رعایت شخصیت و آبرو که هرگز اجازه نمیدهد کسی با بدگوئی و زخم زبان در حضور و یا در غیاب زن بسوی وی اشاره کند ، و یا در داخل زندگی وی کاوش و تجسس بعمل آورد ، و یا بدون کسب اجازه کسی بخانه و کاشانه اش وارد و پی باسرار زندگیش ببرد ، همهٔ اینها حقوقی است که زن و مرد در آنها برابرند .

او امر و قوانین اسلامی نیز در این حقوق دربارهٔ همه یکسان است. بازهم صدای دلپذیر قرآن فضای زندگی را پر کرده و با اشاره باین مطالب میفرماید [2] «ای گروه گروندگان بخدا ؛ ای مردم باایمان متوجه باشید مردانی از شما مردان دیگررا استهزاء نکنند . زیرا ممکن است که آنان در باطن بهتر و با شخصیت تر از استهزا کنندگان باشند ، وهمچنین متوجه باشید زنانی از شما زنان دیگررا مسخره نکنند چه بسا ممکن است واقعاً آنان بهتر از مسخره کنندگان باشند ، سخن زشت و ناروا با یکدگر

۱ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۱

۲ ــ سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۱

نگوئید وبا القاب بدونا ستوده هم دیگر رامیازارید، » ودرجای دیگراعلام میدارد « از اسرار کار یکدیگر جستجو نکنید وپشت سرهم دیگر بد مگوئید » بازطی فرمانی[1] چنین میگوید« ای مردمیکه ایمان آورده اید بجز خانه‌های خود بخانه‌های دیگران داخل نشوید مگر اینکه قبلاورود خود را اعلام کرده ورابطهٔ انس برقرار وباسلام خود اهل خانه رابا خبر سازید» پیامبر روشن ضمیر اسلام میگوید همهٔ حدود وشخصیت وحریم آبروی مرد مسلمان دارای احترام است،هیچ شخص مسلمانی حق نداردبا چشم حقارت بسوی مسلمان دیگر نگاه کند ، خون او، ناموس او،ومال و شخصیت اودر همه‌جا وبرای همه کس محترم است،وهمچنین پاداش اعمال نیك وبدرد آخرت برای مرد وزن از طرف قرآن مساوی اعلام گردیده میگوید[2]« پروردگارشان دعای آنان راقبول کردوبآنان پاسخ داد که کردار هیچ کسی را ازمرد وزن بی‌پاداش نخواهم گذاشت، زیرا که همهٔ شما زن ومرد پاره تن یکدیگرید » وازطرف اسلام احراز هستی بشریت وشخصیت انسانی برای همه مساوی پیش‌بینی شده است، زن در شخصیت حقوقی بامرد هیچ فرقی ندارد، در حق مالکیت وحق هر نوع تصرف مانند رهن واجاره وخرید وفروش وسایر تصرفات قانونی زن ومرد مساویند ، قرآن دراین باره چنین میگوید [3] « برای هریك ازمردان وزنان ازارث پدران ومادران وخویشاوندان بهره‌ای است» وباز میگوید « برای مردان از آنچه بکسب بدست آورده‌اند بهره وبرای زنان ازآنچه بدست آورده‌اند نصیبی است» در اینجا لازم است که دونکتهٔ بس مهم را در بارهٔ مالکیت و چگونگی

۱ـ سوره نور آیه ۲۷ ۲ ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۹۵

۳ـ سورهٔ نساء آیه ۷ و ۳۲

تصرف وبهره برداری ازآن را مورد دقت‌قراردهیم.

نکتهٔ اول این‌است که‌قوانین همین‌اروپای‌متمدن امروز تا چندی پیش زن را ازهمهٔ حقوق قانونـی محروم وتنها راه استفادهٔ اورا ازاین حقوق بتوسط مرد برسمیت می‌شناخت، خواه آن‌مرد شوهـریا پدر ویا قیم رسمی می‌بود، وبعبارت روشن‌تر زن اروپائی تاقرن دوازدهم پس از پیدایش نظام اسلام ازحقوقی که اسلام بزن داده است محروم‌بود، و تازه بعدازاین همه محرومیت‌ها وقتیکه این حقوق رابدست آوردبآسانی‌نبود؛ بلکه در راه بدست‌آوردن آن بحکـم اجبار مـدتها ازاخلاق وناموس و شخصیت خود چشم پـوشید، وهمه فضائل خـود را فـداساخت، آری‌زن اروپائـی بـرای رسیدن باین هدف محتاج بود که همهٔ این سرمایه های پرارزش را برایـگان‌ببخشد، وسیلابهای خون واشک وعرق‌بر شیار های گونهٔ مظلوم خود روان سازد، متحمل سختی‌های جان سوز ومشقت های فراوان گردد، تا مـگر مقداری از حقوقیکـه اسلام تاینناك بجامعهٔ زن برایـگان داده بدست آورد، وحال آنکه اسلام بمقتضای عادت دیرینهٔ خود کاملترین درجهٔ این حقوق را باطوع و رغبت و بدون دیدن فشار-های اقتصادی و مبارزه طبقاتی بآسانی و رایگان در اختیار زن‌قرارداده و جز رعایت جانب حق ازلی و اجرای عدالت بی‌پایان و تطبیق حقیقت با واقع منظور و هدفی نداشته‌است.

نکتهٔ‌دوم این است که غربی‌ها عموماً بخصوص کمونیستها هستی و شخصیت بشر را فقط شخصیت اقتصادی و وابسته بشئون‌اقتصادمیدانند، و آشکار میگویند که زن مادامیکه‌حق مالکیت و یا حق تصرف درملك نداشتنت دارای آبرو و شخصیت نیست، تنها زن در صورتی از خانوادهٔ

اولادآدم محسوب است که استقلال‌اقتصادی بدست‌آورده‌و معیشت خودرا اداره نماید ، و بعبارت دیگر اگر زن مالکیت استقلالی احراز کند و بتواند بدون‌همکاری مرد چرخ زندگی را بچرخاند آنروز بعنوان یك شخصیت رسمی انسانی در جامعهٔ بشریت پذیرفته خواهد شد .

بگذریم از اینکه ما هستی و شخصیت انسانی را در این حدود تنگ و تاریك محدود و محبوس نمیدانیم و نمی‌توانیم بپذیریم که بشر این اشرف مخلوقات آن‌اندازه سقوط کرده که شخصیت او بعنوان‌بازیچهٔ اقتصادی معرفی‌شده است، در عین‌حال با مخالفین خود ازنظراصل کلی موافقیم در اینکه استقلال اقتصادی در تکوین وجدان و پرورش افکار وتأسیس حس‌اعتماد بنفس اثر بسزائی دارد .

سزاوار است در اینجا بگوئیم که یکی از مهمترین مفاخراسلام است که از اول استقلال اقتصادی و حق مالکیت و سایر تصرفات مالکانه را برایگان در اختیار زن گذاشته ، تصرفات او را وابسته بنظارت و سرپرستی مردی قرار نداده و دراثر عنایت اسلام است که زن در اجتماع بشری بدون واسطه بتصرفات مالکانه میپردازد ، اسلام شخصیت زن را نه تنها در مورد مالکیت برسمیت شناخت بلکه در مهمترین موضوع‌حیاتی که عبارت از مسئلة ازدواج است‌شخصیت زن را تثبیت و رسمیت او را اعلام داشته است .

اسلام‌هرگز اجازه نمیدهدبدون‌کسب اجازه زنی رابحبالهٔ نکاح مردی درآورند ، در قانون اسلام ارکان‌زناشوئی بدون اجازهٔ زن تکمیل نمی‌شود،پیامبر پاکدل اسلام «میگوید تا زن بیوه امر نکند حق نداری‌او را بعقد کسی درآوری» و دوشیزه را قبل از تحصیل اجازه

او نمیتوانی بزناشوئی کسی و اداری گرچه سکوتش اجازهٔ اواست » اگر بدون کسب اجازه عقدنکاحی جاری شدوپس ازآن زن‌عدم رضایت خود رااعلام کرد خودبخود این‌زناشوئی باطل‌است، درصورتیکه درسایر نظامها اگرزن میخواست ازازدواج‌بامردناپسند خودفرار کند ناچاربودراههای ناهموار زیادی‌را بپیماید،زیراکه‌زن قانوناً وعرفاً حق‌نداشت همسری‌را که‌اولیای اوبرگزیده‌اند نپذیرد .

اما اسلام این حق قانونی روشن‌را برایگان در اختیار زن قرارداده تاهروقت وهرجا بخواهدمیتوانداز آن استفاده نماید.

بلکه اسلام‌حق‌بالاتری رانیزبزن اعطا کرده که‌میتواند شوهرایده آل‌خود را برای خودانتخاب وخواستگاری کند واین‌آخرین حقی‌است که‌دنیای امروز اروپادرقرن درخشان بیستم بآن رسیده وآن رادر برابر پیروی از آداب ورسوم فاسد وخرافات پوسیدهٔقدیم بزرگترین پیروزی بشرنامیده است، یکی دیگراز افتخارات اسلام این‌استدرروزگاریکه جهل‌وظلمت سراسر عالم را فراگرفته بود آموختن دانش‌را ازاصول ضروری و حیاتی افراد بشرقرارداد وبعبارت دیگر فرهنگ را ملی اعلام کرد ، آموزش و پرورش رااز محیط قدرت صاحبان نفوذ خارج وبدون‌استثناء تودهٔ ملتها را از نعمت دانش بهره مند ساخت ، **وبلکه فراگرفتن علم‌ودانش‌را واجب‌ویکی ازارکان ایمان شمرده** و همچنین اسلام گوی افتخار از سایرادیان‌ربوده‌است، زیرااولین نظامی است که درتاریخ بشر بسوی‌زن با چشم احترام‌نگریسته‌واورایك موجود انسانی بشمارآورده، ورسماً بجهان اعلام کرده که‌زن‌نیز بشراست و ارکان بشریت دروی تکمیل نمی‌شود ، مگربافراگرفتن دانش و بهمین جهت زنرا دراستفاده از این حق بامرد

یکسان، وآموختن علم‌ودانش‌را برای‌او نیز واجب کرده ، دعوتش نموده که باراهنمائی عقل‌از گرداب جهل‌ونادانی بیرون‌آید ، همانطور که با راهنمائی جسم وجان‌از عالم‌تاریك حیوانی بعرصه تابناك انسانیت قدم نهاد ، در صورتیکه اروپای متمدن تاعصر حاضراین حق قانونی‌را انکار میکرد وتازه امروزهم که پذیرفته بحکم ضرورت وناچاری‌پذیرفته است، آری اسلام‌تا این‌حد بی‌نظیردر احترام وبزرگداشت زن پیشرفت . و بدیهی استکه با این حال هیچ کسی هر اندازه هم‌پررو وپرعناد باشد نمیتواند بگوید که فکراسلام درتمام‌این‌مراحل این‌استکه زن‌یك‌موجود ثانوی ویادرهستی وشخصیت طفیل‌وجود دیگران است ، ونبایداو را از کاروان انسانیت شمرد ، اگرچنین ادعائی درست‌بود بطوریقین اسلام تا این‌اندازه مبالغه‌آمیزدر تعلیم وتربیت یك موجود خارج از صف بشریت نمیکوشید ، بلی‌برای تثبیت وضع‌حقیقی زن‌دراسلام مسئلهٔ تعلیم‌وتربیت بتنهائی یك‌مسئلهٔ بسیار مهم ،ودرپیشگاه آفریده وآفریدگارجهان‌مقامی بس‌ارجمند است وباوجودآن بیادآوری مسائل دیگری که شخصیت‌زنرا از نظراسلام نمودار میسازد احتیاجی نیست . ولی‌پوشیده نماند که اسلام پس‌ازطی این‌مراحل وپس‌از بیان مساوات‌کامل دراصل انسانیت وتقریر مساوات در تمامی حقوقیکه مستقیماً بشخصیت مشترك مرد وزن مربوط است دربعضی وظایف ودرپارهٔ حقوق درمیان مردوزن فرقی‌قائل است ،و همین جااست **که این‌ناله‌های‌دلخراش واین‌شیون وغوغای‌عالمگیر از طرف کنگرهٔ بانوان و زنان کنگره ساز بپاخواسته** ،و بعضی‌از جوانان ونویسندگان مصلح نمارابازنان‌همدرد وغمخوارساخته‌است،خدا میداند که این بشردوستان مصلح‌نما !!، تاچه‌اندازه برای اصلاح جامعه

میکوشندو تاچه مقدار برای آنست **که‌زن‌را هرچه‌زودتر وآسان‌تر درکوی وبرزن ودرکوچه وبازار برای‌خاموش کردن سوزشهای شهوت‌خودرام سازند.**

وقبل ازآنکه بتفصیل آن‌مواردیکه اسلام‌درآنها میان مرد و زن فرق گذاشته بپردازیم؛ سزاوار استکه این‌مسئله راباصول حقیقی خود برگردانیم واز نظر روانشناسی در اطراف آن گفتگو کنیم وسپس نظریهٔ اسلام رادربارهٔ آن‌آشکار سازیم.

روح سخن این‌است‌که آیازن‌ومرد یك‌جنس ویك قماشند؟ آیا وظیفهٔ هردو یکی‌است؟ و یا برای هریك وظیفهٔ‌جداگانه ایست؟ و بزرگترین مشکل‌مطلب همین‌است.

پس اگر منظور زنان کنگره ساز و بانوان انجمن‌آرا وهچنین مقصودنویسندگان‌وجوانان‌مصلح‌نما وطرفدارانیکه سنگ‌دوستی زنانرا برسینهٔ پرعاطفهٔ خود میکوبند این‌استکه مردوزن ازنظرساختمان بدن وتشکیلات وجدانی‌وازجهت‌وظایف بیولوژی بایکدیگرفرقی‌ندارند برهمگان روشن استکه این سخن جزتف سربالا نیست، وآنهم مطابق قانون خودبصاحبش برمیگردد وهرگاه بوجود اختلاف سازمان جسمی و روحی آنان اعتراف دارند در این صورت موضوع بحث روشن و قابل گفتگو است.

مادر کتاب خود (**الانسان بین‌المادیة والاسلام**) این‌موضوع رادربحث جداگانه بتفصیل‌بیان وازاین مشکل بطورروشن پرده‌برداشتیم، بی‌مانع استکه پارهٔ‌از گفتارآن کتاب رادراینجا بیاوریم و بعداز اشاره باختلاف مردوزن درآنکتاب چنین گفتیم و باپیروی ازاین اختلاف قطعی

در کلیه مهمات وهدفهای زندگی‌درطبیعت مرد وزن‌اختلاف پیداشده ؛ تا هریك‌درچهار رامزندگی‌باوظیفهٔ مخصوص خودآشنا گردد . درصورتیکه راه‌برای هیچکدام تاریك نیست‌زیرا اصول‌حیات انسانی بادر نظر گرفتن تمام‌تسهیلات ممکنه هر کسی راچه‌مرد وچه‌زن بطورطبیعی برای‌انجام وظیفهٔ مخصوصی پرورانده ووسایل گوناگون برایگان دراختیار هر مرد وزن‌قرارداده‌است، وبهمین‌جهت باخود میگفتم که این‌مدعیان باچه‌جرئتی بخود اجازه‌میدهند تاهذیانهائیکه فرسنگها ازمساوات ایدآلی مرد وزن بدوراست از حنجرهٔشان بیرون‌آید ، جای گفتگو نیست که مساوات در اصل انسانیت وحقوق مربوط بآن یك امرطبیعی وفطری است ، زیرا که مردوزن هردوپارهٔتن ومکمل وجودیکدیگرند ، وبحکم مثل‌مشهورسیبی است دو نیمه ،وامامساوات دروظایف ولطایف زندگی یك‌امربسیارمشکلی است،من‌درشگفتم که اجرای‌آن چگونه ممکن است ، مسلماً جزدر عالم خیال صورت‌پذیرنیست ، اگرچه تمام‌زنان روی زمین در این‌کار اتحاد کنندوبخاطرآن انجمنها و کنفرانسها تشکیل‌دهند ، وقطعنامه‌های‌فراوان بتصویب برسانند ، آیا این کنفرانسها واین تصویب‌نامه هاوقطع نامه‌های زنانه میتواند طبیعت موجودات راتغییر و اصول وماهیت‌آنها رااز مسیر خودمنحرف‌سازد تاسرانجام مردرا دروظایف مخصوص بزن‌درآبستن‌شدن وزائیدن وشیردادن نوزادان شرکت داده و سهم بسزائی نیز بعهدهٔ آنان واگذارند ؟ آیاممکن است دراین‌باره‌یك‌وظیفهٔ بیولوژی تاره پدیدآید ؟ بدون‌اینکه درسازمان جسمی وتشکیلات روانی مخصوص مردوزن اثرو کیفیت نوپدیدی رخ‌بدهد ؟

آیالازمهٔ مخصوص بودن‌یکی ازاین دوجنس بزائیدن و شیردادن

این نیست که مشاعر و وجدان و عواطف وافکارش نیز بطور مخصوص برای استقبال از حوادث و آثار ومشکلاتش آماده و باخواسته های آن سازگار باشد ؟ واقعاً سرشت مادری باتمام عواطف واحساسات پاك وپرارزش خود و وظایف مهم وشکیبائی دربرابر مشکلات ، وزحمات پی درپی وسایر دقت های مربوط به پرورش کودك وایفاء وظیفهٔ مادری که ازلوازم آن سرشت است یکنوع کیفیت عاطفهٔ انسانی و احساسات عصبی و فکری مخصوص مقام ارجمند مادری استکه درست در مقابل کیفیت جسمانی وتشکیلات بدنی قراردارد . باین معنی که وظیفهٔ خطیر مادری آنسان که برای انجام وتحمل مشکلات آبستنی وشیردادن کودك ازنظرجسمانی دستگاه وابزارمخصوصی لازم داردازنظرروانی وعقلی نیزباستعداد وابزار بخصوصی نیازمند است ودرهمین حال هردو جنبهٔ روحانی وجسمانی متناسب ومکمل یکدیگرند ، بطوریکه وجودیکی ازاین دونیزدر غیاب دیگری برخلاف قانون طبیعت ومایهٔ تعجب است . این نازکدلی لطیف وناپیدا در عاطفهٔ انسانی و این تأثر سریع وانقلاب واحساسات پاك و دامنه داری که بدون اتکاء به نیروی فکرپیوسته عاطفه های گوناگون رابایکدیگر نزدیك وهمآهنگ میسازد خودیك چشمه سار آماده وپربرکتی استکه بانخستین تماس باکودك بکار می افتد همه و همه از لوازم و خصوصیات فطری مادری است ، زیرا که برآوردن نیاز کودك بفکر احتیاج ندارد ، فکری که گاهی با سرعت و شتاب و گاه دگربا درنگ ومسامحه وزمانی بنتیجهٔ نزدیك ووقت دگردور است ، هیچ تأثیری درحال کودك ندارد ، بلکه خواسته های کودکانه دائم بیك رشته عاطفهٔ برافروخته نیازمنداست، که بدون فکرواندیشه درنخستین فرصت بدون درنگ ومسامحه بناله های مهرانگیز کودك جواب مثبت بدهد

وباشوق هستی ساز نازهای لطیف و بی‌پایان اورا باکالای جان بخرد ، بنابراین ؛ این‌حقاین تابناك مقام‌برازنده ووضع مخصوص‌زن است اگر بخواهد بانجام‌وظیفهٔ‌اساسی خودقیام وهدف اصلی‌خودرا درنظر بگیرد ، بایدخودرا دراین مقام‌ارزنده ووضع برازنده قرار بدهد تابتواند وظایف پربهای‌مادری راآنگونه که شایسته‌است‌انجام‌دهد ، ودربرابراین‌مسئولیت سنگین ووظیفهٔ‌ارجمندزن،مرد نیزبفرمان نظام آفرینش بانجام وظایف دیگری مأموراست ، سرشت‌وسازمان بدن‌مردبرای ادارهٔ کارهای‌سنگین‌تری‌آماده گشته است، مردباید دربیرون ازمحیط خانه وکاشانه درمبارزه بامشکلات زندگی شرکت کند ، خواه این مبارزه بصورت مقاومت با درندگان جنگلها وپایداری دربرابر نیروی طبیعت‌درزمین وآسمان‌باشد ویابصورت نبرد درراه‌تأسیس نظام‌حکومت وتصویب قوانین‌اقتصادبکارافتد، وهمهٔ این مأموریت های توان‌شکن برای بدست آوردن وسائل زندگی عیال‌ودفاع‌ازحریم زن وفرزند ومحفوظ داشتن‌آنان ازتجاور ستمکاران وراهزنان زندگی‌است، واضح‌استکه‌انجام‌این مأموریت‌خطیروقیام‌باین وظیفهٔ درخشان هرگز بعاطفه برافروخته‌و احساسات رودجوش نیازمند نیست ، عاطفه واحساسات دراین‌موردنه‌تنها سودی نداردبلکه‌زیان‌آور است ، زیرا که عاطفه‌مانندامواج طوفان دائم‌بطرف‌ضدونقیض درحرکت است ، هرگزآرام وقرارندارد ، بهدفی‌نرسیده بسوی‌هدف دیگری روان است وبحکم قانون طبیعت همه میدانند که اینگونه تحولات گوناگون فقط برازندهٔ‌مقام‌مادری‌است .

زیرا که دریای پرازمهرقلب‌مادر پراز امواج متراکم‌محبت‌است، پس‌زمام زورق اورا بدست‌عاطفه‌ها سپردن‌بهتراست ، ولی درکار هائیکه

اجرای آن بنقشهٔ دقیق وصبر وثبات نیازمند است وبرای آنکه تثبیت وضع آن بطول زمان محتاج است عاطفه بکار نمیآید ، بنیان آنرا براساس فکر ثابت پی ریزی کردن سزاوارتر است، زیرا که نیروی فکر درمقام دوراندیشی ومقدمه چینی وپیش بینی نتیجه ازعاطفه واحساسات پرشور تواناتر است . بلی گرچه فکر در مقام عمل از عاطفه پرحرارت واحساسات سوزان کندتر ودیرتر انجام وظیفه میکند ، ولی هرگز از فکر سرعت وشتاب مطلوب نیست بلکه خواستهٔ اساسی ازآن جز رعایت احتیاط وعاقبت سنجی ودور اندیشی نیست ، وهمچنین برای رسیدن بهدف عالی بهترین وسائل لازم از فکر مطلوب است . خواه این مطلوب فکری بدست آوردن شکار ویا اختراع ابزار کارو یاطرح نقشهٔ صحیح اقتصادی باشد ، و یااداره‌ٔ سیاست دولت ویا اشغال پست فرماندهی جنگ ویاامضاء پیمان صلح وصفاوهمانندآن باشد . زیرا همهٔ این امور بپیروی از نیروی فکر نیازمنداست ، نه بعاطفهٔ سوزان که سرانجام بشررا با نتیجهٔ معکوس روبرو میسازد ، وهمهٔ اقدامات را عقیم میگذارد وبهمین جهت مردوقتی درمقام ثابت ووضع صحیح خودقرار میگیرد که مقصود خودرا صحیح هدف گیری کند ووظیفهٔ خودرادرست انجام دهد واین میزان طبیعی بسیاری ازموارد اختلاف زن ومردرا روشن و مشکلات زیادی راآسان میسازد مثلاکاملا نمودار میسازد که چرامرد درانجام وظایف مربوط بخود ،آن اندازه پایدار وفداکاراست وبرای رسیدن بهدف خود بزرگترین فکرها رابسیج میکند .

اما می بینیم همان مرد درمیدان عاطفه ، در میدانی که فقط برای زن آماده گردیده قرار میگیرد ، مانند کودکان حیران وسرگردان بدون اراده بهرسو میغلطد در صورتیکه زن در اینجا نیرومندتر وپایدارترازمرد

است ، بطوریکه هر وقت بسوی میدان پرجوش احساسات عاطفی روان میشودمانند اینستکه همهٔتار وپود هستیوی بحرکت میآید ، وبا دقت مخصوص همه خطا ها را مرتفع و تمام مناسبات و نظم امور را برقرار میسازد ، زندر امورعاطفی دوراندیش وصاحب نظروتیزبین ودقیقاست ، ودرکارهائیکه محتاج بنیرویفکراست عاجزودرمانده وازهدف دوراست مگراینکهآنکار ازجهتی باعواطف زنانهنیزسازگارباشد ؛ مانندپرستاری بیماران ، و تدریس در مدارس کودکان ، وسرپرستی اطفال که با روح زنانه هماهنگ است ، امااگرزندگی زناز دایرهٔ احساسات بیرون رود درتجارتخانه یامؤسسهٔدیگری بکارگماشته شودبازهم پارهٔازعواطفخودرا جزء کارروزانه قرارمیدهد، گاهوبیگاهدرجستجویمردلخواهودربارهٔشوهر ایدهآلی خودسخن میگوید و همه کارهای تجارتخانه درنظرش بهانه و فرع است ، هرگز عواطف بجای اصول طبیعی نمیتواند در نهاد زن نقش مؤثرداشتهباشد ، زیراکه یگانهآرزوی زن بدست آوردن شوهرو تنظیم خانهوخانواده وپرورش فرزنداست ، وهرجاکه بمنظور خود برسد مسلماً ازکار وکارخانه دست کشیده ودرپی انجاموظیفهٔ طبیعی وفطری خود روان خواهدشد ، مگراینکه مانعقهری پیشآید ؛ مانندانیکه سرپرست خانه وفرزندانش ازدستش برود ، برای تأمین احتیاج خود وکودکانش بناچار بکارهای خارجازوظیفهٔ خودبپردازد .

امابوشیده نماندمقصود مااز بیان اینحقایق این نبود که جنس مرد وزن هرگز نمیتوانند کارهای مربوطبدیگریرا انجامبدهند ، زیراکه هردو دراصلخلقت بانسبتهای متفاوت ومعینمانند تار وپود بایكدیگر آمیخته اند ، پس اگرزنی پیدا شود که صلاحیت ادارهٔ مقام حکومت و

قضاوت‌را دارا باشد ویادر برداشتن بارهای‌سنگین واظهار رشادت‌درمیدان نبردلیاقت نشان بدهد ، ویا بعکس اگرمردی پیدا شود که‌برای کارهای زنانه مانندآشپزی وخانه‌داری وسرپرستی کودك صلاحیت‌داشته‌باشد، ویا رامشگری راخوب بداندویامانند زنان‌زمام صبرخود رابدست‌عاطفه های زودجوش بدهد . مانند کودك بی‌اراده بهر سوبغلطد ، نبایداین کارها راز صلاحیت هردوبیگانه‌شمرد ، زیرا که همهٔاین امور یکرشته امورطبیعی ونتیجهٔ صحیح‌آمیزش هردوجنس دراصل هستی خودمیباشد . ولی ایـن موارد کمیاب نمیتواند دلیل کلی‌باشد که هردوبتوانند کارهای مربوط بیك دیگررا بطوردائم انجام‌بدهند ، واین مطلب یك‌رشته ادعا های پوشالی و مردوداست که اینگونه فروید درنوشته‌های خود کوشیده که همیشه این حالات نادرو کمیاب رادرشرق وغرب عالم بدست‌آورده ، ودلیل‌کلی قرار بدهد ، آیااین‌کارها آن اندازه تأثیر دارد که بتواند زنرا از فکرشوهر و شوهرداری‌آسوده بسازد ، بطوریکه‌باقطع‌نظراز انجام‌عمل غریزهٔ جنسی ورفع گرسنگی دیوشهوت درخانهٔخود، مردخودباشد ، وسایرامورمربوط بشوهررا دربارهٔ خودانجام بدهد ، وهمچنین همهٔاین پرسشها دربارهٔ مرد نیز بهمین‌ترتیب صادق‌است ، وجواب‌آنها رادرهردو موردازوجدان‌پاك و ضمیرروشن بایدجستجو کرد .

اکنون که حقیقت اختلاف‌طبیعت مردو زنراآشکار ساختیم وقت آن‌فرارسیده که بر گردیم مواردی‌را که اسلام درمیان‌این دوموجود فرق گذاشته موردد‌قت قراربدهیم .

بزرگترین مزیت‌اسلام این‌است که یك نظام واقعی وعملی است ، این‌شریعت فطری همیشه ودرهمه‌جا بهترازسایر نظامها فطرت‌بشریت را

مراعات کرده ، وهیچگاه با اصول طبیعت انسانی مخالفت نکرده و هرگز ازمجرای اصلی خود منحرف نساخته‌است .

اسلام همیشه مردم را بتهذیب واصلاح طبیعت وبالا بردن ارزش آن دعوت میکند ، وحتی در این باره بنمونه‌های بس عالی میرسد که پیک خیال ازرسیدن بآن مقام عاجزاست ، ولی هرگز درتهذیب واصلاح طبیعت بتغییر اصول فطرت دعوت نمیکند وهیچوقت درنظر نمیگیرد که این تغییر ممکن هست یا نیست ، بلکه یگانه عقیدهٔ اسلام این است که بهترین وسیلهٔ خیر و سعادت که بشر بتواند بآن برسد آن است که پس ازتهذیب واصلاح بافطرتش سازگار باشد ، ودررسیدن بآن مقام ارجمند تاراه صحیح فطرت هست نباید بیراههٔ ناهموار ضرورتهای اقتصادی را بپیماید ، اسلام درمسئله مرد و زن نیز مانند سایر مسائل راهی را که با فطرت وسرشت طبیعت سازگار است می‌پیماید ، زیرا هرجا که منطق صحیح فطرت واصول عالی طبیعت درمیان مردوزن بمساوات حکم کرده ، اسلام نیزهردورا مساوی اعلام نموده ، و درهر موردیکه فرق میان آن دوباقانون عالی طبیعت سازگار بوده آنهم بتفرقهٔ رأی داده است .

بنا براین ما باید مهمترین موارد اختلاف را ازنظراسلام مورد دقت وبررسی قراربدهیم ، مثلا یکی ازآن مواردتقسیم ارث و دیگری امور و مقام سرپرستی است ، اسلام درموضوع ارث بهرهٔ مرد را دوبرابر بهرهٔ زن قرارداده گرچه این یك حق اضافی است بمردداده ، ولی در مقابل مرد را مأمور بانفاق کرده واززن این تکلیف را نخواسته ، دارائی وثروت زن هرچه باشد فقط بشخص اومخصوص است .

چرا گاهی پیش میآید که بجز زن سرپرستی برای خانواده باقی

نمیماند ، ودر نظام اسلام این یك مورد استثنائی است ، قانون کلی نمیتواند باشد . زیرا که هر مردی با نفاق مأمور است اگرچه فقیر هم باشد، برخلاف زن که چنین وظیفهٔ ندارد، گرچه ثروتمند هم باشد بازواجب النفقهٔ شوهر است و مرد باید ثروت اورا نادیده بگیرد ، و نمیتواند درمال او تصرف کند مگر با اجازه ورضایت او، و اگر زن برای خوشنودی شوهر وخوشحالی فرزندانش بارضایت خود همه ویا قسمتی از مخارج خانه را بپردازد آن یك موضوع مردانگی است ، اگر مرد از پرداخت هزینهٔ زندگی همسرش گرچه ثروتمند هم باشد خودداری کند و یا نسبت بشئون طرفین سخت گیری نماید ،زن حق شکایت دارد وقاضی اسلامی پس از رسیدگی کامل یکی از دو حکم را صادر میکند یا پرداخت حق قانونی ویا طلاق ، و شوهر را دراختیار یکی از دو کار مخیر میسازد، بنابراین با توجه باین حقیقت انکارناپذیر از طرفداران ومدعیان تساوی حقوق میپرسیم آیا درعادلانه بودن حق ارث زن باز هم شبهه دارید ؟ آیا در قاموس اقتصاد این یك حق امتیاز بجائی نیست که مرد در مقابل انفاق دوبرابر زن ارث ببرد؟ و بعلاوه این نسبت فقط در مال موروثی است که بدون رنج بدست وارث میرسد ، و بهمین مناسبت این تقسیم باعادلانه‌ترین قانونی که بشر امروزه تازه بآن رسیده است موافق است و بعبارت دیگر موافق باقانون هر کس بقدر حاجت ، و هر که بامش بیش برفش بیشتر تقسیم گردیده است ، و جای گفتگو نیست که میزان احتیاج همان وظایفی است که بعهدهٔ شخص تعلق میگیرد و اما مال و ثروتیکه از راه کسب و کار و تحمل زحمت بدست میآید در نظر اسلام میان مرد و زن فرقی نیست ، نه در اجرت کار و نه در سود تجارت ونه در محصول زراعت و مانند آنها،زیرا که اینگونه

درآمدها تابع میزان و مقررات دیگر است ، پس با روشن شدن این حقایق دیگر دراین مورد ظلم ویا ظلم نمائی وجود ندارد و روی این میزان پیداست که منظور اسلام از قانون ارث این نیست که ارزش زن درجامعه نصف ارزش مرد تعیین‌شود ، چنانکه امروز گروهی ازمسلمانان فریب خورده و استعمار زده این‌طور فکر میکنند و دشمنان آشوب گر اسلام نیز باین آتش دامن میزنند ، زیرا ما باحساب دقیق وارقام صحیح ثابت کردیم که این پندارغلط است ، و این راه عاقلانه نیست ، این‌یاوه گوئیها هرچه هست از بیداری دشمنان و از بی خبری مسلمانان ازروح قوانین اسلامی سر میزنند .

یکی دیگر از موادیکه از نظر اسلام زن و مرد فرق دارند مسئلهٔ شهادت‌است و گروهی از دلسوزان چنین پنداشتند که اگرارزش زن درنظر اسلام برابر با نصف ارزش مرد نیست پس چرا شهادت دو نفر زن‌را باشهادت یك مرد برابر شمرده است ، بآنان باید گفت که این‌قانون نه از برای حقیر شمردن مقام ارجمند زن است ، بلکه یك قانون حکیمانه‌ای است که در اجرای آن همه جهات احتیاط و حفظ حقوق مردم مراعات شده است ، خواه این شهادت بنفع متهم‌ویا بضررش باشد ، و ازآنجا که طبیعت زن سرشار از عواطف پر حرارت و احساسات پرسوز و غالباً در پرتگاه لغزشها است ، بهمین جهت ممکن است در وقت اداء شهادت از وضع پروندهٔ متهم تحت فشاراحساسات شدید و عاطفهٔ گرم‌قرار بگیرد واز راه حقیقت منحرف شود ، برای جلوگیری از این انحراف و برای رعایت کمال احتیاط در قانون اسلام مقرر گردیده که زن دیگری نیز بشهادت او پیوسته شود تا اگر یکی از آنان بیراهه رفت دیگری

راهنمائی و یادآوری نماید .

قرآن در این باره میگوید «تا اگر یکی گمراه شد آن دگر یادآور شود» آری ممکن است شهادت بنفع ویا بضرر زن زیبائی انجام بگیرد که حسن جمالش باعث انگیزش رشك و حسد شاهد گردد ، ویا دربارهٔ جوان خوش خط و خالی صورت بگیرد که باعث تحریك سوزش غریزهٔ جنسی شاهد گشته و او را تحت تأثیر احساسات درونی قرار بدهد ، وبا انگیزش عاطفهٔ مادری عنان خرد را بدست فراموشی بسپارد و همانند اینگونه عواطف که غالباً زن‌را آگاه ونا گاه ببیراههٔ انحراف و بن‌بست نادانی سوق میدهد، ولی کمتر اتفاق میافتد که دو نفر زن در یك‌دادگاه حاضر شده و هر دو باهم برخلاف عدالت شهادت بدهند ، سرانجام یکی از **آنان** رازدیگری‌را فاش نسازدو پردهٔ باطل رااز روی حقیقت برندارد وبعلاوه این نکته نیز پوشیده نماند که در مسائل اختصاصی زنان و در جائیکه زن اهل خبره حساب شده اسلام شهادت یکنفر زن را برسمیت شناخته،پس روی این حساب روشن شد که تصویب قانون شهادت باین ترتیب یکی ازبارزترین‌حکمتهای تشریع‌اسلام‌است که مانند سایرقوانین خود پیش بینی‌های لازم را مراعات نموده ، **اما موضوع مدیریت و سرپرستی مرد از زن و زندگی یك موضوع ساده‌و بدیهی است** شرکتی که‌بنام‌زندگی در میان مرد وزن‌تأسیس میگرددمدیر وسرپرستی میخواهد که مسئولیتهای عمومی‌آن را مانند تربیت فرزند و تهیهٔوسائل اولیه و تأمین نیازمندیهای روزانه وسایروظایف ضروری که برای‌ادارهٔ این شرکت‌لازم است بعهده بگیرد، زیرابا همه باین نکتهٔ حساس پی برده‌اند که در هر سازمان و شرکتی یك نفر مدیر مسئول باید باشد و

اگر مقام مسئولی نباشد که سود و زیان آن را مراعات کند عاقبتش بناسامانی و ورشکستگی میکشد، و خسارت بر همهٔ اعضاء شرکت وارد میآید و با این بیان روشن شد که خانه و خانواده نیز شرکتی است و سازمان آن هم مدیرمسئولی لازم دارد و دراین مورد برای انتخاب هیئت مدیره سه طرح ممکن است ۱ـ مرد مدیر عامل باشد ۲ـ زن این مسئولیت را بپذیرد. ۳ـ هردو باهم‌مدیر مسئول شناخته شوند، و ما از اول طرح سوم را مردود میدانیم زیرا که تاکنون تجربه نشان داده که برای ادارهٔ یك سازمان وجود دو مدیر مسئول از نداشتن آن زیان بارتر وبهرج و مرج‌نزدیك‌تر است، وقرآن کریم نیزدراین باره‌از سازمان زمین وآسمان خبرمیدهد که‌اگردارای دوخالق ودوخدابودند فسادبرآنهاپیروز میگشت زیرا که هرخالقی مخلوق خودرا محترم‌می‌شمرد، و هرمخلوقی بردیگری فخرمیکرد وسرانجام‌کار بجنگ وجدال میکشید، بنابر این اگردرمیان دوخالق تصوری این‌عمل امکان‌نپذیرد درمیان دو بشرعادی چگونه ممکن خواهد بود و همچنین اصول روانشناسی ثابت کرده که کودکانیکه تحت سرپرستی دونفرپدر ومادر ناسازگار وریاست جوتربیت شوند سازمان عواطف‌آنان دچار بحران بی‌نظمی خواهد گردید، نهاد آنان‌کانون‌عقده‌های روانی ونابسامانیهای‌درونی‌خواهد شد، واین‌بی‌نظمی عمومی اعصاب‌آنان‌را فرسوده وزندگانیرا درکام‌آنان تلخ‌خواهدساخت

پس‌دراین صورت طرح اول‌و دوم باقی‌میماند وماپیش ازآنکه‌در ماهیت آن‌دوطرح بسخن بپردازیم وجداناً میپرسیم که‌آیا درصورت دوران امر میان فکروعاطفه کدامیك برای وظیفهٔ‌سرپرستی سزاوارترو برای تحمل زحمات وقبول مسؤلیت آماده‌و شایسته‌تراست، فکرتوانا وثابت یا عاطفهٔ

پراز انقلاب وحرارت که هر آن بسوئی نظروهر لحظه بکوئی گـذر دارد بدون تردید جواب این پرسش بنفع فکر خواهد بود ، زیرا که تنها نیروی پایدار فکر است که میتواند بادوراندیشی کامل بارسنگین مسئولیت را بیخطر بسرمنزل مقصود برساند .وازراه زبان احساسات درونی ایمن بماند، بنا براین با این جواب بدون بحث وجدال این مشکل آسان شد، زیرا که تاروپود نهادمرد از نیروی فکر تشکیل یافته نه ازعاطفه و احساسات ؛ و چون مرد دارای نیروی ثابت فکر است او برای پیکار درعرصهٔ زندگی آماده تر و اعصابش در برابر مشکلات توان شکن مسئولیت تواناتر وبردبارتر است ، وبهمین مناسبت او برای مقام ریاست وسرپرستی شایسته تراز زن است . آری سرشت زن این است که هرمردیکه دربرابرخواسته های وی سرفرود نیاورد درنظرش بی ارزش و بی احترام است بلکه با تمام قوا میکوشد که اورا درهمه جاخوار وزبون وبی اعتبار نمودارسازد، برخلاف مرد .

در اینجا ممکن است برای بعضی ها این اندیشه پیش آید

که این روح عاطفی واین نازك دلی هر گز بطبیعت زن مربوط نیست بلکه از آثار سوء تربیت عصرقبل از تمدن است که زن رابطور ناخود آگاه ببحران هستی سوزاحساسات وعواطف دچار کرده واین رنگ محیط تاریك قبل از فرهنگ است که بدون توجه افکارو وجدان زن را بارنگ خود رنگین ساخته است ، ما در جواب این اندیشه دور از حقیقت میگوئیم اینك این زن متمدن امریکائی است پس ازآنکه مساوات واستقلال کامل بدست آورده ودرشئون زندگی هم طرازمردان شده بازهم شخصیت خودرا فدای شخصیت مرد میسازد ، بازهم برای جلب خوشنودی وی انواع مهربانـی و نازکدلی نشان میدهد، میکوشد تادل اورا با تیرعشوه و نازش شکار کند ،

همه‌جا سینهٔمردانه وعضلات پیچیدهٔ شوهـررا مورد ستایش وتحسین قرار میدهد، سپس‌هنگامیکه بناتوانی خودوقدرت مردپی بردبی‌اختیار خود را دراختیار اوقرار داده‌واورا بسرپرستی انتخاب‌میکند وزندگی‌درسایهٔشوهر راباافتخارتراز بیسرپرستی میداند .

وبعلاوه بفرض‌اینکه زن‌درنخستین ایام زناشوئی که هنوز بچه دار نشده ونونهالان زندگی اورابخود مشغول نکرده وتربیت اولادجسمش را ناتوان واعصابش رافرسوده نساخته .

مقام مسؤلیت سنگین‌بار سرپرستی رادر خانه بعهده‌بگیرد، بازهـم دوام‌پذیر نخواهدبود، زیراهنگامیکه‌مشکلات زندگی فرارسد ومسئولیت سنگین خانه داری و بچه داری که در گذرگاه زندگی وی کمین کرده است‌سنگین‌ترشده واعصابش راناتوان‌تر سازدهرچه زود تراز این مقام‌پر خطراستعفا خواهدداد وشتابان شتابان‌خودراازمحیط‌جان فرسای‌مسئولیت بیرون‌خواهد بـرد برای اینکه‌دیگردرپایگاه اعصاب وافکارش تاب‌وتوان بیش‌از اندازهٔ مسئولیت بچه‌داری‌و شوهرداری نخواهدیافت .

البته منظورما ازاین بیان این نیست‌که مرددر محیط خـانه نسبت بـزن و زنـدگی دیکتاتـوری کند؛زیرا که زمامداری و پذیرفتن مسئولیت منافی باهمکاری وهماهنگی‌نبوده وبامشورت‌وهمفکری زن ناسازگار نیست‌بلکه بعکس آن‌صحیح‌تراست .

زیرا که نافذترین وپایدارترین ریاست‌آنست که براساس همکاری صحیح وهماهنگی‌کامل پی‌ریزی ودرپرتوحسن تفاهم ومهربانی دوجـا تبه بوظیفهٔ خودقیام کند وهمیشه همزیستی وهم آمیزی مسالمت آمیز را بـر جدال‌وستیزه ترجیح‌بدهد ، وبهمین‌جهت تمام راهنمائی های اسلام برای

تقویت وپرورش همین روح است تادر محیط خانه ، و زندگی محبت و خوشروئی‌را باافراد خانواده توسعه‌بدهد . قرآن کریم برای توسعهٔ‌حسن‌ـ تفاهم وپرورش‌نهال‌بهروزی‌خانواده‌ها باارشادحکیمانه میگوید :خوشروئی وخوشرفتاری بازنان‌را شعارخود سازید وحسن سلوك‌را درمحیط‌خانواده ادامه‌بدهید . پیامبر خوشرفتار اسلام میگوید : « بهترین‌شما خوشرفتار‌ـ ترین شمااست باخانوادهٔ خود » بااین‌بیان حکیمانهٔ پیامبرپاك‌نهادمیزان خیروسعادت‌را درنهادمرد فقط خوشرفتاری وحسن سلوك بازن و فرزند قرارداده است و بدون‌تردیددربخش اخلاق مردبهترین وحساس‌ترین‌میزان استزیرا که هرگزمرد باشریك زندگی‌خود بدرفتاری نمیکند ، مگر اینکه درداخل ضمیرش انحرافات اخلاقی کمین کرده‌وسازمان خیر و سعادت‌را تعطیل‌ساخته باشد .

در اینجا لازم بتذکر است که روابط رسمی در کانون خانواده‌ها محل‌اشتباهات فراوان و محتاج بتفسیر و بیان است

پارهٔ‌ازآنها مربوط بوظایف خصوصی‌زن ومرد وپارهٔ دیگرمربوط بموضوع طلاق وتعددزوجات است . بعقیدهٔ‌من موضوع زناشوئی تااندازهٔ زیادی‌یك موضوع شخصی وخصوصی است ، وقبل‌از هرچیزی بتمایزشخصیت و امتیازات روحی‌وعقلی وجسمی‌طرفین بستگی‌دارد ، بطوریکه‌خیلی‌مشکل است که‌یك قانون عمومی بتواندد‌ر بارهٔ‌آن قضاوت کند ، پس اگرروقتی دیدیم که درمیان‌زن وشوهری توافق‌کامل‌وجوددارد هرگزلازم نیست که این‌همکاری رادراثرآن بدانیم که‌آنان اصول مقررات زناشوئی رادر بارهٔ یکدیگر بطور صحیح‌مراعات واجرا کرده‌اند و همچنین فراوان دیده و یاشنیده‌ایم که زن‌وشوهری هریك‌در مقام‌خوددارای فضایل‌اخلاق‌ونمودار

نمونهٔ انسانیت بوده‌اندولی توافق اخلاقی نداشته اند و اغلب برای اینکه چرانمیتوانند اصول‌همکاری وهم‌آمیزی‌را دربارهٔ یکدیگررعایت واجرا کنند هردو بروزگار تیرهٔخود اشك حسرت ریخته اند و باوجود این راه توافق‌پیدانکرده‌اند ، ونیزسرگذشت پرماجرای زنان وشوهران‌ناسازگار رافراوان شنیدهٔ که دراوائل زندگی بایکدیگر هماهنگی نداشته‌اند و اغلب روزگارخود رابزدوخورد وزبان درازی گذرانده‌اند وباوجود این پس‌ازتحمل خستگی‌ها وچشیدن تلخیهای فراوان بتوافق رسیده‌اند . پس بنابراین سازگاری وآن‌ناهماهنگی راباید معلول تمردزن و شوهر ویا توافق‌آنان بدانیم‌ونباید درجستجوی آن‌باشیم که چرا یکی توانسته و دیگری نتوانسته زندگی آرامی‌برای خودتشکیل‌بدهد .

دراین صورت برای‌پایان دادن بماجرای خانوادگی و اختلافات زندگی بناچارقانون عمومی‌لازم‌استکه بروابط زناشوئی‌نظارت‌ورسیدگی کند،زیرا که هیچ نظامی نمیتواند بتمام جزئیات زندگی بشر احاطهٔ کامل‌داشته باشد . وچون‌در چنین‌موضوع حساسی ساکت‌نشستن عاقلانه نیست برقانون‌گذار لازم است که برای‌حفظ حدود وحقوق عمومی که پایمال‌کردن آنهازیان عمومی دارد قانونی تصویب نماید و سپس اخلاق خصوصی زن‌وشوهررا درحدود همان‌قانون‌بخودآنان‌واگذارد تامشکلات زناشوئی‌را باتدبیر وهماهنگی خودآسان سازند ، **آری بدیهی استکه اگر مابشر** هم‌آمیزی و همکاری صحیح‌درمحیط خانواده ها ایجادکنیم هرگزبقانون نیازمند نخواهیم‌شد ، زیرا که ازدواج پیروز آنست که در حل‌اختلافش نه‌بدامن قانون‌چنگ بزندونه درداد گاه عدالت‌رازخود را آشکار سازد ، وهیچوقت دوهمسرفداکار درحل اختلافات‌زندگی پیش‌خود

نمیگویند که چون‌قانون در این‌باره چنین گفته و اگر در انجام آن کوتاهی کنیم مخالف‌قانون رفتار کرده‌و گنهکاریم؛ بلکه‌اصول سازگاری در برنامهٔ زندگی اکثراوقات همان‌طوراست که‌بیان کردیم . گاهی مزاج‌دوشریك زندگی‌از روز اول‌مانندآن سیب‌دو نیمه بهم‌پیوندمیخورد و با یکدیگر نرد عشق‌میبازند وسرچشمهٔ این‌توفیق هستی‌ساز همان‌محبت ومهربانی‌دوجانبه است که دوقلب مخالف‌را بهم‌نزدیك ساخته و بصورت معجزآسائی‌در کانون یکدیگر نشانده است . و ممکن است که این‌سازش درپارهٔ اوقات نسبت بیکی از طرفین و یانسبت بهردو عادلانه نباشد و گاهی هم‌باوضع صحیح زناشوئی کاملا مغایر باشدولی‌بازهم باوجود این، سازمان‌آن محکم‌ومقصود طرفین‌بخوبی حاصل‌است .

اما هرکجاکه اختلاف پیش آید ودر حل آن عاجز بمانیم

بایدهرچه زودتر بقانون‌مراجعه نمائیم وبرای‌اینکه هرچه‌زودتر بناسامانی خودخاتمه‌بدهیم بقضاوت‌قانون‌تن میدهیم ومطلوب‌از قانون جزاین نیست که‌عدالت رارعایت کند وخواسته‌های یکی‌از طرفین‌را بدون‌دلیل بر-دیگری‌ترجیح ندهد ، وتاآنجا که ممکن‌است ازجزئیات پرونده اطلاع کامل‌بدست‌آورد، گرچه بازهم تکرارمیکنم که هیچ‌قانونی نمیتواندبهمه خصوصیات وجزئیات اختلاف زندگی احاطه پیدا کند ویا حکمی که‌از دادگاه قانون صادر میشود کاملا مطابق با عدالت و واقع باشد

بهرحال‌اکنون‌آن وقت‌فرارسیده که ازجهت وظایف وتعهدات‌زن در قانون اسلام گفتگو کنیم. زیرا که در جهان امروز محل‌غوغا و شکایت و مرکزانگیزش فتنه هاوشبهه‌ها حقوق زن‌دراسلام‌است . دراین باره‌آنچه بنظرمن لازم‌بدقت است‌سه‌چیزاست .

۱ ــ آیااین‌وظایف‌مربوط‌بزن واین مسئولیت‌ها که ازآن‌خواسته شده دراصل‌ومنشأخود یکرشته امورظالمانه وناراحت کننده است ؟

۲ ــ آیااین‌تعهدات واین وظایف یك‌جانبه وفقط‌از زن خواسته شده ؟ ودربرابرآن مردهیچگونه الزام ومسئولیتی ندارد ؟ .

۳ ــ آیااین مسئولیتها یك‌رشته وظایف‌دائمی است که هرگز زن نمیتواند هروقت که‌خواست ازقید وبندآن‌آزاد شود ؟ بلی زن در محیط زناشوئی سه‌مسئولیت سنگین‌دارد :

الف‌ــ باید درفراش وامورهم‌خوابگی هروقت‌و هرطور که شوهر بخواهد روح‌تمکین واطاعت‌داشته باشد .

ب ــ بساط زناشوئی وخوابگاه اورا پاك نگهدارد وبدون اجازه همسرش کسی را بداخل زندگی او راه ندهد .

پ‌ــ در غیاب همسرآبرو و شخصیت و مال وثروت او را از گزند محفوظ بدارد .

اما موضوع اول برای اینکه کاملا روشن شود تا اندازهٔ بصراحت بیان‌نیازمند است اگرچه ناگفته نیزحکمتش بسیار روشن است زیرا که مردبحکم فطرت جسمانی بناچار باید هروقت که ناخدای غریزهٔ جنسی ناراحت‌شد اوراراحت‌باش بدهد وبعبارت‌دیگرهروقت کیسهٔ شهوت‌انباشته شداورا خالی کند تاباخیال راحت وآسوده بانجام‌وظایف دیگربپردازد ، وبااعصاب‌آرام درپی‌کار وتولید روان‌شود . بطوریکه کوچکترین فشاری ازجانب غریزهٔ‌جنسی برپیکرش‌وارد نیایدتا باخوشروئی بامشکلات‌زندگی روبرو گردد . اگرچه ازنظر کلی وساختمان جسمی‌استقبال زن از ندای شهوت جنسی درمقابل‌مردعمیق‌تر وشدیدتراست زن‌درکامیابی و کامرانی

نه‌تنها با صورت ظاهری و جسمانی بلکه باتمامی مبادی فکری و نیروی جسمی‌وروحی بیپایانش ازبوستان غرائز بهره‌برداری میکند . ولی بااین حال پارهٔاوقات اتفاق‌میافتد بخصوص‌در دوران‌جوانی مرد بیش‌اززن‌بتکرار عمل‌نیازمند است‌وچون مردباید بافکرراحت وخیال‌آسوده وروی‌شاداب درپی‌کار وزندگی برود . وظیفهٔزن است که‌فکراورا در محیط پرغوغای غرائزسرگردان نگذارد . زیرا طبیعی و روشن‌است که منظور اساسی از زناشوئی‌بیش هرچیزاستقبال ازندای غرائز و خاموش کردن سوز اندرون است . وپس‌ازآرامش امواج‌شهوت زن‌و شوهر بهترمیتوانند بهم‌آمیزی روحی‌وجسمی وهماهنگی اجتماعی واقتصادی بپردازند وبمناسبت اینکه این‌اصول متین بافکروهمت مردبایدپی‌ریزی شود اونیز بآرامش بیشتری نیازمنداست . پس اگروقتی مرد دریابد که همسرش در بارهٔ امور غریزه جنسی‌از ندای‌وی بخوبی‌استقبال نمیکند واعصاب‌اورا دربحران جانسوز غرائز بطوفان میسپارد چه‌بایدبکند ؟ بدیهی است که برای رفع گرفتاری بناچار درخارج‌ازخانه و کاشانه بجستجوی چاره میپردازد در راهی قدم میگذارد که نه‌قانون اجتماع اجازه میدهد ونه خودزن راضی است که همسرش بی‌اراده خودرا درآغوش زن‌دیگری قراربدهد که رقیب‌اواست . و چگونه این غرامت را بپردازد که دل شوهر را در دست رقیب خود میبیند .

البته مرد وقتی همسرش را در حال بیرغبتی و بیمیلی بکامیابی و کامرانی دعوت میکندوضع زن‌ازسه حال‌بیرون‌نیست :

۱ ــ ازاول زن‌ازهمسرخود گریزان بوده وبطور کلی تاب تحمل زناشوئی بااورا دشوارمیداند .

۲ ــ زن‌شوهرخودرا ازجان ودل‌دوست داردولیکن ازهم‌خوابگی وانجام عمل کامرانی و کامیابی گریزان استو بدون تردید این یکنوع انحراف‌روحی‌است که درمسیرزندگی اوپدیدآمده .

۳ ــ زن‌هم‌شوهرخود راازجان ودل دوست دارد وهم‌از کامرانی و کامیابی با او ناراحت نیست ولی الان که همسر کام خواه است او رغبت ندارد .

اماحالت اولی‌یك وضع دائمی است و مربوط بوقت معین و عمل مخصوصی نیستو آن یك‌وضع نا گواری‌است که‌بحفظ وبقاءزناشوئی‌امیدوار نتوان‌بود پس‌چه‌بهتر که پیش‌از هرچیزراه‌طبیعی طلاق‌راپیش گیرد وخود راازبحران‌نابسامانی‌نجات‌بدهد . البته‌زن دراین‌مورد ازچندطریق‌میتواند برای‌نجات خوداقدام نمایدچنانکه بزودی‌بیان خواهم کرد .

حالت دوم نیزمانند اولی دائمی‌است و مربوط باصرارشوهر در کامخواهی نیستیگانه علاجش‌در این‌صورت توافق‌طرفین است که با فداکاری و گذشت‌دل یکدیگررا بدست‌آورند باین‌ترتیب یا باید مرد تسلیم‌زن شده‌وناراحتی ناشی‌ازنافرمانی اورابپذیردویا بعکس‌زن خود را آمادهٔ فداکاری کند ونفس‌خودرا بر زحمات کامیابی و کامرانی همسرش آرام‌سازد . وچون‌بهمسروزندگی خود علاقمنداست خوشنودی شوهر را برضای‌خود مقدم‌بداردویاهردو بارضایت طرفین وباخوشروئی ازیکدیگر جداشده‌راه دیگرویار دیگری جستجو کنند . و اگردر هیچیك از صور سه گانه توافق‌حاصل نگرددبناچار بایدبامراجعه بقانون‌عمومی خود را بداوری‌آن‌آماده سازند ودراین‌صورت قانون‌درمقابل اصرار شوهرزن را محکوم‌بتمکین میکند . اما این‌داوری ازروی‌جبر وزورنیست بلکه ازاین

جهت است که امر طبیعی وغرض اصلی ازازدواج تأمین احتیاجات جنسی و رفع فشار غریزه است و برای این است که نافرمانی زن همانطور که در سابق بیان کردیم مردرا بفساد اخلاق دچار و از راه راست منحرف میسازدو یا باعث آن میشود که بازن دیگری که قطعاً همسرش راضی نخواهدشد ازدواج کند وباوجود این اگرزن خودرا برتحمل خواسته‌های شوهرقادر نداند و بداند که دراثر این پیش آمد مرکزمهر ومحبت نسبت بشوهرش در کانون سینهٔ وی متلاشی وتبدیل بکانون نفرت وانزجار شده ودیگر ادامهٔ زندگی ممکن نیست. قانون اسلام اوراهرگز بپذیرفتن این وضع توان شکن وادار نمیسازد دراین صورت بعلت کراهیت و ناخواستن زن بحکم طلاق حکومت و دولت زناشوئی سقوط میکند .

اما حالت سوم یك وضع موقت وزود گذر و علاج پذیر است زیرا که اینگونه ناراحتی نسبت بامور کامیابی گاهی از خستگی و ناراحتی روحی و مسئولیت زیاد زن تولید میشود وبا اندك مقدماتی که روح اورا آرامش دهد وجسم او را تحریك کند برطرف میگردد . و بهمین جهت پیامبر بزرگ اسلام توجه مرد راقبل از کامیابی بشوخیهای لطیف ورازهای نهانی سوق داده است تا باین ترتیب اول رابطه کامیابی از صورت حیوانی بیرون آید و برابطهٔ الفت دل و پیوند روح تبدیل گردد و بصورت یك روح اندر دو قالب نمایان شود وثانیاً از بروز اینگونه ناراحتی‌ها که گاهی باعث تنفر و انزجار است جلوگیری نماید . و اما اگر زن کام خواه باشد ومرد گریزان و باصطلاح صید از پی صیاد بدود وشوهر بعلت پدید آمدن پارهٔ ناراحتی‌ها از تقاضای زن بگریزد ، گرچه این فرض خیلی کمیاب است بخصوص در دوران جوانی شوهر در این صورت باز

زن بی‌وسیله نیست زیرا که ما معترفیم آن قانونی که زن را بتمکین از شوهر وادار میکند بخواسته‌های غریزهٔ‌جنسی وکامیابی او نیز ارزش‌قائل است و همین کامخواهی را حق مسلم زن میداند و شوهر را نیز بانجام وظیفهٔ شوهری وادار ساخته است . بنابراین هرگاه مرد از انجام ایـن وظیفه عاجز بماند بحکم قانون خود بخود حق طلاق و جدائی برای‌زن ثابت و مسلم است . وباتوجه باین حقیقت، می‌بینیم که وظایف و تعهدات زناشوئی همه‌جا دوجانبه است ،هیچگونه جور و جفائی نسبت بزن نبوده و کوچکترین اهانتی بشخصیت او وارد نیامده است ـ

و دومین مسئولیت زن این است که کسی را بدون اجازهٔ‌شوهر بخلوتگاه زندگی وی راه ندهد و بعبارت روشن‌تر هیچکس را بـدون رضایت شوهر از نهانخانهٔ رازش آگاه نسازد . البته منظور این نیست که بی‌اجازهٔ شوهر بامردان اجنبی بلاس زدن نپردازد ودر صورت اجازه مانعی ندارد . زیرا که آن از اول ممنوع است خواه شوهر راضی باشد یا نباشد . حکمت و فلسفهٔ این مسئولیت این است که بسیاری از اوقات در اثر دخالت یکنفر فتنه‌جو وسخن‌چین فضول در میان دو یار زندگی اختلاف خانوادگی پدید میآید . بنابراین اگر مرد برای جلوگیری از این پیش‌آمدهای ناگوار ازهمسروشریك‌زندگی‌خودبخواهد که‌شخص‌و یا اشخاص معینی را بداخل زندگی خود راه ندهد و از اسرار خود آگاه نسازد وزن این خواهش را نپذیرد برهمگان روشن است که چه‌زیانهای جبران‌ناپذیری‌خواهدداشت .سرطان آشوب خانوادگی در اعماق‌زندگی ریشه دوانده وصلح و صفارا بنابودی تهدید خواهد نمود . پس روشن شد که مراعات این مسئولیت از طرف زن بنفع شرکت زن وزندگی استو

بصلاح کودکان است که بسرپرستی مادر مهربان و بکانون پراز محبت‌و وفا ودور از جنگ و جدال نیازمندند . زیرا که در این صورت فضای بی‌آلایش و پرازوفای زناشوئی بامیکروبهای مسموم بدبختی علاج‌ناپذیر آلوده نخواهد شد. و درنتیجه کودکان ونوباوگان زندگی از گزند کج فکری و کج‌روحی در امان خواهند ماند ، شاید کسی در اینجا بگوید پس چرا این قانون تنها دربارهٔ زن نافذ است ؟ چرا مرد را نیز وادار نمیکنند تا بدون اجازه و رضایت زن کسی را بداخل زندگی راه‌ندهد؟ گرچه بدیهی است که در صورت صلح و صفا و محبت و دوستی و در حالت تهذیب و ترقی اخلاق از هر دو طرف هرگونه حسن تفاهم و همزیستی در تمام‌شئون زندگی ممکن است و هیچوقت بدرجه اختلافات داخلی و فساد اخلاق نمیرسد . و این قسمت از سمت ما خارج استولی ما در صورتی‌فرض‌میکنیم که اختلاف پدید آمده‌وحسن تفاهم وهماهنگی را دشوار ساخته و بهمین جهت ازروی ناچاری بقانون پناه میبریم در جواب این مشکل لازم است که بگوئیم در این موارد راحتی و ناراحتی و خوشی وناخوشی زنان بیشتر اوقات‌اغیر منطقی وبدون دلیل است ،ای بسا غیرت و خودستائی شخصی زن را از مادر شوهر و خواهر شوهر ویا بعضی از خویشان شوهر متنفر میسازد ، نه صلاح زندگی و خیراندیشی در امور خانواده،پس دراینصورت وادار کردن شوهر باطاعت و پیروی‌از زن در تبعید کسانیکه زن از آنان راضی نیست هرگز بمصلحت خانواده نبوده واز قانون زندگی دور است .بلکه بخاطر رعایت یکرشته‌انگیزش عاطفه‌های زودگذراست که دائم در معرض طوفان احساسات بوده و اگر بادقت بنگریم از اول پایه و اساس محکمی نداشته است و چون مرداز

عاطفه و احساسات بی‌پایه دور بوده این قانون **در بارهٔ وی** تصویب نشده است .

البته مقصود من از این‌سخن این‌نیست که مرد همیشه کردارش برحق است ، زیرا او نیز در پارهٔ اوقات خود را بعالم کودکی میزند و و مانند کودکان مکر و حیله بکار برده و افعال نا شایسته انجام میدهد و نیز مقصودم این نیست که زن همیشه در کار های خود خطا کار است زیرا گاهی در اظهار انزجار و فرار از شخص و یا اشخاص معین کاملا حق بجانب او است و چه بسا اینگونه افراد برای برهم زدن بساط زناشوئی و آلوده کردن روابط همسری بآن خانه وارد میشوند و در انجام مقاصد شوم خود از هیچ اقدامی دریغ نمی‌ورزند ـ **بلکه منظورم این است که همیشه قانون ناظر بعموم و اکثریت مردم بوده وبا فطرت طبیعی سازگار است و این یك امر بدیهی است که بحکم فطرت مرد غالباً پیرو عقل و زن تابع عاطفه و احساسات‌است،** پس همیشه دریچهٔ آزادی بروی زن بازاست، هر کجا که دید بادامهٔ زندگی قادر نبوده وبزحمات توان گداز **زناشوئی** ناتوان است میتواند طلاق بگیرد وخود را آزاد بسازد .

و اما موضوع مسئولیت و محافظت زن از عرض و ناموس،و مال و ثروت شوهر در غیاب وی یك مسئولیت طبیعی و منطقی است و مخصوص بزن نیست و گمان نکنم کسی در این باره گفتگوئی داشته باشد بلکه وظیفهٔ مشترکی است که مرد و زن در مراعات آن یکسانند .

اکنون که بحث ما بمسئولیت‌مشترك‌رسید فصلی نیز در بارهٔ عصیان و نافرمانی زن نسبت بحقوق شوهر و جور و جفای شوهر نسبت

بهمسر خود بازمیکنیم؛ از حق سرپرستی و مدیریت مرد بزن و زندگی خویش حقی نمایان میشود بنام حق تأدیب همسر نافرمان و آن حقی است که قرآن کریم آشکارا بیان میکند میگوید: «زنان و همسرانیکه از نافرمانی وعدم تمکین آنان ناراضی اند، آنان در صورت نافرمانی نصیحت [1] وراهنمائی کنید و در خوابگاه تنها وغریب بگذارید و بقصد تأدیب و دلالت بسوی حق ایشان را بزنید و پس از اطاعت و تمکین از حق زناشوئی از هیچ راهی بآنان تجاوز ننمائید» بطوریکه ملاحظه میشود در این بیان وسائل تأدیب بترتیب پشت سرهم قرار گرفته در درجهٔ اول نصیحت وراهنمائی ودر درجهٔ دوم تنها گذاشتن درخوابگاه ودر آخر کار زدن بقصد تأدیب بیان شده است. بلی ما در اینجا در صدد بیان آن موارد نیستیم که از این حق سوء استفاده میشود زیرا که اینگونه بهره برداری نامشروع اختصاص بآن ندارد بلکه از هر گونه حقی در جهان سوء استفاده ممکن است و برای پیش گیری از آن جز تهذیب اخلاق و تقویت روح چارهٔ نیست و موضوع تهذیب اخلاق خود موضوع بسیار مهمی است که اسلام هرگز آن را فراموش نکرده وهیچگاه از سوق دادن بشر بسوی فضائل اخلاقی و روحی غفلت نمیکند. بلکه در اینجا از قانونی بودن این حق سخن میگوئیم ودر صدد بیان آن هستیم که چگونه برای خفظ تشکیلات خانواده لازم ودر جلوگیری از انحلال آن ضروری است. و بدیهی است که هر قانونی ونظامی را درجهان نیرو وقدرتی لازم است که افراد نافرمان را تأدیب کند ودر هدایت وراهنمائی آنان بکار آید. واگر جز این باشد آن قانون ورق سیاهی بیش نبوده ومزیت قانونی راازدست خواهد داد.

برهمگان واضح است که زناشوئی نیز نظامی است هم بصلاح

۱ـ سورهٔ نساء آیهٔ ۳۴

اجتماع وهم بنفع زن وشوهر وغرض اساسی از این نظام این است که بزرگترین منافع وبهترین مصالح ممکنه برای هریك اززن وشوهر واجتماع بدست آید، جای گفتگو نیست که درصورت توافق وسازش دوهمسر بدون دخالت قانونی همهٔ این منافع تأمین است ،اماهنگامیکه اختلاف پدیدآیدمسلماً ضررهائی دربر خواهد داشت که منحصر بزن وشوهر نیست بلکه گریبان اطفال معصوم رانیز خواهد گرفت همان اطفالیکه هستهٔ اجتماع آینده و تشکیل دهندهٔ سازمان نوین اند . وبرهمه لازم است که محیط زنه گی آنان را پراز خیر وسعادت کنند وبهترین وسائل تربیت و تهذیب اخلاق را در پرورش آنان آماده سازندودرغیراین صورت آنان دراین بلای جان سوز نابود خواهند شد .

بنابراین اگرزن باعث این ضررهای جبران ناپذیر شودچه کسی باید اورا براه راست هدایت کند آیا دادگاه سزاوار این کار است ؟ بدیهی است که دخالت دادگاه درروابط باریك وخصوصی زن وشوهر اختلاف رادامنه دارتر خواهد ساخت اختلافیکه گاهی خیلی کوچك وزود گذر است ممکن است بادخالت دادگاه تیره تروآشفته تر گردد وتا ابد روابط زناشوئی رافاسدوتباه سازد،زیرا که مداخله دادگاه خواه ناخواه باشخصیت یکی ازطرفین برخورد میکند وحس خودخواهی اوراتحریك وباعث نافرمانی وی میگردد ،وتامیتواند برای حفظ آبرووشخصیت خودقانون شکنی خواهد کرد .پس بهمین جهت دادگاه جزدرمسائل بزرگی که کوشش مصلحین درآنها بجائی نمیرسد نباید دخالت کند.

بعلاوه عاقلانه نیست که درهر حادثه کوچك زندگی که مانندحباب هر ساعت نمایان و ناپدید میگردد بدادگاه پناه ببریم زیرا که اینگونه

اقدام بسیار غلط و نارواست و هرگز ازمردان عاقل سر نمیزنند ولازمهٔ آن اینست که درهرخانهٔ دادگاه‌ثابتی تشکیل و باختلافات کوچك‌و بی‌ارزش خانوادگی که‌نباید‌ازدونفرتجاوز نمایدرسیدگی کند.پس برای‌جلوگیری ازتکرار اینگونه حادثه‌های ناگوار بناچار یك نیرو وقدرت ثابت محلی لازم است که‌راهنمائی وتأدیب نافرمانان‌را بعهده بگیرد وآن‌همان قدرت وتسلط مرداست که سرانجام مسئولیت وزحمات خانه وخانواده بسوی او متوجه است. ووظیفهٔ این‌مقام مسئول این است که اول باید باپند واندرز حکیمانه وسخنان‌نرم‌ودلپذیر سرکشان‌را ازبیراههٔ گمراهی برگردانند. وبشخصیت و آبروی آنان لطمه نزند واگر بااین ترتیب دست‌ازنافرمانی کشید.زهی‌سعادت واگر پندواندرز فایده‌نداد نوبت بوسیلهٔ دیگرمیرسد که کمی شدیدتر است و آن تنها گذاشتن درخوابگاه وجدا کردن بستر است واین‌تدبیر دارای‌یك‌نکتهٔ حساس روان‌شناسی‌است که‌درنهادزن‌نهفته واسلام دراین‌مورد ازآن‌بهره برداری کرده‌است .زیرا که‌زن‌همیشه‌بجمال زیباوناز دلفریب خودمغرور است‌بوسیلهٔ آن‌مردرابسوی‌خودرهبری‌میکند ودراثر این‌غرور بی‌اساس گاهی کارش بنافرمانی وعدم تمکین‌میکشد و معنای‌تنها گذاشتن دربستراین‌است که مرد بااین‌افسون و نیرنك وبآن‌شیوه زنانه سرفرود نیاورده است . وازچیزهائی است که‌نیروی‌تکبرزن‌نافرمان وخودستائی این‌موجود سرمست رادرهم‌شکسته‌و براه‌راست‌هدایتش‌میکند، واگر بازهم‌بنتیجه نرسید وهمهٔ وسائل ارشاد ازهدایت بانوی نافرمان عاجز ماند، معلوم‌است که‌درمقابل یك مقاومت سرسختانه و یك نافرمانی دامنه‌داری قرار گرفته‌ایم که جز مقابله بمثل اقدام دیگری شایسته‌نیست و آن همان زدن بقصد تأدیب است نه‌بقصد اذیت وآزار و بهمین جهت

آن‌را در نص قانون ضرب بی‌آزار نامیده است و اینجا است که‌شبهۀاهانت شخصیت زن وبدرفتاری وسخت گیری درباره وی پیش میآید ، که اسلام چرا یك‌فرد بشر راتا این اندازه حقیر و کوچك شمرده‌و پارۀ اعمال و ورفتار وحشیانه رادر بارۀ این‌موجود زیبا برسمیت شناخته است . ولی سزاوار است که درجواب آن‌بگوئیم اولا این یك‌اسلحه احتیاطی است و بکار برده‌نمیشود مگر درصورتیکه تمام وسائل مسالمت ازاصلاح عاجز بماند ، وثانیاً اینگونه نافرمانی وناسازگاری اززن دلیل براین است که درنهادش یکرشته انحرافات روحی پدید آمده وبجز بابکار بردن این وسیله علاج پذیرنیست، وعلم روانشناسی میگوید عاجز ماندن وسائل صلح وصفا وبی‌اثر ماندن پندواندرز دروجود هرشخصی خود بهترین‌دلیل است که آن‌شخص دچار بحران انحرافات جسمی وروحی شده‌است.

ودر اصطلاح‌روانشناسی‌این بیماری بنام «ماسوشزم» معروف است وفقط باسخت گیری حسی‌ومعنوی‌علاج پذیراست،وتجربیات روان‌پزشکی نشان میدهد که اینگونه انحرافات درزنان بیش ازمردان دیده‌شده.

ومردها نیز درمقابل آن‌اکثر بمرض سادیسم دچار میشوند و آن یکنوع بیماری‌است که‌بیمار ازآزردن وشکنجه‌دادن‌دیگران لذت‌میبرد، بنابراین اگر زن مبتلابدرد ماسوشزم شد یگانه‌علاجش‌زدن‌وآزردن‌است وتنها بااین‌وسیله‌خواسته‌های اوبرآورده میشود .وبعدازآن مزاج‌منحرفش باعتدال برمیگردد واموززندگی وروابط زناشوئی مطابق دلخواه طرفین انجام میگیرد واز اتفاقات شگفت انگیزی که گاهی دست‌تصادف‌درجهان ایجادش میکند این است که‌مردمبتلابسادیسم بازن‌مبتلابماسوشزم‌ازدواج کند که دراثر زناشوئی هردواز گرفتاری نجات یافته‌وبا حسن تفاهم و

سازش فوق‌العاده باهم زندگی میکنند اگر چه‌ازروز اول هردو پایه کج بوده ولی معمولا دوپایه کج‌ازفروریختن یکدیگرجلوگیری کرده‌وبنارا محکمتر نگه میدارند وبازهم‌ازتصادفات عجیبی که گاهی‌درعالم‌رخ‌میدهد گرچه خیلی‌اندك است‌این‌است که شوهرمبتلابماسوشزم دردست زن مبتلا بسادیسم گرفتار شود که دراینجا زن‌همسر بیمارش‌رابانوازش‌چوب وسیلی از گرفتاری نجات میدهد وباخوردن ضربت لنگهٔ کفش زنانه ازدست‌یار نازنین‌ازچنگال این دردخلاص‌شده وکارها بروفق‌مرام انجام‌میگیرد.

اما درموارد معمولی که‌این کج رفتاری بحد مرض‌نمیرسد،هرگز بزدن احتیاجی نیست زیرا که آن یك‌اسلحهٔ احتیاطی‌بیش‌نیست نباید در همه جاوهمه وقت وبیش ازهرچیز بکار آید وقرآن نیز درآن آیهٔ که بیان شد بان کرترتیب درجات اصلاح وتأدیب رابطور روشن بیان کرده استو پیامبر روشن ضمیر اسلام‌مردان‌را ازبکاربردن این‌سلاح احتیاطی جزدرمقام ضرورت که وسائل دیگرعاجز میماند ، نهی‌فرموده است ،ودر مقام توبیخ مردان بی‌احتیاط‌میگوید که کسی حق‌ندارد‌همسرخودراما‌نند شتران باتازیانه بزند ودرآخر روزباوی هم‌بستر گردد . تا اینجا شمهٔ از احکام نافرمانی وسرکشی زن‌بود.

واما سرکشی‌ونافرمانی‌شوهر نیز قانون‌جداگانه‌وحکم‌دیگری داردوقرآن‌دراین‌باره‌میگوید«اگرزنی‌ازنافرمانی‌وبی‌اعتنائی‌وروگردانی شوهرش ناراحت‌شد چه مانعی دارد که در میان‌خود وهمسر روگردانش باگذشت وفداکاری صلح وصفا ایجاد نماید زیرا که در همه جا صلح و صفا* ازهرچیز بهترو شیرین‌تراست . بلی ممکن است دون همتان باین

سورهٔ نساء آیه۱۲۸

داستان با نظر سطحی بنگرند و پیش خود بگویند چه مانعی داشت که زن ومرد نیز در این حکم یکسان می شدند . ؟

درجواب آنان باید گفت که در اینجا مسائل واقعی وعملی منظور است نه خیالی وتصوری ،امور احکام فطرت واصول اولیه انسانیت مقصود ما است، نه عدالت نظری وتئوری که برهیچ پایهٔ صحیحی استوار نیست، آخر کدام بانوی خردمندی درجهان دیده شده که همسرش را بزند وسپس در دل وی برای او احترام وشخصیتی باقی بماند ، و کدام زن عاقلی بعدازاین عمل میتواند خودرا بادامهٔ زندگی باهمسر مضروبش حاضر کند ، آیادر کدام نقطهٔ اروپای متمدن ومشرق زمین عقب مانده تا کنون بانوان حق شوهر زدن راخواسته اند ، ولیکن مهمترین نکته دراین باره این است که قانون اسلام هیچگاه زن را وادار نکرده که سر کشی و خودستائی و قانون شکنی شوهر را بایدقبول کند. زیرا که طلاق گرفتن وقطع رابطهٔ زناشوئی را وقتیکه طاقت زندگی باشوهر کج رفتار ندارد درپیش پای وی گذاشته است، تا کنون از تمام موارد گذشته که دیدیم میتوانیم چندین حقیقت روشن رابدست آوریم:

۱ـ اول اینکه مسئولیت زن نسبت بشوهر هر گز تحمیلی نبوده بلکه درهمهٔ آن موارد مصلحت عمومی که مستقیم ویاغیر مستقیم بحال زن نیز شامل است رعایت شده.

۲ـ مرد نیز درمقابل قسمت مهمی ازمسئولیت زن مسئولیت متقابل و مشترك دارد، واما درموارد کمی که مرد یکنوع امتیاز قدرت دارد و زن آن را ندارددرآنها نیز اصول فطرت زن ومرد یکسان مراعات شده وهیچگونه نظر تحقیر واهانت دربارهٔ زن منظور نبوده است .

۴ــ پرواضح است که درمقابل حق امتیاز مرد بزن نیز حق داده شده که هر گاه نتواند امتیاز شوهر را بپذیرد و باپذیرفتن آن احساس حقارت کند میتواند زیر بار آن نرود.

اما موضوع ترك زناشوئی وطلاق که تا کنون مکرر بآن اشاره کرده‌ایم که زن بتواند برای فرار ازمسئولیت‌های توان‌شکن وحفظ آبرو وشخصیت خوداز آن‌راه استفاده کندسه طریق مختلف‌ممکن‌است.

۱ــ درضمن‌عقد زناشوئی‌اختیار طلاق راتحت‌شرایطی بدست گیرد وشرع اسلام اینگونه شرایط رانیز برسمیت شناخته، گرچه اکثر بانوان ازآن استفاده نمیکنند ولی باوجود این‌حق‌مسلم وقانونی آنان است ، هر وقت‌بخواهند میتوانند بهره برداری نمایند .

۲ــ زن‌درصورت نخواستن شوهرومشکل بودن‌ادامهٔ‌زندگی‌میتواند مطالبهٔ طلاق کند اگرچه سابقاً شنیدید که‌دادگاه اسلام بآسانی‌این‌راه‌را مأخذ قرار نمیدهدولی باهمهٔ‌این، یك‌راه‌روشن‌وقانونی‌است که‌پیامبر اسلام آن‌را بیان‌وعمل کرده‌است‌وبهمین‌جهت نیزازقوانین‌اسلامی‌محسوب گردیده ویگانه شرط رسمیتش این‌است که زن از آنچه از طریق ازدواج بدست آورده صرف نظر نماید ،وآن یك‌شرط عادلانه‌است زیرا که دراینجا مرد باقطع شدن رابطه زناشوئی آنچه را که بوسیله ازدواج بدست آورده بود ازدست میدهد وبعبارت دیگر هریك ازطرفین که باعث قطع‌رابطهٔ زناشوئی میگردد خواه‌زن وخواه مرد بایدخسارت دیگری‌را بپردازد.

۳ــ سومین راه‌این است که‌زن باحفظ شخصیت واخذ حقوق خود بعنوان بدرفتاری شوهرویا بعنوان متضرر بودن ازجانب وی میتواند طلاق خودرا بگیرد، گرچه‌درداد گاههای‌اسلامی‌نسبت باین حق‌نیز سخت گیری

میشود، زیرا که اغلب شکایت‌های زنانه خالی از مکر وحیله نیست ولی با وجود این اگر زن بادلیل خردمندانه بتواند ثابت کند فوراً دادگاه حکم طلاق صادر و او را آزاد می سازد .

آری این ها اسلحهٔ برندهٔ زنان است درمقابل قدرت وتسلط مرد ها واگر باندکی دقت وبانظر تیز بینی نگاه کنیم مسلماً خواهیم دید که از نظر قدرت وتسلط زن ومرد از هم امتیازی ندارند .

بلی این داستان ماراخود بخود بصحنهٔ طلاق کشانید وبناچار دربارهٔ آن نیز سخن باید گفت: خواننده گرامی ازداستانهای تلخ زناشوئی که سرانجام بطلاق میرسد فراوان شنیده‌ای ازحکایت دربدری زنان و کودکان وجنگهای داخلی خانوادگی که دردادگاهها یکی پس ازدیگری مطرح و باعث انحلال تشکیلات وسازمان خانواده‌ها میگردد وبهبودی روابط تیرهٔ زناشوئی راغیرممکن می سازدزیاددیده‌اید، چه بسا بانوئی درخانه وکاشانهٔ خود ساکت وآرام نشسته ورهبری کادر یك خانواده راباتدبیر خردمندانه بعهده گرفته وباحال خستگی وفرسودگی توان‌شکن ازیکطرف کودکی را از سرپستان شیروازطرف دیگر بخواسته‌های کودك دیگری جواب مادرانه میدهد وبااین گرفتاری فراوان درتهیه وسائل وتأمین آسایش همسرش فداکاری میکند،دراین میان بدون هیچگونه سابقه واعلانی ناگهان خود را بامأموری روبرومی بیند که طلاق نامه را بدست وی میدهد!!چرا برای اینکه یك هوس ناگهانی دردل شوهر جنبیده زن دیگری دربیرون زیباتر از همسر فداکارش درنظرش جلوه کرده یااززندگی یکنواخت وبیرنك خسته‌شده وهوس تجدید فراش نموده‌است ویااز همسر مهربانش تقاضای جرعهٔ آبی کرده واودر اثر گرفتاری وناراحتی خواهش اورا نپذیرفته ودر انجام آن

قدری کوتاهی کرده است، ای‌دوستداران آئین انسانیت‌وای طرفداران اصول بشریت آیا برای‌درهم‌شکستن این‌اسلحه‌خطرناك هستی سوزراهی‌نیست!!؟ همان اسلحه‌ای که دریك بحران ناگهانی برای برانداختن نخل برومند یك‌زن بردبار وصبور وبرای برهم زدن‌سازمان یك‌خانوادهٔراحت که‌چشم امید بسعادت آیندهٔ یك عده کودکان معصوم وبیگناه دوخته و یك مرد بوالهوس واسیر شهوتی باآن‌بازی‌میکندآیاچاره‌نیست که‌این‌اسلحهٔجنون راازدست‌آن‌دیوانه گرفته وازقیداسیری‌آزادش‌بسارید، شکی نیست که‌این مصیبتهای‌خانمان‌سوز باندازه‌ای‌فراوان‌است که‌مردم‌ازآنهاداستانهاساخته‌اند، ولیکن چاره چیست؟آیا برقانون طلاق مهرباطله بزنیم ، دراین‌صورت‌با گرفتاریهای دیگری که از تحریم‌طلاق پدید میآیدچکنیم؟وآن‌مشکلات علاج ناپذیری را که‌دولتهای‌کاتولیك مذهب‌دراثر تحریم طلاق گرفتارآن شده‌اند چگونه‌آسان سازیم؟آیاآن‌خانهٔرامیتوان‌خانه گفت که‌درآن‌یکی اززن وشوهر یاهردو ازیك دیگر بیزارند ودرآنجا هیچکدام‌چشم‌دیدن دیگری راندارند وباهمهٔ این‌دشواریهای جان‌سوز بازهم‌قید زناشوئی‌تاابد باقی وهمهٔ راه‌چاره‌ها بسته باید باشد ؟ آیا اینگونه زندگی‌باعث‌پیدایش جرمهای نابخشودنی وعواقب خطرناك نخواهد شد؟ آیاچارهٔ عاقلانه آن این‌است که‌رابطهٔ زناشوئی درظاهرباقی بماند ولی مرد دربیرون‌از محیط زندگی بامعشوقهٔ دلخواه خود نردعشق ببازد وهمهٔ خواهش‌های جسی‌او را ازجان‌ودل بپذیرد واز طرف دیگرزن نیز بامرد بیگانهٔ دیگری‌بسازد وسوزش غریزهٔ جنسی خودراخاموش نماید؟آیا بصلاح کودکان است که‌در این‌محیط تیرهٔفسادآلود که‌ازهرطرف‌ابرهای‌بدبختی‌فضای‌آن راتیره‌ساختند پرورش پابند ،تنها درپرتو حمایت پدرومادر زندگی کردن برای کودك

مهم نیست، بلکه مهم این است که در این محیط تاریك وپر از فساد زندگی کرده و باهوای آلوده تربیت شود؛ آری چه فراوانند زنان ومردان منحرف و کجرفتاری که باعث بدبختی آنان زندگی کردن و بزرك شدن باپدر ومادر کج رفتارومنحرف است که هرگز دست ازستیزه و عداوات برنداشته‌اند ، **میگویند حق طلاق را نسبت بمرد اندکی محدود کرده** واین مشکل دیرینه را آسان می‌سازیم ،یعنی چه ؟اگر مقصوداین است که فقط بااجراء کلمه طلاق ازطرف مرد طلاق واقع نشود بلکه باید درحضور دادگاهی باشد ووظیفهٔ آن دادگاه نیز این باشد که صلحجوو ناظری ازخانواده مرد وحکمی نیز ازخانوادهٔ زن دعوت کند تاباهمکاری نمایندهٔ طرفین دربارهٔ اختلاف زن وشوهر بگفتگو بپردازندو باپندواندرزپدرانه مردراآرام سازندودر برقراری صلح وآرامش بکوشندتامگر باین ترتیب مرد لجوج ازخشم وعناد فرونشیند .واز بیراههٔ انحراف باز گرددوسرپرست خانوادهٔ خودباشد، وروابط زناشوئی را محترم بشمارد ، واگر این کوششها نتیجه نداد نوبت طلاق فرامیرسد آن وقت بوسیلهٔ داوردرحضور نمایندهٔ رسمی طرفین طلاق اجراء شود، نه بوسیلهٔ شوهر، بهرحال من از این دادگاه وازاینگونه اجرای طلاق ازطرف نظام اسلام مانعی نمی‌بینم بلکه مراجعه بحکمین وتشکیل هیئت مصلحه دربرقراری صلح وسازش قسمتی ازسفارشهای بی‌نظیر شرع اسلا است،اگرچه دراکثرموارداین کوششها بیفایده است زیرا که احتیاطاتیکه منظور این هیئت صلحجواست بدون اینکه درددادگاهی اجتماع کنندهمیشه بوده وبانبودن دادستان ودادگاه نیزممکن است. ما بایدمسئله را باین ترتیب مطرح کنیم :

که مرد همسر خود رامطابق قانون طلاق گفته آیاقانونی بودن این

طلاق مانع ازاین‌است که‌عدهٔ ازفامیل طرفین برای اصلاح وسازش‌آنان اجتماع کرده‌وهردو رابدون اجرای عقد جدید بسازش‌وادارند؟ .

واگرپس ازاین سازش دوباره اختلاف پدید آید وسرانجام طلاق واقع شودآیا دراین‌صورت اگر طرفین‌مایل بسازش باشند ویامصلحتی‌در ادامه زناشوئی به‌بینند بازهم سازش ازطرف قانون‌اسلام غیرممکن‌است ؟ چرا گاهی هم‌صلاح دراین است که‌طلاق نافذ باشدومدت بآخر برسد تا مرد کج رفتار گوشمالی بخوردوباتعهدات محکم‌ترومهریهٔ بیش‌تری‌زندگی را ازنوآغاز کند ، بهرصورت بدیهی‌است که‌هروقت میل بسازش پیدا شود احتیاجی‌بدخالت‌دادگاه‌ونظارت‌دادرس‌وحضورهیئت‌مصلحه‌نیست،وهروقت که سازش‌بی‌نتیجه‌بودازقاضی‌ودادگاه‌بیش‌ازآنچه‌دوستان‌وآشنایان طرفین درخارج‌محیط‌دادگاه‌انجام میدهند چیزی‌ساخته‌نیست.اینك‌دراین‌جهان پهناور **ملت‌های متمدنی زندگی میکنندکه هیچیك‌پای‌بندبقانون وآئین‌اسلام نیستند** ودرمیان آنها طلاق فقط‌درداد گاه وبوسیلهٔ دادرس انجام میگیردپس ازآنکه رئیس دادگاه‌باپند واندرز وراهنمائی سودمند دراصلاح وسازش طرفین میکوشد وباوجود این‌آیـا نسبت طلاق درآن کشورها بچه حدودی رسیده است ؟ تنها در کشورمتمدن امریکا رابطه چهل‌درصدازناشوئی‌ها باطلاق‌پاره‌میشود!!!واین‌نسبت‌درتمام‌جهان‌بی‌سابقه است .بعلاوه دراین کشور مترقی شهری‌وجود دارد که سکنهٔ آن متهمند که‌ازشفتگان ازدواج وطلاقند .

امااقراطیون که‌میگویند قاضی وقتی باید حکم طلاق‌صادر کند که‌از نظر دادگاه خطای زن به‌ثبوت قطعی برسد ودرنظر قاضی زندگی شوهر بااین‌زن‌خطاپیشه دشوار گردد پس‌دراین‌صورت‌ازاین راه کدام‌آبرو

وحیثیتی رابرای این زن درنظر گرفته اند وچه احترامی برای او باقی خواهد ماند که درخانهٔ مردی زندگی کند که هرگز دوستش ندارد وهیچ وقت نمیخواهد بااودریکجا بماندوهر صبح وشام باسرزنش بگویدمن ترا نمیخواهم ودرقلب من کوچکترین محبتی نداری ودرپیش چشمش اورا رها کرده با زن دیگری بسازد.

آیا دراین خانه فقط برای لجبازی وحیله گری میماند؟ آیاممکن است این هدف ناستوده راقانون تأیید کند؟ آیازنیکه با سرافکندگی در خانهٔ شوهری بماند که هرساعت درنظرش بی احترامتر میگردد بازهم میتواند لجبازی کند؟ آیافقط بخاطراولاد وبرای سرپرستی وتربیت فرزندانش درآن خانه تاریك بنشیند؟ بنازم باین اولادواینگونه تربیت!! جای گفتگونیست که اگراین کودکان بیمادرزندگی کنندبهتراز آنست که شب وروزسرافکندگی وبیچارگی مادر راتماشا کنند ودراین فضای تاریك وپرازعناد بزرك شوند.

هیهات که نظریهٔ این گروه افراطی برپایهٔ صحیح استوارباشد! قطعاً این مشکل بنیان خراب باتغییردادن مسیر قانون آسان نخواهد شد، قانونیکه بحکم ضرورت تصویب شده وعالم بشریت آن رادرخارج ازنظام اسلام یافته وبپذیرفتن آن مجبور گردیده است دردی راعلاج نخواهد کرد.

چرا یگانه راه حل این مشکل عالم گیر تربیت صحیح وترقی فرهنك وبسط فضائل اخلاق همگانی است، تامگرباتهذیب اخلاق وتنویرافکارعمومی خیر وسعادت برتیره روزی پیروز آید واصول زندگی برپایه واساس مودت

سوهٔ نساء آیه ۳

ونوع دوستی استوار گردد، تامرد عادت کند که رابطهٔ درخشان زناشوئی را بعنوان یك علاقهٔ مقدس برسمیت بشناسد وهر ساعت سازمان آنرا باانگیزش هوسی ویران نسازد.

بلی این هم قابل انکار نیست که راه تربیت پرازپیچ وخم است، در پیمودن آن زحمت‌ها باید کشید، درخانه وکاشانه درمدرسه وسینما ودررادیو وروزنامه‌ها، در کتابها ومساجد ودر همه‌جا رنجهای فراوان بایدبرد، وبا همهٔ این‌ها یگانه راهی است که بهروزی وپیروزی بشریت راصد در صد تضمین وتأمین میکند.

امادرعدالت قانون این‌اندازه بس که‌حق‌طرفین راهمه جا مراعات مینماید، درمقابل‌حق مردبزن نیزحق میدهد که‌هروقت زندگی‌ساز گاری را باشوهر دشوار ببیند تقاضای‌طلاق کرده وخودرا راحت بسازد، اگر چه باهمهٔ این‌داستان طلاق‌درپیشگاه خدا ناپسند ترین‌حلال هااست.

واماموضوع تعددزوجات‌قانونی است که‌برای موارد استثنائی و روزهای مبادا بتصویب‌رسیده واصل درازدواج ازنظر اسلام‌تعددنیست، قرآن دراین‌باره چنین بیان‌میکند «ازرنانیکه برای‌شما گوارا وخوش آینداست ازدواج کنیددووسه وتاچهارنفر، پس‌اگر بترسیدازاینکه‌نتوانید عدالت رادرمیان آنان‌برقرار ورعایت کنید یکزن بس‌است» باتوجه باین قانون روشن معلوم است، دراینجا نخستین مطلوب اسلام گسترش‌عدالت و رعایت‌انصاف است وواقعاً اجرای‌این‌برنامه از مشکلات توان شکن است که‌در همه‌جاوبرای‌همه کس ممکن‌نیست وبنابراین جای گفتگو نیست که اصل در نظر اسلام وخدت زن‌ورناشوئی است و بعبارت دیگر دل یکی و دلبر یکی‌است!! اماچه باید کرد گاهی پارهٔ موارد پیش میآید که اکتفا

کردن بیك زن ظلم ودور ازعدالت است واسلام با اینکه میداند که رعایت عدالت همه‌جانبه دراینگونه موارد دشوار است بازهم بناچار بتصویب قانون فوق العاده اقدام میکند تامگر باتحمل ضرری ازضرر بزرگتری و با کشیدن دردی ازدرد شدیدتری جلوگیری نماید.

ومهم ترین حالاتی که اجتماع بقانون تعدد زوجات نیازمند است زمان جنك است که معمولا درزمان جنك عدۀ زیادی ازجوانان بکام اژدهای مرگ و نابودی فرو میروند ودراثر بحران جنك میزان بهم میخورد وتعداد بانوان افزون تر ازمردان میگردد، ودراین صورت قانون تعدد زوجات یك امر ضروری واجتناب ناپذیر است تامگر بوسیلۀ آن ازفساد اخلاق وهرج ومرج اجتماع که خواه ناخواه ازپیدایش یك عده زنان بی‌شوهر پدید میآید جلوگیری شود، بلی ممکن است که زن برای رفع احتیاج غذا وپوشاك خود وعائله بی‌سرپرست خود تن بکار بدهد وزندگی راتأمین کند ولکن احتیاج فطری غریزۀ جنسی راچگونه برطرف سازد؟ آیا بوسیلۀ کاروکارخانه میتواند این مشکل طبیعی راآسان نماید ومادامیکه زن در زمرۀ فرشتگان وقدوسیان درنیامده آیاراهی درپیش پای اوهست جز اینکه برای رفع احتیاج غریزۀ جنسی خودرا درلحظات بحرانی شهوت شبانه روزدر آغوش مردان اجنبی غوطه‌ور سازد.

سپس احتیاج بداشتن اولاد برای زن یك مشکل بزرگتری است، درزندگی آنراچگونه حل کند آری احتیاج به نسل وداشتن اولاد یك احتیاج عمومی بشراست وهمۀ فرزندان آدم وحوا باین دردعمومی گرفتارند ولی این درد درنهاد زن ریشه‌دار تروسوزان‌تراست، بطوریکه هسته مرکزی وجود زن‌ستگی کامل بداشتن اولاد دارد وبدون فرزند طعم شیرین زندگی

بکام وی تلخ است و باقطع نظر ازاینکه دراجتماع احتیاجات دیگری نیر هست مانند نظافت اخلاق وحفظ ناموس وخودداری ازسقوط بمنجلاب بی بندوباری وهرج‌ومرج همان هرج‌و مرجیکه گریبان ملت کهنسال‌فرانسه ودیگران را گرفت و آنان راازردیف ملل‌زنده وسرافراز عالم بیرون برد شخصیت آنان را درتاریخ جهان‌تا ابدلکه‌دار نمود.

آیا برای جلوگیری ازاین‌خسارت جبران ناپذیر جزقانونی‌ساختن تعدد زوجات وشرکت‌دادن بیش ازیك‌زن‌درو جودیك‌مرد چارهٔ‌هست؟ آری تعدد زوجات قانونی است بس حکیمانه که‌آشکاروصریح در اسلام‌بتصویب رسیده بطوریکه همهٔ بانوان رادرتمام شئون‌زندگی دارای‌حقوق یکسان قرار داده،مگردرعواطف نهانی دلهــا که‌بجزخداوند درآنهافرمان روائی نیست.

این‌بود پارهٔ‌ازهدفهای حکیمانه اسلام ازانشاءقانون تعددزوجات، پرواضح است که‌شرکت جستن چندنفرزن دروجودیك‌مرد آنان‌راآسوده وسعادتمندنمی سازد،ولی تااین‌اندازه میتوانند بگویند که یك پیش آمد ضروری واجتناب‌ناپذیری‌است، بناچار بایدپذیرفت تاباتحمل‌اندك‌ضرری ازشرضرر بزرگتری ایمن‌بماند، ومسلماً اگر این‌وضع بهتر ازبی شوهر ماندن‌نبودآن‌راقبول‌میکردند،ومانند زمان‌جنك‌است‌هرزمانی که‌درمیزان زن و مرد اختلال و نابسامانی پدید آید! زیرا که مردان بیش‌اززنان درمعرض خطر حوادث‌قرارمیگیرند. مردان درکار وکارخانه، درحوادث راهها،درمرگهای وبائی بخطر نزدیکترندتازنان، وبطور کلی در مقابل حوادث طبیعت مرد ناتوان‌تراز طبیعت زن‌است، امااگر تعدادزن و مرد درجامعه یکسان شود خودبخود قانون تعددزوجات بایگانی میگردد و

تا کنون تاریخ یادندارد که عدد مرد افزون تر از تعدادزن شده باشدو جوانی قصدازدواج بکند وهمسری برایش پیدا نشود. بعلت اینکه جوانان دیگری پیشدستی نموده وقسمت اورا ربوده باشند، دراینجا علاوه برجنبه های عمومی موارد خصوصی نیز وجود دارد که درمیان دانشمندان و فقهای اسلامی معروف است ودراینگونه مواردنیز تعدد زوجات لازم وضروری است از آن جمله است نیروی فوق العاده جنسی که مردنتواند بایك زن بسر ببرد و نتواند بفشار غریزه صبر نماید، دراین صورت ازدوحال بیرون نیست، یاباید مرداز را، قانونی استفاده نموده همسر دومی اختیار کندویادر نهان خانهای راز ازمعشوقه‌های هرجائی کام دل بستاند.

وبدیهی است اجتماع سالم اینگونه کامرانی را نمیپذیرد وازاین موارد است عقیم و نازا بودن زن که مردرا ازداشتن فرزند محروم میسازد، همان طور که درگذشته بیان کردیم آرزوی داشتن فرزند درمقام خود یك آرزوی پرارزش وشکست ناپذیر است، هر بشری درزندگی این آرزورا دارد، وداشتن آن برای هیچ کسی ننگ نیست صحیح است که زن عقیم دراین باره هیچگونه تقصیری ندارد، ولیکن کسی هم نمیتواند بگوید که محروم ساختن مرد ازحق طبیعی ومسلم خود نیزازعدالت وانصاف است وهیچ قانونی نمیتواند مردرا مجبور نماید که ازحق مشروع خود صرف نظر کرده وصاحب فرزند نگردد. دراین صورت اگر همسر اولی بشرکت دادن زن دیگری راضی شود مانعی درکار نخواهد بود، واگرراضی نشود راه طلاق بروی وی باز است، میتواند خود را راحت کند، ویکی دیگر ازآن موارد حالت مرضهای مزمن است درزن ویا مرد که مانع ازعمل غریزهٔ جنسی میگردد، وبااین بیان دیگر کسی نمیتواند بگوید که رغبت درعمل غریزه در اصل خود یك موضوع پست و بی ارزش است.

نباید موجب بدبختی وتیره‌روزی زن گردد، زیرا که دیدیم این بحث مربوط بارزش وعدم ارزش نبوده، بلکه یك امر حیاتی وضروری است که کسی را جز رعایت آن راه دیگری نیست، وبهمین جهت اگر مرد از این حق مسلم بارضایت و پاس احترام همسرش چشم بپوشد عملش یکنوع فداکاری و از خودگذشتگی بوده و شایستهٔ قدردانی وتحسین است.

ولیکن خدای بزرگ هیچگاه بشر را بیرون از اندازه قدرتش مأمور نکرده است وبدیهی است که اقرار واعتراف کردن بیك امر واقعی بهتر از تظاهر بشرف وفداکاری ونیکنامی است که در پس پردهٔ آن ریاکاریها و خیانت‌ها انجام بگیرد، همان‌سان که در کشورهائیکه تعدد زوجات قانونی نیست این خیانت‌ها معمول وفراوان است. ویکی دیگر از آن موارد حالت تنفر وانزجار است که انسان از علاجش عاجز بماند ومقاومت با آن از محیط قدرت بشر بیرون است.

واین نکته شایان توجه است که در همهٔ این موارد اغلب دیده میشود که شوهر همسر اول خود را برای فرار از ننگ طلاق نگه میدارد، وبزندگی ومعاشرت طولانی با وی وفادار میماند، تامگر بطلاق وجدائی نرسد، اگرچه زن با این عمل سعادتمند نمیشود ولی باوجود این یك نوع احساسات شرافتمندانه وشایان تقدیر وتحسین است.

بلی اگر نگهداشتن زن از روی وفا وحسن سلوك نباشد بلکه فقط برای برای رساندن آزار وسوء استفاده باشد این یك عمل ناجوانمردانه است و در نظر اسلام حرام وغیرقانونی وعامل آن در پیشگاه خدای دادگر مسئول است و همین عمل نیز باعث طلاق زن است اگر تقاضای طلاق نماید.

باری از موضوع طلاق بگذریم و با عادت دیرینه خود

بدریدن پردهٔ شبهات بپردازیم وساعتی بازدربارهٔحق کاربانوان گفتگو کنیم جای انکار نیست حق کار برای هر بشر مشروع وقانونی است و بانوان صدر اسلام نیز درکارهائیکه معمول آن عصر بودشرکت میجستند، اماموردبحث واختلاف مابیان وثابت کردن اصل حق کار نیست، زیرا که اسلام ازروزاول آن‌را برسمیت می‌شناسد، بلکه گفتگوی‌ما برسر نوع و کیفیت کاراست زیرا جان سخن این‌است که‌اسلام هر گز روانمیدارد که‌زن‌در بیرون ازمحیط خانه‌بکارهای غیرضروری بپردازدمگر آنکه‌صلاح‌اجتماع ویا مصلحت زن دیگری‌آن‌را ایجاب کند، دراین‌صورت ازطرف‌اسلام‌مانعی‌نیست بنابراین تعلیم وتربیت‌دوشیز گان وپرستاری بیماران وتحصیل‌علوم پزشکی زنانه‌و مانند آنها ازکارهائی است که‌شایستهٔ‌مقام‌زن واز اموراجتماع پسندی‌است که‌باید درانجام آنها زنان‌پیش‌قدم باشند.

پس‌می‌بینیم که این‌امور یکرشته وظایفی است که در هر اجتماعی بانوان‌باید درانجامش افرادونیروی خودرابسیج کنند، همانسان که‌مردان باید درمیدانهای خونین جنگ‌بکوشند و همچنین نداشتن سرپرست ویا عاجزماندن‌آن ازتأمین زندگی ازجملهٔ نیازمندیهای گریبان گیر است که‌بزن حق‌میدهد تابکار بپردازد وزندگی‌خودرا بطورشرافتمندانه‌تأمین نماید، زیرا بدیهی است‌دنبال‌کاررفتن باحفظ‌شخصیت بهترازنشستن‌درخانه وباریختن آبروزیستن‌است .

اما باید توجه‌داشت که‌اینگونه موارد دراثراضطرار وناچاری‌پیش میآید واسلام نیز بحکم ضرورت آن‌را مباح کرده است.

اما اگریکی ازاصول مسلمهٔ اجتماع‌این‌باشد که‌حتماً‌زن‌بایدبیرون ازخانه‌وزندگی‌بکار بپردازد همانطور که‌می‌بینی دولتهای متمدن غرب‌آن

رااصل‌لازم اجتماع میدانند ودرمیان دول کمونیستی‌رایج‌ومعمول‌است‌آن یکنوع حماقت وبیخردی است که هرگز اسلام نمیتواند آن را برسمیت بشناسد . زیرا که این‌نظامها بااین ترتیب زن‌را ازوظیفه اولی خوددور کرده وباعث‌پیدایش یکرشته مفاسد روحی واخلاقی واجتماعی خطرناك شده‌اند که سودش‌ناچیز وخسارتش جبران ناپذیر است ،واین‌یك‌امرمسلم است ودرتمام نقاط جهان کسی نمیتواند انکار کند که زن با ساختمان جسمی وتشکیلات روحی وسازمان وجدانی خود بغیر از وظیفهٔ خطیر و مقام باعظمت مادری آفریده نشده است، بنابراین هرگاه در انجام آن کوتاهی کند مسلماً آن‌نیروئی را که برای تأمین پروژهٔ پرقیمت مادری اندوخته‌شده بودبهدر داده استوبدون‌مجوز عاقلانه آن‌را از مسیر اصلی وطبیعی خودمنحرف ساخته است،چرا؟هروقت ضرورت اقتضا کند که زن ازمرزفطری‌خودقدم بیرون‌بگذاردوبرای‌جلوگیری‌اززیان‌جبران‌ناپذیری اندك خسارتی را بپردازد،هیچکس حق‌اعتراض ندارد؛امابا‌پناه بردن بیك اصل جعلی وغیرقانونی بدون‌اینکه‌ضرورتی آن‌را قانونی بسازد ویا قبول کردن ندای‌یك‌جنبش احمقانه که‌عدهٔ ازدیوانگان بشریت‌بآن مرض‌مبتلا شده‌اند ومیخواهند سرشار وبدون حساب ازجسم وجان‌زن بطور رایگان درهر کوی وبرزن بهره‌برداری نمایند روانیست که‌قوانین طبیعت وآئین فطرت راپایمال کرد ودراین صورت باید منتظر آشوبها وطوفانهای آینده بود که دراثر اقدام باین مفاسد هستی سوز فرا میرسد،و برهمگان روشن است که اینگونه هوسبازیها وشهوترانی‌ها ازاسلام خواسته نیست وهرگز نمیتواند بپذیرد،واگر بپذیرد بایدازمقام ارجمند خوداستعفا داده‌ومزایای بی‌پایان خودرا ازدست بدهد، اسلام پست حساس نظارت باصول انسانیت

رادردست دارد و بعنوان اینکه بشریت یك هستی پیوسته بهم و مانند حلقه‌های زنجیر اولش بآخرش مربوط است آن‌را کنترل میکند، هیهات، که بخاطر یك عده شهوت‌ران دنی، پست خود را تعطیل و احترام خود را ازدست بدهد، زیرا که ارزش اسلام فقط در این نظارت است و بس. میگویند که زن با حفظ سمت مادری میتواند درخارج ازمحیط زندگی بکار بپردازد و بعبارت دیگر مادر کارگر باشد و با تشکیل پرورشگاهها و کودکستانها این مشکل آسان میگردد، ولی با اندکی فکر و خرد میتوان فهمید که این طرح یك گفتار احمقانه واهی بیش نیست، آری بفرض اینکه پرورشگاهها بتوانند کودك را ازنظر جسمی وروحی وفکری بشایسته‌ترین وجهی اداره کنند بطوریقین نمیتوانند یگانه عنصر حیاتی یعنی مهر ومحبت مادر را که زندگی واخلاق کودك بدون آن پایدار واستوار نیست تأمین نمایند زیرا این یك وظیفه است که فقط ازمادر ومقام ارجمند مـادری ساخته است، هیچ زنی در هرمقامی که باشد جای مادر ومحبت اورا نمیتواند بگیرد، فاش باید گفت که نه تمدن جنون آمیز ملل غربی ونه نظام احمقانهٔ دول کمونیستی چنین قدرتی دارند که طبایع بشر را تغییرداده وانسان را ازمسیر فطرت خود منحرف سازند، زیرا که طبیعت کودك بوجود یك مادر کامل که کسی در او شریك نباشد واز انجام وظیفهٔ مادری بازش ندارد، گرچه خواهر ویا برادرمهربان او باشد. نیازمند است، بخصوص دردوسال اول زندگی مادراست که خود را درخواسته‌های کودك خودفانی سازد واورا درزیر بال مهر ومحبت پرورش میدهد، بی گفتگو مادر برای رعایت ونظارت کودك ازهمه کس آماده‌تر و درنگهداریش درمیان بازوان گرم وسینهٔ سوزان خود ازدیگران محیط‌تر وامین‌تر است، ودر غیر این‌صورت بطور یقین قلب حساس کودك ازانواع

گونا گون عقده‌های کسالت‌روحی لبریز گشته‌وپریشانیهای آینده‌زندگی اورا ازهرطرف تهدید خواهد کرد ، پس‌روی این‌بیان درپرورشگاه برای کودك محتاج بمادر مادر کجا است ؟آری درپرورشگاه‌ده نفر، بیست‌نفر، کودك معصوم دراطراف یك‌مادر مصنوعی(پرستار) هاله میزنند ودائم‌برای بدست آوردن یك‌آغوش مصنوعی باهم‌ستیزه‌میکنند ، وتاابد بااین حال ستیزه جویانه تربیت وبزرگ‌میشوند، که‌سرانجام‌روح‌ستیزه‌جوئی‌وشهوت درندگی برعواطف پاك‌آنان پیروز ودلهای آنهارا نیروی قساوت تسخیر خواهد کرد، بطوریکه درخت سرسبز دوستی وبرادری دیگر در آن دلها بارورنخواهد شد، کجادایه وپرستار میتواندجای مادررا بگیرد ؟. بدون گفتگو پرورشگاهها وشیرخوارگاهها برای کودکان مانندکاروکارخانه‌ها است برای‌بانوان ،تاضرورتی‌پیش نیاید هیچکدام صورت خوشی ندارد ، امابدون اینکه ضرورتی ایجاب واحتیاجی‌وادار نماید آن‌را اصل اساسی قراردادن، یکنوع‌دیوانگی است که خردمندان بآن‌نگرائیده‌اند.

آخر برای‌بشرچه فایدهٔ هست دردنیائی که برای بالا بردن سطح تولیدهای مادی اینهمه‌جان‌فشانی کند،وتولیدهای‌بشری‌ومیوهٔدل‌خودرا با دست خودبچنگال‌هلاکت ونابودی بسپارد!، بلی ممکن است دیوانگان متمدن نمای‌مغرب زمین علل‌تاریخی وسیاسی‌واقتصادی‌واجتماعی‌جداگانه دارند،ماچه‌عذری میتوانیم بیاوریم ؟ آیاماهم مانند آنان همهٔ مردان‌کارو دستهای‌کارگر رادر بحرانهای جنگ ازدست داده‌ایم؟ تا در اثر کمبود کارگر واحتیاج‌روزافزون !زنان خودرا دربیرون ازمحیط زندگی خود بکاروااداریم ؟آیا کدام‌پدرو برادرٍوفامیل مسلمان تا کنون‌ازتأمین‌زندگی دختر وخواهر وهمسر وبالاخره زنان خاندان خود رو گردان شده وآنان

رایی سرپرست گذاشته‌اند تابطور اجبار برای تأمین معاش خوددر کار گاهها استخدام شده وزندگی‌را اداره کرده‌اند؟ پیروان دیوانگان جهان غرب میگویند کار و کوشش شخصیت اقتصادی واستقلالی اورا تأمین میکندوزن دراثر کارو کردار بافتخارات شخصیت خودپی‌میبرد، ماا کنون ازآنان میپرسیم که‌آیا اسلام برای زن هیچگونه هستی اقتصادی وشخصیت استقلالی‌را برسمیت نشناخته است، همه‌میدانندامتیازاتی که‌اسلام بزن‌داده‌هنوزهم‌در جهان بی‌نظیراست.

جان‌حقیقت این‌است که ماشرقیان باید بدانیم دربلاد اسلامی ما مشکل، مشکل نقص نظام‌نیست، بلکه مشکل فقروبیچارگی عمومی است که‌دائم بوسیلهٔ اجانب گریبان همه‌را گرفته، نه‌برای‌زن‌زندگی‌آبرومندی باقی گذاشته‌و نه‌برای مردشخصیت‌واحترامی نگهداشته‌است، واتفاقاً علاجش بسیار ساده‌وآسان‌است، با بالابردن‌سطح تولید وافزودن درآمد طبیعی و قطع کردن دست‌اجنبی میتوانیم ملت‌های خودوزنان ومردان‌خودراازهمه جهات وازهمه چیزبی‌نیاز بسازیم، تادراثر کثرت‌تولید نه‌فقری بماند و نه فقیری، علاجش این‌نیست که‌زن ومرد برای بدست آوردن وسائل اولیه زندگی بجان هم افتاده مزاحم یکدیگر شویم، میگویند شرکت جستن زن‌ومرد درکارو کوشش وداشتن‌دو نوع درآمددرتأسیس‌وپایداری‌تشکیلات خانواده بهتر وسودمندتر ازیك سرپرست ویك‌درآمد است، صحیح است که‌این فرض درپارهٔ موارد ممکن است همین طورباشد، اما اگر هرزنی بخواهد دربیرون ازوظایف مخصوص بانوان‌کار کندمسلماً پست‌مردجوانی راتعطیل واشغال کرده‌است، درنتیجه یك‌سرپرست‌نیرومندخانوادهٔ نوبینائی رابیکار گذاشته‌است، وهمین تعطیل خانواده‌ها وبیکارماندن سرپرست

های تازه‌نفس باعث خواهدشد که بحران غریزهٔ جنسی نیز افزون شده و بزیان جبران ناپذیر اجتماع بشریت تمام بشود و زنان و مردان جوان راههای نامشروعی راطی کنند، پس‌دراین‌صورت کدام‌عقل‌صحیح‌اقتصادی و کدام‌خردسالم اجتماعی واخلاقی میتواند این نابسامانیهارا تأیید واین خسارتها راجبران نماید ،بایدهمه‌بدانیم که اسلام‌ازروزاول فطرت بشرو احتیاجات بشریت راهمه‌جاوهمه وقت باهم سنجیده، زن‌را بوظیفهٔ مهمی که‌برای انجام‌آن آفریده‌شده وبرای همین منظور بشخصیت رسیده آشنا ساخته ودرمقابل این‌زحمات‌خطیر سرپرستی و کفالت اورا بعهدهٔمردبطور واجب ولازم واگذارنموده که‌هرگز نمیتوانداززیربارش شانه‌خالی کند، برای‌اینکه زن‌درزندگی آسوده‌باشد تابا آرامش کامل وشوق فراوان در تربیت فرزندان وپرورش نونهالان بشریت بکوشد وبرای انجام‌این‌وظیفهٔ درخشان اورا مورد عنایت واحترام عمومی قرارداده است ،تاآنجا که روزی یکی ازیاران پیامبر اسلام از جنابش میپرسیدچه کسی برای‌همدم وهم صحبت بودن سزاوارتراست تابا اومعاشرت کنم؟ فرمود مادرت‌پرسید بعد ازمادر کیست؟بازفرمودمادرت باردیگر باتکرارسئوال،پاسخ‌نیزتکرار شد، دربارچهارم‌فرمود پدرت بااین ترتیب پیامبر هوشمند اسلام‌مقام مادر را چندین‌بار بالاتر ازمقام پدرنشان داد.

اکنون پس‌از بیان‌مقام‌زن وحقیقت وظایف درخشان مادری آن داستانیکه بانوی‌مسلمان شرقی‌راباز انجام‌وظیفهٔ مادری باز دارد چیست؟ و کدام‌هدف کوچك ویابزرگی است که‌اسلام برای‌یکزن مسلمان‌آماده نکرده‌است تابرای بدست آوردن‌آن‌ازطریق حق‌انتخاب‌وحق نمایندگی درپارلمانها کوشش وجان‌فشانی کند ؟اگر منظور زن ازبرپاساختن این

جنجالها این‌است که دراصول انسانیت بامرد یکسان گردد، حق با اوست ولی اسلام ازروز اول این زحمت رااز دوش زنان برداشته ودرپیشگاه قانون با دلیل و برهان این منظور راتأمین کرده‌است، دیگر احتیاجی بدست وپازدن مذبوحانه نیست ،زیرا همه میدانند که تحصیل حاصل ممکن نیست، واگر بااین ترتیب زن خواهان استقلال اقتصادی و آزادی عمل در دادوستد مستقیم بااجتماع میباشد، اسلام نخستین شریعت واولین نظامی است که‌این حق را برای زن ثابت کرده‌است

اگر زن فرهنگ عمومی وحق تعلیم وتربیت میخواهد جای بحث نیست که اسلام نه‌تنها قرنها است این حق مسلم را بزن داده بلکه پرورش و آموزش را از وظایف واجب ولازم زن شمرده‌است ، اگر زن با راه انداختن این غوغای تب‌آور میخواهد دراختیار وانتخاب همسر دلخواه و شوهر ایده‌آل خودآزاد بسد، وبدون اجازۀ وی کسی نتواند اورا بشوهر دهد، ومیخواهد در دوران زناشوئی بااحترام و سعادتمند و سرافراز باشد، میخواهد هروقت ازشوهرش بدرفتاری وقانون شکنی دید و ناسازگاری احساس کرد حق طلاق داشته باشد بسیار بجا است، ولی چه احتیاجی باین جنجال هست ، زیرا که همه این حقوق قانونی را زن قرنها است ازاسلام دریافت کرده است اگرمقصود زن خواستن حق کار است بازهم لازم بگفتن نیست، که‌زن مسلمان از روزاول دارای این حق است. واگرنه همۀ اینها بهانه ودست آویز است وغرض اساسی ازاین داستان غم‌رنگ، آزادی در بی‌عفتی و پرده دری است، آزادی در بیناموسی وبی‌بندباری است ،فاش وبی‌پرده باید گفت که فقط این آزادی را اسلام از دست زن گرفته است ولیکن نه تنها زنان و بلکه مردان را نیز در این وادی شرافت ◄

سوز آزاد نگذاشته است ، آری اسلام در قانون حفظ ناموس و رعایت شرف،زن ومرد را ازهرجهت مساوی اعلام نموده‌است،وبعلاوه بدست‌آوردن اینگونه‌آزادی‌چه‌احتیاجی بعضویت درپارلمان دارد، بلکه فقط بعنان گسیختگی و بی‌بند و باری و واژگون ساختن کاخ آداب و رسوم و بی‌اعتنائی بروابط اجتماع نیازمند است ، وقتیکه زن ومرد همهٔ قیدهای اجتماعی را بدورانداختند و زمام ناموس و عفت را در اختیار شهوت قرار دادند همه‌جا آزاد و درهمه‌حال لجام گسیخته‌اند،نه‌پارلمان لازم است ونه‌قانون، ونه اینهمه جنجال. جان‌مطلب این‌است که شرکت کردن و واردشدن‌آنان درپارلمانها خود یك‌هدف‌اساسی‌نیست، برخلاف آنچه‌مردان خودسر وفریب‌خورده وزنان کنگره‌سازشهوت‌پرست میفهمند بلکه اینهمه نغمه‌های حق سوز بهانه‌است برای بدست آوردن یك هدف آلوده و ناجوانمردانهٔ دیگر .

بنابراین وقتیکه رسیدن باین‌هدفهای شهوت‌پرستانه از راه دیگر نزدیکتر وآسانتر است **دیگر نمایندگی‌پارلمان برای‌چه ؟ احتیاجی باین‌وسیله نیست !!** جز اینکه بگوئیم فقط کورکورانه از اروپای دیوانه تقلید کردن‌است؛ درصورتیکه محیط زندگی اجتماعی و اقتصادی وتاریخی‌وسیاسی‌ما بامحیط زندگی‌اروپا فاصلهٔزیادی‌دارد ، اصول‌زندگی درنظرما غیراز میزان زندگی درنظر اروپا و اروپائیان است . در اینجا گروهی خواهند گفت ما با اختلاف محیط وتفاوت اصول زندگی کاری نداریم ؛ ما میگوئیم که وضع زندگی زن در مشرق زمین آنقدر بد و ناراحت کننده‌است که درمقابل‌آن ساکت‌نشستن‌ممکن‌نیست،درصورتیکه می‌بینیم زنان دنیای‌غرب آزادی و مقام خودرا در محیط اجتماع بدست

آورده‌اند. بنابراین برای رسیدن باین‌هدف وظیفهٔ بانوی شرقی هم این است که وی‌نیز دراین‌راه روان‌شود و دربدست‌آوردن حقوق پایمال شدهٔ خویش ازتجربه‌ها ورفتار بانوی غربی سرمشق بگیرد ، بلی در این گفتار تا اندازه‌ای حق‌هست زیرا که زن دربلاد اسلامی عموماً جاهل ونادان و عقب‌افتاده و خوار و دراجتماع بطور کلی بی ارزش است ، **زندگی زن در این‌محیط تاریك مانند زندگی‌چهارپایان و در آلودگی‌های فساد ظاهری و باطنی تاگردن فرورفته است .** دائم بیچارگی بیش ازسعادت نصیبش گردیده ، همیشه بیش از سود زیان برده وچون وسائل پیشرفت و ترقی برای وی آماده نیست اغلب در عالم غریزهٔ جنسی فرو مانده است .

این یك‌حقیقت است که نمیشود انکار کرد،ولیکن باید دیدمسئول آن کیست؟آیا اسلام و برنامهٔ‌تعلیماتش این وضع غم‌بار را بوجود آورده است ؟ بطورمسلم این‌تیره‌روزی‌ناگواریکه زن شرقی درآن گرفتار شده بیکرشتهٔ علل ومناسبات سیاسی و اجتماعی واقتصادی وروانی‌مربوط‌است، که شایستهٔ دقت وتأمل است، سزد که درآنها مطالعه کنیم تامگردریابیم که‌این‌مفاسد جان گداز از کجاپدیدآمده وباعث اینهمه بدبختی‌چیست؟ تا در اصلاح آن دارای بصیرت باشیم . این‌عفریت بدمنظر فقر که قرنها است این پهن‌دشت مشرق‌زمین را فراگرفته و غول‌آسا بزندگی ملت‌های ستمدیده‌سایه گسترده، **این ظلم جهان سوز اجتماعی که عده‌ای را در ناز ونعمت وعیاشی و خوشگذرانی غرق نموده و در فسق و فجور ولهو ولعب تابناگوش فروبرده** وعدهٔ دیگری‌را درنهایت‌ذلت وگرسنگی وبرهنگی چنان مشغول‌ساخته که بنان جوین ولباس‌وصله‌دار

محتاجند. این خفقان نکبت‌بار سیاسی که خالق طبقهٔ ممتاز و غیرممتاز است از یکی هیئت حاکمه میسازد تا دیگری را محکوم‌آن قرار بدهد و همه حقوق انسانی را بدون اینکه مسئولیتی داشته باشد بطبقهٔ ممتاز می‌بخشد، و کمرملت محکوم را درزیر بارمشکلات توان‌شکن‌خم میکند **این ظلمت عالمگیر و این تاریکی مرگبار، این‌سستی جان‌سوزو این‌بیچارگی روان‌آزار که اکثر ملت‌ها در آن‌گرفتارند** دراثر این سیاست شوم و این نابسامانی عمومی پدیدآمده است، باعث ذلت وزبونی و مسئول تیره‌روزی و بدبختی زن نیز این‌عوامل هستی‌سوز است.

آری یگانه چیزیکه زن بیش از پیش بآن نیازمند است عواطف پاك است. دیدن احترام و دوستی ازمرد بزرگترین آرزوی‌هر زن است، مودت ومهربانی شاداب کننده روح هربانوئی است، ولی در این‌محیط پر ازفقر ومرگ‌زا نهال محبت کجا وچگونه میروید؟ دراین خفقان‌انسان کش‌وعالم‌سوز نخل دوستی کجاسرسبزوچگونه‌بارورمیگردد، **بلی نه‌تنها زن قربانی این‌قربانگاه سوزان‌است چون نیك بنگری مردهم بهمین درد مبتلاست**، گیرم که دورنمای وضع زندگی مرد شاداب‌تر از زن دیده میشود.

در این اجتماع تیره مرد ازآن‌جهت باهمسرخود ظالمانه وخشن رفتار میکند تامگرشخصیتی که دربیرون ازمحیط‌خانه بغارت داده‌بثبوت برساند، آن‌هستی وشخصیتی که در بیرون‌خانه گاهی از طرف متولیان بشر ومالکین با نفوذ وجفاپیشه مورد تهدید و گاه‌دیگرازطرف‌سرنیزهٔ سربازان ارتش‌ها ومقامات پلیس وصاحبان کارخانجات و گردانندگان امور مورد تحقیر و اهانت قرارمیگیرد، همان هستی وحیثیتی که هرساعت سیاه ذلت

واحتیاج آنرا بغارت میبرد،و دائم با اوضاع تیرهٔ اجتماع توان‌شکن که پایداری درمقابل‌آن بس‌مشکل‌است دست‌بگریبان میگردد ، و خلاصه با همهٔ این تلخ‌کامیها که مرد دربیرون خانه روبروشده و نیروی صبر و شکیبائی اورا درهم شکسته وقدرت‌مبارزه وپایداری را از اوسلب‌میکند، جام دل از زهر کشنده لبالب واردخانه میشود بناچار درخانه آن‌تلخیهای انباشته و آن **غصه‌های‌کشنده را دیوانه‌وار و بدون اراده بکام‌زن و فرزند وسایر زیردستان‌خود خالی‌میکند تا مگرساعتی‌بیاساید،** این‌همان فقر کافر کیش است که سرتاسر اجتماع بشررا فراگرفته، این همان فقر است که دائم مرد را بخود مشغول ساخته و تاب وتوان روحی وجسمی اورا بپایان برده است. درسرزمین دل‌وجان چنین‌مردی،فرصتی نمانده تا منشأ عواطف زن وفرزند بگردد، وبتواند جوانمردانه‌بادیگران رفتار نماید، دیگر دراعصابش آن نیرونمانده که بتواند خطاهای کوچك دیگران را نادیده بگیرد و باصبر و شکیبائی مردانه از آنها بگذرد ، **این همان فقر طاقت‌سوز است‌که زن را ذلیل و بیچاره و در زیر بار جوروجفای مرد نرم وآرام ساخته،زیراکه در اثر فقر چنین میپندارد که تحمل زندگی زناشوئی با همهٔ این تلخی‌ها باز هم بهتر وگواراتر از بی‌سرپرست ماندن است ، این همان فقر انسان کش است‌که دست زن را از درازشدن بسوی حقوق قانونی خود کوتاه‌کرده‌است،** درصورتیکه اگرترس ازفقر نبود ممکن‌بود با استفاده از آن‌حقوق مردرا ازتجاوز بازدارد، ودرجای‌خودبنشاند،دراین اجتماع تیره زن دائم ازبیم‌طلاق لرزان‌است که اگر کاربطلاق انجامیدچه‌بکند؟ فرزندان را بناچار پدر نگه‌میدارد ؛ اما اورا سرپرستی نیست‌آیافامیل

و خانوادهٔ پریشان‌خود میتوانند باو رسیدگی کنند؟ آنان نیز ازفشار بار سنگین زندگی راضی‌نیستند که دخترشان ازشوهر وفرزند وخاندان‌خود جداشود ، و دوباره سربار زندگی‌آنان گردد و بهمین‌جهت همیشه او را با پند و اندرز بتحمل ذلت و اهانت وادار می‌سازند ، این یکی ازعلل محرومیت و مظلومیت زن در جامعهٔ شرقی است که ازدور بخوبی نمایان است .

البته برهمگان روشن‌است که نهال بدبختی معمولا درهراجتماع عقب‌افتاده بارورمیگردد،وبدون‌تردید محیط مشرق‌زمین امروز ازکاروان سعادت دور و از سرمایهٔ پیشرفت و ترقی تهی‌دست است زیرا که در عین خودباختگی همهٔ‌هدفهای سعادت را از دست داده و درمیان‌امواج‌متراکم ظلمات مستغرق‌است ، آری درهراجتماع عقب‌ماندهٔ اصول انسانیت‌ارزش خود را از دست میدهد ونیروی زور و زور گوئی باصورتهای گوناگون جان‌بشریت‌را میگیرد. دراینگونه اجتماع ضعف وناتوانی موجب‌توهین وحقارت ملتهاست وقانون ضعیف‌وناتوان کشی را زورمندان و زور گویان باتفاق‌آراء بتصویب میرسانند ، وچون مرد از نظرساختمان بدن قوی‌تر از زن است اورا حقیر و بی‌ارزش میشمارد ، زیراکه درچنین اجتماعی مرد آنقدر پست و فرومایه است که دیگر نمیتواند خودرا بسطح عالی انسانیت برساند؛تا بداند که **انسان بخاطـر انسانیت محترم است نه بخاطر زور و قدرت** ،و همینطور زن در این اجتماع فاسد حقیر و بی‌احترام است، مگر اینکه دارای ثروتی و صاحب در آمدی باشد که در این‌صورت مورد ستایش وارزش است ، نه برای‌اینکه‌انسان است‌بلکه برای اینکه یکی ازوسائل قدرت ونفوذ را داراست . پرواضح است که

در اجتماع فاسد وعقب افتاده مردم گروه گروه **از سطح عالی فضائل اخلاق بگودال منجلاب غرائز حیوانیت فرومیریزند .**

و بخصوص شهوت غریزهٔ جنسی بر آنان چنان پیروزمیگردد که بزندگی فقط از دریچهٔ شهوت نگریسته وسعادت را در دایرهٔ تنگ و تاریك شهوت پرستی محدود میدانند درچنین وضع آشفته‌ای است که زن در نظر مرد جز کالای شهوت رانی نیست ، زیرا مردیکه نور معرفت در دل وی نتابد و سرمایهٔ عقل و روح انسانی را ازدست بدهد دیگر نمیتواند زن را بصورت یك انسان باارزش وبا شخصیت ببیند وازآنجا که رابطهٔ جنسی در عالم چهار پایان نمودار کامل تسلط نر برماده‌است،می‌بینیم که رابطهٔ حیوان ازدو عنصر پست تشکیل شده یکی عنصر تسلط در هنگام انجام عمل جنسی ودیگری عنصر بی‌اعتنائی و رها ساختن ماده پس از خاموش کردن سوزش شهوت ، ودر نتیجه مرد حیوان صفت نیز دررفتار بازن دارای این دوصفت پست حیوانی‌است، درموقع فشار شهوت با اظهارغلبه و تسلط خود راراحت و در آخر کار بابی‌اعتنائی و بی‌احترامی زن را رها می‌سازد .

در اجتماع عقب افتاده اصول تربیت باطل و بی‌اثر میماند، زیرا که در اینگونه اجتماع آلوده تربیت و ادب درمیان جهل و نادانی وفقرو گرسنگی بعنوان یك موضوع تجملی وتفریحی نمایان وچشمها ازدیدنش عاجز میماند ، ووجودش در همه‌جا کاملا بیمورد بنظرمیرسد و حال آنکه **تربیت وسیله‌ای‌است که از انسان انسان می‌سازد واورا ازعالم پست حیوانی بمقام ارجمند بشریت میرساند،** پس اگر در محیطی تربیت نایاب ویا فاسد وناقص گردد بناچار مردم در منجلاب غرائز حیوانی فرو میمانند ودر عالم شهوت پرستی وقدرت نمائی زندگی را بامیزان شهوات

اندازه میگیرندودر چنین محیط پراز فساداست که مادر شوهر کور کورانه و بیجهت درمنحرف ساختن افکار و تیره نمودن روابط زن و شوهرمیکوشد ومرد را بصورت یك دیکتاتور سر کش و مکار بارمیآورد، زیرا آن مادریکه فرزند خود را بناز و خودخواهی عادت میدهد واورا در حدود عاقلانه نپروراند وچنان عادتش دهد که گفتارخودراغلط یاصحیح فرمان لازم‌الاجرا بداند وهمچنین عادتش دهد که درهمه جا باید دیو شهوت خود را آزاد بگذارد مسلماً فرمانهائی که از چنین دردانه ونازپرورده دربارۀ دیگران صادر میشود بجز الهام این تحریکات شیطانی نخواهد بود، بنابراین وقتی که اجتماع چنین نازدانه را در بیرون از محیط خانه با ناکامی ومحرومیت وفشارامتیاز طبقاتی روبرو می‌سازدمنحرف ومنحرف‌تر شده خود بخود برای خاموش کردن سوز اندرون خود هرزهری را که دربیرون بجام او ریخته شده درخانه بکام زن و فرزند و زیردستان خود فرو میریزد.

آنچه تا کنون بیان شد در اجتماع ستم آلودۀ مشرق زمین از مهمترین و بارزترین عوامل فساد است و همان است که مشکل زندگی زن شرقی را بوجود آورده ودر وضع ناگوارش قرار میدهد بنابراین در اینجا از مدعیان تساوی حقوق باید پرسید که کدامیك از این عوامل بدبختی و تیره روزی از وجود اسلام پدید آمده؟ و کدام یکی با روح اسلام سازگار است؟ آیا اسلام همان نظام درخشان نیست که اجتماع بشر راچنان بالا برد که در عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز فقیری برای مطالبه و یا قبول کردن زکوة پیدا نشد **این همان اسلام است که در همین کرۀ خاکی ودر میان مردم امتحان خود راداده و همان است**

که امروز ما خواهان اجرای احکام آن هستیم، این همان آئین تابناك است که مال وثروت رادرمیان تودهٔ ملت‌ها بعادلانه ترین وجهی پخش میکند تادر خزانهٔ ثروتمندان انباشته نگردد،قرآن‌در این باره میگوید قانون توزیع ثروت برای آنست که ثروت‌در میان ثروتمندان شما مانندو گوی بازی‌دست بدست نگردد.

این همان دین است که باتحریم وسائل تجمل وعیاشی وبرانداختن آئین امتیاز طبقاتی مردم‌را بایك‌دیگر نزدیك‌و هماهنك ساخته وبافقر وبدبختی سرسختانه میجنگد ،جای گفتگو نیست که یگانه عامل درپیدایش مشکل‌زندگی زن‌شرقی همان فقراست،پس‌اگر این‌غول‌بدبختی ازمیان برود این‌مشکل دشوار خودبخود آسان شده‌وزن بمقام و شخصیت شایستهٔ خود خواهد رسید،باحل شدن این‌معما دیگرزن‌ناچار نخواهدبود که‌برای تأمین زندگی وجلوگیری از گرسنگی‌بهر کاری‌تن بدهد، گیرم که‌آن‌کارمباح وآزاد وشایستهٔ شخصیت زن هم باشد،آری بالا رفتن‌سطح ثروت درمیان افرادملت بهرهٔ زن‌را نیز از ارث‌بالا خواهد بردوآن مالی است که بجز برای‌خودخرج‌نخواهد کرد،وهمین نیزضامن است که مرد رابزن وفادار وزن رادرنظر مرد دارای احترام‌بسازدو همان‌موجب‌خواهد بود که‌زن بتواند دلیرانه‌ازحقوق قانونی‌خوددفاع بکند ،آن‌حقوقی که‌از ترس روبرشدن باعفریت فقرتوان سوزهمیشه‌از مطالبهٔ‌آن دوری‌میجست.

آیااین‌جوروبیداد سیاسی که‌نفس مردرادرکانون‌سینه‌زندانی و باعث آن میگردد که جام‌لبریز از زهر کشنده خودرا در خانه خالی کند ،وزیردستان‌خودرا تحت فشار تلخکامی‌قراربدهدازاسلام‌پدیدآمده، **آیااسلام جزانقلاب برعلیه‌ستم وقیام برعلیه ستمکاران**است ؟ آیا

بازهم میتوان گفت که این تیره‌روزی‌را اسلام بوجود آورده‌است؟ این همان اسلام است که‌در تربیت وپرورش بشروتشکیل دولت وملت بحدی رسید هنگامیکه عمر بن خطاب میگوید گوش بفرمانم بدهید و اطاعتم کنید!! مردی ازمیان مسلمانان برخواسته ومیگوید ما گوش بسخنت نمیدهیم و فرمانت برای‌ما ارزش‌ندارد‌تا نگوئی این‌لباسی که بخودپیچیده‌ای‌از کجاو از آن کیست!!؟آزادی‌وتربیت‌بجائی‌رسیده که‌عمر با آنهمهٔ‌قدرت خشمگین نشد، بلکه استیضاح‌آن مردمسلمان راستوده وازحقیقت امر لباس طوری آگاهش ساخت تاراضی شدوآنکه گفت اکنون فرمان بده‌تا بگوش جان بشنوم وبجان‌دل اطاعت کنم،این همان‌اسلام‌است که‌زمین‌واهل‌زمین‌آن را یکبار امتحان کرده‌و بخوبی‌شناخته‌است،وامروز باردیگر ما آن‌راخواستاریم، آری این همان اسلام است که اگر بطور صحیح اجرا گردد ، دیگرمردم این تیره‌روزی وبدبختی را که غول آسا براجتماع بشر سایه گسترده و مردم راوادارساختد تاوارونه‌نفس بکشندوواژگونه زندگی بکنند هرگز نخواهند دید ودرپرتو عنایتش دولت وملت طوری نا آلوده خواهدبود که فرمانده وفرمانبر،مانندمردم‌عادی ومعمولی دوستانه وبرادرانه با یکدیگر رفتار نمایندوهمچنین مرد دررفتار بازن وفرزند وزیر دستانش عدالت و خوشروئی ودوستی ویگانگی راشعار خود خواهد ساخت،آیا اسلام‌اصول انسانیت‌را این‌قدر تنزل‌داده،مگر اسلام‌برای‌این‌نیامده که‌مردم‌را ازپرتگاه سقوط‌وبدبختی‌نجات‌بدهدوارزش‌وعیارواقعی انسان‌را بالاو بالاتر ببردتا باین ترتیب درزمرهٔ پاکان آدمیت ودرصف باعظمت برگزیدگان‌قرآن‌بنشانند، قرآن با فرمان بی‌نظیرش بردفتر امتیازات امتیاز ثروت و امتیاز قدرت و نفوذ و امتیاز جاه وجلال قلم بطلان کشیده و برای ابد این‌منصب پست‌را

غیرقانونی اعلام کرده میگوید: ای‌مردم ستوده‌ترین ومحبوب‌ترین شما در پیشگاه پروردگار پاکدامن‌تر وپرهیزکارترین شما است، آنجا نه ثروت بکار است و نه نفوذ وقدرت،ونه سرکشی وجباری. آری هنگامیکه‌عیار ومیزان ارزش بشریت تا این‌اندازه بالا برود، دیگر برای حقیر وناتوان شمردن زن فرصتی نخواهدماند ، بلکه میزان دقیق انسانیت در آنجا خوشرفتاری وخوشروئی مرد با زن وفرزند،وبادیگران خواهدبود و این همان‌میزانی است که پیامبر هوشمند اسلام با بیان روشن آنرا تصویب کرده است ، میگوید بهترین‌شما کسی است که با خانوادهٔ خود خوش‌رفتارتر باشد ومن درمیان شما با خانوادهٔ خود ازهمه خوشرفتارترم و بر همگان روشن است که مقصود پیغمبر از این کلام شیوا زن است .

اندکی دقت دراین‌بیان نشان میدهد که پیغمبر اسلام تا چه‌حدی دراعماق‌نفوس وقلوب مردم‌نفوذ داشته،زیرا که بحکم این‌بیان‌هیچ انسانی نمیتواند با زیردستان خود بدرفتاری کند مگر اینکه در دل و جانش یك رشته عقده‌ها و انحرافات شیطانی کمین کرده و اورا از ارزش انسانیت محروم ساخته باشد .

آیا این‌فرمان عمومی سقوط بعالم غرایزحیوانی و پرتگاه شهوت‌پرستی،ازطرف اسلام صادرگردیده است ؟ آخر کی و کجا اسلام‌بمردم چنین‌اجازه‌ای داده که دور ازتهذیب واصلاح در وادی‌آلودهٔ شهوات وغرایز حیوانی آزادانه و بی‌قید مانند چهارپایان چرا کنند، بلی اسلام بوجود غرائز کاملا اعتراف دارد اما هرگز در پرتگاه سقوط آنرا آزاد و بی‌سرپرست نگذاشته وهیچوقت اجازه نداده و نمیدهد که دیو شهوت چنان خودسرانه بمردم فرمانروائی کند، که انسان‌فقط از روزنهٔ

تنگ غرائز ناپاك بعالم‌هستی وجهان بشریت نظاره‌نماید،اما اینکه‌اسلام، زن ومردرا وادار کرده که احتیاجات غریزهٔ جنسی یکدیگر را تحت قانونی برطرف سازند دلیل برآن نیست که این‌نظام تابناك انسان را از سطح عالی فضایل‌اخلاق بگودال فسادآلود غرائز شهوات سوق‌داده‌است، بلکه مقصود اسلام از این‌الزام این‌است که مردم را ازفشار غریزهٔ جنسی نجات بدهد تا درمحیط‌زندگی اینگونه احتیاجات کوچك‌وضروری، بشر را بخود مشغول نسازد و ازبسیج نمودن نیروی‌خوددرمیدانهای کسب و کمال وعلم‌وهنروعمل وعبادت بازندارد ،وهم‌چنین‌شورش وطغیان نیروی شهوات انسان را بارتکاب جرم و اقدام بعمل نامشروع وادار نسازد ، **ولی باوجود این‌هرگز اسلام مردم را آنچنان آزاد نگذاشته‌که درگنداب شهوات خود تا گردن فرو روند** و با بهره برداری از شوره‌زار کامرانی از زندگانی عالی انسانیت محروم بمانند، وبهمین‌جهت اسلام همه‌جا وهمه‌وقت مردرا بجهاد درراه خدا مأمور و مشغول ساخته، جهادیکه پی‌درپی وبی‌پایان وآمیخته باجزئیات زندگی اوست،و زن را نیز بجهاد جاویدان درتربیت فرزند و ادارهٔ امور خانه وکاشانه مأمور و مشغول نموده تا هردو درزندگی هدفهای بس‌عالی‌تر از حدود ضرورات و شهوات داشته‌باشند . آیا این‌سوء تربیت ازاسلام سرزده ؟ آیا این‌روح کجرفتاری ازاسلام بیادگار مانده؟شاید کسی‌دارای‌آن جرئت وجسارت نباشد که‌بتواندچنین‌تهمت‌ناروائی‌را برپیکر اسلام‌واردآورد،زیراهمهٔقرآن و همهٔ احادیث اسلامی دعوت بتهذیب نفوس است قرآن همیشه بشر را بر کف نفس و خودداری از کارهای ناستوده عادت‌میدهد، همه‌جا و همه

وقت مراعات عدالت وانصاف و احترام بدیگران و انسان‌دوستی‌رابمردم یاد میدهد .

اما آن‌آداب ورسومی که بگمان نویسندگان امروز علت عقب‌ماندگی زن است وچنان پنداشته‌اند که آن باعث شده تا زن در زندان تاریك حیوانیت محبوس و درتنگنای جمودفکر و خرافات گرفتار گردد باید دید که حقیقت آن آداب ورسوم چیست ؟وچگونه‌زن‌را باین بلای جانسوز دچار کرده‌است، آن رشتهٔ آداب ورسومی که ازفراگرفتن علم‌و دانش و از انجام دادن کار و کوشش عاقلانه و از داد وستد و رفتار با اجتماع جلوگیری نمیکند چه‌عیبی دارد و چه ضرری را بزن متوجه می‌سازد . واقعاً بزرگترین جرم و گناه این آداب و رسوم این است که از رسوائی اخلاقی و بی‌حیائی و سبك‌سری وهرزه گردی درخیابانها برای برهم زدن آئین عفت عمومی و از انتشار فتنه وفساد عالمگیر جلوگیری میکند . **دراینجا باید از وجدان این‌نویسندگان‌باوجدان‌بپرسیم!!** فقط زن‌باید با این‌وسائل رسوائی‌پیشرفت بکند ؟ و تنها از این‌راه باید بمقام وشخصیت خود برسد ؟ آیا آن کیست که بگوید یگانه راه‌احراز شخصیت واندوختن تجربه ومهارت این‌است که زن باید درمحافل‌فتنه و فساد و درشکارگاههای صیادان‌ناموس درآید ؟ وخودرا رایگان‌دراختیار هرجوان شهوتران بگذارد ؟ و پس‌ازآنکه دامن‌ناموس دریده شد ونقد عفت ازدستش رفت بداند که آن جوان یك‌شخص پست‌فطرتی بوده و جز استفادهٔ شهوترانی وکامیابی نامشروع و رایگان منظوری ازاین آشنائی نداشته‌است، اکنون میداند که دیگر درچشم وی مانند یك‌همسردارای احترام‌نیست، وبهمین‌جهت‌ازاین‌آشنای دیرآشنا و ازاین‌دشمن دوست‌نما

رو گردان شده و بناچار برای جبران اشتباه گذشته خود را بدام جوان دیگری و آشنای جدیدی میافکند، چنانکه رسم دوشیزگان متمدن و پاشنه‌سائیدهٔ جهان غرب این است . **آیا راهنمایان این جادهٔ خطرناك و پر ازفساد جز کسانی هستند که همه‌جا وهمه‌وقت منظورشان در اجتماع بشریت پخش فحشا و بدکاری است، تا از آب گل آلود استفاده نموده** از آسانترین راه و در کمترین فرصت و بدون مانــع بهوس‌بازی وکامیابی رایگان خود برسند .

آیا وظیفهٔ تعلیم و تربیت و کسب دانش ومعرفت چیست؟ آیا خاصیت تربیت این نیست که انسانرا با اصول صحیح زندگی آشنا سازد؟ آیا برنامهٔ آن جز همان تجربه‌های پاکیزهٔ عملی است که درپیشرفت و ترقی نفوس و اندوختن نیروی عقل تأثیر بسزائی دارد؟.

نویسندهٔ نامسلمانی درمصر بود وهرهفته در یك مجلهٔ هفتگی مقالاتی منتشر میساخت، گاهی با افترا وتهمت و گاهی با اشاره وتصریح میخواست اسلام را درنظرمسلمانان لکه‌دار و سبك نشان بدهد، دائم درنوشته‌های خود ببانوان مصری سفارش میکرد که این آداب و رسوم فرسودهٔ خود را کنار بگذارید و دلیرانه بصحنه اجتماع درآئید و دوش بدوش مردان درآن شرکت کنید، کارخانه‌ها و تجارتخانه‌ها را ازدست آنان بگیرید نه برای اینکه مشکلی را آسان وضرورتی را ازجامعهٔ بانوان بردارید، بلکه فقط برای اینکه این آداب و رسوم را کنار بگذارید و این دژ محکم نما را بشکنید تا شمارا فقط برای زحمات تولن شکن مادری وپرورش و نگهداشتن نسل بشر نخواهند. این نویسنده میگوید چون زن بهستی خود اطمینان ندارد درخیابان سرافکنده وچشم بسته وشرمگین قدم برمیدارد وهمیشه ترس ازوجود

مرد وهراس از اجتماع اورامرعوب میسازد واما وقتیکه تجربه‌های تمدن پرورشش بدهد دربیرون سرفراز و بی‌اعتنا راه میرود، باچشم ثابت ونکته شکاف بمردان مینگرد. این نویسندهٔ غافل چنین فهمیده که چشم پوشیدن و شرمگین حرکت کردن از صفات مخصوص بانوان است ، در صورتیکه این پندار از غلطهای بدیهی است، زیرا که تاریخ میگوید پیامبر بزرگ اسلام در زندگی باحیا تر وشرمگین تر از دوشیزگان بود آیا میتوان گفت که این مرد روشن ضمیر بهستی خود اطمینان نداشت وحقیقت رسالت ومأموریت خطیر خودرا آنطور که شایسته بود بمردم نمودار نساخت؟ آیا آنوقت عزیز فرامیرسد که این نویسندگان بیخرد وسبک سر از این گفتارهای مهمل دست بردارند ؟.

درخاتمه باید گفت جای تردید نیست که زن در مشرق زمین در وضع بسیار بدی قرار گرفته ولی راه اصلاح آن پیروی اززن غربی نیست، زیرا که محیط آن غیرازمحیط شرق است زن غربی دارای شرایط مخصوص و انحرافات مخصوصی است که در مشرق زمین وجود ندارد، بلکه راه اصلاح در زندگی زن ومرد درخاور وباختر و در همه جای عالم برگشتن بنظام درخشان اسلام است .

آری در حال حاضر و درهمه حال یگانه راهٔ علاج وجبران خطاهای گذشته این است که برگردیم وباصدای یکنواخت زنان ومردان، پیران وجوانان، دختران وپسران خودرا به‌پیروی و اطاعت از شریعت بیمانند اسلام دعوت کنیم، و بآئین مقدس آن ایمان بیاوریم ، و دست نیاز بسوی آن دراز کنیم وهمه کوشش وافکار وعواطف خودرا دراین راه بکاراندازیم.

اسلام و نظام تیول

اخیراً شنیدم دانشجوئی بحثی را بجامعهٔ فرهنگیان تقدیم داشته و دراین ارمغان خود ثابت میکند که نظام اسلام نظام تیول بوده است، بگمان خود دراین بحث بیك مقام ارجمند علمی ماژستر رسیده است.

وقتی گفتار این دانشجو وستایش استادانش را شنیدم از روی تعجب با خود گفتم ممکن است دانشجوئی دراثر سوء نیت ویا ازروی جهل ونادانی اشتباهی بکند ویا حقی راوارونه جلوه بدهد؛ اما این دانشمندان بزرگوار واستادان گرامی راچه شد وچرا درفهم مطالب روشن نظم اجتماعی واقتصادی وفهم وقایع تاریخی خود بیراهه رفتند که عاقبت دراین وادی تاریك نادانی سرازیر شدند، ولیکن پس ازاندکی فکر تعجبم برطرف شدو همه را یك بیك شناختم، باز باخود گفتم توچرا بیراهه میروی؟

آیا این استادان همان فریب خوردگان استعمار نیستند؟ که غارتگران ناموس بشریت چشم آنان را کورساخت تانسل جوان آینده رافاسد نموده

وبنفع بیگانگان تربیت کنند؟

آیا اینان همان گروهی نیستند که دانلوب پاشادر تربیت آنان عنایت مخصوصی مبذول داشت ومقدمات سفراروپا را برای آنان فراهم نمود وبا پول این مملکت روانهٔ دانشگاههای اروپا ساخت ؛ تاعلمی را بمعلومات خود افزوده وبرای چنین روزی برای ملت خودارمغان بیاورند و یا بهتر بگویم بجای اینکه کسب دانش کنند درواقع ازارکان حقیقی زندگی خوددور شده وازدین وآئین خود فرار بکنند، شخصیت خودراحقیر وتاریخ وعقاید خود رابی ارزش بشمارند ؟

بازباخود گفتم؛ بلی همان گروهند، دیگر جای تعجب نیست زیرا که میدانستی ازروزاول برای چنین روزی تربیت شده بودند!! اکنون باید بپرسیم که‌ای استادان بزرگ !!حقیقت ومعنای واقعی نظام تیول چیست ؟ واصول وارکان آن کدام است ؟ آیاشما میتوانید مارا راهنمائی کنید؟

حالا برای روشن شدن مطلب دراینجا تعریفی را که دکتر راشدبراوی برای این نظام در کتاب خودبنام نظام اشتراکی که طبعاً ازمنابع اروپائی ثبت کرده است نقل میکنم ، دراین کتاب میگوید نظام تیول عبارت از اسلوبی در تولید است که بارزترین صفات آن تبعیت وپیروی دائمی است .

متخصصین فن میگویند تیول نظامی است که درسایهٔ آن کارگر تولید، کنند. بمالك وآقای خود تعهدات اقتصادی معینی را بایدبپردازد، گاهی این تعهدات بصورت کار وخدمت درکارهای مالك اجرا و گاهی بصورت نقدوجنس باوپرداخت میشود

ودرتوضیح این معنی میگوئیم که اجتماع تیول رابد وطبقه میتوان تقسیم نمود، طبقهٔ اول شامل گروه ملاکین وصاحبان قطعات زمین های زراعتی

وچشمه‌ها وقنوات است.

وطبقهٔ دوم از گروه کشاورزان با اختلاف مراتب آنان تشکیل شده است، زیرا که درمیان این طبقه کشاورزان و کارگران متخصص امور کشاورزی و گروهی از بردگان نیز دیده میشوند، اگرچه عدد طایفه کارگر و برده با سرعت رو بنقصان میرود. بنابراین کشاورزان یعنی تولید کنندگان مواد اولیه کشاورزی میتوانند مساحت معین زمین رادراختیار خود بگیرند و باسرمایه ووسایل کشاورزی خود برای بدست آوردن معاش ولوازم زندگی درآن زمین بکوشند. همانگونه که در منازل مخصوص خود بکارهای ساده و کوچك دستی مربوط که بامور کشاورزی است میپردازند، اما درمقابل یکرشته تعهداتی رانسبت بمالك باید بعهده بگیرند مانند هفتهٔ یکروز کار با وسائل و سرمایهٔ خود در مزارع حصوصی ارباب و انجام یك سلسله خدمات اضافی در موسم زراعتی وتقدیم نمودن هدایا وپیش کشها لازم در عیدها وایامیکه مخصوص ومربوط بمالك است، و همچنین لازم است که غلات وحبوبات خودرا در آسیاب ارباب آرد کرده وشیرهٔ انگور خودرادر کارخانجات مخصوص او بگیرند.

ودرضمن امور مربوط بحکومت وقضاوت راارباب عهده دار بوده باین معنی که هرمالکی تنظیم امور زندگی اجتماعی وسیاسی اهل منطقهٔ خودرا اداره میکرد؛ جزاینکه کشاورزان تولید کننده درسایهٔ این نظام دارای هیچگونه آزادی بمفهوم واقعی که اندکی پس از این بیان خواهد شد نبوده‌اند، درزمینی که مشغول زراعت بوده مالکیت کامل وقدرت برخرید وفروش وسایر تصرفات مالکانه نداشتند، وبعلاوه کارهای رایگان واجباری برخلاف مصلحت خود درزمین‌های زراعتی و باغهای خصوصی ارباب انجام

میداده وهمچنین مالیات‌های گزاف بدون تعیین مقدار ومبلغ هرچه‌ارباب میخواست بمقتضای قانون پیروی از وی‌لازم بود بپردازند ، بدیهی‌است که این گونه کشاورز هنگامیکه زمین‌هاخرید وفروش می‌شد به پیوست زمین ازدست‌مالکی بمالك‌تازه‌نفس‌دیگری منتقل‌می‌شدوهرگز نمیتوانست محل‌کار خودرا ترك کرده و درجای دیگر آزادانه بخدمت مالك دیگر بپردازد .

بنابراین کشاورزان بااین وضع یکنوع موجودی بوده‌اند میــان بردگان زمان گذشته و کشاورزان عصرحاضر، نه‌ازآزادی‌کامل کشاورزان امروز برخوردار بوده‌اند ونه‌قانون بردگی دربارهٔ آنان اجرامی‌شد ،زیرا که‌زمین راکه‌در اختیار کشاورزقرار میگرفت‌مالك‌معین‌میکردد کشاورز هیچگونه صاحب نظری نبود ، وهمچنین مقدار تعهدات و خدماتیکه‌در مقابل آن‌میخواست بدون‌درنظر گرفتن قدرت ورضایت کشــاورز مقرر می‌نمود ودراین مورد خودرا بامقررات وتصرفات سایرمالکین ملزم‌نمیدید، وفقط درنظرارباباان چیزیکه بی‌ارزش بوده خواسته‌های کشاورزان‌رنجبر بوده‌است. **ازاین‌بعد دراثراین‌گونه نابسامانی‌ها درقرن سیزدهم نهضت مهاجرت باصطلاح غیر قانونی‌کشاورزان ، و کارگران کشاورزی‌شروع‌شد** واین‌همان نهضتی‌است که‌دراروپا بنام‌فرار کشاورزان معروف‌است،دراین‌هنگام‌مالکین بمقام‌چاره برخواسته‌اتحادیهٔ‌تشکیل‌دادند و کوششهای فراوان‌بکار بردندتافراریان رادوباره بحوزهٔ‌کارخودبر گردانند همه باهم قرارداد بستند که‌هر کشاورزی بهرقطعه که برسد صاحب‌همان قطعه رسماً مالك آن‌شناخته‌شده‌و همان جانگهداردواین قانون‌جزاینکه هرلحظه‌کاررا مشکل‌تر میساخت نتیجه نداشت وازطرف دیگرهرمالکی

متوجه‌شد که بوجود کشاورز احتیاج مبرم دارد ودراثر همین احتیاج اتحاد اربابان سرانجام نپذیرفت.واین‌قانون باطل‌شده خودبخود کشاورزان پیش برده، پایهٔ آزادی را برای خودپی‌ریزی نمودند،مالکین اینجادوباره بفکرراه‌چارهٔ دیگری افتادند و نتیجهٔ افکارشان این‌شد که‌بجای آن‌خدمات وکارهای رایگان اجباری مالیات نقدی تعیین نمایند و گروه‌زیادی‌از کشاورزان این‌قانون جدید راقبول کردند؟ وازشدت احتیاج مالکین و فرمان روایان‌تیول استعفاده نمودند وعاقبت باپرداختن مالیات‌نقدی‌آزادی شخصی خودراباز خرید کردند ،اگرچه‌این‌ظواهر فریبنده‌سست‌پایه‌تاآخر قرن چهاردهم بیش‌تردوام نداشت ولکن مهم‌ترازهمه چیز این‌است که اصول وپایه‌های اجتماع فاسدتیول کم کم روبویرانی‌نهاده‌وقوانین آن‌یکی پس‌ازدیگری‌متروك‌شد،همینطور درقرنهای آینده‌هرروزضعیف‌ترمیگردید.

این بود ارکان اساسی نظام فاسد تیول که باتمام تفصیلاتش آن‌را از کتاب دکتر براوی نقل کردیم تاصورتش درصفحات‌خاطره‌هاکاملا روشن‌شده‌وباسایر مظاهرزندگی اشتباه‌نگردد ، بنابراین باید دید کی و کجا درنظام اسلام‌تاکنون چنین نظامی پابدوران گذاشته‌و گریبان‌مردم مسلمان راگرفته‌است.

شاید عنوانیکه برای‌بعضی اهل‌بحث موجب اشتباه‌بوده‌ویادشمنان بداندیش آن رادست آویز مینمایند تامگر ازاین‌راه شبهه‌هائی‌دراطراف دین اسلام نمودارسازند، این‌است که اجتماع‌اسلامی دربعضی اوقات بدو گروه مالك‌و کشاورز تقسیم شده‌است ،باین ترتیب که‌عدهٔ کشاورزمسلمان درزمین‌های‌زراعتی عده‌ای مالك‌مسلمان بامور کشاورزی‌پرداختند.ولیکن این‌یك‌عنوانی‌بیش‌نیست‌وهیچگونه‌دلالت برادعای‌پوشالی‌این‌اشکال‌تراشان

ندارد،زیرا که ممکن است بعنوان اجاره‌و یا مضاربه‌این‌عمل انجام گرفته باشد، اکنون برای توضیح بیشتری بر گردیم اصول اساسی نظام تیول را مورد بحث قرار بدهیم تادرمیان نظام تیول وچیزهائیکه دراجتماع اسلامی پدیدآمده مقایسهٔ دقیق بعمل آوریم . برهمگان روشن است که اصول اساسی این نظام استعماری ازچندچیز تشکیل یافته است.

۱ـ پیروی دائم و تابعیت کامل کشاورزی ازمالك نمودارپیکرهٔ حقیقی این نظام است.

۲ـ تعهداتی که کشاورز درمقابل ارباب زمین با دلخواه‌وی بعهده میگیرد ازخصوصیات رژیم تیول بودوشامل چندین‌عمل است که در ذیل خلاصه میشود.

الف ـ انجام‌دادن خدمات رایگان اجباری درمزرعهٔ مالك هفته‌ای حداقل یکروز.

ب ـ علاوه‌بر آن، انجام‌دادن کارهای رایگان اجباری‌در مواقع بخصوص از قبیل آبیاری ودرو کردن محصول وسایر لوازم‌آن.

پ ـ تقدیم کردن‌پیش کشها وهدایا یادراعیاد، وروزهائیکه‌بزندگی خصوصی مالك بستگی‌دارد ، نادیده نماند که اینجا کشاورز فقیر بارباب غنی‌و بی‌نیاز هدیه میدهد.

ث ـ آردنمودن گندم وجوبطور اجبار درآسیاب ارباب (ازبردن نام شیرهٔ انگورصرف‌نظر میکنیم که‌باید درکارگاهاه‌مخصوص‌ارباب‌بعمل آید زیرا که‌در قانون اسلام شراب حرام‌است) .

۳ـ درنظام تیول تعیین حدودومساحت زمین که‌دراختیار کشاورز قرار میگیرد ، ارباب بمقتضای طبع سر کش خود بدون نظر و ارادهٔ

کشاورز تعیین میکند و هر اندازه مالیات که میخواهد در مقابل آن از کشاورز میگیرد.

۴ ــ در این نظام ارباب کلیه امور داوری وقضاوت وخلاصه کارهای مربوط بحکومت را در منطقهٔ نفوذ خود آنگونه که خود میخواهد و شرایط زمان ومکان اقتضا میکند عهده‌دار میشود، بجهت اینکه در نظام تیول قانون عمومی وجود ندارد.

۵ــ از خصوصیات تیول بود که وقتی رو بنا بودی گذاشت کشاورزان بطور اجبار آزادی شخصی خود را با پرداخت قسمت عمدهٔ درآمد خود بدست آوردند. **پس از بیان این حقایق تابناك اینك** تاریخ اسلام در دست رس عموم قرار گرفته باید همگی دربارهٔ همهٔ این مطالب یك یك بحث و تحقیق نمایند تا روشن شود که کی و کجا در این تاریخ چنین نظامی وجود داشته است ؟ .

اما موضوع پیروی و تابعیت دائمی موضوعی است که هرگز اسلام بیرون از دایره بردگی تا کنون برسمیت نشناخته است، وما در فصل سابق اصول وعلل بردگی را کاملا بیان کردیم ودر وسائل آزادی از چنگال آن بطور تفصیل سخن گفتیم ،و گفتیم که در اسلام بعنوان تیول بردگی وجود ندارد، بلکه بردگان هرچه بودند ازطریق جنگ بکشور اسلامی وارد می‌شدند که اگر بطور رایگان آزاد نمی‌شدند ویا باقانون مکاتبه طالب آزادی خود نبودند درمزارع بامور کشاورزی مشغول می گشتند ،ونسبت بمجموع افراد کشور عدد ناچیزی بودند ،اما مراد ازپیروی دائم در نظام تیول اروپائی این گونه بردگی نیست، بلکه مقصود این است که با بودن بردگان گروه دیگری نیز بعنوان کشاورز وکارگران کشاورزی بوده‌اند ،اگرچه درظاهر بردهٔ کسی

نبوده‌اند ولیکن درواقع بردگانی بودندمتعلق بزمین‌های‌زراعتی که‌هرگز نمیتوانستند محل کار خود راترك نموده و از تعهدات ننگین آن شانه خالی کنند.

البته اینگونه بردگی‌ویا پیروی‌دائمی کور کورانه چیزی‌است که تاکنون درنظام‌اسلام دیده‌نشده زیرا که‌ازروزاول‌اسلام هیچگونه‌بندگی وعبودیت‌را جزبرای **آفریدگارجهان** برسمیت نشناخته و هرگزپیروی آفریده‌ای‌ازآفریدهٔ دیگرازاصول اسلام نبوده است .بلی هنگامیکه‌این مولود استعماری‌سرازگریبان بردگی بیرون آورد ودرمحیط اسلامی‌چند روزی دیده شد بمناسبت پیدایش یك‌سلسله علتها بود که کنترل آن از ارادهٔ اسلام‌بیرون بود .وبهمین جهت‌بردگی دراسلام‌یك‌امر عارضی‌ویك رژیم موقتی بود که اسلام برای واژگون ساختنش‌باتمام وسایل ممکنه میکوشید،حتی بردگان رانیز برعلیه‌آن تحریك نمود ودولت اسلامی را برای‌مساعدت‌آنان آماده ساخت.

پس برهمگان واضح است که‌ازنظرپیشرفت اقتصادی ،اسلام‌هرگز بنای اقتصاد خودرا براساس پیروی انسان ازانسان‌دیگر پی‌ریزی نکرده بجزدرحال بردگی که‌سابقاً اشاره شد ومعلوم گردید که درتحت کنترل اسلام نبوده وبرای‌نجات ازآن حال‌غیرعادی آنروز راه‌چاره‌بروی‌وی‌بسته بود ،بناچار چندروزی آنرا برسمیت شناخت ومنتظرفرصت بود تانخل انقلاب آزادی درکانون سینه‌بردگان بثمررسید ونیروی حفظ‌آن درمیان این گروه محروم‌پدیدآمد،وعاقبت‌اسیران‌بردگی بحدبلوغ‌آزادی‌رسیدند، دراین هنگام آن‌فرصت بدست آمد ومورد حداکثر استفاده اسلام قرار

گرفت تاتوانست آزادی رایگان دراختیار این گروه بیرون‌از صف ملت بگذارد

بلکه‌اسلام همیشه اصول اقتصاد خودرا بر پایهٔ آزادی عمل استوار کرده و باایجاد قانون همکاری وخدمات اجتماعی متقابل در میان افراد اجتماع آن‌را تکمیل نموده ، ودائماً دولت را برنظارت‌ونگهداری آن مأمور کرده تاهرجا که‌دید زندگی سعادتمند کسی‌بگرداب افتاد و یابعلت عوارض خارجی ازکارباز ماند دراسرع وقت بدست گیری آنان شتافته و بوظیفهٔ خطیر خودقیام نماید .

پس‌بنا براین هم‌ازنظر پیشرفت روحی‌وهم‌از جهت پیشرفت اقتصادی ازنظام استعماری تیول جلوگیری‌نموده‌وپیش ازآنکه مردم‌ازفشارزندگی بیردگی تیول پناه ببرند آنان‌را ازچنگال زهرآگین‌اربابان تیول‌نجات داده‌است .وهمچنین تعهداتیکه کشاورزان تیول خودرا در مقابل اربابان بانجام آن مجبور میدیدند تاکنون تاریخ‌اسلام برسمیت‌نشناخته وهرگز چنین قانونی دراسلام پدید نیامده وازروزیکه‌اسلام‌اسلام‌است کشاورزان دربرابر اربابان زمین بانجام‌هیچگونه تعهدی‌ناچارنبوده‌اند،زیرا که‌اصول اینگونه بردگی را اسلام ازاول قبول نکرده‌است ودرنظام‌اسلام‌همیشه روابط آزادی میان مالك و کشاورز برقرار بوده یگانه رابطه‌ای که در میان مالك و کشاورزازنظراسلام رسمی‌است‌قانون اجاره ویامضارعه‌است، وبمقتضای قانون اجارهٔ کشاورز هراندازه‌زمین‌را که‌میخواهدونیروی‌جسمی ومالی‌وی‌دراداره کردن آن عاجز نمی‌ماند ازمالك‌اجاره میکندودرمقابل پرداخت وجه اجاره آزادی عمل داشته میتواند بامخارج‌خودزراعت کرده ومحصول آن‌را برای خود برداشت‌نماید ویااینکه‌بمقتضای قانون‌مضارعه

بامالك شرکت میکند ، باین ترتیب که کلیه مخارج کشاورزی بعهدهٔ مالك بوده وهمه گونه فعالیت و کوشش ازطرف کشاورز انجام میگردد ، سپس در آخر سال و هنگام برداشت محصول آزادانه مطابق آئین شرکت سود حاصله را درمیان خود تقسیم مینمایند ، ودرهردوصورت هیچگونه تعهد اجباری وخدمات رایگان و بیگاری وسایر خدماتیکه در نظام تیول معمول بوده است وجود ندارد، بلکه درهردوصورت میان مالك و کشاورز التزام متقابل بوده که درآزادی وحقوق وتعهدات لازم هردوجانب کاملا مراعات گردد .

درنتیجه درمرتبه اول کشاورز دراختیار زمین مورد اجاره و یامضارعه وهمچنین دراختیار مالك مورد نظرخود ودرمرتبهٔ دوم در توافق قیمت اجاره بامالك آزاد است ، هرگاه آن را بنفع خود تشخیص ندهد حق دارد که از بستن قرارداد منصرف شده ودرزمین دیگر و با مالك دیگر قرار دادببندد و مالك نمی تواند مجبورش کند وهمچنین هنگامیکه نظام مضارعه را قبول میکند تعهدات طرفین کاملا بیکدیگر بستگی داشته وضامن حفظ حقوق هردو جانب است وسود زراعت بتساوی طرفین تقسیم میگردد .

پس برخلاف آنچه که درنظام استعماری تیول معمول بوده می بینیم درنظام اسلام مالك غنی و بی نیاز باهدیه ها وعطاهای گوناگون در ایام عید وروزهای بخصوص از کشاورزان خوددلجوئی مینماید ، بویژه درماه رمضان، ماهیکه درمیان مسلمانان دارای احترام است دوستان ورفقا بیش از سایر ایام یك دیگر رازیارت کرده وباحتیاج نیازمندان رسیدگی میکنندواین همان امرصحیح ومنطقی است که باطبیعت موجودات جهان ساز گاراست، زیرا که اصولا ثروتمند بایددست جودرا باز کند وشخص بی نیاز باید با هدیه ها وپیش کشها باستقبال مستمندان بشتابد، فقیر چه وظیفه ای دارد که

بممالك ثروتمند هديه بدهد آنگونه که انسانیت اروپا اقتضاء میکرد.

اما آسیابها درممالك اسلامی معمول است که اشخاص بی بضاعت آنها را اداره کرده وازاین راه کسب معاش میکنند، هرگز دردست مالکین نبوده که کشاورزان راباجبار وادارند، وازاینجاپی میبریم که تاکنون هیچگونه تعهدو التزامی بصورت رایگان اجباری (بیگاری) درنظام اسلام وجودنداشته بلکه بعکس روابط آزادي که همیشه براساس احترام متقابل ومساوات کامل استوار بوده بجای آن بکار میرفته.

واما التزامات ووظایفی راکه اربابان تیول در اروپا بعهده داشتندو درمنطقهٔ نفوذ خود بحمایت کشاورزان خودقیام میکردند وبپاداش حمایت آنان رابکارهای ظالمانهٔ اجباری وبندگی ذلت بـار وامیداشتند ، درست برخلاف آن درنظام اسلام اغنیـا وثروتمندان بدون درنظر گرفتن پاداش داوطلبانه باین وظیفه قیام وباحترام عالم انسانیت ازفقراومستمندان حمایت میکردند، وپاداش این خدمت شایسته راتقرب بخداواظهار وفاداری درستایش پروردگار خودقرار میدادند. واین یك فرق حساس وبزرگی استدرمیان نظامیکه براساس اعتقادوایمان بخداپایدار بوده، ونظامیکه دور ازاعتقادبخدا وبدون ریشهٔ ثابت بوجودآمده وبراساس سودپرستی ومنافع مادی تکیه کرده است ، زیراکه درنظام اولی خدمات اجتماعی بصورت عبادت خدا نموادار شده که انسان دراثرآن بپروردگار خودنزدیك میشود ،ودردومی یك عمل تجاری بوده که ازهر سوبشر میخواهد باکمترین سرمایه بزرگترین سود رابدست آورد که سرانجام غلبه بازورمند بوده ومنافع صاحبان حق پایمال میگردد .

سپس بسومین مرحله رژیم استعماری تیول عطف سخن میکنم وآن

عبارت است ازخودمختاری وخودسری‌مالك درتعیین مساحت زمینی که‌در اختیار کشاورز قرارمیدهد وهمچنین تعیین مقدارخدماتی‌است که‌درمقابل زمین از کشاورزان میخواهد که‌هر دو ازخصوصیات بزرگی‌وخودسری ارباب وزبونی وبردگی کشاورزاست.

وهمه میدانند که‌هیچکدام‌ازآنهادرنظام‌اسلام که‌ازاول برپایهٔ دیگری غیراز آقائی‌ارباب وبردگی کشاورزپی‌ریزی‌شده‌است وجود ندارد، بجهت اینکه درنظام اسلام زمینی‌را که کشاورزاز مالك‌اجاره‌میکندبقدرت‌مالی وآزادی اوبستگی‌داردومالك جزوصول کردن قیمت‌اجاره‌دارای‌هیچگونه اختیاری‌نیست.

وامادرقانون مضارعه‌مقدار زمین‌را که کشاورز درآن‌زراعت‌میکند بنیروی جسمی‌وقدرت‌کارگرانیکه زیردست‌وی‌انجام وظیفه‌مینمایند،(که اغلب فرزندان خود کشاورز است) بستگی کامل دارد . و اینجا خدماتیکه ازکشاورز مطلوب است‌عبارت از مقدار احتیاج زمین زراعتی است که‌مورد توافق طرفین واقع شده‌تاوقتیکه محصولش‌بثمر نزدیك شود.

وامادرسایرزمین‌های‌مالك که بیرون‌ازمحیطقرارداد است، کشاورز سمتی نداشته وبهیچگونه خدمتی‌مجبورنیست .ومهمترین فرقیکه درمیان رژیم استعماری تیول ونظام اسلام‌است درحقیقت این‌است که‌دررژیم‌تیول دونیروی بزرگ حکومت وقضاوت دراختیارمالك است .باین‌معنی که در تنظیم زندگی سیاسی واجتماعی‌حوزهٔ مالکیت‌خودخودسرانه‌نظارت کرده وبهوای‌نفس‌سرکش خود کرسی داوری ومقام‌حکمرانی‌رااشغال‌میکند، اما درنظام اسلام ازاینگونه رفتار ظالمانه وحکومت خودسرانه‌تاکنون‌اثری دیده نشده‌وبلکه موضوع آن‌ازاصل منتفی‌بوده‌است . آری‌هنگامیکه‌این

نظام‌شوم بقارهٔ اروپا سایه گسترده بود برای هیچ یك‌ازدولتهای اروپاقانون عمومی بمفهوم‌قانون وجودنداشت حتی‌قانون‌امپراطوری روم که‌بعداً یگانه پایهٔ قانون گذاری اروپا شناخته شد و این نابسامانی ونبودن‌قانون صحیح عمومی برای‌اربابان‌رژیم‌استعماری‌تیول باندازه‌ای‌خودسری‌داد که‌درحوزهٔ نفوذخودحکمران‌مطلق‌العنان گشتندوقوانین‌جابرانهٔفراوانی‌بنفع‌خودتصویب کردند وباهوسرانی خود احکام را اجرانمودند که سرانجام قوای‌سه گانهٔ قانون گذاری وداوری واجرائی دربست دراختیار آنان قرار گرفت ،وهر یکی درمنطقهٔ نفوذ خوددولتی دردولت تشکیل‌دادند ومادامیکه به‌تعهدات نظامی واقتصادی خوددروقت‌لزوم نسبت بدولت‌مرکزی وفاداری‌میکردند. حکومت مرکزی هیچگونه دخالتی درکارهای ظالمانهٔآنان‌نمیکرد.

ولیکن درنظام اسلام اینگونه ماجرا وجودنداشت ،زیرا که‌درعالم اسلامی همیشه دولت‌مرکزی دارای‌قانون عمومی بود که‌درسراسر ممالك خود دراجرای آن نظارت‌کامل نموده وبرای هراستانی استانداری وداور مستقلی بااختیارات لازم‌تعیین‌میکرد، که‌با کسب‌دستورازحکومت‌مرکزی درحوزهٔ مأموریت خودآزادانه‌بوظایف قانونی‌خودعمل‌می‌نمود،ومادامیکه خطائی ازوی‌سرنزده بود وازحکومت مرکزی‌نافرمانی نمیکرد کسی‌حق نداشت درکارهای اودخالت کند ،وحتی هنگامیکه (بنی‌امیه‌وبنی عباس شاغل مقام خلافت‌شدند) فساددردستگاه‌حکومت‌اسلامی‌رخنه کردوازمسیر قانونی منحرف شده‌بصورت سلطنت وملك موروثی نمودار ساخت ،آنگونه که‌زیبندهٔ‌نظام‌اسلام‌نبود،وهرگزاسلام‌چنین‌حکومترا برسمیت‌نمی‌شناخت، بازهم سایر ارکان اسلام بقدرت خود باقیمانده وبرای ادارهٔ‌نظام‌خودمسلط بود،بنابراین درهمه‌جاو همه‌وقت دولت برتمام شئون اجتماعی‌از کوچك

وبزرگ نظارت داشته‌وقانون‌عمومی‌رادرهمه‌نقاط‌اسلامی مراعات ودرکلیه مناطق مردم‌بتساوی‌درسایهٔقانون‌اختلافات‌زندگی‌خودرا برطرف‌می‌نمودند، واگر اختلافات جزئی‌درمیان مجریانش دیده‌می‌شد از حدود اختلافات دانشمندان‌ومفسرین‌قانون‌تجاوز نمیکرد که‌بطورطبیعی درهمهٔقوانین‌جهان این‌اختلاف وجود دارد ،بهمین جهت هیچ‌وقت هوای نفس‌مالك وارادهٔ خصوصی ارباب تیول دربارهٔ کشاورزان‌درنظراسلام قانون‌لازم‌الاجرانبوده بلکه اراده‌وقانون‌الهی که‌بصلاح عموم‌است، درحق همهٔ افراد مساوی‌ویك نواخت اجراء میشود نداینکه تنها کشاورز بی‌پناه ومالك با نفوذبرای اینکه هردوآزادند درنظر اسلام یکسانند، بلکه دربارهٔبردگان‌وصاحبان برده نیزقوانین بطور یکنواخت بایداجرا شود، گرچه بردگی‌نیزازموارد استثنائی است که‌بشر بواسطهٔ پیدایش‌عوارض خارجی اجباراً مملوك بشر دیگر بشمار آمده. بلی‌جای تردید نیست که‌درپارهٔاوقات درمناطق‌اسلامی پیش آمدهای برخلاف انتظار اتفاق افتاده که داوران بخاطر خوشنودی مالك زمین ویاصاحب شخصیت وقدرتی برخلاف وجدان وقانون داوری کرده‌اندولیکن‌اینگونه‌موارد راهمه‌جاوهمه‌وقت نبایدبعنوان قانون کلی‌و نظام عمومی سندقرار داد ، بجهت اینکه باتصدیق خودارو‌پائیان حقیقت تاریخ اسلام برخلاف آن گواهی میدهد ،چنانکه عاقلانه‌نیست این‌موارد اتفاقی‌رادست‌آویز نموده وسایر صفحات درخشان وبی‌مانند نظام اسلام‌را که‌همیشه درتاریخ بشریت‌نقش‌های‌مهمی‌را ایفا کرده‌است مهمل بگذاریم زیراچه‌بسادیده‌شده که‌داوراسلامی‌بدون‌هیچگونه غرض‌بنفع‌مردفقیری که دارای هیچگونه قدرتی نبوده رأی داده،آنهم‌نه‌تنها برعلیه یك‌نفر مالك عادی ویااستاندار بانفوذ ویا وزیرصاحب قدرتی بلکه علیه شخص

شاغل مقام خلافت که درنهایت اوج قدرت وعظمت بوده، وبا وجود این هرگز ازمقام داوری معزول نگشته وموردانتقام انتقام جویان قرارنگرفته است . وهمچنین نهضت فـرار کشاورزان همانگونه که در ممالك اروپا بوده وقسمتی ازتاریخ آن راتیره ساخته تاکنون در بلاداسلامی دیده نشده، زیراکه کشاورزان مسلمان ازاول درنقل وانتقال آزادبودند نه تنها ازمزرعه بمزرعهٔ دیگری ، بلکه ازاقلیمی باقلیم دیگر درداخل کشورهای اسلامی هیچکس وهیچ قانونی نمی توانست ازآزادی عمل آنان جلوگیری نماید، تا مگرخودمنطقه ای را بر دیگری ترجیح داده ومحیط معینی رامسکن انتخاب میکردند، چنانکه عادت کشاورزان مصری اینگونه بود ولیکن بجزمصریان سایر کشاوزان کمتر بعلاقهٔزمین ومسکن پی بردندو بیشتر بنقل وانتقال پرداختند ودرسرراه آنان هیچگونه مانعی از مـوانع کشاورزان اروپائی وجود نداشت، برای اینکه ازاول درممالك اسلامی آزادی کامل ودر کشورهای اروپائی بردگی وپیروی کامل ازارباب تیول وتعهدات طاقت فرسای آن حکومت میکرد.

اما ازبدست آوردن وخریدن آزادی ازطرف کشاورزان بوسیلهٔ تقدیم مال طبیعی است، که درعالم اسلامی خبری از آن نبوده وعلتش هم خیلی ساده وروشن است،زیراکه همه میدانند دراین نظام این گروه ازاول آزاد بودند دیگراحتیاجی بخریدن آن نبوده است، وبعلاوه دنیای اسلام شامل قطعات زیادی ازبلاد کوچك بود که سکنهٔ آنها برای خوداستقلال داشته و نیازمندیهای عمومی خودرا بارکارهای تجارتی بری وبحری وهمچنین با ایجاد صنایع گوناگون که درآن زمان معمول بودبخوبی تأمین میکردند، وبدیهی است که اینها چیزهائی است که بطورطبیعی وواقعاً چهره تاریك

وملال‌آور نظام استعماری تیول را بگوشه فراموشی میکشیدند

هما نطور این رژیم مرگ باردرقرون وسطی در اروپا سایه گسترده بود و باعث افزودن ظلمت فکری و جهالت روحی شده بود ، ادامه داشت . تا اروپائیان گاهی بوسیلهٔ جنگهای صلیبی وبار دیگردر نبردهای اندلس‌از نزدیك باروح اسلام آشنا شدند ، وراه مبارزه با استعماررا از مسلمانان آموختند ، ازخواب غفلت بیدار شده وخودرا در عصر نهضت قراردادند و تازه بچاره جوئی‌پرداخته ازتاریکی نظام تیول بسوی روشنائی بسیج شدند

همینطور می‌بینیم که نظام‌شوم‌تیول‌هرگزدرعالم اسلامی مادامیکه اسلام‌حکومت میکرد دیده نشد، زیرا که‌نظام درخشان‌اسلام‌بوسیلهٔ‌قوانین روحانی واقتصادی وهمچنین باعقایدپاك ونیروی قانون گذاری خودبچنین نظام ظالمانه اجازه نداده ودرمقابل تحریکات‌آن هیچوقت‌ساکت‌نه‌نشسته وآن نمونه‌هائیکه ازخانواده‌های سلطنتی بنی‌امیه وبنی‌عباس‌نمودارشدبا آن همه قدرت ودیکتاتوری که داشتند بازهم نتوانست بصورت یك‌قانون کلی ونظام‌عمومی‌دراجتماع‌اسلامی‌نمایان‌شودبلکه‌درمحیط کوچك‌خاندان آنها محدودماند ، چراحقاً بایداعتراف کرد، که این‌نظام استعماری در عصرجدید در اواخرحکومت دولتهای عثمانی دراکثربلاد اسلامی دیده شد ، ویابهتربگوئیم هنگامیکه منابع‌اعتقادپاك وایمان بدرستی‌در میان مسلمانان خشك شد وحکومت اسلامی‌بدست خانواده هائی افتاد ، مانند سلاطین ترکهای عثمانی واهثال محمدعلی پاشا وفرزندانش درمصروسایر خانواده‌های خودسر در بلادمختلف عربی کـه ازاسلام بجزنام چیزی یاد

نگرفته بودند این ابر تیره درافق اسلامی پدیدآمد، وبتدریج فضای ممالك اسلامی رادرتاریکی فروبرد تاهنگامیکه روح ناپاك وسودپرست اروپائی طغیان نمود وامواج طوفانش برممالك اسلامی سرازیرشد، این تاریکی روبفزونی نهاد، درنتیجه باانواع نیرنگها روح نیکوکاری وتعاون رادراجتماع مسلمانان فاسد ودوباره بروح بردگی وربونی درمقابل اغنیا تبدیل کرد تاعاقبت ذلت وبردگی فقراء ملت ازنودرمحکمه‌های تفتیش عقایدبا دست امراء ورجال بانفوذ ارباب تیول آغاز گردید، وهنوز هم این رژیم استعماری باتمام وسائل اروپائی درهرنقطه ازجهان که پای انقلاب اصلاحات بآنجا نرسیده زنده است، اماخوشبختانه همه میدانند که این وضع ظالمانه واین ارمغان استبداد هرگزازاسلام نبوده واسلام درمقابل آن هیچگونه مسئولیت ندارد ، زیرا وقتی مسئول شناخته میشود که حکومت کند و واضح است چیزی که امروز دراین بلاد حکومت دارد قوانین ودستور های اروپائی است که یك عده ازنوکران وشاگردان مکتب استعمار از دانشگاههای اروپا ارمغان آورده‌اند وچنان محکم باین قوانین کافره چسبیده اند مانند بردگان که بذلت بردگی می‌چسبند.

درخاتمه بامطالعه دقیق ما میتوانیم ازاین بحث یکرشته حقایق سودمندی رابدست آوریم واینك نتیجهٔ این مبارزات راکه امروزدرجهان کنونی باشدت ادامه داردازاین حقایق استخراج کرده‌وبطورخلاصه‌درچند جمله دراین صفحه نمایان میسازیم.

۱ـ بدیهی است که موضوع مالکیت فی‌حدذاته علت پیدایش نظام استعماری تیول نبوده ، وهیچگونه ارادهٔ انسانی دروی دخالت نداشته تا

اجتماع را بپذیرفتن این رژیم شوم وادار بسازد، بلکه اصول مالکیت یك راه عاقلانه ویکنوع رابطهٔ خردمندانه درمیان مالك وغیرمالك بوده است ، وبهمین دلیل‌می‌بینیم مالکیت‌درعالم اسلامی بوده‌اما کوچکترین اثری از رژیم تیول نبوده‌است،زیرا که این‌نظام درخشان با نظریات دقیق و کوششهای فراوان خود همیشه در میان تودهٔ مردم‌یك‌سلسله روابط و علاقه‌هائی ایجاد کرده که هیچوقت‌باتیول‌ساز گار نیست.

۲ـ برهمگان روشن است که هنگامیکه اروپا تحت سیطرهٔ رژیم ناپایدار تیول قرار گرفت ،نه‌برای‌این‌بود که‌تیول‌یك‌تحول واقعی‌اقتصادی اجتناب‌ناپذیراست ، ناچار بایدکاروان‌بشریت‌ازاین وادی‌پرخطر بگذرد، بلکه اروپا باین گودال‌پرازخطر بدانجهت بطور اجبار سرازیرشد که‌یك نظام صحیح وعقیدهٔ ثابت درآنجا وجود نداشت تا روابط زندگی وافکار مردم رابطورکامل تنظیم نماید واگردرآن سرزمین چنین عقیده ونظامی یافت‌می‌شدچنانکه درعالم‌اسلامی‌بود علاقه‌های اقتصادی وروابط اجتماعی مردم هرگز بی‌نظم وسامان نمی‌ماند وهمچنین تحولات اقتصادی بصورت یك قدرت قهری ونیروی‌اجباری برافکار مردم غالب وازپیش‌رفت بسوی آزادی جلوگیری نمیکرد

۳ـ واضح‌است تحولات‌اقتصادی که نظریهٔ‌ماتریالیستی بعنوان‌تاریخ عمومی‌بشریت درپنج قسمت بجهان معرفی‌میکند که بترتیب عبارت است ۱ـ ازنخستین دورهٔ کمونیستی ۲ـ دوران بردگی، ۳ـ پیدایش رژیم‌تیول ۴ـ سیستم سرمایه داری ۵ ـ شروع دوران کمونیستی دوم، درواقع این مراتب فقط در تاریخ اروپا حقیقت دارد وبجز اروپا تاکنون اجتماع

دیگری بآن نگرویده است، اما سایر نقاط جهان لازم نیست که حتماً از این بی‌راههٔ تاریك اجباری بگذرد، زیرا که ما دیدیم که نظام اسلام در دوران تاریخ خود هرگز بوادی تیول قدم نگذاشت و از این جهت نیز میدانیم مجبور نیست که در آخر سیر خود سر از کوی تاریك کمونیستی در آورد.

اسلام وقوانین کیفری

یکی از موارد اعتراض روشنفکران امروز قوانین کیفری دراسلام است؛ دراین باره میگویند: آیا آن قوانین وحشیانهٔ که آنروز درصحرای سوزان عربستان اجراء میشدچگونه درجهان امروز قابل اجراست؟ آیا رواست که دست بشری بخاطر ربع دیناری بریده شود؟امروز که قرن درخشان بیستم است وعلم ثابت کرده که مجرم و گنهکاریکی از قربانیهای مفاسد اجتماع است، بی‌عدالتی ونابسامانی اجتماع فاسداورا باین بیماری جان سوزدچار ساخته«وبایدعلاجش کرد»هر گزروانیست که دست کیفر بسویش درازشود، **این است شمه‌ای از گفتار روشنفکران دربارهٔ قوانین کیفری دراسلام.** درپاسخ آنان باید گفت که چگونه‌این قرن بیستم اجازه‌میدهد که درآفریقای شمالی چهل‌هزار نفر بشر بی گناه را بخاك وخون آغشته سازند !!؟

اما همین قرن بیستم اجازه‌نمیدهد که‌یك مجرمی‌را بخاطر ارتکاب

جرم بکیفرومجازات برسانند ؟ وبعبارت دیگرقرن بیستم بعقیدهٔ شما دارای یکبام ودوهواست ، وای بحال مردم ازاین الفاظ فریبنده وخوش ظاهر!! چه قدر آنهارا ازحقیقت دور میسازد، هم اکنون باید تمدن قرن درخشان بیستم رابحال خودوا گذاریم تادرمیان امواج متراکم گناهانش سرگردان بماند وما گفتار خودرادر بارهٔ جرم و کیفردر نظام اسلام ادامه بدهیم؛ بلی درغالب اوقات جرم یکنوع تجاوزعلنی است که ازفردباجتماع متوجه میگرددو بهمین جهت درنظرملتها فکرعلاج جرم واجرای مجازات یك وثیقه موروثی و اتصالی است درمیان فرد واجتماع ، وبعبارت دیگر فرد واجتماع پارهٔ تن یکدیگرند،در علاج بیماریهای آنها باید بعاقلانه ترین وجهی کوشید ودراصلاح جامعه نظریـهٔ ملتها متفاوت است ، ورویهمین اصل ملتهای طرفدار فردمانند دول سرمایه داری دنیای غرب درتقدیس فرد کوششهای فراوان بکار برده واورا محور زندگی اجتماع قـرار میدهند ، چنانکه همان کوششها را درپایمال کردن حق اجتماع بکارمیبرند ، برای اینکه قوانین اجتماعی همیشه آزادی فردرا تحت شرایطی کنترل میکند، وسرانجام دامنهٔ این نظریــه بجرم و کیفر کشیده میشود ، وبهمین لحاظ این دولتها دلسوزی عجیبی دربارهٔ شخص مجرم دارند، باین ترتیب استدلال میکنند که مجرم دراصل جنایتکارنبوده بلکه یادراثر بی عدالتیهای اجتماعی یکی ازقربانیهای اوضاع فاسد شده ویادراثرپیدایش یك رشته عقده های روانی منحرف گردیده ، ویا بناراحتی واضطراب اعصاب گرفتار شده ونتوانسته خودش را کنترل کند وبهمین دلیل این دولتها تامیتوانند در تخفیف کیفر گنهکاران میکوشند وبخصوص درجرائم اخلاقی سعی دارند که بیشتر تخفیف

بدهند ، حتی نزدیك است که جرمهای اخلاقی را ازدائره مجازات بیرون ببرند .

در اینجا علم روانشناسی و فلسفهٔ تحلیلی پای بمیدان میگذارد وازنظرروان پزشکی باین مسئله رسیدگی میکند، تامگرجرمرا آزادبگذارد ومجرمرا در ردیف بیماران روحی وعصبی معرفی نماید .

تنها قهرمان این انقلاب تاریخی فروید بود (که بپدر روانشناسی معروف شد) درنظر وی مجرم قربانی ناراحتی‌های غریزهٔ جنسی است که سر منشأ آن خفقان اجتماع وفساد اخلاق وفشاردین و کنترل غرایز جنسی است که بایدآنرا آزاد گذاشت تادرمسیر طبیعی خود روان شود ، وسپس معظم مؤسسات روانشناسی وروان پزشگی از فلسفهٔ فروید پیروی کردند، خواه آندسته ازروانپزشکان که مانندوی فقط غریزه جنسی را مرکز و کانون حیات میدانندویا گروهدیگری که دراصول بااومخالفند ودرهردو صورت مجرم درنظر آنان یك مخلوقی است که از اواراده سلب گردیده است ، ازخود هیچگونه اختیاری ندارد بلکه ازتأثیراجتماع وعلل مخصوص که ازاوان کودکی درمیان آنها پرورش یافته اندك اندك و بتدریج این بیماری عارض میشود، بنابراین این قوم بمذهبی ایمان دارند که ما آنرا جبریهٔ روانی مینامیم ، وبعبارت روشن‌تر درقاموس اینان انسان موجودی است اسیرغریزهٔ جنسی ودربرابر این نیرو هیچگونه اراده و اختیاری از خودندارد ، بلکه بطور اجبار زمام این اشرف مخلوقات در دست غریزهٔ شهوات است، **امامتلهای اجتماع پرست!! کمونیستهادرست بعکس این عقیده دارند،** آنها ایمان دارند که فقط اجتماع محورزندگی و موجود مقدس است ، بطوریکه هیچگاه شایسته نیست فرد برخلاف آن قدمی بردارد،

وبهمین جهت درنظر آنها کیفر ومجازات فردیکه برعلیه اجتماع اقدامی بکند شدیدتروگاهی هم‌شکنجه واعدام است،وبخصوص کمونیستها ایمان دارند که سرمنشأ همهٔ جرمها یك‌رشته علل واسباب‌اقتصادی است‌نه‌پریشانی عصبی وروانی ،آنطوریکه فروید وپیروانش میگویند ؛ زیرا اجتماعیکه اقتصادش پریشان‌شود همه چیزش پریشان میگردد ودیگرممکن نیست که نهال فضائل درآن بارورشود ، وباین‌دلیل درنظر کمونیستها نیز مجازات مجرم جایز نیست ،این‌است‌خلاصهٔ نظریهٔ کمونیستها **امادرخودروسیهٔ شوروی که بعقیدهٔ کمونیستها اقتصادش عادلانه است**من‌نمیدانم پس‌چرا دراین سرزمین اصلاجرائم‌پدیدمیآیدوبرای چه‌منظوری‌داد گاهها تشکیل و زندانها بنامیشود ؟ ونیزنمیدانم چرا پزشکان یهودی‌را بکشتن رهبران حزب کمونیست متهم‌میکنند ؟ وسپس مالنکفی پیدا شده ازآنها رفع اتهام‌نموده ، وکسانیکه چنین تهمتی برپزشکان یهودی بسته بودند بمجازات میرساند ، بهرحال شکی‌نیست که هردو نظریه دارای مقداری حق‌و حقیقت ومقداری باطل وگزاف است ، زیرا همه میدانند که‌علل و شرایط زندگی فرددرتربیت وتکوین شخصیت‌وی دارای اثری عمیق‌است وهم‌چنین عقده های روانی‌نیز گاهی‌انسانرا بارتکاب‌جرم واداشته‌واخلاقش را منحرف میسازد ،اما باوجود این‌انسان دربرابر این عوامل یك‌موجود مسلوب‌الاراده محض که‌فاقد همه گونه‌قدرت‌وشعورباشدنیست**جان مطلب این است‌که بزرگترین عیب روان پزشکان** که‌درتجزیه‌وتحلیل‌نفس انسانی زحمتها کشیده‌اند این است که آنان باتجربیات ناقص‌خودنیروی محرکه رادروجود بشر مورددقت قرار میدهند وهرگز نیروی ضابطه‌و قدرت کنترل و انرژیهای نگهدارندهٔ آنرا منظورندارند،درصورتیکه‌این

فورمولها جزء اصیل و اصل اساسی نفس بشریت است، یك امر عارضی و بیرون از حقیقت نهاد انسان نیست. واقعاً آن نیروئیکه کودك را وادار میکند که ترشحات بدن خودرا ضبط نماید و پس از رسیدن بسن معین از ادرار کردن در بستر خودداری کند، گرچه کسی هم از حالش اطلاع نداشته باشد همان نیرو ذات بشر، و یا مانند ذات اوست، این همان نیرواست که انفعالات و تصرفات اورا کنترل میکند تا نتواند دائم به پیروی از شهوات سرکش روان شود و یا از انگیزه های طوفانی هوا و هوس اطاعت نماید، و از جانب دیگر همه میدانند که علل و شرایط اقتصادی در تکوین افکار و اعمال بشر دارای اثر انکار ناپذیر است، صحیح است که گرسنگی و محرومیت و تنگدستی همیشه بشر را بارتکاب جرم و گناه تحریك میکند و بسقوط اخلاقی و کجرفتاری سوقش میدهد، و از اعماق وجود انسان کینه ها و بغضهای پی درپی و شدیدی را نسبت باجتماع برمیآنگزاند و بارتکاب جرم بیشتری آماده تر میسازد، اما اعتقاد اینکه فقط عوامل اقتصادی تنها چیزیست که روش واعمال بشررا تحت تأثیر خود قرار میدهد غلط و گزاف است، واین گفتار مبالغه آمیز را واقعیت زندگی مردم و وقوع جرمهای پی درپی در اتحاد جماهیر شوروی که بعقیدهٔ رهبران کمونیزم فقر و گرسنگی در آنجا پست خودرا بعدالت اجتماعی واگذار نموده است جداً تکذیب میکند، پس وقوع جرم و وجود مجرم که در سرزمین کانون عدالت اجتماعی ادعائی کمونیستها است حتمی وغیرقابل انکاراست، بلی در اینجا یك سئوال باقی میماند و ما میتوانیم بپرسیم اگر ادعای شما صحیح است پس حدود مسئولیت مجرم از جرم خود چیست؟! آیا سزاوار کیفر است تا مجازاتش کنند؟ ویا نیست؟ تا آزادش بگذارند واسلام نیز موضوع جرم و کیفر را از این جهت مورد بحث و دقت قرار میدهد و هیچگاه قوانین کیفری

را بدون بحث حکیمانه تصویب نمیکند، وهمچنین هیچ قانونی راتا کنون بی ملاحظه اجرا نکرده‌است ، این نظام بی نظیردر این باره نظریهٔ مخصوص دارد که در میان نظامهای جهان بی سابقه‌است، یك نظریهٔ حکیمانه‌ایست که گاهی با نظریهٔ دولت های طرفدار فردو گاهی بارأی دول طرفدار اجتماع موافق است ،ولیکن دائم میزان عدالت وانصاف در دست اوست ، و بهمهٔ علل ومناسبات محیط آشنائی کامل دارد ،وبسوی جرم و گناه‌درآن واحد از طرفی بادیدهٔ فردمجرم ،وازطرف دیگر باچشم اجتماع مظلوم مینگردوسپس در میان این دونظروبا ملاحظهٔ ظالم ومظلوم و کیفیت وقوع جرم یك مجازات عادلانه تصویب مینماید، که هم بادانش صحیح موافق وهم بامنطق سالم سازگار است ، هرگز تابع نظریهٔ کج وپیروهوا و هوس ملل وافراد نیست ، اسلام قوانین رابرای مجازات مقرر میدارد که خود بخودمانع از وقوع وارتکاب جرم است، آری قوانین کیفری اسلام درنظر ناظران سطحی وبدون فکرودقت دورنمای بی رحمانه‌ای دارد ، اما درهنگام اجرا همهٔ جوانب کار رادربارهٔ جرم ومجرم درنظرمیگیرد وتایقین حاصل نکند که مجرم بدون مجوز مرتکب جرم شده و شبههٔ اضطراری در کار نبوده هرگز گناهکاریرا کیفر نمیدهد، مثلا ببریدن دست سارق فرمان میدهد ، اما دست هردزدی را که نمیبرد، بلکه اگردراین میان شبهه ای باشد که سارق ازفشار فقروگرسنگی مرتکب سرقت شده هرگزاو را مجازات نمیکند، وهم چنین مجازات زن ومرد زناکار راسنگ باران قرارمیدهد، اما این حکم قابل اجرا نیست مگر بادوشرط : یکی اینکه زن ومرد زناکار هردودارای همسرقانونی باشند، ودوم اینکه چهارنفرشاهد عادل با شرایط مخصوص دریك دادگاه باتفاق کلمه برعلیه آنان گواهی بدهند، و

بعبارت دیگر چهار نفر عادل با یك جملهٔ اتفاقی بدون کم و زیاد کوچکترین حرفی در محضر داور اسلامی گواهی دهند که در هنگام ارتکاب عمل نامشروع غریزهٔ جنسی دیده‌اند. و بهمین قیاس اسلام در تمام مراحل قوانین کیفری این نکات را مراعات کرده‌است، و هم اکنون ما این مسئله را از یك اصل صریح اسلامی مورد بحث ودقت قرار میدهیم که در زمان عمر بن خطاب اتفاق افتاد ، و باوجود اینکه عمر یکی از قانون دانان بزرگ اسلام وفوق العاده در اجرای قوانین بی گذشت بود، بطوریکه ممکن نبود کسی بتواند اورا در این باره متهم بسازش نماید، ودر عهد خلافتش در یك سال قحطی که گرسنگی وتنگدستی از هرسوزندگی مردم را تهدید میکرد حکم سرقت را اجرا ننمود، بعلت اینکه شبههٔ اجبار بسرقت ازفرط بیچارگی و گرسنگی موجود بود ، و بهمین جهت از اجرای حکم سرقت خودداری نمود ، ودیگر داستانیکه درذیل خلاصه میشود: دردلالت باین مطلب رساتر ودر اثبات این اصل روشن‌تر است، میگویند در زمان خلافت عمر گروهی از جوانان ابن حاتب ابن ابی بلتعه شتر مردی را ازطایفهٔ مزینه دزدیدند، وپس از کشف سرقت دزدانرا نزد عمر حاضر کردند وآنان نیز بدزدی اعتراف نمودند، یکی ازمسلمانان بنام کثیر ابن الصلت ببریدن دست آنها اشاره کرد، وقتی که عمر متوجه شد ، حکم این قاضی را نقض نمود وسپس رو بحاضرین کرد و گفت بخدا قسم اگر نبود اینکه من یقین دارم شما این جوانهارا بکار وامیدارید و گرسنه و بی‌چاره نگهمیدارید، حتی اگر یکی از آنان بخوردن حرامی اقدام کند ازفرط گرسنگی ودرماندگی بروی حلال میگردد ، مسلماً این دستها راقطع میکردم، ولیکن با اجبار! چه میتوان کرد؟ وپس ازاین بیان رو با بن حاتب کرد و گفت بخدا قسم! اکنون که با این

دلیل دست این جوانها راقطع نکردم وچون توباعث شدی که آنان دزدی بکنند ومن نتوانستم حکم خدا را اجرا کنم خسارت آنرا از توچنان بستانم که تازنده‌ای ناراحت شوی ! ! وبعد از آن از صاحب شتر پرسید شترت بچند می‌ارزید ؟ گفت، چهارصددرهم، با بن حاتب گفت بروهشتصددرهم باین مرد بپرداز، بنابراین باتوجه باین داستان تاریخی یك اصل روشن وتأویل ناپذیر بدست میآید وآن این است که آن علتهائیکه موجب ارتکاب جرم میگردد، گاهی مانع ازاجرای قانون مجازات است وبلکه تعطیل قانون مجازات دراین گونه موارد خود عمل بگفتار پیامبر روشن ضمیر اسلام است ، زیرا این رسول هوشمند میفرماید که باوجودشبهه‌هاازاجرای قوانین کیفری دست بازدارید، پس وقتیکه سیاست اسلامی را درتصویب واجرای قوانین کیفری بدقت بررسی میکنیم بیك حقیقت مسلمی میرسیم که دردرجهٔ اول این نظام بی نظیر دردور نگهداشتن اجتماع ازعلل فسادواسباب جرم دقتهای لازم را بکاربرده‌است، و بااین پیش بینی‌های حکیمانه‌قوانین کیفری را برای جلوگیری ازوقوع جرم تصویب میکندواطمینان دارد که این گونه مجازات دربارهٔ کسانیکه بدون مجوز مرتکب جرم میشوند عادلانه است، روی این حساب اگردر اجتماع بحرانی پیش آید که نتواند ازوسائل اجبار بجرم وجنایت جلوگیری کند،ویا یکنوع شبهه‌ای پدیدآید که نتوان حقیقت رابدست آورد ، دراین مورد بهمین لحاظ مجازات ساقط و قوانین کیفری تعطیل میگردد ،وبناچار داوراسلامی یامجرم راآزاد میکند ویا نسبت بدرجهٔ اجباروحدود مسئولیت مجرم تخفیف داده، بکیفرسبك تری محکومش مینماید ،مثلا اسلام درتوزیع ثروت آن قدر عادلانه میکوشد که بنیان فقر اجتماعی راویران سازد ،چنانکه در زمان کوتاه خلافت عمر ابن

عبدالعزیز دراجتماع اسلامی فقری نماند ، و دولت را مسئول کفالت و سرپرستی افرادقرارمیدهد **و باقطع نظر ازدین و آئین وجنس ورنك و وزمان ومکان همه‌بشر رادرزندگی اجتماعی‌یکسان میداند‌بودولت** ناچار است برای‌افراد اجتماع خود کارهای آبرومندانه ایجادنماید،اگر دولت ازایجادویا بعضی افراد ازانجام کارنـاتوان شدند بـاید از خزانه دولت هزینه زندگی‌آنان‌پرداخت گردد،وبااین‌ترتیب‌اسلام‌ازوقوع دزدی جلوگیری‌میکند،وباهمهٔاین‌پیش بینی‌های‌لازم بازهم درجرمی که اتفاق میافتد تاتحقیق وبررسی‌کامل واطمینان حاصل نکند که‌مجرم مجبورنبوده مجازاتش نمیکند ، ونیزاسلام نیروی غریزهٔ جنسی را برسمیت میشناسد، ومیزان فشار واصرار آنرادروجود انسان‌بخوبی میداند،امادرآرام‌ساختن این‌غول خطرناك ازراه مشروع ازطریق قانونی اقدام کرده‌همیشه‌اسیران شهوت‌را بازدواج‌تحریص‌وتحریك‌میکند؛واگربودجهٔازدواج کسی کسرآمد ازبیت‌المال‌وبعبارت دیگرازصندوق وزارت‌دارائی میپردازد ،وباین‌ترتیب در انجام‌مراسم ازدواج بامردم همکاری مینماید ، وهم چنین اسلام‌درپاك نگهداشتن اجتماع از وسائل فریبنده شهوت انگیز شیطانی که انسانـرا بسوی‌بدکاری‌سوق میدهد کوشش‌های‌فراوان بکارمیبرد وباتعیین‌ونشان‌دادن هدفهای بزرگ که‌بتواند این‌نیروی پرجنب وجوش رانجات داده وبسوی خیر وسعادت ابدی‌متوجه‌بسازد راهنمائی‌میکند، وبامشغول ساختن‌اوقات فراغت وبی‌کاریرا بستایش‌وتقرب‌پروردگار انسانرا دلداری میدهد، وباین ترتیب حکیمانه از موجباتیکه جرم را قـانونی و مجازات را تعطیل و مجرم‌راتبرئه کندجلوگیری‌مینماید،وبازهم‌باهمهٔاین‌پیش‌بینی‌های‌احتیاطی بکیفربزه‌کاران‌اقدام نمیکند،مگرآنکه‌یقین‌بداند که‌مجرم برای‌شکستن

قانون وهتك احترام اجتماع بعمل نامشروع مبادرت کرده وفقط برای سقوط در عالم حیوانی وفرورفتن درمنجلاب شهوات جرم را انجام داده است ، وبازهم این گنهکار را بمجازات نمیرساند مگر اینکه چهار نفر شاهد با شرایط بخصوص بجرم او گواهی بدهند، بلی امروز یگانه چیزیکه بنظر میرسد این است که احوال اقتصادی واجتماعی واوضاع اخلاقی کنونی همه جا و در همه وقت جوانانرا ازازدواج دور و بفساد وجرم وجنایت نزدیك و نزدیك تر میسازد ، وبعبادت آسان تر با وضع کنونی بدست آوردن حلال مشگل تراز حرام وازدواج مشروع گرانتراز حرام نامشروع است، واین یك حقیقتی است مسلم وانکار ناپذیر، ولیکن اسلام تجزیه بردار نیست یا باید بهمهٔ قوانین آن عمل کرد ومسلمان شد ویاهمه را ترك کرد وراه دیگری پیش گرفت ، بهرحال هنگامیکه این نظام تابناك زمام حکومت را بدست بگیرد هرگز این وسائل جنون انگیزیکه جوانها را بپرتگاه سقوط میکشاند درمحیط حکومتش، واین زنان شهوت باریکه نونها الان بشر را مرتب ومدام درشهوت زارهای سوزان مینشانند ودرعالم بی بند وباری سرگردان میکنند وجود نخواهند داشت.وهرگز این ستارگان سینماها با بدنهای عریان وشهوت زا درصحنه های فیلم نمایان نخواهند شد ، واین مجله های رسوا و این خوانندگان ونوازندگان رسواترو این فتنه های جنون آمیزدر سرراه بشر آماده پذیرائی نخواهند بود!!!؟ وهمچنین این فقر جان سوزواین تهی دستی توان شکن که جوانان ماراازنعمت ازدواج وازتأسیس سازمان خانواده محروم میسازد ازممالك اسلامی بیرون خواهد رفت ، واضح است که دراین زمان عدالت آمیز یعنی زمان حکومت اسلامی فقط وفقط از مردم فضائل انسانیت وخیرو سعادت مطلوب است وبدیهی است

که آنها نیز بر کسب فضائل اخلاق ورسیدن بمقام عالی انسانیت تواناتر خواهندبود، ودر بارهٔ گنهکاران ومجرمین درغیراز محیط عذر، قوانین کیفری باشدیدترین وجهی اجرا خواهد شد ، وبهمین ترتیب است رفتار اسلام با سایر کیفرها ، برای مراعات احتیاط ، اول در دورنگهداشتن اجتماع از آلودگی های فساد کوشش میکند وسپس هنگام پدید آمدن شبهه‌ها از مجازات مجرمین دست نگهمیدارد. **بنابراین کدام نظامی درجهان تا باین درجه ازعدالت رسیده است؟** یا کدام نظامی را عادلانه‌تر ومنصفانه‌تر ازاسلام سراغ دارید ؟ واقعاً آن اروپائیهائیکه مسلمانهادر اجرای قوانین کیفری ازخرده گیری آنهامیترسندبرای آنکه آنان این قوانین راوحشیانه میدانند ودراجرای آنها در بارهٔ فرداحساس حقارت وبی احترامی میکنند بعلت اینکه همان اروپائیان هنوزهم در مسئله جرم و کیفربطور دقیق و ازروی حقیقت بامنظور اسلام آشنا نیستند؛ وچنان گمان میکنند که مانند قوانین مجازات عصر تمدن خود همیشه خطا بوده ودر بوته آزمایش اجرا میگردد ، وروی اصل همین پندار غلط درنظرخود مجسم کرده‌اند که در اجتماع اسلامی همیشه یك قتلگاه خطرناك آماده است ، ودر آنجا دائم یکی را تازیانه میزنند ودیگری رادست میبرند، ودر گوشهٔ دیگر نفس شخص ثالثی درزیرخروارها سنگ بشماره افتاده ونالهٔ جان سوزش فضارا پر کرده است ، اما خوشبختانه امروز همه میدانند که این پندار نادرست است ، جان مطلب این است که قوانین کیفری اسلام بجهت سختگیریهائیکه در اثبات جرم بکار برده شده کمتر بمرحلهٔ اجرا میرسد، و بهترین شاهد گفتار ما این است که بخوبی میدانیم درممالك اسلامی حد سرقت در ظرف چهار صد سال بیش ازشش بار اجرا نگردیده واز اینجا

بدست میآوریم که تصویب این گونه قوانین برای پیش‌بینی وجلوگیری از وقوع جرم واجرای کیفر بوده وبیشتر جنبهٔ ترساندن در آنها منظور گردیده، است ، همان طور که آشنا شدن ما بسلیقهٔ مخصوص اسلام در دور نگهداشتن اجتماع از وسائل جرم وفساد قبل از آنکه مجرمی را کیفر دهد ما را بیش ازپیش بعدالت اسلامی آشنا وامیدوار میسازد، که در موارد خیلی کم این حدود رامیتوان اجرا کرد، پس باتوجه باین حقایق انکارناپذیر دیگر این فرنگیان وفرنگی مآبان هیچگونه دلیلی ندارند که از تطبیق واجرای احکام اسلامی بترسند، جز اینکه خود همه گنهکار ومجرم وسزاوار کیفر باشند ، وجز اینکه در نظام اسلام مجوزی نیست که جرم وجنایت راقانونی بسازد، وآنانرا بارتکاب مفاسد تحریك نماید، آری این قوم دراقدام بجرم ونشان دادن بدنهادی خود اصرار وپافشاری دارند ، بلی در این مورد شبهه‌ای پیش میآید زیرا ممکن است بعضیها گمان کنند که از این بیان معلوم است که هیچ یك از قوانین کیفری در اسلام قانون واقعی نیست ، بلکه دور نمای قانون ومجازات است، ارزش واقعی ندارد ، درپاسخ میگوئیم که این پندار صحیح نیست، زیرا که وجود این قوانین برای ترساندن افرادیکه در ارتکاب جرم مجوز عاقلانه ندارند، وبا وجود این در نهاد خود تمایل بجرم وجنایت احساس ودر نفس خود عشق وعلاقهٔ مخصوص بفساددرك میکنند لازم وضروری است، بنابراین هرجا که وسائل تحریك بجرم وفساد آماده بود واین اشخاص با آن وسائل روبرو گردند ؛ اول درخاطر خود یك رشته مراجعات پی‌درپی انجام میدهند وقبل ازاقدام بجرم اندیشه‌های کیفر ومجازات ورسوائیهای ناشی از آنرا درخلوتگاه فکر بسیج میکنند ، وسرانجام از ترس مجازات و رسوائی ازاقدام بگناه منصرف شده ، وبرنفس سرکش خود پیروز واین دشمن داخلی

رامغلوب میسازند، بلی حق مسلم هر اجتماعی این است که مادامیکه در راه خیر وسعادت پیش میرود وهمه را در پرتو عنایت خود میپروراند از دست درازی ستم وستمکاران بارواح خود وبعرض وناموس وبدارائی وثروت خود آسوده باشد، واطمینان حاصل کند که هرگز دست تجاوز بسویش دراز نخواهد شد، وبعلاوه بدیهی است که اسلام هرگز از علاج کجرفتاران وآنانکه بدون مجوز عقلی مرتکب جرم میشوند هیچوقت خودداری نکرده است ،وهروقت جرمی را کشف کرده مجرم را بدون مجازات آزاد نساخته وهیچگاه مردم را بچنگال گرگ انحرافات روحی واخلاقی نسپرده است، این است خلاصه داستان قوانین کیفری در اسلام، که جوانان روشن فکر امروز از دورنمای آن میترسند وبعضی قانون دانان برای اینکه اروپائیان آنهارا بوحشیت وانحطاط نسبت ندهند از دیدن سایهٔ این قوانین حکیمانه فرارمیکنند!!، آیا این جوانان روشن ضمیر وتحصیل کرده واین قانون دانان عالیمقام تا کنون توانسته‌اند حکمت وفلسفه این تشریع درخشانرا بخوبی درك کنند!!؟ البته پاسخ این پرسشهارا باید در ضمیر خود آنها جستجو کرد.

اسلام وارتجاع

روشنفکران امروزدرمقام اعتراض بمسلمانان میگویند : آیاشما میخواهید که ماافکار ووجدان خودرا تعطیل وتبعید کرده وخودرا بااوضاع کهنه وفرسوده مقیدسازیم که درمحیط امروز پذیرفته نبوده وارزش خود را ازدست داده وبازندگی جدید ومنطق صحیح سازگار نیست ؟آیامیخواهید بازهم باآداب ورسومی بسازیم که برای غیرازمحیط ما بوجود آمده؟ وبا زندگانی مردم محیط خودسازگار بوده، ومأموریت خودراانجام داده ووظیفه خود را بپایان برده است ؟ وامروز درردیف وسائل ارتجاع قرار گرفته واز موانع تمدن وترقی بشمار آمده؟ واز وسائل سلب آزادی بشر محسوب میگردد ؟.

دردنیای کنونی بازهم شما بتحریم ربا اصرار دارید؟درصورتیکه امروزربا یك ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است که هرگزاقتصادجهان مترقی نمی تواند ازآن بی نیاز بماند، باز که برجمع وتقسیم زکوة برمستمندان محلی

علاقه دارید ؟ وحال آنکه موضوع زکوة علاوه براینکه بشخصیت وآبروی فقرا لطمه میزندوهمهٔ مستمندان محل میدانند که فلان ثروتمنددرباره آنان بذل وبخشش میکند ،درنتیجه همیشه خودرادرمقابل آن کوچك و حقیر شمرده ودرمقابل قدرت ونفوذش ستایش خواهند کرد وباقوانین ونظام دولت های مترقی امروز سازگار نیست !! .

وهم چنین برای برچیدن بساط می ومیگساری قمارو قمار بازی هنوزهم اصرار میورزید ؟ واز اختلاط زن ومردوتشکیل مجالس شب نشینی ورقصهای دسته‌جمعی اجتناب دارید؟وهنوزهم رفاقت ودوستی پسران و دختران جوان راننگ وعار میدانید ؟ وحال آنکه همهٔ این مسائل از لوازم ضروری اجتماعی بوده و ممکن نیست بشر امروز از آن بی نیاز باشد، واز لذائذ آن بهره‌برداری نکند ،زیرا که این اموریك زشته جهش وجنبش است بسوی ترقی وبناچار باید پیش بیاید ویك سلسله جبر تاریخ است که بعقب برنمیگردد ، وای برشما ای مسلمانان چه سیرمعکوس وعقب گردعجیبی راپیش گرفته ومردم بی حبررا بسویش میخوانید **این بودخلاصهٔ داستان یاوه سرایان شبههٔ ارتجاع در اسلام** اما گفتاراین گروه روشنفکررادارای دوعنوان میتوان فرض کرد،ازطرفی صحیح ودرست وازطرفی غلطونادرست باین ترتیب صحیح است که اسلام ربارا حرام کرده ولیکن غلط است که ربا یك ضرورت شکست ناپذیراقتصادی است، برهمگان واضح است که امروزدرعالم دونظریهٔ بزرگ اقتصادی وجوددارد که سازمان خودرا ازاول برپایه رباپی ریزی نکرده‌اند ؛وآنهاعبارت ازنظریهٔ اسلام ونظریهٔ کمونیستی است باآن همه اختلافهای فاحش که دراصول وفروع باهم‌دارند، بایك فرق بزرگ که نظام کمونیستی امروزهمهٔ نیروو قدرتیکه بتواندنظام واقتصادیات خودرااجرا

کنددردست گرفته وبرای پیشرفت مقاصدخود آنهارا بکارانداخته واسلام هنوز همهٔ نیروی خودرا بسیج نکرده است وباوجود این هرروز روبتکامل میرود.

آری بحکم طبایع موجودات جهان وبمقتضای دلیل‌هائیکه امروز درانقلابات ومبارزات نقاط مختلف عالم دیده میشود اسلام سرانجام بآن قدرت عالمگیر خودخواهد رسید، وهمهٔ این مبارزات دامنه‌دار واین انقلابات پی در پی ازیك جنبش جدید وعمومی اسلامی نوید میدهد.

وبدیهی است هنگامیکه اسلام حکومت رسمی خودرا آغاز نماید دراولین فرصت اقتصادیات خودرا براساس غیراز ربا استوار خواهد کرد، زیرا که ضرورتهای اقتصادی هرگز نمیتواند آنرا عاجز کند تا بتصویب قوانین ربا ناچار گردد، چنانکه امروز کمونیستها نظام خودرا باربا توأم نساخته‌اند واین ضرورتهای ضرورت‌نما آنهارا ازپیش‌رفت مقاصدخود عاجز ننموده است بنابراین ربا ازاول یك امرضروری نبوده که دنیای امروز نتواند اززیربار آن شانه خالی کند، بلکه فقط ضرورتی است درعالم سرمایه‌داری زیرا که این رژیم استعماری بخیال خود نمیتواند بدون ربا پایدار بماند وباوجود این دانشمندان بزرگ اقتصادی دردنیای سرمایه‌داری مانندد کتر شاخت امرور برعلیه نظام رباسخن میگویند، ورسماً اعلام میدارند که نتیجهٔ حتمی ربا درجهان این است که سرانجام وبامروز زمان ثروت درردست عدهٔ کمی از مردم انباشته ورفته رفته مجموع اجتماع بشرازآن محروم گردد ، ودراثر تورم ثروت میلیونها نفر بشر ببندگی وبردگی طبقهٔ ممتاز ثروتمندو سرمایه‌دار درآیند ،وما بدون خواندن علم اقتصاد مصداق این بردگی شوم را در دنیای سرمایه‌داری امروز بخوبی درك میکنیم ، **آری یکی از بزرگترین معجزات**

اسلام این است که اصل ربا و احتکار را که محکم‌ترین پایه‌های سرمایه داری است هزار سال پیش از پیدایش نظام سرمایه‌داری قدغن کرده است،
زیرا آن خدائی که این دین را فرستاده و آن خالقی که این نظام را وضع نموده همهٔ ملت‌ها را یکسان میدید و همان خدای دانا و توانا بخوبی میداند قطع نظر از اینکه ربا موجب بروز کینه و انگیزش دشمنی و اختلافات اخلاقی ملت‌ها است عاقبت چه زیانهای جبران ناپذیری در عالم اقتصادی خواهد داشت.

عجب از عجب تر این است که یك نویسنده مسلمان مصری در یکی از مجلات هفتگی برای اینکه اسلام در تحریم ربا پافشاری نموده از آن انتقاد میکند!! درصورتیکه خود او از آئین کمونیستی که براساس غیر ربا استوار است باآغوش باز استقبال میکند و روزی از اسلام انتقاد کرده که عالم سرمایه‌داری از ترس عواقب خطرناك ربا کم کم و بتدریج خودرا بکمونیستی نزدیك ساخته و بلکه بنرمی و نهانی تبدیل بکمونیستی میگردد. پس روی این اصل موضوعیکه این نویسنده روشن فکر عنوان کرده خودش از روی فهم و ایمان بآن نگرویده است، بلکه فقط غرضش این است که ازروی شهوت نفس و بدون اراده صحیح آنهم یورشی باسلام برده و از این راه خود را بقافله روشنفکران امروز رسانده باشد.

بازهم یکی از عجایب روزگار این است که یك نفر وزیر مسلمان که جوانی خود را در صورت دین و درلباس مسلمانی گذرانده است برای جلب خوشنودی سرمایه‌داران بیگانه و خوش آیند اربابان سرمایه‌دار، درمقام رفع تهمت جمود فکری از اسلام چنین میگوید «اکنون دیگر آن وقت فرارسیده که اسلام برگردد و ربا را در جهان قانونی و رسمی اعلام کند، تاما بتوانیم خود

را باتحولات نوپدید تمدن روز که بار با پایه گذاری شده هماهنگ سازیم، واز کاروان تمدن بشریت امروز عقب نمانیم». وبا این ترتیب رضایت سرمایه‌داران وخوشنودی اربابان خودرا باغضب پروردگار قهار بدست آورده است، واگر این شخص بگفته خود مؤمن واین طور از تحولات اقتصادی استقبال میکند مسلماً نادان‌ترین مردم است که تاکنون بتحول اقتصادی گرویده است، بلی واقعاً امروز ربا نسبت بوضع ما مسلمانان یك ضرورت ذلت زاست زیرا که امروز اقتصادیات ما بطور کلی بوامهای سنگین بیگانگان تکیه کرده است، اما تن دادن اجباری باین صورت ننگ بار تامدت عمرش بگذرد چیزی، وایمان آوردن بآن تحولات وپیشرفتهای خیالی چیز دیگری است، واگر آن روز فرارسد ومسلماً هم خواهد رسید که اقتصاد ما درهمه عالم استقلال پیدا کند وبتواند روی پای خود بایستد وروابط ما باسایر دول وملل عالم براساس آزادی متقابل باشد نه براساس ذلت کرنش وستایش، درچنین روزی بخواست خدا اقتصاد خودرا روی قواعد اسلام بپاداشته ورباراحرام خواهیم ساخت، وعاقبت روزی بجهان وجهانیان پیش روو رهبر شده ومترقی ترین اوضاع اقتصادی را بدنیای آینده نشان خواهیم داد **اما موضوع زکوة درفصل گذشته بتفصیل درباره آن سخن گفتیم** بطوریکه دیگر مجال شبهه وتردید دراوصاف آن نماند، درآنجا گفتیم که آیا زکوة احسان است که ازطرف ثروتمندان بفقرا داده میشودو یا یك حق قانونی ملی است که دولت ازجانب پروردگار قانون گذار اغنیا را بپرداخت آن مأمور ساخته است، فقط شبهه دراینجا درمحلی بودن زکوة است وبعبارت دیگر میگویند چرا باید زکوة درمحل خود تقسیم شودو بدولت مرکزی حمل نگردد.

آری انسان بسفاهت ونادانی این گونه مردم روشنفکر باید بخندد !!

زیرا آنان وقتیکه می بینند یك نظامی سر از گریبان دنیای غرب متمدن امروز بدر آورده از خوشحالی در پوست نمیگنجند و برای بزرگداشت آن از تعجب دهنها را تا بنا گوش باز کرده و تحولات غلط تمدن جدید را یك الهام شکست ناپذیر آسمانی میدانند، درصورتیکه همان نظام از طریق اسلام وارد شده و بخیال همین روشنفکران بی فکر رمز عقب ماندگی و انحطاط و جمود فکری جامعه معرفی گردیده است.

آخرین تحول و بهترین پیشرفتهای نظام اداری در امریکا عدم مرکزیت کامل، و خودمختاری عالی محلی در همه ایالتهای جمهوری متحده است باین ترتیب که هر دهکده دارای یك وحدت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که در حدود خود آنرا باشهرستان و شهرستان را با استان و استان را با حکومت مرکزی ایالات متحده مربوط میسازد، و در این واحدهای استقلالی مالیاتیکه انجمن‌های محلی دهستان با نسبت معین مقرر کرده اند بصندوق دارائی محل پرداخت میگردد تا در رفع احتیاجات خود محل مانند تعلیمات فرهنگی وامور بهداشتی و وسائل مخابراتی و سایر خدمات اجتماعی بمصرف برسد و پس از برداشت این مخارج اگر چیزی اضافه ماند، بحکومت شهرستان و یا استان تحویل میدهد، و درصورت کسر بودجه نیز از همانجا کسری را جبران میکنند و این نظام بسیار عالی است، زیرا امور اداری را عملا توزیع میکند تا همهٔ بارسنگین بعهده حکومت مرکزی که مسلماً نمیتواند از نیازمندیهای واحدهای کوچك و دورافتاده اطلاع دقیق بدست بیاورد و یا بجهت دورافتادگی آنطور که اهل محل میتوانند حکومت مرکزی نمیتواند بآنجا رسیدگی نماید. جای شگفت است که روشنفکران تحصیل کرده ما امروز برای این نظام از تعجب و خوشحالی در پوست نمیگنجند و

در نظر آنان خیلی تازگی دارد.

در صورتیکه اسلام عقب مانده هزارسال پیش باین نظام رسید و عمل کرد .زیرا که اسلام یگانه نظامی است که اخذ ومصرف مالیات را محلی قرار داد ، واضافه از مخارج محلی را بصندوق دارائی ملی که بنام صندوق بیت‌المال خوانده میشد ارسال و کسری بودجه های محلی‌را نیز ازهمین اندوخته های ملی تأمین میکرد ، و این همان اصلی است که اسلام برای توزیع عمل ونگهداری‌عدم‌مرکزیت‌در نظام حکومت مقرر کرده‌است، وهمان‌است که روشنفکران امروزبرعلیه‌آن لب‌ورمیچینند، زیرا درنظرآنان اسلام موجب انحطاط وباعث عقب افتادگی‌است .

آری‌شب پره‌بجهت ضعف باصره ازدیدن‌نورخورشیدناراحت‌است

اما قانون توزیع زکوة را مادر فصلهای گذشته مفصل بیان کردیم‌درآنجا گفتیم که در نظام اسلام‌لازم وحتمی نیست که آنرا بصورت نقد ویاجنس باید بمصرف اهل زکوة برسانند ، هیچ مانعی ندارد که‌پس از تأمین زندگی کسانیکه در اثرناتوانی وپیری ویا طفولیت از انجام کارعاجزند بصورت تأسیس‌بیمارستانها ومدارس‌وسازمانهای خدمات اجتماعی‌بمصرف برسد ، بنابراین اگر ما اسلام را در اجتماع حاضر اجرا و تطبیق کنیم بخوبی پیداست که بجزایجاد وادارهٔ همان واحد های کوچك محلی که با توابع وحدود خود بترتیب بمراکزاستانها ودولت مرکزی وبهمهٔ‌عالم اسلامی وسرانجام بهمهٔ این جهان پهناورپیوسته‌میگردد چیزتازه‌ای‌انجام نداده‌ایم ، ودر این صورت ماملت اسلامی بهمهٔ تحولات وپیشرفتهای ملل جهان که روشنفکران امروز رابتعجب وحیرت انداخته‌پیش‌رو وپیش‌قدم وازهمه بهتروزودتر بترقی وتمدن نزدیك‌شده‌ایم.

اما می ومیگساری وقمار وقمار بازی واختلاط زن ومرد را بدون تردید وواقعاً اسلام از اول قدغن کرده است وباز هم در تحریم آنها اصرار دارد، گرچه زنان ومردان روشن فکرامروز هر اندازه هم ناراحت باشند وبدیهی است که رشته بحث وجدال در این باره بدرازامیکشد ولیکن مامسئله را از نزدیك ترین مأخذ خود مطرح میسازیم ؛ ودربارهٔ رسوائی شراب بس است که در پارلمان کشور فاسق فرانسه که‌هنوزهم ازمستی باده هوشیار نگردیده است یك‌بانوی نمایندهٔ پارلمان لایحهٔ تحریم‌مسکرات و باده گساری‌را بپارلمان تقدیم وفوریت تصویب آنرا از نمایندگان‌میخواهد!! آری همان‌یك شاهد زنده‌تاریخی در رد یاوه سرائی های زنان ومردان‌باده پیما وسرمست‌عصرجدید تمدن ماراس .

من در اعماق‌ضمیرم نسبت به‌مسکرات کوچکترین‌احترامی‌احساس نمیکنم، اماهمین‌اندازه میدانم که‌اصل میگساری نمودار حال‌یك‌اجتماع مریض ویایك شخص بیمار است ، زیرا اجتماعی که اختلاف طبقاتی آن بحد اعلا میرسد که‌دراثرآن گروهی‌درعیاشی وخوشگذرانی وفسق وفجور روان کش وخارج‌ازاندازه‌زندگی کند، مسلماً این گونه زندگی‌نیازمند بیك رشته سرور وشادکامی مصنوعی خواهد بود ودر مقابل‌زندگی‌طبقه دیگری‌توأم‌با محرومیت‌کافر کیش ویاهمدم باذلت های خفقان‌آورخواهد بود، وبدیهی است که‌چنین زندگی نیزاحتیاج مبرمی‌باین‌سر گرمی های نامرئی وراهزنان کاروان عقل وشعور دارد تا بیاری آنها انسان بتواند اندکی خود را از این فشار ننگین آسوده بسازد ، وبعبارت واضح تراز فشار سیاه روزی و بدبختی ننگین زندگی اندك زمانی خود را از عالم

انسانیت‌دور کند!! دراجتماعیکه برای بدست آوردن لقمهٔ نانی کوشش‌های بی‌فایده ظالمانه مشاعر انسان رااز کار بیاندازد، در اجتماعیکه سپاه غصه‌هاو تلخکامی‌ها از همه جانب بانسان حمله آغازد وافکار پریشان‌نسبت بحال و آیندهٔ تاریك زندگی اورا تاریك‌تر بسازد، ومحرومیت از حقوق با همه وسائل وابزار لازم در اطرافش حلقه بزند، وبرای گرفتن انتقام شیطانی هرساعت‌صدای خوفناك ووحشت بار فشارزندگی در گوش‌انسان طنین اندازد البته این عوامل شخص محروم را برای تفکردر دور نمای یك زندگی ایده‌آلی در سایه دیوارها ورهگذرها مدت‌های‌زیادبتوقف و نشستن طولانی غم‌رنگ‌ناچار میسازد.

بخوبی‌پیداست که این گونه اجتماع بشراب‌وباده وسایرموادمخدره پناه خواهد برد تا برای رهائی از افکار پریشان زندگی در عالم خیال و اوهای نقشهٔ‌یك عالم خالی ازاین بدبختی‌ها راطرح کرده ومدت کوتاهی خود رادرآنجا مشغول بسازد.

ولی با وجود این بی‌پرده باید گفت که هیچ یك از این بهانه ها میگساری وباده پیمائی را قانونی نخواهد ساخت، بجهت اینکه وجود باده ومی‌خود دلیل بربیماری اجتماع است وبرای بر انداختن این فساد نیز خود آن رهبر مبارزه است، آری اسلام روزی که شراب را اکیداً قدغن کرد این بهانه‌هائیکه‌بصورت دلیل وبرهان بشررا بمیگساری وباده نوشی تحریك میکند نادیده نگرفت، بلکه اول برای ازبین بردن‌این بهانه های دلیل نما اقدام وپس‌ازآن‌تحریم مسکرات را رسماً اعلام‌نمود، بنابراین سزاوار است که تمدن جدید روش معالجهٔ بیماریهای‌داخلی اجتماع را از اسلام فراگیرد؛ **تابداندکه اسلام‌چگونه بانظم‌صحیح**

اقتصادی واجتماعی وتربیت روحی وفکری وجسمی این‌مرض‌ـ های هستی‌سوزرانابود میسازد، تمدن امروز بجای اینکه اسلام را بباد انتقادوناسزا بگیرد بایداین تعلیمات حکیمانه را ازآن‌یادبگیرد و در راه‌بهبود وعلاج بیماران‌خود بکار ببندد.

اما مسئلهٔ قمار برهمگان روشن است که در جهان بجز بی‌خردان وعده‌ای‌اززنان ومردان‌خود سر کسی ازآن راضی نبوده ونخواهد بود ، و بهمین جهت احتیاج نداریم که در بیان رسوائی آن سخن بگوئیم، بلی یگانه چیزی که باعث انگیزش بحث وجدال هست ودراطرافش سخن‌ها بدرازا باید گفت‌مسئلهٔ اختلاط زن ومرداست. مرتب ازهرسوناله های غم رنگی بگوش میرسد که تا کی مادرحال عقب افتاد گی زند گی کنیم ؟و تا کی راه تمدن وترقی را بروی خودببندیم؟ تا کی‌خود مانع ازپیشرفت کارخود باشیم؟ وازاین قبیل سخن های پریشان فراوان گفته میشود ، در جواب آنان بی‌پرده **بایدبگویم‌ازمابتمدن‌شکست‌ناپذیر فرانسه‌سلام برسانید.**

زیرا آنجا مهد تمدن وسر زمینی است که عاشق ومعشوق در هر رهگذری دست عشق‌بگردن‌یك دیگر انداخته ومانند بادام دومغزدرهم فرورفته‌اند، سرزمینی‌است که‌شیفتگان‌عشق مانندعلفهای هرزه بهم‌پیچیده وغرق در بوس و کنارشده ، ازخرمن عشق بهره برمیدارند ، وهر گز تماشای رهگذران متمدن صفای محفل آنان را تیره نمیسازد ، عجب تر اینکه پلیس فرانسه‌در آن عشقگاه پاس میکشد تا ازمزاحمت‌رهگذران آنان را حراست کند ، پاس میدهد که مبادا باین عاشق ومعشوق متمدن قبل از انجام‌شیرین کاریهای خود گزندی برسد !! وفنون‌بازی‌آنان‌ناتمام

بماند ! تمدن دراین سرزمین بحدی رسیده که وای بحال کسانیکه بسوی اینگونه عاشقان بی‌دل بادیده انکارنظر کنند، زیرا که این ناظر بلافاصله ازطرف جامعهٔ متمدنین باحقارت وبدبینی‌سر کوب‌خواهدشد.

همچنین سلام مابر آن تمدن نوپدید آمریکاباد ؛ سر زمینی که ملت در آنجا بی‌پرده زندگی وبی پرده سخن میگوید ، وهر گز در زندگانی خود سرگردان ودودل نیست، مردمآنجا چنان پنداشته‌اند که غریزه جنسی یك امرضروری بیولژی است، وبهمین جهت‌ضرورت‌غریزه را برسمیت شناخته وراه های آمیزش جنسی را از هر سوهموار وآسان نموده ونگهبانی وسرپرستی اجتماع خود را بدست غرایز سپرده‌اند ، در آن اجتماع بهشتی!!هرپسری رادختری وهردختری را پسری رفیق‌است، همه‌جا باهمآمیزش کرده با هم داخل وخارج میشوند، با هم‌بتماشا گاهها رفته وبتفریحهای نهانی پرداخته ویکدیگـررا از فشار ضرورت جنسی آسوده ساخته ، واز زیر بار سنگین شهوت خود را نجات میدهند ، تا دیگرجسم وجان واعصاب جوان امریکائی در زیرفشار ناراحت‌نگردد ، وچون فردافرا میرسد آزاد وبی‌نیاز وسرشار ازنشاط از تفرجگاه‌بر گشته هریك بکارخود مشغول‌شده وبرای پیش‌رفت زندگی بشریت‌بکارو کوشش میپردازند تولید میکنند و اندوخته میسازند.

سپس‌بازپی‌کار خود رفته برازونیاز میپردازند وبهمین ترتیب ملت متمدن امریکا همه روزه بترقی وتمدن خود مشغول است ، تا خدا میداند که بکجا خواهد رسید!!بلی صحیح است که تمدن در قاموس‌اهل‌تمدن امروز جز این نیست،اما پوشیده نماند لازم‌بتوضیح نیست که ملت‌متمدن ورشید فرانسه همان ملتی که دیدیم وشنیدیم روزی که دولت‌نازی‌آلمان

نخستین ضربت را بر پیکر تن‌پرورش حواله کرد ذلیلانه پشت خود را خم نمود، و بذلت و خواری تن داد نه برای این بود که استعداد و وسائل جنگی آن ناقص بود ، بلکه برای این بود که ملت فرانسه یك ملت تن‌پرور و عیاش و بی‌شخصیت بود ، نتوانست از حریم خود دفاع نماید، ملتی بود کـــه در منجلاب شهوات ورسوائی تا چانه فرورفته و تجملات فریبنده تمدن او را آواره ساخته بود ، در میدان نبرد ازفروریختن ساختمانهای آسمان‌خراش واز ویران‌شدن رقاصخانه‌های شهرزیبای پاریس میترسید ، آری میترسید کـه بمب هـای مخرب دشمن آنها را فـــرو ریزد وجنگیدن با دشمن بقیمت ویرانـی کابـاره ها وباازدست‌رفتن وسائـل عیاشی و تن پروری تمام شود.

آیا این همان تمدن نوپدید نیست که روشنفکران بی فکر روز مارا از جان ودل بسوی آن میخوانند ویافریب خورده اند و نمیدانند که چه ها میگویند ، آن آمریکائی کـه در نظر غفلت زدگان مترقی ستاره تمدن وترقـــی نمودار شده چندی پیش در یکی از شهرها سرشماری کرد ودر کار دوشیزگان محصل دقت بسزا نموده **معلوم شد که سی وهشت درصد ازمحصلین مدارس متوسطه آبستن هستند** واین نسبت درمیان محصلین دانشکده‌ها ودانش‌سراها کمتر ازمدارس متوسطه است،زیرا که هـرچـه سطح معلـومات دانشجویان بالارفته تجربه بیشتر اندوخته وبهتر میتوانند از وسائل جلوگیری از آبستنی استفادهٔ نمایند **آیا این همان تمدن است که روشنفکران عصرحاضرما را بسوی آن میخوانند و افتخار رهبری ایـن دعـوت را بعهده دارنـــد** ویا یك قافلهٔ فریب خورده‌اند سخنی رامیگویند که خود نمیفهمند.

بلی نجات دادن اعصاب از زیربار سنگین غریزهٔ جنسی یك هدف بس عالی است واسلام نیز کاملترین عنایت خود را دراین باره مبذول داشته است، زیرا پیش از آنکه امریکائی متمدن این هدف عالی را باتجربه های نادرست کشف کند اسلام بخوبی میدانست که مشغول شدن دختران و پسران غرب بمسائل جنسی آنانرا همین اندازه ازکاروتولید بازداشته ودر میدان تاریك غریزهٔ جنسی زندانی میکند، در نتیجه ازکارو کوشش واز پیش رفت زندگی سعادتمند باز میمانند، تا وقتیکه پیروزانه از این میدان ننگین بر گردند ووقتی هم که بر گشتنند دیگر بشر سالم نیستند، بلکه دوباره فردا همان خواهند بودوسرانجام نه فردا تمام میشود ونه انتظار بپایان خواهد رسید، وبا این ترتیب بشر متمدن امریکائی در منجلاب شهوتهای حیوانی سقوط واز محیط پاك بشریت بیرون شده است.

اما آن هدفیکه در نظر طرفداران متمدن امروز صحیح وشایسته است که همه وسائل سالم در بدست آوردن آن بکار آیدودر اثر آن اجتماع ناآلودهٔ بشر راآلوده ودختران وپسران جوان را در هر کوی وبرزن چنان آزاد بگذارند تامانند چهارپایان برای خاموش نمودن سوزش شهوت در هر رهگذری روی هم بپرند وکام دل بستانند، هرگز راه صحیح این کاروان نبوده وتاابدهم نخواهد بود، وتا کنون هیچ عاقلی این قانون راتصویب نکرده است.

پس بنا براین وقتیکه دیدیم نتیجهٔ آن همه تولیدمهم آمریکا این همه هرج ومرج اخلاقی است واسیران غفلت آنرا یك روش صحیح میدانند باید اول بدانند که آن فقط یك تولید مادی وآن چنان مهم نیست زیرا ممکن است روزی برسد که انسان مصنوعی دراین باره بشر را ازانسان زنده بی نیاز نماید، و بعبارت دیگر عروسك پلاستیکی بجای عروس واقعی استخدام شود که

هم‌ازز‌انتر وهم بشررا ازدست مادرزن‌ها آسوده‌میسازد.

واما درپیشرفت افکار عالی‌و اصول‌انسانیت چه عرض کنم !!؟ ملت آمریکاهمان ملتی‌است که هنوزهم باسیاه‌پوستان‌بومی‌هم‌وطن‌خودآنگونه وحشیانه رفتارمیکند،وسیاه چهرگان رابابدترین‌نوع‌بردگی که‌درتاریخ بشر بی‌سابقه‌است‌استعمارمینماید !! ملت‌آمریکاهمان‌ملت‌متمدن‌است که‌در تمام‌نقاط‌جهان‌همۀقضایای‌استعماری‌راازنزدیك ودورعملا برسمیت‌میشناسد، واضح است آن سقوط و تنزل شخصیت راکه درشهوترانی‌وپرستش‌غریزۀ جنسی‌نمودار است ،وآن تنزل اخلاقی که دراستعمار کردن‌ملتهاوبیندگی کشیدن بشریت نمایان است‌با اوصاف درندگی وحیوانیت فرقی‌نتوان گذاشت ،واین دوصفت‌ناستوده‌را ازیکدیگر جدانتوان شمرد،زیراکه‌هر دوتنزل شخصیت وسقوط انسانیت است ، چگونه ممکن است که‌متمدن نمایان عصرحاضر بآن پناه ببرند ،؟ اما آن‌بهجت وسروریکه هنگام‌خود نمائی زن با‌بدن‌عریان ونیمه عریان باجتماع دست میدهد واقعاً یك‌نوع سبك‌مغزی وخودسری‌است که‌ازهرسو سوخته دلان‌عیاشی رابخود متوجه نموده وافکاروضمایرجگر سوختگان‌هوسرانی رامشغول‌خودمیسازد،وبدون تردید این‌گونه‌شادکامی دراین جهان متمدن فراوان وجود دارد وهمه میدانند که‌سفره‌های‌رنگارنگ پرازطعامهای گوناگون بهتر ازسفرۀ یك رنگ ومکررروزانه‌است.

ولیکن بی‌پرده باید گفت که هدف‌اصلی بشریت‌ازاول‌بالاترازاین بوده وبرای توضیح بیشتری‌ناگزیریم که حدود هدفهای منظور راتعیین و بیان کنیم ،اینك باید بدانیم که‌آیا مهمترین مقاصد وعالی‌ترین‌هدفهااین است که فقط‌دائم ازشادکامی وسرورزود گذر بهره برداریم وسایر هدفهای

زندگی را نادیده بگیریم ؟ وبازهم باید ببینیم که تا کنون از قدیم وجدید کسی را سراغ داریم که لذت ومحبوبیت شهوترا انکار کند؟ وبگوید که در نظر مردم محبوب وخوش آیند نیست!! واگرجزاین است پس چرا آنهارا درقاموس ها لذت آور نامیده اند ؟ همه میدانند که شادکامی وکامرانی ارمغان تازهٔ نیست که ملت های متمدن غربی درقرن بیستم بدست آورده باشند بلکه پیش ازاین ملت های متمدن یونان وایران وروم کاملا باآن آشنا بوده ودر این منجلاب تاچانه فرورفته بودند ،سپس هیچ میدانیم که سرانجام آن همه شهوترانی ها چه شد؟ آری هریك از این دولتها که در دوران قدرت وعظمت خوددراین گرداب ناستوده بغرقاب افتادند عاقبت ازکارو کوشش وازتولید وبهره برداری بازماندند وازدیدن شکوفه های روح پرور زندگی محروم گردیدند ،وبارزترین نمونهٔ آن درسرزمین فرانسه دیده شدوخلاصه درهر نقطهٔ عالم درمدارتاریخ بشر که زندگی بافساد وشهوت پرستی توأم گشته نتیجه همین بوده است وبس!! آری این سنت دیرین ولایزال خدائی است، دراین ستاره خاکی که هرگز دست تغییز وتبدیل بآن نرسیده ونخواهد رسید

بلی دنیای غرب تازه بدوران رسیده این نیرو و قدرت مادی را تازه بدست آورده نیروی علم وصنعت، نیروی کارو کوشش وتولید تازه نصیبش شده واین بادغرورو نخوت شهوت وشهوت پرستی مرتب بدماغش دمیده میگردد، تا روزی که بانحطاط برسدوهم اکنون قسمتی از آن درغرقاب انحطاط فرورفته و بقیه نیز درحال ودرراه انحطاط وسقوط است **ولیکن ما مسلمانان امروز دارای هیچگونه نیرو وقدرتی نیستیم زیرا که این شرایط ومناسبات اجتماعی و سیاسی هستی سوز که متجاوز از دو قرن است ما را احاطه کرده**

هرگز بصلاح ما نبوده وهیچوقت اجازه‌نداده تا بتوانیم قدرتی بدست آریم ودر پیشرفت مقاصد خود بکوشیم ، بنابراین ازافتادن بگودال شهوات ازراه تقلید بنام تمدن و ترقی چه سودی میبریم ویابنام فرار ازتهمت ارتجاع و جمود فکری چه فایدهٔ بدست میآوریم ؟تاکنون ازاین افکار جز مستی‌وسر گردانی سودی نبرده‌ایم ومسلماً هرچه بااین آلودگی پیش برویم علاوه براینکه سودی نبرده‌ایم در منجلاب فساد و درغرقاب بدبختی بیشتر فروخواهیم‌رفت‌هرچه‌تیزتر و عنان گسیخته‌تر برویم زودتر بهلاکت‌خواهیم‌رسید!؛ بدیهی‌است که‌هر نویسنده وهرمتفکر آزادی که‌مارا بآزادی ازآداب‌ورسوم خود بخواند تحت‌هرعنوانی‌و بهر نامی که بخواند ، بطور یقین‌او یکی‌از پیام‌آوران وخدمت گذاران استعمار است، خواه از اول بقصد خدمت باستعمار دعوت کند ویا بطور ناآگاه و بدون اراده این مأموریت‌را بانجام‌برساند ،درصورتیکه خود استعمار واستعمار گران این نویسندگان واین آزاد فکران را بخوبی میشناسد و ارزش خدماتی راکه در گمراه ساختن ملت‌ها انجام میدهند بهتر از خود آنان میداند وهمه کس میداند که چگونه جوانان ملت‌ها را بابحث و گفتگو درباره بهجت‌و سرور وعیاشی و شادکامی‌مشغول میسازند ، وبهمین‌جهت پاداش بسزائی ازطرف استعمار گران نسبت بنوع و مقدار خدماتیکه در مجله‌ها و روزنامه‌ها و کتابها منتشر میکنند و یا در سازمانهای دولتی بکرسی مینشانند دریافت میدارند ، و این خدمت گذاران از دو حال بیرون نیستند یااز اهل مکر و حیله واز سر سپردگان‌استعمارندو یا غفلت زده وفریب خورده‌اند ، قصدآنان خدمت باستعمار نیست و لکن در خارج کردارشان بنفع استعمارانجام میگردد ، گاهی میگویندبوضع

زنان‌متمدن‌غربی بادقت نگاه کنید ،ببینیدچگونه در جامعه از یکمقام پستی‌بمقام ارجمندی رسیده‌اند ،وچگونه ازآن ذلت جان‌سوز بدر آمده وخود را بکاروان بشریت رسانده و وظیفه خود را بطور شایسته انجام میدهند ، ما در سابق از این آزادی تحت عنوان زن در اسلام بتفصیل سخن گفتیم ، و اینجا نیز اضافه میکنیم که مسلماً بیرون جستن زن از محیط زندگی خانوادگی برای بدست آوردن کار و ظاهر شدن آن در مظاهر اجتماعی برای وی تجربه‌هائی اندوخته و جرئت بیشتری داده و براحساسات وطنازی او افزوده است ، و بطور یقین اگر بکارهای مهم و باارزش مادری و بتربیت فرزندان خود مشغول میشد هرگز باین اندازه پرروئی نمیرسید ، وهیچگاه نمیتوانست تااین‌حد طنازی و دلربائی کسب نماید .

همهٔ این‌مطالب صحیح است اما ما ازروشنفکران وطرفداران زن میپرسیم که‌آیا واقعاً این جرئت وخودنمائی چیزی برهستی‌وشخصیت‌زن افزوده است ؟ویا شخصیت اورا ازجهتی درظاهر بالا برده؟ ولکن بهمان نسبت واقعاً ازجهات‌دیگری ارزش‌های زیادی راازدستش گرفته‌است ؟ و بازهم بتکرار میپرسیم آیا این‌جسارت وخیره سری چیزی‌را بارزش و آبروی اجتماعی زن‌بخاطروی‌افزوده‌است؟ویا بخاطر این‌است که بانشان دادن‌اندك‌سودی سرمایهٔ‌هستی راازدستش بگیرد. بلی‌جای گفتگو نیست که زن درعالم غرب برای مردرفیق شایسته ویار صدیق است ،**ازاحساسات عاشقانه و نیازمندیهای کامیابی او باجان ودل استقبال** ودر آسان نمودن پارهٔ مشکلات باوی همکاری میکند ، اما باوجود این از انجام وظیفهٔ یك‌همسر شایسته ومادر مهربان عاجزاست و درانکار کردن

این‌حقیقت ناله های تب‌داران تمدن پرستان روز وطرفداران سینه چاك جامعهٔ زنان بی‌فایده است، زیرا اینك حقایق آمار رسمی کشور آمریکا برصدق گفتار ما شاهد است که درآنجا مطابق آمار رسمی دولت نسبت طلاق به چهل در صد بالغ گردیده والبته این نسبت بزرگ از آیندهٔ خطرناکی نوید میدهد واز انحلال روابط زناشوئی وسازمان خانوادگی حکایت میکند ، گرچه در اروپا نسبت طلاق از امریکا کمتر است ولی رفیق گرفتن وعاشق جستجو کردن یك‌کار معمولی ورسمی ودرمیان مردم اروپائی معروف است ، پس اگرزنان امریکائی ویااروپائی همه‌کاردان و شایسته بودند باین معنی که میتوانستند در تشکیل یك خانواده و رعایت آن استقلالی بدست‌آورند هرگزاین قدر طلاق درامریکا و این همه فرار از خانه و خانواده و زناشوئی در اروپا دیده نمیشد ، **واما وظیفه درخشان مادری که دربارهٔ‌آن بتفصیل گفتگو کردیم وگفتیم که مشغول شدن زن‌بکار های خارج از وظیفهٔ خود چه زیانهای جبران ناپذیری‌دربردارد** وآن همان است که‌زن امروزی‌را بخود مشغول ساخته ودیگرفرصت نمیدهد که‌اوبوظایف مادری قیام‌نماید، زیرا زنیکه ازفشارکارخسته وفرسوده شده دیگردر اعصاب خود تاب‌و توان انجام وظیفه مادری نخواهد یافت ، ودروجودش استقبال زحمات بیش*ازاین‌نخواهد شناخت، در اینجاباز از روشنفکران امروز میپرسیم؛ که آیا مجموع سازمان بشریت باقطع نظرازعیاشی و خوشگذرانی تاکنون دراین اختلاط سودی برده است؟آیاراه یافتن چند نفرزن در پارلمانها،وزارت خانه‌ها، وسازمانهای دولتی درعالم چیزی ازاین همه مشکلات جهانی راآسان نموده است؟ آیاشرکت جستن هزارهاومیلیونها

زن در کارخانه‌ها، تجارتخانه‌ها ، هتل‌ها ، مهمانخانه ها ، کافه رستورانها
ودرهمه جاتا کنون باریراازروی دوش این جامعه برداشته است؟ آیا برای
زن جز خطا به خواندن درپارلمانها ویا انجام دادن وظایف اداری در
اجتماع وظیفه‌ای نیست که درانجام آن بکوشد؟ هنگامیکه زن بوظیفه درخشان
مادری قیام وفرزندان خودرا یعنی زنان ومردان درستکارجامعهٔ آینده را
روی هدف صحیح تربیت کند وازمیان آنان خدمت گذاران صدیق وطن
بجامعهٔ بشریت تحویل بدهد، بشررستکاروفرزندان لایقی پرورش بدهد،
که هرگزانحرافات روحی واخلاقی نتواندآنانرافاسد وفرسوده بسازد، باز
هم این مادردراجتمــاع انسانیت وظیفه خود راانجام نداده است ؟آری
صحیح است که زن از کف زدن پارلمانیان درحال خطابه اووازبازشدن
دهان تماشاچیان تابنا گوش درسالونهای رقص، وازتملق وچاپلوسی رهگذران
وازبدرقه کردن چشم چرانان واندام نیمه عریان او، سرمست وخمار
وسرشارازنشاط میگردد، امااین مستی موقت واین نشاط زودگذر نتیجه‌ای
جز این ندارد که یك عده کودکان بی‌مادرومحروم ازعواطف بشریت در
جامعه پیداشوند ودراثرآن عدهٔ نیزعنصردوستی ومحبت ودرستکاریرا که
لنگر توازن و کنترل شهوات استازدست بدهند ،آری عاطفهٔ انسانی‌ونوع
دوستی یگانه عاملی است که شهوت فتنه‌انگیزی وخوی درنــدگی را
درنهادبشرتعدیل وحس آلام خودپسندی وخودخواهی راتسکین میدهد،
بدیهی است که این بذرمحبت راجزمادر کسی نمیتواند درنفوس بشربکارد،
روح بی پایان مادراست که بفرزندان بشریت هستی وشخصیت می‌بخشد،
پس ماحق نداریم این اندازه درباره زن سختگیری کنیم واورا ازلذتهای

زندگی و کسب شخصیت فردی محروم بسازیم ، آخر کی و کجا عوامل زندگی بما اجازه داده که همگی چه زن وچه مرد خودسرانه ومطابق دلخواه خود ازلذائذ زندگی بدون قیدوشرط کامیاب شویم وباپسند خاطر وهوای نفس خود، همه جا اظهاروجود وابرازشخصیت بنمائیم، وقانون طبیعی عالم رابرهم بزنیم، آری وقتیکه بشر بندهٔ حلقه بگوش حس خود خواهی وخودکامی شود وعنان گسیختگی‌وبی‌بند وباری راشعارخود سازد وبی ملاحظه دائم درپی شهوت پرستی‌روان شود وبخواهد درهمه جاهمهٔ لذتهای جهان بدون حساب دراختیاراوباشد، هیچ میدانیم که دروضع اجتماعی وسرنوشت زندگی باچه حادثه‌های تلخی روبروخواهیم شد؟آیا نه چنین‌است که دراثراین بی‌بندوباری چه نسلهای بدبخت وناتوان وچه فرزندان بی‌حس واراده ازما بیادگارخواهد ماند؟مسلماً باعث بدبختی و بیچارگی نسل آینده خودسری وانحراف ما بوده ووبال آنهمه تلخکامی‌و بدبختیها بعهده‌وجدان ماخواهدبود ؟آیااجتماع آن نسل تیره روزگاراز زنان ومردان تبه‌کار تشکیل نخواهد شد؟ آیاداستان مساوات حقوق زن برای ابددرعرصهٔ زندگی بحال بشریت سودمند است؟آیاسزاواراست که بعضی افرادزنان تاعمردارد درکامرانی وخوشگذرانی وعیاشی‌افراط کند؟ وسایرافرادش‌درنسلهاوقرنهای‌آینده‌ازهمه چیزمحروم بماند؟آیااین برای اسلام عیب است که بشریت درنظر حکیمانه آن‌مانند یکرشته زنجیر ناگسستنی‌وافراد بشردرنظرش‌یکسان است که زمانی بزمانی، و گروهی بگروهی فرونی ندارد، ودربهره برداری از محصول‌انسانیت درگذشته و آینده وحال‌همه‌رایکسان شرکت داده وهیچ وقت سعادت عده‌ای رافدای

شهوت رانی وهوسبازی دیگران نمیسازد.

بلکه عیب اسلام بودا گر استفاده از لذائذ راتحت همه عنوانها در همه ادوار برای بشر تحریم‌وازجنبش‌های فطری جلو گیری مینمود، تاهیچ وقت بشر نتواندا حتیاجات‌خودرا برطرف سازد، آیاواقعاً اسلام میتواندچنین کارخلافی راانجام‌بدهد؟درفصل آینده نیزدراین باره بتفصیل سخن خواهیم گفت

اسلام و تمدن امروز

روشنفکران از وقتیکه با تمدن امروز آشنا شده‌اند ازراه اعتراض بمسلمانان میگویند : ای مسلمانها آیا میخواهید مارا هزارسال بعقب بر گردانید؟ میخواهید دوباره بعهدچادرنشینی و بیابان گردی عودت بدهید؟ واقعاً که اسلام شایستهٔ آن پابرهنه گان خشن، وسزاوار آن اعراب وحشی خونخوار هزار سال پیش است ، وباحال بیابان گردی وچادر نشینی که بادیه نشینان آنروز عادت داشتند سازگار است، اما باید ببینیم در این عصر تمدن ودراین روزگار ترقی که فکربشر آنروز ازدرک ش ناتوان بود؟ درعصرهواپیمای صوت‌شکن وبمبهای اتمی وهیدروژنی وخلاصه در عصر موشکهای فلك‌پیما واقمار کیهان نورد وسینماهای سه‌بعدی بازهم اسلام لازم است ؟ حقیقتاً که اسلام یك دین جامد وبی‌خیراست ، وباترقی و وتمدن نوبنیاد امروز ابداً سازگارنیست، اگر بخواهیم ماهم مانند سایر مخلوقات خداازتمدن‌روز بهره برداریم بجزدور انداختن وبایگانی کردن

اسلام چاره نیست ، این شبهۀ جاهلانه یك فرد انگلیسی روشنفکر را بیادم آورد که مدت دوسال با فرستادگان سازمان ملل متحد در کشور مصر بعنوان مستشار و کارشناس کشاورزی در بالا بردن سطح زندگی کشاورزان مصری خدمت میکرد، آری این هیئت بین المللی باین منظور بمصر آمده بودند که بکشاورزان مصری بفهمانند که سرمایه‌داران مغرب زمین ودولت های سرمایه داری جهان غرب، آنهارا فقط برای رضای خدا و بخاطر خوشنودی پروردگار شرق وغرب دوست دارند ! ! وهرگز برای تثبیت پایه‌های استعمار اقتصادی دراین سرزمین قدم رنجه نفرموده‌اند !! وچون این مهمانان ناخوانده بین المللی زبان ملت میزبان خودرا نمیدانستند! با زبان صاحب خانه‌ای که از صمیم قلب دوستش داشتند آشنا نبودند !! بناچار حکومت وقت مترجمی میخواست که مطالب مهمان ومیزبانرا بیك دیگر برساند، ورابطۀ الفت دوستان باشد، خوش بختانه یا بدبختانه قرعۀ فال بنام من بیچاره زدند ، واز طرف دولت مصر با همکاری این روشنفکر انگلیسی مأمور شدم، واز ساعتیکه باوی برخوردم با صراحت لهجه وبی پرده آغاز سخن کردم ، وفاش بدو گفتم که ما مصریان نه تنها شما رادوست نداریم بلکه ازصمیم قلب ازشما بیزاریم!! تا وقتیکه آرتش شمادرهر نقطه‌ای ازمشرق زمین فرودآمده وبویران کردن آنجا مشغول است ماهم در عداوت ودشمنی شما پایدارتر خواهیم بود ! هم شما را دشمن میداریم وهم امریکای شما را !! وهم ملتهای هم‌پیمان شما را ! زیرا که بدون جهت کشور مصررا تصرف کرده‌اید ! وبعلاوه ازداستان فلسطین از دست شما دلی پراز خونابه داریم وهم چنین هرشهر ودیاریکه قدمهای استعمارآمیز شما بدانجا برسد ماراخشمگین ترمیسازد ! وقتی آن مرد

این سخنان ناشنیدنی را از من شنید، مدتی خیره‌خیره بسویم نگاه کرد سپس بر گشت بالحن خیلی آمرانه‌پرسیدآیاتو کمونیستی؟ گفتم که‌هیهات من یك‌فرد مسلمانم وبخوبی میدانم که نظام اسلام خیلی‌بهتر از تمدن سرمایه‌داری‌شماست، در دنیای غرب، وهم‌چنین برترازتشکیلات دامنه‌دار کمونیستی شما است درعالم شرق، وبازیقین‌دارم که اسلام بی‌مانندترین نظامی است که تا امروز بدست بشریت رسیده، زیرا که همهٔ راههای سعادت وخیر زندگی را دارا است وتمام دردهای بشر را باروح‌طبیبانهٔ خود علاج میکند، نزدیك بسه ساعت‌این گفتگو درمیان‌ماادامه داشت و سرانجام گفت **گاهی میبینم از اسلام حقی وحقیقتی رابیان‌میکنی اما چکنم‌که نمیتوانم از فوایدتمدن امروز محروم‌بمانم،زیرا خیلی مشتاقم‌که با هواپیماهای فلك شکاف سفرکنم ودر رادیو بنغمه های‌دلنوازموسیقی گوش‌بدهم** متعجبانه باو گفتم چه‌ترا از لذائز تمدن امروز بازمیدارد؟ درپاسخم گفت‌مگر اقتضای اسلام‌شما این نیست که من بزندگی چادرنشینی وبیابان گردی برگردم وبا آن‌ابزار وحشیانهٔ صحرا نشینی‌زندگی کنم!! **این‌بودخلاصه پنداراین مهمان ناخوانده .**

اما بدیهی‌است که‌این یك شبهه جاهلانه است که‌اگر کسی اندك اطلاعی‌ازتاریخ اسلام‌داشته‌باشدهرگز باین گونه‌مطالب‌ناجوانمردانه‌اعتنا نمیکند ، آخر کی و کجا ودرچه‌تاریخی اسلام ازپیش‌رفت ترقی وتمدن بشرمانع بوده است ؟ واقعاً اسلام درمحیطی پراز جهل ونادانی‌فرود آمده در میان ملتی‌نازل شد که ازاول نیمی از آن در جهالت ونادانی ودرشت

خوئی و بی‌رحمی بمقامی رسیده بودند که قرآن[1] پراز رحمت دربارهٔ آنها میگوید «اعراب بادیه نشین ازنظر کفرو بت پرستی وایجاد تفرقه و نفاق از هرملتی سخت گیرتروپافشارترند وسزاوارند که حدود آنچه را که خدا بر پیامبرش فرستاده ندانند» بنابراین بزرگترین معجزهٔ اسلام است که ازاین ملت غلاظ وشداد وازاین بشرخارج ازصف انسانیت یك ملت برجسته درصفات آدمیت ساخت وبجامعه بشرتحویل داد، ازاین قوم وحشی ملتی ساخت که تنها برستگاری وخداشناسی خودقناعت نکردند بلکه ازآن محیط پست حیوانیت خودرا بآفق عالی انسانیت رساندندو سرانجام بآنجا رسیدند که هریك در مقام خود راهنمایان ورهبران برازندهٔ عالم بشریت گردیدند، ودر همهٔ نقاط جهان مردم را برستگاری وخدا شناسی خواندند ، وتنها این موضوع تاریخی دلیل محکم و برهان روشنی است که دراین دین بی نظیر چه نیروو قدرت فوق العاده‌ای نهفته است وچگونه مردم رابسوی پیش رفت تمدن و ترقی و تهذیب نفوس سوق میدهد .

ولکن اسلام تنها باین کردار جوانمردانه وشکست ناپذیر در داخل نفوس بشر اکتفا نکرده در صورتیکه خوداین عمل یك اقدام حکیمانه است ، پرارزش وسزاوار زحمت و کوشش،وشایسته است که بروح وروان مردم آمیخته گردد، زیرا که آخرین هدف هر تمدنی فقط همین یك عمل تهذیب نفوس است وبس، آری اسلام باین تهذیب عمیق درداخل نفوس که خود در افکار ووجدان بشر تأثیر بسزائی دارد اکتفا نکرد، بلکه تمام منابع تمدن را که مردم برای رسیدن بآن کوشش کرده ورنجهای فراوان میبرند وحتی آن را بزرگترین سرمایهٔ زندگی میدانند بتهذیب

۱ـ سورهٔ توبه آیه ۹٦

نفوس ضمیمه ساخت ، زیرا همهٔ ابـزار تمدن و ترقی را که در کشورهـای مفتوحه‌درمصر وایران ودر ممالك روم پیدا میکرد مادام که باعقیدهٔ یکتا پرستی وخداشناسی اسلام مخالف نبود قبول وامضا مینمود، وهر گزمردم را ازرساندن خیرلازم برای‌بند گان خدا منصرف نمیساخت، واز آن‌همه جنبش های علمی که‌در کشور یونان پدیدآمده بود مانند علم‌طب وستاره شناسی وعلوم ریاضی وطبیعی وشیمی‌وفلسفی باآغوش بازاستقبال نموده، و همه‌جاآنهارا برسمیت شناخت وهرروز صفحات جدید ودرخشانتری برآن علوم‌افزود، که همه‌حکایت‌ازافکارعمیق و کوشش‌بی‌پایان مسلمانان‌درطلب دانش میکرد، ونیزهمه اینها بارزترین دلیل است که مسلمانها تاچه‌حد ازصمیم قلب بعلم‌ودانش علاقمند بوده وچه اندازه‌در تحصیل فضل و کمال کوشش هابکار میبردند ، بطوریکه‌نمونه بارزو نتیجهٔ آن تلاشها دراندك زمانی دراندلس‌تازه مسلمان بخوبی‌نمایان‌شد، **واین‌همان‌جنبش‌علمی است که‌نهضت‌اروپای‌نوبنیاداز هرسو باتمام‌قوابرعلیه‌پیروزیهای درخشان علمی وصنعتی‌آن بسیج شد، وباوجود این حقیقت‌انکار ناپذیرهم اکنون باید دیدکی وکجااسلام بروی تمدن سعادت‌مندانه بشریت شمشیرکشیده ومانع ازپیش رفت‌آن شده‌است، اما مقام و موقعیت اسلام در برابر تمدن غربی** امـروز کـه‌در همه جا معمول است مانند موقعیت‌آنست دربرابرسایرتمدن های قبل‌ازاسلام، هر آنچه قابل پذیرش وخیرعموم بشردرآنست وباقوانین حکیمانه‌اش‌مخالف نیست ، آنرا برسمیت میشناسد وهرآنچه بضرر وزیان مردم و مایه شرو فساد است‌غیرقانونی و مردودش میداند ، پس‌باتوجه باین حقیقت روشن پیداست که اسلام هرگز بشریت را بگوشه گیری وعزلت گزینی‌مادی‌و

معنوی دعوت‌نکرده ونخواهد کرد، وهمچنین باسایر تمدنها عداوت‌شخصی وملی ودینی اظهار ننموده ونخواهد نمود، زیرا که اسلام بوحدت‌بشریت ایمان دارد و معتقد است که رگها و ریشه‌ها وشاخه های این‌سروآزاد، از هرجهت بایکدیگرپیوند ناگسستنی دارد.

اکنون که این حقیقت روشن شد دیگرجای ترس وهراسی نیست که دعوت حق اسلام در مقابل‌آثار مضرهٔ تمدن امروز مقاومت ودربرابر بعضی نیروهای زیان آورش مخالفت بنماید، چنانکه بعضی بی خردان تحصیل کرده وروشنفکران بی‌فکر امروزی دراین مورد اظهار ناراحتی میکنند، وتاکنون مسلمانها شرط نکرده‌اند که روی پوست تمام ابزار زندگی باید بسم‌الله‌نوشته شود، تاآنان درمنازل ومزرعه‌ها وکارخانجات وسایر شئون زندگی خود آنها را بکار ببندند، بلکه‌برای مسلمانان این افتخار بس‌است که همه وسائل زندگی را درجهان بنام خدا وبیادخدا و در راه خدا استخدام بکنند، آخراین ابزار موجود در اصل خود ممکن نیست که دارای دین وآئین ووطن مخصوص ویااز جنس بخصوصی باشد، بلکه بزرگترین هدف ازبکار انداختن آنها این است که درتمام‌مراحل زندگی هریك بسهم خود تأثیری داشته باشد، تاامور حیات اجتماعی و انفرادی بشریت سعادتمندانه پیش برود، مثلا وسیله دفاعی‌در اصل یك مخلوق بشری ودارای هیچگونه عنوانی نیست، اما اگرهمین وسیلهٔ بی ـ عنوانرا تودر سرکوبی مردم بی گناه بکار ببری‌بطوریقین مسلمان نیستی، واز زمرهٔ این گروه بیرونی؛ بلی درنظام بی‌مانند اسلام شرط‌بکار بردن آن این است که یابرای دفاع از تجاوز دشمن مهاجم ویا برای احقاق حق وبزرگداشت نام خدا بکارآید، وهم چنین سینما دراصل‌یك‌اختراع

بشری است ودارای عنوان مخصوصی نبوده وتومیتوانـی مسلمان باشی و این ابزار فرهنگی را در خدمت بعالم بشریت ودر نشان‌دادن عاطفه‌های پاك وبی‌آلایش انسانیت واقعی ونمایش کوشش های ارزندهٔ مردان زنده در راه خیروسعادت‌کاروان فرزندان آدم وحوا استخدام کنی ، اما مسلماً از صف پرعظمت‌مسلمانان خارجی اگرهمین‌سینما را درنمایش جسمهای برهنهٔ شهوت‌زا وشهوتهای رسوا کننده ودرنشان دادن انسانیت‌های آلوده بفساد اخلاقی وروحی وفکری بکارببندی ، زیرا که تنها عیب‌این‌فیلمهای شهوت‌انگیزاین‌نیست که بازارهای‌جهانراپر کرده واقتصاد عالم‌رابنابودی تهدید وفضای آنرا بابرانگیختن غبار غرائزشهوات آلوده میسازد، بلکه از همه مهمتراین است که زندگی بشررابی‌ارزش واین سرمایه‌جاودانی را در هدفهای پست و سفیهانه محصور میکند ، که هرگز ممکن نیست سازگار با روح بشریت گردد، وهمچنین دعوت اسلامی هیچگاه‌مانع از پیش رفت افکار بشرنبوده ، افکاریکه ازهربشری ودرهرنقطهٔ روی زمین ظاهرشود درنظراسلام دارای ارزش بوده وتا ابدهم‌خواهدبود ، بنابراین هرتجربهٔ عاقلانه که‌برای تغذیهٔ روح وتقویت نیروی بشرمفید وسازگار است درنظراسلام‌بایدمسلمانان‌آنراآزمایش نموده ودر راه سعادت مردم بکاراندازند ،آری‌این فرمان لازم‌الاجرای جهانی راپیامرهوشمند اسلام صادر کرد، وباصدورش‌تحصیل علم ودانش رابرای همهٔ‌افراد آدمی واجب ملی وهمگانی اعلام نمود ، در ایـن فـرمان حکیمانه میگـوید که

« آموختن علم وفراگرفتن هنربرای اولاد آدم واجب است »

وبدیهی است علمی که در این فرمان بیان شده بدون قید وشرط است و بهمهٔ علوم شامل است ، پس‌بخوبی پیداست، که دعوت پیامبرروشن‌ضمیر

اسلام شامل همهٔعلوم وابزار ومقدمات آنست ، هیهات که ما از آن بترسیم!! که اسلام درمقابل پاره‌ای ازمظاهر تمدن امروز قرار بگیرد، وبا این اقدام سود بیش‌تری را بجامعهٔ انسانیت برساند ، آری اگر تمدن تنها شراب و قمار وقمار بازی وباده پیمائی ورسوائی اخلاقی وبکار انداختن نیروی ناپاك استعمار وتصویب قوانین بردگی است تحت هرعنوانی که باشد مسلماً اسلام ازآن بیزار است ، و واقعاً در مقابل چنین تمدن خود سر نیرو پیاده کرده ، وباتمام وسائل موجود برعلیه آن قیام نموده وتامیتواندمردم را ازآن پرتگاه مرگ بارنجات خواهدداد ، **زنده باد اسلام، ومرك بر-این تمدن تمدن نمای عالمگیرورسواکننده .**

دین و اختناق غرایز

امروزروشنفکران میگویند: ای مردم بخود آئید وببینید روان پزشکان دنیای غرب ازدین‌چه‌ها میگویند؟ میگویند دین نشاط زندگی انسان راافسرده‌ودراثردرك جرم‌وپی‌بردن بعاقبت‌شوم گناه، محیط زندگی رادائم تیره میسازد. ودرك جرم کیفریك معنائی است که‌فقط بردینداران پیروزاست، همیشه چنین گمان میکنند که هرخطائی ازانسان سربزند علاج ناپذیراست، وبجزباخودداری ازلذتهای گوارای زندگی وبال جرم پاك شدنی نیست، وسرزمین اروپانیزمدتی دراثر گرویدن بدین‌وآئین در تاریکی و گرداب جهل ونادانی فرورفته بود، اکنون که باتدبیرعقل قیود بی‌ارزش دین راپاره کرد، وخود رااززیربار مسئولیت ننگین دین رها ساخت وتاوجدانش واقعاً ازقید دین‌آزادشد، درمیدان‌کاروتولید آزادانه این همه پیشرفت که آثارش درتمام نقاط جهان ازدورونزدیك محسوس ونمایان گردید!! آیا بادیدن‌این‌تجربه‌های تلخ وشیرین‌بازمیخواهیدبسوی

دیّن بر گردید؟ آیا می‌خواهیدوجدانهائی که بازحمت فراوان وباچشیدن تلخیهای زیادازقیددین وآئین آزاد کرده‌ایم بازهم بزنجیر بکشیم؟مامتمدنین عصرحاضریم ، ماپیشروان کاروان تمدنیم ، هرگزاین کارناستوده را انجام نمیدهیم، ما که باعقربهٔ زمان پیشرفتیم، هرگز بعقب برنمی گردیم ، شما میخواهید زندگی‌شیرین این‌جوانان هوشمند مکتب تمدن راباگرویدن بدین تلخ وناگوار بسازیـد، وعمر گرانمایه آنان را بهدردهید، هرچـه دیدید وبهرچه رسیدید بگوئید این حلال‌وآن حرام است ودرانجام‌فلان عمل ثواب وپاداش‌نیك ودراقدام بفلان‌کار کیفروعذاب است، این خلاصهٔ ایراد وخرده گیری روشنفکران است دراین قسمت.

ماا کنون اروپارا بحال‌خود میگذاریم تادرباره دین خود هرچه می‌-خواهد بگوید، دراین‌مقام برای ماهم نیست که‌آن راتصدیق ویاتکذیب کنیم ، زیرا که مادراین فصل ازهمهٔ ادیان گفتگونداریم ، فقط وظیفـهٔ مااین است که درمقابل هرگونـه یاوه سرائی وهرزه گوئی ازحریم پاك اسلام دفاع نمائیم، وپیش‌ازآنکه بگوئیم اسلام بساط نشاط زندگی‌انسان را واژگون میسازد یانمی سازد، و بعبارت دیگرقبل آنکه بدانیم اسلام غریزه‌های فطری شخص مسلمانرا دچاربحران اختناق میکندویانمیکند، وپیروی ازآئین اسلام موجب افسردگی روح مسلمان میشود ویـانمیشود سزاواراست که اول باحقیقت معنای اختناق‌غرایزآشنـا شویم ، زیرا که فهمیدن آن برای‌مردم تحصیل کرده وروشنفکرخیلی مشکل است، تاچه رسد بمردم عادی و کم تجربه .

برای روشن شدن مطلب باید بدانیم که اختناق غرایز این نیست که انسان ازانجام اعمال غریزه وازبکار انداختن نیروی‌نشاط زندگی

خودداری نماید، چنانکه اکثرروشنفکران امروز دارای این عقیده‌اند. بلکه اختناق یکنوع‌عارضه روحی‌و کسالت داخلی است وهنگامی بروز میکند که انسان اصول ومقتضیات غرایز وتحریکات نشاط آمیز نیروهای فطری رازشت‌و ناپاك بداند، ودرداد گاه وجدانش چنان حکم کند که‌این تحریکات فطری حتی جایز نیست بصفحه خاطرهم راه بیابد، ویافکر بشر رابخود مشغول سازد، بدیهی است که اختناق باین معنی یك مسئله ایست مربوط بحس لاشعوری،وناخودآ گاهی، وعلاجش بسیارمشکل‌است، حتی انجام دادن عمل غریزه نیزازعلاج این بیماری جان سوزعاجزاست،زیرا شخصیکه مبتلای باین مرض استچنین میپندارد که عمل‌غریزه یك کار زشت است، وسزاوارشأن‌آدمی‌نیست که کارزشت ازوی سر بزند ، شخصی است که درعالم جزاختناق چیزی نمی‌پسندد، انسانی‌است که همه چیزرا واژ گونه می‌بیند، گرچه‌روزی‌بیست بارهم‌خودمرتکب همان عمل گردد، وچون دارای این‌پنداراست اینگونه عوارض روحی‌وانقلاب درونی‌همیشه درنهادش‌آماده است، ودرمیان شخص بیماروا‌عمالش دائم مانع است، و بدیهی‌است که این وا کنش‌ها هم درعالم خودآ گاهی‌وهم درمحیط ناخود آ گاهی‌خواه‌ناخواه‌این اضطرابات‌روحی‌وانحرافات روانی راپرورش‌دادمو همه چیزرا درنظرانسان‌مبتلاپلید وناپاك‌خواهدساخت، پوشیده نماند که این‌تفسیرراماازخودنمیگوئیم؛ خودفروید که پدرروان شناسی عصرحاضر است،شخصی‌است که همهٔ جهات زند گی‌علمی خودرادرجستجوی‌اینگونه مباحث بپایان رساند، وعمر گرانمایه خود را درتحقیق اینگونه مطالب فدا کرد ، وچون بعقیده فروید دین است که بساط نشاط عالم بشریت را واژگون ساخته وروح بشررا ازسیرش منحرف نموده ، و غریزه زند گی

نشاط‌آمیز را در نهاد انسان میمیرانند، زیرا فروید درصفحه ۸۲ از کتاب خود بنام ۱ چنین میگوید واجب ولازم است که ما فرق بگذاریم در میان اختناق ولاشعوری وناخود آگاهی، ومیان خودداری وبکار نبستن نیروی غرائز وبعبارت دیگرفرق است درمیان درك نکردن وانجام ندادن عمل غریزه ودرك نمودن وخودداری کردن‌ازآن ازروی‌فهم وآگاهی، وبدیهی است که صورت‌دوم فقط حبس‌نیروی فعاله ومنتظرخدمت نمودن‌کارمندان عالی رتبه غریزهٔ حیوانی‌است، اکنون دانستیم که اختناق عبارت است از ناپاك وپلید دانستن تحریکات غریزه ای، و فقط خودداری ، ازنیروی شهوات وتعطیل‌نمودن‌فعالیت غرایز تاوقت معین، اختناق نیست. لازم است که درباره اختناق غرائزدراسلام گفتگو کنیم . این نکته قابل انکار نیست که درمیان همهٔ ادیان ونظامهای جهان هیچ دین وآئینی‌دربرسمیت شناختن‌غرایزفطری ودرتهذیب اصول وتحریکات آن درفکرووجدان‌بشر صحیح تروروشن بیان ترازدین اسلام وجود ندارد. قرآن میفرماید ۲ «برای بشرحب شهوات خوش‌آیند وخوش‌نمای فطری‌آفریده‌شده وبصورت زیبامزین گردیده ، مانند زنان وفرزندان وگنجینه های انباشته ازطلا و نقره ومرکبهای‌مخصوص‌وچهارپایان فراوان‌وکشتزارهای نشاط انگیز» دراین میان همه شهوات رابسیج کرده واعتراف دارد که آنها یك امر واقع ویك عمل انجام شده است وبرای مردم مزین وخوش آیند گردیده بطوری که جای اعتراضی‌درآن نیست، وهرگزاحساس کنندگان شهوات رانباید ملامت کرد ، آری درست است که اسلام هیچگاه اجازه نداده و

۱- Three Contributions to the Sexuel theory

۲- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱٤

نخواهد داد که کاروان بشریت بااشاره وفرماندهی شهوات نامشروع بهر سوروان شود، تاآنجا که افراد بردگان حلقه بگوش دیو شهوت گردیده وعنان اختیار ازدست بدهند، زیرا که با این وضع آشفته مسلماً زندگی گوارا نخواهد بود و بطوریقین بشریت ازاحرازنیروی طبیعت وقوای فطرت خود ناتوان خواهد بود، آن چنان طبیعتی که هدفش پیشرفت دائم است وهمیشه بالاترین مقام زندگی مقصوداوست، بلی هنگامیکه این طبیعت پرعظمت واین اصل تابناك فطرت در مقابل لذتهای نامشروع شهوانی و کامرانی آزاد، مانند بردگان دست بسینه و گوش بفرمان ایستاده دیگر همه قوای خودراازدست داده ، وبتدریج تاابددرمنجلاب حیوانیت سقوط ودرغرقاب شهوات دست وپاخواهد زد، البته اسلام بمردم اجازه نمیدهد که در عالم حیوانیت سقوط نموده وبزندگانی حیوانی خوبگیرند، ولکن فرق بزرگی است میان این معنی ومیان اختناق غرائز بطورناخودآگاهی، و بعبارت دیگرفرق است میان اینکه انسان ازاول اصول غرائزرا پلید وناپاك بداند ومیان اینکه برای رسیدن بهدف وعظمت واشتیاق بعالم قدس و تقوی باحساسات شهوانی اندکی بی اعتنائی ومدتی ازفرامین شهوت سرپیچی نماید، برهمگان روشن است که راه وروش اسلام درباره رفتار با نفس انسانیت از اول اینست که همهٔ شهوات راازنظراصول کلی برسمیت بشناسد،وچون دربکارانداختن تحریکات غرائزعنایت کامل دارد، هرگز نمیخواهد که این نیروی نشاط آمیزفطرت در کنج تاریك زندان لاشعوری و ناخود آگاهی محبوس بماند، وپس ازبرسمیت شناختن آن درحدود مقررات عاقلانه برای بهره برداری و کامیابی از لذتهای شهوات، راهی مقررنموده وبرای اجرای برنامهٔ عملیات غرائزاجازه رسمی تصویب کرده

وبا کمال دقت در کارش راهنمائی لازم مبذول میدارد، ودرهمه جاوهمه وقت ازوقوع درضررفردی واجتماعی جلوگیری مینماید، وفرد واجتماع نیزدرنظرش دارای احترام یکسان است، البته زیانیکه ازافراط درشهوت پرستی متوجه فردمیگردد این است که نیروی زندگانی و نشاط انسانی خود راپیش ازوقت طبیعی نابود سازد، و بطوری اسیردیو شهوت شود که شغل رسمی اوشهوت‌پرستی وعالیترین مقصدش شهوترانی گردد، وسرانجام همهٔ کردارش دراندك زمانی تبدیل بعذاب دائمی ودرد بی درمان شده و بصورت یك اژدهای گرسنه وبی‌آرام نمودارشود، که دائم برای بلعیدن شکارش آمادهٔ پیکاراست،وزیانیکه ازناحیهٔ شهوت رانی باجتماع میرسد اینست که علاوه برویران ساختن کانون خانواده وازهم گسیختن روابط اجتماع عمومی وتبدیل نمودن‌آن باجتماعات کوچك ومتفرقه که هرگز هدف مشترکی‌ندارند، وهیچگاه رابطهٔ اتحادی میان آنها پدیدنمیآید ، همانسان که قرآن کریم ازاین گونه اجتماعات بی ربط وبی هدف سخن میگوید. میفرماید «ازدورآنانرامتحد ویکرنگ میپنداری وحال آنکه دلهای آنان پراکنده وازهدف مشترك‌دوراست، وبعبارت دیگردور نمای یك‌اجتماع سالم ودرواقع دشمن جان یکدیگرند، بطوریکه دست یافتن بآنان خیلی سهل وازبین بردنشان بسیارآسان است» چنانکه برای ملت عیاش و خوشگذران فرانسه اتفاق افتاد ، آری ملت فرانسه آن نیروی سرشاروآن قدرت نشاط آمیززندگی که **آفریدگارجهان** درهدف عالی خلقت برای رسیدن اجتماع بشربهدفهای فراوان زندگانی آفریده است ، دریك هدف ناچیز نابود ساخت، ودر همین حدودیکه از این زیانهای هستی سوزجلوگیری کند اسلام استفاده ازلذائذپاکیزه ومشروع

راجائزمیداند ، وبلکه بالاترازاین بشررابافرمان بس آشکاربرای بهره برداری ازخرمن نشاط زندگی دعوت میکند ، زیرا که قرآن درتوبیخ وملامت کسانیکه‌ازلذتهای مشروع زندگانی‌چشم پوشیده‌اندمیفرماید [1] «ای‌پیامبرهوشمند ما‌بآنان بگوکی‌حرام کرده‌آن همه زینت‌هائی راکه خدای مهربان برای بندگان خود آفریده است؟ کی حرام کرده آن‌همه روزی‌پاکیزه‌را که مخصوص‌بندگان خداست؟» بازمیگوید [2] «ای پیامبر روشن‌ضمیرمبادابهره‌وقسمت‌خود راازلذتهای‌دنیافراموش کنی»جای دیگر میفرماید [3] «ازروزیهای گوارا که‌بشماداده‌ایم‌بخورید، بخورید و بیاشامید ولی‌اسراف نورزید» بلکه‌باصراحت‌لهجه‌وبیان‌روشن‌باحساسات‌جنسی اشاره می‌کند که‌مداربحث و گفتگوازاختناق غرائزدرادیان‌است،دراین‌باره‌بس است که پیامبربزرگ اسلام میفرماید « **ای مردم ازدنیای شماسه چیز خیلی خوش‌آیندمن است: یکی عطرو دیگری‌بانوان وروشنائی چشم من درنمازاست** » دراین بیان حکیمانه پیامبر اسلام احساسات جنسی راباعطری که پاکیزه ترین رایحه روی زمین‌است هم طرازشمرده وهمچنین بمقام نماز که بهترین ستایش پروردگارو نزدیکترین وسیله تقرب آفریده‌بآفریدگاراست نزدیك ساخته، بازهم آن سفیر کبیرخدا با همین بیان شیرین میفرماید«هنگامیکه مرد باهمسرش مشغول عمل‌غریزهٔ جنسی‌است درپیشگاه آفریدگارش پاداش نیك میبرد» دراینجا مسلمانان ازفرط تعجب ازجنابش میپرسند ای برگزیده خدا، مگریکی‌ازما وقتی کیسه زهراگین شهوت‌خود راخالی میکندبازهم پاداش نیکودارد ؟ در

---

۱ سورهٔ اعراف‌آیهٔ ۳۲ ۲ــ سوره قصص آیه‌۷۷

۳ــ سورهٔ‌اعراف‌آیهٔ ۱۶۰ و۴۱

پاسخ آنان میفرماید «آیاهمان کیسه را اگردرحرام خالی‌میکرد گناهی نداشت؟» همه گفتند چرا، فرمود « همینطوراگرازراه مشروع باهمسر مشروع خود کناربیایداجرخواهد برد» وبمقتضای همین دلایل روشن بی پرده میگویم که **اختناق غرائزوواژگون ساختن نشاط زندگانی‌در نظام اسلام بوجودنیامده وتاابدهم نخواهدآمد،** زیرا وقتیکه یك جوان مسلمان درخود احساس میکندکه رغبت جنسی دروجودش سرشار شده وبحرکت‌درآمده، هیچ مسلمانی احساسات اوراانکار نمیکند، وهم چنین درنهادش موجبی نیست که احساسات نشاط آمیزرا ناپاك بداند، تا سرابجام‌ازآن فراربکند، بلکه‌فقط یگانه خواسته‌اسلام از این جوان‌این است که شهوات خودرا بدون اینکه‌بنیان‌نشاطش‌راویران‌سازدودرمنجلاب اختناق گرفتارش کند محفوظ و مضبوط نگهدارد، آری با هوشمندی و ارادهٔ نفوذناپذیرش‌ضبط نماید که درعالم لاشعوری وناخودآگاهی‌محبوس نماند، وبعبارت دیگرفعالیت نیروی غریزه جنسی رابطورموقت تعطیل و بوقت مناسبی محول کند، وقبل ازوقت هدزونابودنسازد، تا استفادهٔ بهتری بتواند ببرد، و ضبط و خود داری از شهوات باین معنی با اعتراف خود فروید هم اختناق نیست و هیچگونه فشاری نیز باعصاب انسان وارد نمیآید، چنانکه‌دراختناق‌میآمد ، و اینگونه خودداری هیچوقت موجب پدید آمدن عقده های روحی واضطرابهای روانی نخواهد شد ، و بدیهی است که دعوت بخودداری ازشهوت نامشروع و نگهداری غریزهٔ جنسی بوقت مناسب ازطرف اسلام زور گوئی نبوده‌وهرگز مقصوداسلام‌این‌نیست که‌مردم را ازلذتهای سرشار دنیا محروم نماید، زیرا اینك‌یگانه شاهد ماتاریخ است، چه‌دراسلام وچه‌در غیر اسلام ،این‌شاهد زنده‌میگوید که

تاکنون هرملتی از کنترل‌شهواتش عاجز بوده‌هرگز برحفظ آبروو شخصیت خودقادر نبوده‌است ، تجربهٔ تاریخی نشان‌میدهد که هیچ‌ملتی درانقلابات جهانی وبحرانهای بین‌المللی پیروزوپایدار نگشت،مگرآنکه افرادش بر تحمل سختیها خو گرفته ودرمقابل رنجها و فشارهای طاقت‌فرسا صبور و بردبار بوده‌اند ، میتوانستند ازلذتهای گوارا و کامرانی‌هـای نشاط آمیز چشم بپوشند؛ ویا بوقت مناسب وفرصت آیندهٔ محول نمایند، هروقت که مصلحت وضرورت اقتضا کند ساعتها وروزها وماهها‌و بلکه‌سالها براعصاب خود مسلط بوده ومیتوانستند غرائز خودرا بخوبی کنترل کنند ، **و حکمت‌تشریع‌روزه‌دراسلام‌ازهمین‌وادی‌سرچشمه‌میگیرد که‌مسلماً بزرگترین آزمایش‌مردانگی‌است، امروز زنان ومردان روشنفکر وباصطلاح‌خودشان آزاد زنان و آزادمردان،** آنانکه برای خارهای شکوفه نمای تمدن جدید ازفرط تعجب تابنا گوش دهان‌باز کرده‌اند ، چنان گمان برده‌اند که‌یك‌حقیقت نوپدیدی‌را کشف نموده‌اند ،بی‌شرمانه میگویند که این خرافات چیست؟ که فرزندان آدم را بآزردن بدنهای عزیز دعوت میکند ،واین مزخرفات چیست که‌این اشرف مخلوقاترا بـا گرسنگی وتشنگی‌شکنجه میدهد؟ و بمحرومیت از خوردنی وآشامیدنی وسایرلذتهای خوشگوار معتادمیسازد،ودرراه‌یك‌آفریدگار نادیده‌وخدای‌نا محسوس‌بمجاهدت وپایداری تحریص وبپیروی کورکورانه از فرمانهای زور موهومی که هیچگونه هدفی‌نداردوامیدارد، **ولی‌ما‌ازمدعیان‌ترقی واز پیروان تمدنیکه پیکره‌بی‌بندوباری وخودسری‌است**بایدبپرسیم که انسان ناتوان از کنترل خود،در جهان چه ارزش دارد ؟وکسیکه بر اعصابش مسلط نباشد هرگز بحفظ‌شخصیت و هستی اجتمـاعی خودقـادر

نخواهد بود . آیا چگونه انسان بمقام انسانیت‌میرسد ؟وچگونه‌میتواند بارزش واقعی‌بشریت پی‌ببرد ؟ وحال‌آنکه‌چند صباحی از کنترل اعصابش ناتوان وازحفظ هوای‌نفس خودعاجزاست،واین‌بشر بی‌اراده چگونه‌میتواند درمیدانهای نبرد ودرمبارزه باشروفساد پایداری نماید ؟آری‌همه‌میدانند که‌جهاد ومبارزه بافساد از قهرمانان این میدان محرومیت های زیاد و فداکاریهای فراوان میخواهد،آیا پیروان کمونیزم‌و کسانیکه رهبران و مبلغین آنان درممالك مسلمان نشین مشرق روزه وسایر وظایف دینی را که افرادبشر رابضبط نفس و کنترل‌اعصاب عادت‌میدهد ، وبرای‌تحمل در مقابل سختیها وتلخکامیها آماده میسازد ،دائم مسخره میکنند،هنوز نمی خواهند بفهمند آیا اگر خود کمونیستها بتحمل‌مشقتهای طاقت‌سوزعادت نداشتند وبدنهای خودرا با زجرهای گوناگون در مقابل سختیها آماده نمی‌ساختند میتوانستند درجنگ استالین گراد آن پایداری و فداکاری شگفت انگیزرا ازخود نشان‌بدهند؟ ودراثرهمین‌آزمایشها بود که‌آن فدا کاری تاریخی‌را دراین جنگ ازخود بیادگار گذاشتند، آری کمونیستها نسنجیده واز روی نادانی‌خودشانرا مسخره میکنند واین‌تمرینهای‌ورزشی را درباره خود قبول دارند ، وهنگامیکه رهبران رژیم کمونیست‌آنان رابفداکاری وجان‌بازی وادار مینمایند باجان‌و دل وآغوش باز باستقبال مرگ میروند ،وچون دیگران از اوامر پروردگار جهان پیروی‌میکنند وباتمرینهای‌حکیمانه‌مذهبی‌خودرا برای‌جان‌بازی‌وفداکاری‌آماده‌میسازند ازطرف کمونیستها مورد مسخره واستهزا قرارمیگیرند ، قرآن مسلمانان درباره اینگونه مردم دودل ودورو چنین میفرماید«یکسال‌امرخدارا‌حلال و گوار میدانند وسال دیگرحرام وناگوارش میخوانند» جای تعجب‌است

که کمونیستها وقتیکه امر از طرف دولت صادر میگردد ،قانونی وحلالش میدانند وباجان ودل باستقبالش میروند، برای اینکه دولت یك نیروی محسوس ووسائل شکنجه و کیفر سریع در اختیار دارد،واما اگر همین فرمان از طرف خدای دولت وآفریدگار ملت صادر شودبا کمال پرروئی و وقاحت زیرپا گذاشته واستهزا میکنند ، بنازم بمردم متمدن وروشنفکریکه دولت یکبام ودوهوا رادریك کشورتشکیل میدهند وازعاقبت شوم آن نمیترسند،

آیاکدام عبادتی بجزروزه که بمنظور ایجاد روح مقاومت تشریع شده دراسلام وجود دارد، که وقت مردم راساعتها باتمرینهای عملی مشغول بسازد ؟آیانمازوقت مسلمانان نمازخوان راچه قدرمیگیرد؟آیا همهٔ نمازهائیکه درظرف یك هفته مسلمان میخواند بیش ازدیدن یك سئانس سینما وتماشای یك حلقه فیلم وقت اورا اشغال مینماید؟آیاچگونه انسان میتواند؟ نعمت وسعادت تقرب پروردگار وساعت اتصال بآفریدگار خودرافدا کند آن آفریدگاریکه بشرهمه نیروی مادی ومعنوی را ازوی میگیرد ودر پرتو لطف وعنایت های اوهمهٔ موجودات جهان آرامش دلو آسایش خاطر حاصل میکنند؛ چرا؟ بشریکه قلبش کانون هدفهای گوناگون است ،آن بشریکه نفس سرکشش منبع انحرافات است هرچه میخواهد میگوید و هرعمل زشتی راانجام میدهد، **اما آن سخنیکه کجروان عالم بشریت میگویند: که دین دائم بساط عیش ونشاط پیروان خودرااواژگون میسازد** درهمه وقت ودرهمه حال درخواب وبیداری باهیولای خطاهاو گناهان نابخشودنی آنانرا اززندگی نشاط آمیزباز میدارد، این مدعیان بی خبر تا کنون نفهمیده اند که اسلام فرسنگها از این تهمت هادوراست ،وتا کنون درك نکرده اند که اسلام در تمام مراحل قبل از یادآوری عذاب و کیفر

عفو ورحمت رادراختیار مسلمانان قرار میدهد، آخر خطا دراسلام یك غول وحشتناك نیست که مردم راازمیدان زندگی نشاط آمیز دور بسازد؛ وهمچنین یك تاریکی پرهراس وظلمت عالمگیری نیست که همیشه آفاق جهانرا برای فرزندان آدم وحوا تیره وتاریك نماید ،هرگز خطای آدم ابوالبشر بالای سرفرزندانش شمشیر بران نیست ، وهیچوقت نیازمند بتقدیم فداوتطهیر از گناه نبوده ونخواهد بود، قرآن درباره خطـا وآمرزش آدم یعنی نخستین خطا و اولین خطاکار بازبان ساده میگوید «آدم پس از خطا و پشیمانی ازپروردگارش کلماتی رافرا گرفت وبوسیله آن کلمات توبه‌اش پذیرفته گردید ، وبدرگاه خداباز گشت» وباهمین سادگی وبدون هیچ تشریفاتی اسلام باسایر گناهکاران نیزرفتار مینماید،مسلماً فرزندان اووقتیکه مرتکب خطا میشوند مانند پدر ازرحمت بی‌پایان خدابهره‌مندند ،زیرا که خدای مهربان بطینت آنان ازخودشان داناتر است ،وبهمین جهت بیرون ازمحیط قدرت ازآنان تکلیف نخواسته وخارج ازحدودقدرت ازهیچکس حساب نمی کشد ، قرآن شیرین سخـن میگویـد(۱) «خداهیچکس رابیرون از طاقتش بانجام وظیفه مأمور نمیکند وپیامبر حکیم اسلام نیز دراین باره چنین میگوید «همه فرزندان آدم خطاکارند وبهتریـن خطا کاران توبه کارانند» آشنایان قرآن کریم بخوبی میدانند که آیات رحمت وآمرزش و توبه وباز گشت درآن فراوان است ،اما مابرای نمونه ازمیان آنها یك آیه را انتخاب میکنیم ، زیرا که دلالتش بررحمت بی‌پایان خداعمیق تراست،

---

۱ ـ سورهٔ بقره آیه ۳۳

۲ ـ سورهٔ بقره آیه ۲۸۳

۳ ـ سورهٔ آل عمران آیه ۱۳۳- ۱۳٤

دراین آیهٔ خوش بیان چنین میگوید : ای بندگان گنهکار خدا، بسوی آمرزش‌ازجانب‌پروردگارتان‌بشتابید، بشتابیدبسوی‌بهشتی که وسعتش‌مانند وسعت‌آسمانها وزمین است، بهشتی که‌برای‌پرهیزکاران وپاکدامنان‌آماده گردیده،آنان کسانی هستند که چون کار زشتی مرتکب شدندویادربارهٔ خودستم روامیدارند فوراً خدا رایاد کرده وبرای‌آمرزش گناهان خود از پروردگارشان طلب عفو میکنند ، آری جزخدای بزرك کی میتوانداین گناهان‌رابیامرزد؟ ونیکوکارانی‌هستند که‌ازروی‌علم ودانش بکرد ازرشت اصرارنمیورزند، پاداش این گروه خوشکردار ازطرف پروردگارآمرزش بی‌پایان و باغهای بهشت است که از زیر درختهای آن نهرهـای فراوان جاری وآنان درآن‌بهشت جاودان خواهند بود ، وه‌چه‌نیکو پاداشی است پاداش فرمان برادران نیکوکار» بارخدایاچه‌بزرگ‌است‌دریای‌رحمت‌های بی کرانت دربارهٔ بندگان خود، که هرگاه‌امواج بی‌پایانش بتلاطم درآید گناه گنهکاران رابکام خودفرومیبرد ، بارخدایاانسان‌عاجز هنگامیکه رحمت بی‌پایانت رابالای سربندگان یکسان‌می‌بینداز‌فرط‌تأثرعنان‌اختیار ازکفش بیرون میرود که کی؟ و کجا؟ وبرای چه‌این ابرهای رحمت بر آنان سایه‌بان است ،آنانکه غرق در گناه وغرق دراعمال‌زشت خویش اند چگونه مستوجب این همه آمرزش‌اند ،پاك وپاکیزه خدائی که‌نه‌تنها از بندگان گنهکارش توبه پذیراست ونه‌تنها ازخطای خطا کاران میگذرد بلکه رضایت وخوشنودی خود را بآنان عطا وباعلی ترین درجه پر هیز کاران‌ونیکوکاران میرساند ، پاك‌آفریدگارا!

دوستان را کجا کنی محروم   تو که بـا دشمنان نظر داری

خوانندهٔ گرامی آیا پس از مشاهدهٔ این همـه لطف و رحمت

و شنیدن این همه نویدهای رحمانی باز هم درآمرزش و بخشایش **آفریدگارجهان** تردید است ؟ وبا این همه بشارتهای بی‌پایان کی و کجا هیولای عذاب و کیفر نفوس بشررااز سعادت دور کرده وبساطنشاطانسان را واژگون میسازد؟، خدای‌مهربان باعنایت مخصوص‌وآرامش بی‌پایان‌از بندگان خود پذیرائی میکندوهمهٔ احترامات رادر یك کلمه‌پرارزش که **توبه** نام دارد نمایان میسازد ، گرچه باتوجه باین حقایق روشن دیگر احتیاجی بدلیل وبرهان نمانده که گفتهٔمارا تصدیق نماید،اما باوجوداین یك‌حدیثی از گفتار حکیمانه پیامبر اسلام یادمیکنیم ،زیرا که دراین باره این‌سخن‌باعظمت شاهد گرانبهائی است ، فرمود . « **بخدائی قسم‌که جانم دردست اوست اگر شمامردم‌گناه‌نمیکردید** خدا بساط هستی شما رابرمیچید وازنو مردمی می‌آفرید که گناه میکردند، وطلب آمرزش مینمودند تاخدای رحیم آنان‌را غرق درآمرزش میساخت» پس‌بنابر این اینگونه بشر واین گونه بخشش وآمرزش‌ارادهٔ ذاتی‌پروردگار عالم‌است، تاآنانرا بیامرزدوازخطای خطاکاران‌بگذرد. وباذکریك‌آیهٔ شگفت‌آمیز دیگر از کلام خدا این بحث را بپایان میرسانیم ،چه خوش میگوید «خدارابا کیفر دادن‌شماچه‌حاجت است؟ اگرشماسپاسگذار ومؤمن‌باشید زیرا که خدای مهربان خودشاکرو دانائی‌است».

آری خدارابا عذاب کردن‌مردم چه کار، درصورتیکه خود دوست داردآنانرا دردریای رحمتش غرق‌نماید .

---

۱ سوره نساء آیهٔ۱۴۷

اسلام و آزادی فکر

یکی‌ازروشنفکران درحال مجادله بامن گفت توآزاد فکر نیستی.

گفتمش چرا؟ .

گفت آیا بوجود خداایمان نداری ؟

گفتم چرا .

گفت برای اونمازمیخوانی وروزه میگیری ؟

گفتم بلی .

پاسخم داد : نگفتمت که توآزاد فکر نیستی .

باردیگر گفتمش‌چرا ؟

پاسخ داد برای اینکه توبچیز موهومی ایمان داری که تا کنون موجود نگشته !! .

گفتم شما به چه ایمان داریدوبعقیدهٔ شماآفرینندهٔ هستی‌وزندگی کیست؟. وخالق‌جهان چه‌نام دارد ؟

پاسخم دادطبیعت !! .

گفتمش طبیعت چیست ؟ .

جوابم دادیك نیروی لطیف ونهانی که دارای حدودودارای مظاهر وآثاری است که حواس بشرمیتواند درك نماید .

گفتم من تاکنون چنان میدانستم که مراازایمان بنیروی پنهانی بازمیداری تانیروی آشکارومعلومی رانشانم بدهی،اماحالا که مطلب تبدیل نیروی‌پنهانی بانیروی پنهان دیگری است، پس چراخدائیکه من درپرتو عنایتش‌احساس آرامش میکنم وعافیت‌وادرسایهٔ ایمان باو میابم، ازدست من میگیری وبجای آن خدای دیگری نشانم میدهی که‌نه میتواندجوابم رابگوید ونه قادراست صدای نالهٔ‌مرا بشنود ؟ آری درنظرروشنفکران بی فکراین خلاصه داستان آزادی فکراست و بعقیدهٔ آنان آزادی فکر مساوی بابی دینی و کجرفتاری است ، وچون اسلام با بی دینی مخالف و بهیچ کس تحت‌هیچ عنوانی‌اجازهٔ کجرفتاری نمی‌دهد بگمان روشنفکران امروزمانع ازآزادی فکراست

اگر ازاین‌بوزینگان‌طوطی‌صفت‌که درهمه‌جا تقلیدبیگانگان راآرمان مقدس خود میدانند بپرسی بی دینی و کجرفتاری درعالم اسلام چه‌لزومی‌دارد؟ باخط‌غبغب‌وشانه‌های‌بالا کشیده‌بسوی اروپااشاره میکنند!!

صحیح است که بی دینی دراروپا رواج دارد اما مربوط بیکرشته علل و اسباب مخصوص محلی‌است ، هرگزبحساب دین نیست، نباید و نمیتواند درهمه جاتکرارشود، زیراآن رنگ مخصوص که کلیساهای اروپابعقیده مسیحیت‌داده، وبرپیروان‌دین مسیح تلقین میکرد از یك طرف وسخت گیری ازپیشرفت نهضت دانش وآزردن وسوزاندن دانشمندان وتحمیل

نمودن دروغها و خرافات واوهام برمردم مسیحی، بنام دین وبنام قانون آسمانی‌ازطرف دیگر، مردم‌آزادفکراروپارابانکار کردن گفته های کلیسا وفرارازدین وادارمیساخت، وسرانجام مردم اروپارادردوراهی پرازحیرت سر گردان گذاشت، یکی سیرطبیعی بشررا‌بایمان بخدا ودیگری ایمان بحقایق علمی وتجربی، وچون راه خدا شناسی وفطرت ذاتی بشرازطرف کلیسائیان‌دچاربحران اوهام وخرافات گردیده بود خود بخودفکرطبیعت پرستی درآن محیط پرغوغا یگانه راهی بود که میتوانست مردم را ازاین گرفتاری نجات بدهد، وعاقبت‌اروپائیان نیز همان راه را انتخاب کردند وعملا بکلیساو کلیسائیان گفتند: **بگیریدخدای خودراکه بوسیله آن ماراغلام‌زرخریدوبنده حلقه بگوش‌خودساختید،وبنام اومالیات های‌کمرشکن ودیکتاتوری هستی‌سوزی رابماتحمیل نمودید،و اوهام‌وخرافاتی‌رابنام‌دین‌خداوقانون‌آسمانی‌برای مابرگزیدید، مادیگرباآن خداکاری نداریم**، آنچه امروز باید باو ایمان داشته باشیم اینست که‌مقابل‌یك‌آفریدگاری‌زانوبزمین‌زده‌وبندگی‌اواعتراف‌نمائیم ورهبانیت‌راپیشه خودساخته وازاین مولود کلیسائی‌نجات بیابیم، وبزودی بخدای نوظهوری دست بیعت میدهیم، که بزرگترین مزایای خدای‌اولی رادارا است، وهرگز کلیسائی ندارد که بتواند مردم رااستثمار کرده وبنده رسمی‌خودسازد،این خدارادیگربرمردم تعهدات اخلاقی وتشریفات‌فکری نیست،وبشردرپرتوعنایتش‌ازهمهٔ قیودآزاداست،این است شمه‌ای‌ازداستان پیدایش بی‌دینی درسرزمین اروپا .

امامسلمانان دراسلام چه احتیاجی باین بی دینی داریم؟

درعقیده مااشکالی وجودندارد که‌افکارمردم راسرگردان نماید، ما

ایمان بخدائی داریم که همه کائنات ازوی پدیدآمده و باز گشت عالم هستی بسوی اوست، نه شریکی دارد و نه کسی را بالای سخنش سخنی است، یکتا پرستی، ما یك فکر ساده وروشنی است که تا کنون هیچکس در آن اختلاف نداشته است، حتی طبیعیون وآنانکه ایمان به بی دینی دارند. وهمچنین دراسلام رجال دینی وجود ندارد آن طور که رجال کلیسا در سرزمین اروپا بودند، زیرا که دین اسلام یك دین ملی وهمگانی است، همه باندازه قدرت وتوانائی واستعداد، وبقدر عمق فکر ووسعت روح خود از آن استفاده میبرند، همگی مسلمانند، وهر کسی را بمقدار ارزش عملش ارزشی است و گرامیترین آنانان در پیشگاه پروردگارشان پاك دامن ترین آنان است، خواه این بشر یا کدامن مهندس باشد یا آموزگار، کارگر باشد یا مخترع یا صنعتگر، **ودین درمیان این شغلها یك حرفهٔ مخصوصی نیست تا کسی بتواند بنام خود بثبت برساند** وبهمین جهت تمام عبادتها در اسلام بدون تشریفات وبدون توسط رجال دین انجام میگیرد، واگر تشریفات و واسطه در میان باشد نه تنها عبادت نیست بلکه از گناهان نابخشودنی است، **اما جنبه فقهی و تشریعی اسلام واضح است که باید عدهٔ مخصوص در آن تخصص پیدا کنند،** زیرا که فقه یکرشته دستوراتی است که نظام حکومت اسلامی با آنها پایدارمیماند، ولکن این متخصصین که درهمهٔ بلاد اسلامی هستند بعنوان متخصص دارای هیچگونه تسلط وامتیاز طبقاتی نیستند، بلکه فقط بعنوان مستشاران وقانون دانان دولت اسلامی انجام وظیفه میکنند. آنان کسانی هستند باآنکه خود را ازدانشمندان بزرك عصرخود میدانند ناراحت نیستند که بنام دانشمند یا بنام دیگری شناخته شوند و دارای هیچ عنوانی نیستند. مگردرحدود قانون؛ مثلا دانشگاه الازهردر

مصریك مرکز بزرگ علمی ودینی‌است، امادارای هیچگونه نیرووعنوانی نیست تابتواند دانشمندانی رابسوزاند ویا شکنجه وآزارشان بدهد، بلی بزرگترین قدرتش این است که میتواند ازافکاربعضی‌ازمردم دربارهٔ دین انتقاد نماید، وخطای‌آراء کسانی را که بخطاحکم میدهند نموداربسازد، واین دانشگاه بزرك دراین قسمت‌کاملاآزاداست، زیرا که سایرمردم نیز همین طورند، ومیتوانندازفهم وافکاروآراء دینی‌دانشمندان این دانشگاه انتقاد کنند، برای اینکه دین اسلام یك دین همگانی است ودرافکار کسی‌یادراحتکار کسی‌ویادرانحصارعنوان مخصوصی‌نیست؛ بلکه هر کسی که‌بهتر بفهمدودراجرای‌قوانین آن‌استادترباشد مقدم بردیگران‌خواهدشده

بایدتوجه داشت‌وقتیکه اسلام زمام حکومت‌بدست بگیردعمامه‌ها وعمامه‌داران ماننده‌مورو‌ملخ درادارات دولتی‌پراکنده نخواهندشد،

ودراصول نظام حکومت‌چیزی تغیر نخواهد کرد، مگر کیفیت آن که بر اساس قوانین اسلام اداره خواهد شد، امابازهم دائره مهندسی دردست مهندسین مسلمان، و کرسی پزشگی دراختیارپزشکان آزموده بوده ، و اموراقتصادی رادانشمندان اقتصادی اداره خواهند کرد . بشرط اینکه اقتصاداسلامی‌درجامعهٔ مسلمانان حکومت کند، وسایراموراداری نیزطبق قوانین اسلامی‌اجرا گردد، برهمگان روشن است که تا کنون نه درعقیده اسلامی‌ونه درنظامش‌چیزی مانع ازپیشرفت‌علم ودانش‌واجرای برنامه‌های صحیح علمی نبوده وتاابدهم نخواهد بود، وبهترین شاهد ماتاریخ است. زیرا که تابحال نشنیده‌ایم که دانشمندی بجرم کشف یك حقیقت مجهول درعالم اسلام سوخته ویاآزار دیده باشد ، واضح است هرگزعلم صحیح باعقیدهٔ مرد مسلمان که میگویدخدای‌دانا وتواناهمهٔ‌موجودات‌را از عدم

بوجودآورده مخالف نبوده وتا کنون هیچگونه مخالفتی ازناحیه دانش یا دعوت حکیمانه اسلام دیده نشده ، ونخواهدشد، اسلام بشررادعوت می‌کند که درخلقت آسمانها وزمین بادقت کامل نظر کنند ودر کیفیت بنای محکم عالم فکرهارابکاروادارند، تاخدا را بهتر بشناسند ودراثرشناسائی عظمت آفریدگارهرروزاسرارجدیدی را کشف نمایند، وتا کنون عدهٔ زیادی ازدانشمندان بی‌دین دنیای غرب ازاین راه وازطریق بحث‌صحیح علمی بوجود **آفریدگارتوانای جهان** رهنمون شده‌اند، بنابراین بادیدن این همه شواهد، وباوجوداین همه دلائل‌روشن، آن چیست که دراسلام مردم رابه بی دینی دعوت میکند؟ وچه عاملی است که باعث کجرفتاری فرزندان آدم وحوامیگردد؟ چیزی نیست جزاینکه بگوئیم فقط شهوت تقلید کور کورانه وپیروی ازدزدان ناموس‌بشریت‌واستعمارمداران سیاست طلب‌عده‌ای راازراه بدر کرده ودربیراههٔ جهل‌ونادانی سر گردان گذاشته است، آری این مردم بوزینه صفت میخواهند در جهان آزاد باشند وبر خلاف عقاید وعبادات‌مذهبی هرروز کتابها بنویسند، وصفحات جراید را باخرافات خودسیاه کنند، مردم راخواروزبون بشمارند، وجامعه رابفرار ازدین وآئین دعوت نموده وبه بی‌بندوباری عادت بدهند ، وبدون اینکه تحت‌فرمان‌قانونی‌درآیندمطابق دلخواه‌خودهرچه میخواهندبگویند! ! بلی این‌روشنفکرنمایان‌امروزاینطورند،امابایدآخرید برای چه؟ آنچه‌مسلم است این است یك هدف عاقلاقه وصحیح ازاین دعوت شیطانی منظور نیست، چنانکه احمقان عاقل نمای امروزمی پندارند، بلکه این دعوت درسرزمین‌پرآشوب‌اروپا برای‌بدست‌آوردن هدف دیگری،وسیله‌بود برای آزادساختن‌مردم ازپرستش اوهام کلیسائی، بهانه بود وبرای نجات یافتن

ازفشارمردمان کلیساسازو دین پرداز دست‌آویز بود،روی همین اصل اگر بشر در سایهٔ ایمان بخدا دارای آزادی‌کامل بود بازهدف دیگری باقی میماند که بایدبدست میاورد ؟ چرا!فقط میتوان گفت که مقصود اساسی این پیروان استعماربرهم زدن تشکیلات اخلاق‌وایجاد هرج ومرج غریزهٔ جنسی و گل‌آلود کردن اقیانوس آرام اجتماع است، تابتوانند بهدفهای شخصی خود برسند واز آسانترین راهی ناموس بشریت را شکار بکنند، وجزاین مقصودی ندارند، وبطوریقین این جان مطلب است، وآزادی فکرراعنوان نکرده اند مگربرای پرده پوشی ازپیروی شهوات شیطانی، آری اینان درحال بردگی‌وعبودیت چنان خیال‌میکنند که آزادفکرند، البته همه میدانند که اسلام هیچگاه مجبورنیست که ازبندگان شهوت پیروی‌نماید، زیرا خود آن‌مردم راهمه جاوهمه وقت ازآزادی ازشهوات دعوت میکند، **وهیچ نیروئی را درجهان جزنیروی آزادی بخش پروردگارتوانا برسمیت نمی شناسد. این روشنفکران بی فکر میگویندااساس حکومت‌درنظام اسلام دیکتاتوری است،** زیرا که دولت‌دراین‌نظام دارای تسلط وقدرت دامنه داری است،وبدترازهمه این است کداین قدرت رابنام دین وبنام یك آئین مقدس که دراعماق نفوس وقلوب‌مردم دارای‌احترام مخصوص‌ونفوذ شکست ناپذیراست‌بدست‌آورده، بنابراین اکنون می‌بینیم که این دولت ازرهگذرآسانی بدیکتاتوری و خودسری رسیده و بزودی برهمهٔ شئون زندگی مردم پیروز گردیده و طبقه عوام ومردم بومی که همه جا اکثریت جامعه راتشکیل میدهند کور کورانه ازتصمیمات دولت‌پیروی کرده ودربرابرش رام میشوند،وباین ترتیب آزادی فکر درجامعه اسلامی دچاربحران گشته وسرانجام نابود

میگردد، **وکسانیکه بقصدجلوگیری ازتجاوزحکومتقیام میکنند بنام یاغی مورد تکفیرقرارگرفته وبابد نامی رسوا میشوند ! !**
این خلاصه تهمتی‌است که‌آزادفکران بی فکرامروزبرپیکراسلام وارد میسازند، یاللعجب من نمی‌دانم که اینان این گفتارتعجب سوزرا از کجا بدست آورده‌اند؟ وچگونه‌این تهمت ناجوانمردانه رابردین‌اسلام میزنند؟ آیا اززبان قرآن میگویند؟ و حال‌آنکه این شیرین کلام باصدای رسا میگوید که[1] «کارمسلمانان در میان خود باشور ومشورت یکدیگرانجام میگیرد» و برخلاف گفته ناجوانمردانهٔ آنان همه جا عدالت را شرط حکومت‌وزمامداری‌میداندآشکارامیگوید[2] که«هرگاه‌بحکومت‌وزمداری رسیدید درمیان مردم عادلانه حکومت کنیدوازطریق انصاف بیرون‌نروید» یااززبان ابوبکرمیگویند که یکی‌اززمامداران اسلامی‌است درصورتیکه درزمان حکومتش‌مکررمیگفت اگر«برخداوپیامبرش نافرمانی کردم من حق اطاعت و زمامداری در گردن شما ندارم ودیگرازمن پیروی نکنید» یاازقول‌عمربن‌خطاب میگویند که درزمان زمامداریش‌اعلام کرد«اگراز من کجی‌ونادرستی‌احساس کردید هدایتم کرده وبدرستی وادارم کنید» در این‌اثنا یکی‌ازحضاربرخاسته میگوید: **بخدااگردرتوکجی ونادرستی احساس** کنیم بااین‌شمشیر کج بدرستی وراستی وادارت میسازیم .

چرا؟ازحق‌نباید گذشت بدون شك در جهان طغیانها وتجاوزهای زیادی بنام دین حادث شده وهنوز هم نمونه‌های ننگین‌آن دربعضی‌بلاد اسلامی موجود است، ولکن‌چه کسی میتواندبگوید که دین تنها وسیلهٔ

(۱) سوره شوری آیهٔ ۳۸ (۲) سورهٔ نساء آیهٔ ۵۸

است که تحت‌عنوانش این ظلم وستمهاواین‌طغیان وتجاوزها بحقوق‌مردم انجام میگیرد ؟ دراین جا بایدازآزادفکران امروز بپرسم که آیا هیتلر بنام‌دین طغیان کرد ؟آیا استالین در کشور پهناور شوروی بنام‌دین‌آنهمه بحقوق بشرتجاوز نمود ؟ پس‌از مرگش همهٔ مجله‌ها وروزنامه‌های‌اتحاد جماهیرشوروی فاش کردند که اویك‌دیکتاتور تمام عیار بود وهمه گفتند ونوشتند که حکومت استالین حکومت زور وسرنیزه بود ، ونباید تکرار شود وهم چنین حکومت ژنرال فرانکووژنرال مالان در افریقای‌جنوبی وچیان‌کای چك در چین ملی ومائوتسه تونك درچین کمونیست بنام‌دین این همه بیداد میکنند ؟**آری این قرن درخشان‌که خودرا ازقید دین‌وآئین‌آزادساخته‌شاهدصحنه‌های بی‌شرمانه‌ترین‌دیکتاتوری های تاریخ‌است!!** این اشخاص در این قرن‌آزادی تحت عنوان های تابناك و فریبندهٔ فراوانی که از جهت احترام در میان مردم کمتر از دین نبوده چه جنایت‌های ننگ‌آوری را مرتکب شده‌اند ، در خاتمه اشتباه نشود اینجا کسی از دیکتاتوری طرفداری نمی کند ، هیچ انسان آزاد فکروهیچ بشرروشن ضمیری استبداد را نمی‌پسندد، اما طبع سالم وپایدار وفکرروشن چنین اقتضا میکند که در مقابل حق و حقیقت باید رام‌شد وهر کجا حقیقتی بود باید پذیرفت ، همدجا فرمان از دیوشهوت نباید برد وهوی وهوس را کنار باید گذاشت ، وواقعاً باید اذعان نمود که هرحقیقت زیبا را برای رسیدن بهدف خصوصی دست‌آویز کردن ممکن است وبرای پیش بردن مقاصد شخصی فسادآلود درپشت پردهٔ حق سنگر اختیار نمودن آسان است ، همه میدانند که در انقلاب کبیر فرانسه‌بنام آزادی‌فجیع‌ترین‌جرمهارامرتکب‌شدندو ننگین‌ترین‌جنایتهاراانجام‌دادند،

آیا صحیح است بجرم اینکه بنام آزادی عده‌ای خیانت کارمرتکب خیانت شدند آزادی رادرجهان لغو کنیم و بنام قانون ، بی گناهان زیادی در زندانها سالها گرفتار شده‌اند وشکنجه ها دیده‌اند ، سرها فدا کرده‌اند ، برسردارها رفتند، تیرباران گردیده‌اند ؟! آیا معقول است که قانون را درعالم غیرقانونی اعلام کنیم ، وحقیقاً بنام دین طغیانها وستمها درروی زمین بوقوع پیوسته، آیا وجوداین معنی دلیل بطلان دین است؟ چرا؟ الغاء دین درصورتی صحیح وعاقلانه است که وجوددین واصول تعالیم ونظامش باعث ظلم وطغیان وفساد گردد ، وواقعاً موجب بدبختی مردم شود ! ، اما آیا این مطلب در بارهٔ اسلام صادق است ؟ اسلامیکه نه‌تنها درمیان پیروان خود از مشهورترین پیکره‌های عدالت بشمار آمده بلکه درمیان دوست و دشمن باین نام معروف است ، حتی در اکثر حادثه‌ها ودر بسیاری از قضایای تاریخی در بارهٔ دشمنانش چنان عادلانه رفتار کرده که دشمن را مبهوت ساخته‌است.

بنابراین پس راه مبارزه باطغیان ودیکتاتوری الغاء دین نیست وهرگز دین مانع ازپیشرفت این پیکار نبوده است ؛بلکه یگانه راه‌علاج وعاقلانه ترین طریق مبارزه بااستبداد ودیکتاتوری این است که ملتی باایمان وجامعه‌ای بافضیلت وتقوی درسایهٔ دین پرورش بدهیم، تاارزش آزادی را که‌دین نشان میدهد بشناسند، ونسلهای آینده رابرای نگاه‌داری از آن آماده بسازند، تا با نیروی سرشارودلهای پاك وضمیرهای روشن حکومت‌ها را ازارتکاب ظلم وستم بازدارند ،وستمگران رادرجای خودبنشانند .ومن گمان نمیکنم برای رسیدن باین هدف عالی نظامی مانندنظام بی‌مانند اسلام وجود داشته‌باشد، **اسلام یگانه‌نظامی است که مبارزه باحکومت‌ظالم وپیکار بادولت‌های استعماری رااز وظایف لازم ملت قرار داده**

وهمه را برای ارشاد زمامدار کج رفتار موظف نموده است ، واین معنی بخوبی ازبیان پیامبر مبارز اسلام پیداست ، فرمود «هر یك **ازشمامسلمانان که کار ناشایستی رامشاهده کردیدبایددر تغیرش بکوشند** باز هم میفرماید **«کلمه عدل و سخن عدالت پرور در پیشگاه زمامدار ستمکار نزدخدااز بزرگترین پیکارها واز بهترین جهادها بشمار است»** وروی همین اصول حکیمانه مسلمانان برعلیه عثمان انقلاب نمودند، وقتی یقین کردند که عثمان ازراه راست منحرف شده برعلیه او شورندید، اگر چه درمیان رهبران انقلاب اشخاص منحرف و کجرفتار[1] بودندوازاین آب گل آلود استفاده نموده برمرکب مراد سوارشدند.

پس اکنون ای کسانیکه برای رسیدن بهدف آزادی رنجهای فراوان میبرید !! ای کسانیکه خودرا پیشرو کاروان تمدن میدانید!! راه رسیدن باین هدف عالی این نیست که دین را الغاء نمائیدو آئین خدا را بیهوده فرض کنید ، بلکه یگانه راه آن **تربیت صحیح ملتها وتزریق کردن روح گرم و پرشور انقلاب برعلیه بیدادی و بیدادگری است ،** همان روحیکه خود بخود از جوروجفا گریزان است ، انقلابیکه ستمکاران را درجای خود نشانده و کجروان را براستی ودرستی هدایت میکند.

ویقین بدانید که جان این پیکار وحقیقت این انقلاب مساوی است باروح وحقیقت دین خداوواقعیت این دین واساس این آئین آسمانی مبارزه بااستعمار وپیکار باستمکاران است.

۱ـ مانند طلحه وزبیر ومعاویه وامثال آنها.

آیادین افیون ملتهاست

این‌عقیدهٔ کارل مارکس است که میگوید دین‌افیون‌ملت‌هااست، وکارگردانان مرام کمونیستی در کشورهای مسلمان نشین مشرق زمین این گفته راما نند یك شعار مقدس تکرار کرده و کوشش میکنند که آن را باوضع دین اسلام منطبق سازند.

آری مارکس وسایرکارگردانان ابتدائی رژیم کمونیستی ممکن است بمناسبت پاره‌ای شرایطوعلل مخصوص محلی که درآن محیط وجود داشت دراین انقلاب ضد دینی معذور باشند، وباآن وضع ناهنجاری که آنروز کمونیست‌ها روبرو گردیده بودند حق‌داشتند که‌چنین عقیده‌ای را اظهار نمایند ،زیرا که‌همزمان باانقلاب کمونیستی نظام جهانسوز تیول درسرزمین اروپا بصورت ننگین‌ترین ادوار تاریخ اروپا نمایان‌شده بود ،و این وضع ننگبار بخصوص درروسیه شوروی باشدیدترین‌وجهی‌خودنمائی میکرد ، بطوریکه درهرسال‌هزاران نفر بشرازشدت گرسنگی جان میداد

ومیلیونها مردم بینوا با بیماری‌جان سوز سل وسایر بیماریهای هستی سوز تلف می‌شدند وقربانیان شدت سرما نیز بهمین اندازه میرسید، و این وضع دلخراش زندگی عموم‌مردم آنجار اتشکیل‌میدادو همه‌ساله‌هم‌تکرار می‌شد، وحال آنکه غارتگران نظام شوم تیول ویغماگران استعمار همه جا وهمه‌وقت باخون رنجبران بی‌پناه بازی میکردند، و از دسترنج زحمتکشان بینوادرخوشگذرانی وعیاشی‌وفسق‌وفجور بسر برده وازهرگونه ناز ونعمتی که بخاطر بشرراه‌یابداستفاده مینمودند، هردم که پیك‌خیالی از گوشه خاطر ستمدیدگان میگذشت، ومیخواستند سر بلند کرده باطراف تاریکشان نگاه کنند، وبلکه هرلحظه که‌میخواستنددربارهٔ آنهمه جوروجفا که‌ازیغماگران تیول میدیدنداندیشه‌نمایند،وزندگی‌وحشتناك آینده را در ضمیر خود مجسم سازند، فوراً کشیشان ورجال پر عاطفهٔ دینی بسراغ آنان شتافته، وبازبان نرم ولطیف میگفتند:ای برادران! وای فرزندان گرامی! **اگرکسی بصورت راستت یك ضربه سیلی نواخت‌گونهٔ‌چپ رانیزاز وی‌دریغ‌مدار، وهرکس‌روپوشت را برد پیراهن رانیز باو واگذار**. وهمینطور کشیشان دین ساز و رجال‌کلیسا پرداز بنام دین در میان ملت براه افتاده اعصاب مردم‌را از انقلاب برعلیه ستمکاران‌فرسوده وازاحساس درك رنج، غافل میساختند، وبایادآوری‌نعمت‌های اخروی که‌بگمان‌آنان خدابرای کسانیکه دربرابر ستم وستمکار صبر کنند وبشقاوت‌وبیرحمی‌آنان رضایت‌بدهند وعده داده، خون گرم‌ملت‌راتخدیرواز بروزانقلاب‌واظهارناراحتی‌جلوگیری‌مینمودند، وهروقت که این وعده‌ها وآرزوهای دور و دراز بهشتی کارگرنبود حربهٔ تهدید رابکار میانداختند،فاش میگفتند که هرکس نسبت به‌تیولگروآقا

بالاسرش نافرمان شود مانند این است که باخدا و کلیساورجال دین ورهبران کلیسا نافرمانی کرده است .

در اینجا باید بگوئیم که خودکلیسا نیزازبزرگترین بهره برداران وازبانفوذترین غارتگران نظام شوم تیول بود. میلیونها برده دراختیارداشت که بحساب کلیسادرمزارع کشاورزی بکار گماشته می شدند ، بنابراین خیلی ساده وطبیعی بود که کلیسا نیزمانندیك قیصر بانفوذ درصف قیصرها واشراف قرار گرفته و برعلیه مردم رنجبر وملت زجردیده قیام کند ، زیرا که همهٔ مالکین تیول سپاه واحد واردوی مشترکی را تشکیل داده ، و برعلیه ملت ستم کشیده میجنگیدند ، وبهمین دلیل روزی که انقلاب بپاشد و انقلابیون پیروز شدند ، برهیچیك ازخونخواران رحم نکردند ، اشراف غارتگروقیصرهای بی انصاف ورجال بیدین کلیسا در قانون کمیته انقلاب یکسان اعلام گردیدند . وهرگاه تطمیع وتهدید ووعده وعید مؤثر نبود عقوبتها وشکنجه های ضد انسانی برعلیه ستمدیدگان بکار میرفت، وبنام خروج بردین وباتهام بیدینی وبی اعتنائی باقوانین خدا مردم راتأدیب میکردند ، وبهمین دلیل در کشورروسیه دین دشمن سرسخت ملت بشمار میآمد ، ودرآن محیط تیره این گفتار کارل مارکس که میگفت دین افیون ملتها است خریداران زیادی پیدا کرد وروی همین اصل کمونیستها در ممالك مشرق زمین مسلمان نشین بروش و رفتاریك عده روحانی نمایان حرفه ای منحرف ازدین،اشاره میکنند که در کسب خوشنودی صاحبان نفون همت گماشته اند ، وبرای خوشنودی ستمگرانیکه دائم برعلیه ملت‌ـ های رنج دیده قیام وبا قدرت خائنانه خود تیشه برریشهٔ آنان میزنند، دائم بازبان چرب ونرم ملتهارا بهوای بهشتی که بگمان آنان خداوندبرای

صابران برظلم وستم آماده کرده امیدوار میسازند ، تاجنایتکاران وسیه دلان از لذتهای دنیا واز حقوق ستمدیدگان حداکثراستفاده را ببرند .

مثلا کمونیستها بعضی از رجال جامع ازهرعصرملك فاروق رابرخ مردم میکشند که این روحانی نمایان تبهکار بیك رشته کار های ناستوده اقدام‌میکردند؛ ۱- دست‌فاروق جفاکارراميبوسيدند. ۲- درپیشگاه‌ستمکارش پیشانی‌چاکری برآستان میسودند. ۳- اورا ظل‌الله میخواندند. ۴- همه‌جا وهمه وقت برای وجودش از خداعافیت طلب میکردند. ۵- وبامیل خود آیات قرآن رابنفع‌فاروق وفاروقیان تأویل‌مینمودند. ۶- برای‌خوشنودی اوآثار وتعالیم گرانبهای‌اسلام‌راپایمال میکردند. ۷ - بدینوسیله قدرت و نفوذ ومقام اورا در میان ملت استوارتر میساختند ، واز انقلاب توده‌های زحمتکش برعلیه فاروق یغماگرجلوگیری مینمودند ۸ - کسانی راکه برفاروق وفاروقیان اعتراض میکردند خارج از دین و یاغی برفرامین خدا میخواندند، سپس کمونیستها باین حقیقت یك شبهۀ دیگری‌را اضافه میکنند که خلاصۀمفهومش این است که خود اسلام باین‌کارناستوده‌دستور میدهد ، وروح‌این دین بااینگونه نابسامانیها کاملا سازگاراست،میگویند که بیان قرآن این است که « آرزوی فضیلت[1] هائی راکه خدا برای بعضی‌ها بیش‌ازدیگران داده‌در سرنپرورانید ، ونیزمیگویدبآن‌نعمتهای[2] شاداب وآن پیروزیهای زود گذر دنیا که برای‌آزمایش گروه نافرمان در اختیار آنان قرارداده‌ایم‌چشم‌ندوزید، زیراکه روزی پروردگار ونعمت بیپایانش‌بهتر وجاویدان‌تراست، بنابراین‌اسلام نیزمانند سایرادیان‌افیونی است برای تخدیراعصاب ملت‌های زحمتکش.

تا اینجا خلاصۀ داستان شبهۀ کمونیستها **بودکه** بیان شد **ولیکن**

شبههٔ دیگری هم‌هست که ما میخواهیم بیان کنیم.

میخواهیم اندکی در این باره گفتگو کنیم که آیا این روش ننگین که از یکعدهٔ روحانی نمایان حرفه‌ای سرمیزنند از اصول آسمانی اسلام است؟ آیا واقعاً اسلام این رفتار خائنانه رابآنان آموخته است؟ ویا اینکه اینگونه اعمال خود دلیل بر بیدینی ایـن مـردمان حرفه‌ای است؟ دلیل بر این است که آنان از دین صحیح وراه راست رو گردانند ، مثل آنان نیز مثل سایرشعرای مزدور ونویسندگان و گویندگان خائن است که همیشه پیشانی بندگی را در پیشگاه یغماگران ناموس بشریت بخاك مذلت میمالند، وهمه جا سعادت و کرامت خودرا با شقاوت وتبهکاری آنان آلوده میسازند، تا بدینوسیله بتوانند ته کاسهٔ آنان را بلیسند واز لذت های زودگذر خوان نامشروع دزدان آدمیت لقمهٔ بردارند.

آری من یقین دارم که جرم و گناه این دین فروشان حرفه ای و این مردان روحانی نما بمراتب بزرگتر وبدتراز جرم وجنایاتی است که خائنان ومزدوران دیگرمرتکب میشوند، وبیش ازآن فجایعی است که از شعرا ونویسندگان وچاکران رسمی اجانب سرمیزنند ، زیرا که دردست آنان کتاب خداست، هرصبح وشام آیات قرآن را تلاوت میکنند وبهتر ازدیگران بحقیقت دین اسلام آشنائی دارند ، وموقعیت مسئولیت خودرا از همه بهتردرك میکنند ، وباوجود این آیات واحکام خدا را بثمن بخس میفروشند، واز سوداین معامله لقمهٔ نانی میخورند، که خمیرش راباخون دل مردم بینوا سرشته‌اند ، قرآن در بارهٔ این پست فطرتان میگوید:«آنان انباشته نمیکنند در شکمهای خود جزآتش سوزان را » ولیکن من باز

۱ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۳۲ (۲) سورهٔ طه آیهٔ ۱۳۱

تکرار میکنم و فاش میگویم واز گفتهٔ خود دلشادم که در اسلام طبقهٔ ممتازی بنام رجال دین وجود ندارد ومسلماً هرآنچه این رجال‌حرفه‌ای میگویند دلیل برعلیه‌اسلام‌نیست ، وهرگز روش خائنانهٔ آنان رابحساب اسلام نمیتوان آورد.

جان مطلب این است که بزرگترین مصیبت ملت مسلمان از نادانی وناآشنائی از حقیقت دین‌خود پدیدآمده، درصورتیکه‌جهل ونادانی هرگزاز احکام وقوانین اسلام نبوده وتاابد هم نخواهد بود، بلکه بعکس اسلام همه‌جا وهمه وقت از علم ودانش استقبال کرده واز جهل و نادانی بیزار است .

بدیهی است که برای رفع‌این تهمت از حریم اسلام که‌میگویند اعصاب پیروانش‌راتخدیرمیکندهمین اندازه بس که اینهمه جنبش‌هائیکه برعلیه ستمگران برپا گردیده ودر اطراف کاخ یغماگران طنین انداخته اگربا دقت نظر کنی واقعاً یکرشته جنبش‌های دینی است ، آن نهضتی که‌ملك‌فاروق خطرش‌رااز نزدیك احساس کردورهبرانش‌راباناجوانمردانه ترین وجهی کشت ، وزندانها را برای سرکوبی آنان آماده ساخت ، و پیش‌از فرارسیدن بلامیخواست‌ازآن‌جلوگیری‌نماید ، ولیکن‌خوشبختانه خواستهٔ خدا برخلاف ارادهٔ فاروق صورت گرفت، آری همین یکداستان تاریخی برای رفع‌این‌تهمت‌خائنانه‌بس‌است.

امامن‌باجرئت‌میتوانم‌بگویم که‌همهٔ‌این‌نهضت‌های آزادی که درممالك‌مشرق زمین‌مسلمان‌نشین پدیدآمده ازحقیقت اسلام‌الهام گرفته است ، نهضت وانقلاب ملت مصررابرعلیه فرانسه دانشمندان‌دینی رهبری‌نمودند، وانقلابیکه برعلیه تجاوزات محمد علی‌پاشا صورت گرفت

رهبرش مردبزرگ عمرمکرم یکرهبربرجسته‌دینی بوده ، وآن‌شورشیکه در خاك سودان برعلیه‌دولت استعماری انگلستان برپاشد برهبری مهدی کبیر دانشمند بزرگ و زعیم دینی انجام گرفت ، و همچنین نهضت ملت مسلمان لیبی برعلیه دولت ایطالیا ونهضت ضد فرانسوی درافریقای غربی همه نهضت‌های دینی‌بوده است، ونهضت آیة‌الله‌کاشانی درایران برعلیه‌دولت غارتگرانگلستان بنام دین وباالهام دین صورت گرفت ، وخلاصه در هر مکانی که نهضتی بپاشدودر هرنقطه‌ای که انقلابی برای‌آزادی بوجودآمد خود بهترین دلیل است که دین اسلام یك نیروی آزادی بخش شکست ناپذیراست ، نه دعوت بر گوشه نشینی وذلت گزینی است ونه تن دادن بخواری وستم‌هرستمکار است.

اگرچه این حقایق‌تاریخی قابل‌انکار نیست، اما مادراین‌باره‌بآنها قناعت نمیکنیم، بلکه درمناقشهٔ این‌شبههٔ جاهلانهٔ کمونیستی که میگوید دین اسلام مخدر اعصاب زحمتکشان‌ومانع ازمطالبهٔ عدالت اجتماعی و توزیع‌عادلانه ثروت است بگفتگوی خودادامه‌میدهیم زیرا که این‌نهضت ازبزرگترین دست آویزهای کمونیستی است که در همه‌جا برخ مردم میکشند . واهل تفسیردرشأن نزول‌آیه‌ای که کمونیستها بنفع خود دست آویز نموده‌اند .(آرزوی آن‌نعمت هاوفضیلت‌هائی را که خدابرای‌بعضی ازشما بیش ازدیگران داده درسر نپرورانید) دوقول نقل کرده‌اند یکی اینکه دربارهٔ زنی نازل گردیده که‌میگفت چراجهاد درراه خدا مخصوص مردان است وزنان ازفضیلت سربازی‌وفداکاری محروم شده‌اند ،وقول دوم که‌بیش دانشمندان تفسیر پسندیده‌تراست ،این‌است ، که‌دربارهٔ تهذیب و

راهنمائی افرادی نازل شده که دست از کار و کوشش کشیده وبدون بردن رنج آرزوهای بیهوده داشتند ، غافل از اینکه نابرده رنج گنج میسر نمیشود ، وقرآن ازاین آرزوی بیهوده مردم رانهی کرده است، زیرا که بیکارنشستن ودرآمد مردم راحساب کردن هرگززندگی‌را اداره‌نمیکند، وبلکه بتدریج آتش خانمان سوزحسد در کانون سینه‌های بیکار شعله‌ور گشته جهانی رامیسوزاند، وبدیهی‌است که حسدیك حس منحرف وبنیان گزار عداوتهای‌آینده وبذر افشان‌فسادبیکاری‌است، وهمگان‌میدانند که بدون‌کار و کوشش هیچوقت سودی نمیتوان برد.

بنابراین‌این‌آیه‌بشررابسوی‌کاروکوشش دعوت میکند ، میگوید. «ای مردم‌آرزو پرور، بجای اینکه بیکار بنشینید وآرزو تولید نمائیدکار بکنید تا بفضیلت برسید،زیرا تنها رادرسیدن بسعادت‌وبهروزی کاروکوشش است » اما آیهٔ دیگری که‌برپیامبر میگوید بثروتهای انباشته و لذتهای سرشاری که‌بهرهٔ بیدنیان قرارداده‌ایم چشم‌ندوز، آن یك‌دعوت حکیمانه است بسوی بزرگی وبلندهمتی ، دعوتی است‌برای زیرپا گذاشتن‌کاخهای ذلت وبدبختی ،زیرا بدیهی است که‌این‌وسائل‌صاحبان خودرا درنظرمردم محروم ، همیشه‌بزرگ نمایان میسازند ،پس‌خطاب دراین‌آیه بطوریقین متوجه شخص پیامبر است ، برای کوچك نشان‌دادن‌مقام‌ثروتمندان‌بانفوذ وبیدین که وسائل زندگانی فراوانی دردست‌آنان انباشته گردیده‌میگوید «ای برگزیدهٔ من گرچه این‌مشرکان بیخرددرظاهر جاه وجلالی دارند و دارای‌مقامی‌هستند هشیارباش‌توومقام توبالاترازآنهاست‌زیرانیروی‌شکست ناپذیر حق در اختیار تست آن‌مقام وشکوه بااندك تحولی نابود میگردد ولی حق همیشه پیروز وپاینده‌است» .

بنابراین می‌بینیم که این آیه در بیان حقیقت دیگراست، غیراز آنست که کوته نظران فهمیده‌اند ، ازاینجا معلوم است که مفسرین صدر اسلام مثل اینکه میدانستند که پس ازهزارسال مرام کمونیستی درجهان پیداخواهد شد وپیروانش این تهمت های ناجوانمردانه را باسلام خواهند بست، آنروزپیش ازوقوع حادثه قیام کردند دامن همت بکمرزدند واین تهمت هاراازحریم‌پاك اسلام دور کردند . واین تفسیرهای سیاسی راکه کمونیست های کوته نظرامروز دست‌آویزنموده ومیخواهند حق را از مسیرش منحرف سازند رد کردند، **بنازم بچنین‌بزرگ‌مردانی که‌آراء خودرابی پروا اظهارداشتند وبدین وسیله مشت محکمی بدهان یاوه سرایان کمونیست وغیر کمونیست نواختند،** وبا وجود این همه شواهد ما گفتگوی خود رابااین یاوه گویان ادامه میدهیم وچنین فرض میکنیم که این آیات ونظایرآنها مردم رابسکوت درمقابل امرواقع شده وعدم توجه بنعمتهاوکامرانیهای نامشروع دیگران دعوت مینماید ، اما باید دید کی و کجا این دعوت صحیح است و چگونه باید از آن پیروی کرد .

زیرایابایدهمه‌قوانین وفرامین‌اسلام راپذیرفت ، ویاهمه رانا دیده گرفت ویاهمه دعوت اسلامی‌رابایدحق دانست، ویاهمه را باطل شمرد، آری فرض میکنیم که این دعوت مخصوص بفقرا و محرومین است باید درمقابل‌محرومیت‌های جانسوزصبر کنندوبثروت ثروتمندان چشم ندوزند این یك کفهٔ ترازواست.

درمقابل آن ازطرف دیگرنغمهٔ دعوتی ماننداآن یاشدیدتر بگوش میرسد و آنهم متوجه ثروتمندان واغنیا است، بآنان نیزمیگوید «ای

ثروتمندان دنیا پرست این‌همه ثروت رارویهم انباشته نسازید، اندکی‌هم درراه خدا انفاق کنید» ومی بینیم اغنیارا درصورت خودداری ازانفاق با شدیدترین‌وجهی بمجازات آخرت‌تهدیدمیکند، بنابراین اگرمااین‌مسئله رادروضع موجودمورددقت قراربدهیم‌خواهیم دید که‌هردو کفهٔ این‌میزان متوازن ومتعادل‌است ، انفاق‌اغنیادر کفه‌ای وحفظ شخصیت وفراراز ذلت وخودداری از کینه‌وحسدازفقرادر کفه دیگراست، وبااین میزان متوازن اجتماع اسلامی بزندگی سعادتمندانهٔ خود ادامه میدهد، وبا نفس وروح سالم واقتصادصحیح ثروت رابرای همه توزیع میکند، ودرمحیط زندگی آزاد قدم بر میدارد، که درنتیجه نه درمیان اغنیا عیاش وخوشگذران نامشروع پیدا میشود ونه درمیان فقرامحروم ودرمانده یافت میگردد، و مادرفصل گذشته بطورتفصیل درباره انفاق وچگونگی‌آن سخن گفتیم، و طرق مختلف‌آنرا که درعصرحاضرقابل اجرا ومناسب باوضع امروزاست بیان نمودیم و گفتیم که باعنوانهای مختلف ممکن‌است انفاق راازصورت احسان خارج ساخت ، و درباب تعاون انسانی ونوع‌پروری سعادتمندانه داخل نمود، دیگراحتیاج بتکرارنیست ولیکن همین اندازه میگوئیم که اگراجتماعی باینصورت اداره‌شود، دیگرظلمی پیدانخواهد شد، تااز مظلومین وستمدیدگان درمقابل آن سکوت وبردباری خواسته شود، و همچنین محرومیت‌اقتصادی‌نخواهد ماند تامحرومین‌دربرابرش بمحرومیت کشیدن مأمورشوند.

اماهنگامی که‌اغنیاازپرداخت‌حقوق‌وانفاق‌واجب خودداری نمایند وهمهٔ تکالیف خدمات اجتماعی رابعهده ملت فقیروا گذارند .

دراینصورت کیست که‌فقراراببردباری وتحمل اینگونه ظلم‌وستم

دعوت کند، ومحرومین را باجبار وادارد که به بیچارگی ومحرومیت بسازید، واینهمه جور وجفا را متحمل وستمگران را آقا بالاسر خود بدانید، آیا این کار ناستوده از اسلام سرمیزند؟ اسلامیکه مردم مظلوم راضی از ستم وستمگر را بعاقبت خطرناك دردنیا وآخرت تهدید میکند، وخلوت گزیدگان از مبارزه باستمگران را با نوید عذاب وآتش سوزان هشیار میدهد، این قرآن است که بگوش جهانیان میرساند «آن[1] مردمی که دردنیا بخودستم کردند وزیربار جور وجفای ستمکاران رفتند هنگامیکه جان عزیز آنان را مأمورین خدا میگیرند از طرف آنان مورد سرزنش وعتاب قرار میگیرند، فرشتگان خدا میگویند شما دردنیا کجا بودید وزندگی خود را چگونه گذراندید باسرافکندگی میگویند ما بیچارگانی بودیم ودرجهان کاری ازما ساخته نبود، چاره‌ای جز تحمل ظلم وستم نداشتیم! پاسخ می‌شنوند که چرا مگر زمین خدا کم وسعت بود مگر دنیای بزرگ برای شما تنك شده بود؟ چرا بنقطهٔ دیگری مهاجرت نکردید وچرا از محیط ستم خود را بیرون نبردید تا با تجدید قوا باستم وستمکار پیکار کنید وشاهد پیروزی را بدست آورید، هان اینگونه مردم سزاوار دوزخند، شایسته‌ترین مکان برای آنان جهنم سوزان است وه چه بد عاقبت ومکانی برای خود اختیار کرده‌اند آنان بیچاره نیستند بیچاره آن مردان وزنان و کودکانی هستند که نیروی مبارزه ندارند و همهٔ راههای چاره بروی آنان بسته است وبهمین جهت جای امید است که خداوند از آنان بگذرد زیرا که او بخشنده وآمرزنده است».

وبا توجه باین حقیقت تابناك پرواضح است که اینگونه زندگی سراسر جرم است وهیچ عذر وبهانه‌ای دربارهٔ آن پذیرفته نیست، آری بزرگترین

---

[1] سورهٔ نساء آیهٔ ۹۷-۹۹

جرمها درجهان این است که انسان بفشارستم تن بدهد و باستمکار مبارزه نکند، ببهانهٔ اینکه‌اوضعیف و ناتوان وستمکارقوی و تواناست وطبعاً ضعیف درمقابل قوی پایمال میگردد، اینگونه ستمدیدگان راقرآن ستمکاران برنفس خود مینامد، زیرا که خود راضی باین زندگی ننگین شده واز سعادت‌بی‌پایانی که خدابرای‌آنان منظورداشته روگردانند، درصورتیکه برای رسیدن‌بیك زندگی سعادت‌آمیزودرراه مبارزه برعلیه ستم تاسرحد امکان بپایداری ازطرف پروردگارشان دعوت شده اند.

بدیهی است که دعوت بر مهاجرت خود یك نوع مبارزهٔ مخصوصی‌است نه اینکه یگانه راه نجات از روبرو شدن باظلم وستم فرار کردن‌است، بلکه‌اجتماع بشررابرای مبارزه‌راهها‌ووظیفه‌های دیگری هست که‌درآیندهٔ‌نزدیك‌دربارهٔ‌آنها سخن‌خواهیم گفت؛ دراین‌جافقط‌منظور ما بیان این نکته است که اسلام کسانی را که بزندگی مظلومانه راضی شده وستم ستمکاران راباسکوت خود تصویب میکنندباشدیدترین وجهی ملامت ومؤاخذه میکند، تاحدیکه‌بیچارگان حقیقی که ازشدت‌ناتوانی قدرت برمبارزه ندارند، وراههای چاره برروی آنان مسدوداست دربارهٔ آنان‌نیزوعدهٔ‌آمرزش‌صریح نداده‌است، بلکه فقط بایادآوری عفوورحمت پروردگارآنان راامیدوار ساخته‌درصورتیکه عذرشان پذیرفته وناتوانی آنان بهترین گواه بیگناهی‌است. ولیکن مقصودازاین تعبیرحکیمانه‌این نیست که ممکن است خداازآنان نگذرد، هیهات که پروردگاررحیم در بارهٔ بندگانش‌ستمی روادارد، بلکه منظور، بزرگ وبااهمیت نشان دادن مطلب است، تاکسی ازمبارزه کوتاهی نکند هراندازه هم ناتوان است تا آنجا که قدرت هست باید مبارزه کرد، گرچه بایك فریادباشد.

اما بیچارگان واقعی آنانکه همه‌راههای چاره‌حتی راه‌فرارازمحیط ستم بروی آنان بسته است در نظر اسلام نباید درآن محیط تنها گذاشت، تا بطور اجبار هرستمی را تحمل نمایند ، ملت اسلامی همگی مسئولند که از حریم آنان دفاع کنند تا ازچنگال ستمکاران تبه دل نجاتشان بخشند .

قرآن دراین باره کسانی را که ازاین پیکار ملی‌شانه خالی‌میکنند چنین سرزنش مینماید [1] «چه باعث شده که در راه خدا نمیجنگید و برای خاطرزنان ومردان بیچاره واطفال بیگناه پیکارنمیکنید آنان نیز برادران وخواهران وفرزندان شماهستند که خدا رامیخوانند ومیگویند بارخدایامارااز این دهکده ستمکاران نجات بده».

پس بنابراین هیچگاه ظلم وستم ازدرخانهٔ گروهی ازبشر کم یا زیادوارد نمیشود که آنان ساکت‌بنشینند، وازآن مهمان ناخوانده باصبر وسکوت‌آنقدرپذیرائی‌نمایند، که‌خداازآنان راضی‌شود. بی‌پروا باید گفت که هرگزخداوندازاینگونه مردم سست عنصرراضی نبوده ونخواهدبود، تارنجهای فراوان نکشند وباظلم و ستم مبارزه نکنند و ازستمدیدگان درمانده‌بافداکاری وازخودگذشتگی‌دفاع‌مردانه ننمایند، خدای توانا از آنان خشنود نخواهدشد.

درضمن بعضی‌ها چنان پنداشته‌اند که این‌آیات اصلامربوط بامور اجتماعی‌نیست، بعقائدمسلمانهامخصوص‌است،باین‌ترتیب که‌مربوط‌بهنگامی است که گروهی‌ازمسلمین‌درمیان مشرکین و کفارگرفتار شوند . وآنان رابه‌اجباربترك یکتاپرستی‌وشرك دادن‌بخدا واداروازانجام شعائرمذهبی و

---

۱ سورهٔ نساء آیهٔ ۷۵

ستایش اسلامی جلوگیری نمایند ، این آیات دربارهٔ آنان نازل شده و برای نجات چنین گروهی فرمان میدهد ، متاسفانه باید گفت که این پندار صحیح نیست، زیرا قطع نظر از اینکه این مورد نیز از امور اجتماعی است در نظر اسلام میان شعائر مذهبی و اجرای قوانین اجتماعی و برنامهٔ اقتصادی وسیاسی هیچگونه فرقی نیست، همهٔ اینها از فروع عقیده و از یك سرچشمه سیراب میشوند ، و بازهم در نظر اسلام فرقی نیست در میان کسانیکه مانع از اجرای احکام و برنامه‌های اسلامی هستند، ظاهراً و واقعاً کافر و بیدین باشند، و یا اینکه در ظاهر مسلمان و در واقع کافر بی ایمان باشند ، زیرا که قرآن فاش میگوید« آنان که مطابق قانون خدا حکم نمیکنند کافرند».

اسلام میگوید که مال ثروت نباید در دست اغنیا بازیچهٔ حکومت و باعث تشکیلات دولت گردد ، اسلام همه جا دولت را مأمور ومسئول نگهداری و پرستاری از رعیت میکند ؟ بهر طریقی که امکان پذیر است یا با ایجاد کار آبرومندانه باید آنان را بکار و کوشش وادارد و یا باید در صورت ناتوانی از کار بطور مستقیم زندگی آنان را از صندوق دارائی ملی تأمین نماید . پیامبر هوشمند اسلام دربارهٔ کارمندان دولت تضمین های مخصوصی را بدولت اسلام سفارش نموده که در فصل‌های گذشته ، قسمتی از آنها بیان گردید و همین تضمین ها در بارهٔ کسانیکه کارمند موسسات خصوصی و سازمانهای ملی هستند کاملا تطبیق مینماید، وبدون فرق باید دربارهٔ آنان نیز رعایت شود، و بدیهی است که همهٔ این وظایف حکیمانه جزو عقیدهٔ پاك مردم مسلمان است که تا همه آنها را در کرهٔ زمین اجرا نکنند مسلمانان واقعی نیستند، و آیات مذکور که از ظلم و ستم حکایت داشته و حکم ظالمان مظلوم نما و آن کسانی را که بخود ستم روا داشته و تن بذلت داده و از مبارزه بافساد

کوتاهی کرده‌اند بیان مینماید، بهمین جریان ناظراست.

پس از بیان همهٔ این حقایق کتمان ناپذیر باز هم بگفتگوی خود ادامه داده ومسئله را اینطور فرض میکنیم که مردم بخاطرهمان معنای خیالی که ازاین آیات استفاده میشود ، دست از مبارزه با فساد اجتماعی بردارند،وبگویند چون‌این‌آیات‌میگوید«آرزوی فضل خدا دادهٔدیگران را در سرنپرورانیدوبمال ومنال وجاه وجلال مردم‌چشم ندوزید» وظیفهٔما این‌است که‌در گوشه‌ای به‌نشینیم واجتماع رابحال خود واگذاریم،آنگاه معلوم است که چه نتیجهٔ بد وچه روزگار تیره پیش‌میآید ، نتیجه این است که ثروتهای سرشارجهان دردست عده‌ای دنیا پرست وسودجوانباشته گردد تا در میان خود مانند گوی‌چوگان دست بدست بگردانند، وتودهٔ مردم را در آتش محرومیت ابدی بسوزانند . چنانکه درنظام شوم تیول ورژیم فاسد سرمایه‌داری بآسانی این محرومیت پدید میآید، وبرهمگان روشن است که اینگونه رفتار زشت ازکارهای‌ناپسند است ، واسلام‌آنها را بنام‌منکربجامعه معرفی مینماید ، زیرا که مخالف فرمان پروردگار جهان است که میفرماید نباید ثروت در میان ثروتمندان وسیلهٔ حکومت وباعث تشکیلات دولت‌آنان بشود ، وبازهم این نابسامانی پیش‌میآید. که ثروتمندان سودپرست همهٔاین ثروتها را روی هم انباشته واحتکار کنندو یادر خوشگذرانی وعیاشی خود بمصرف برسانند ، اگراحتکارپدیدآید در نظراسلام نیز منکر وناستوده است ، قرآن‌بازبان شیوائی بمحتکران مژدهٔ عذاب میدهد. میگوید« کسانیکه زروسیم[1] اندوخته ودراحتکارش میکوشند واز انفاق در راه خداخودداری میکنند بآنان بعذاب دردناك

۱ــ سورهٔ توبه‌آیهٔ ٢٤

بشارت بده » واضح است تاکاری منکروناستوده در پیشگاه خـدا نباشد مجازات وعذاب معنائی نـدارد ، واگـر عیاشی وخوشگذرانی نامشروع اغنیا معمول گردد بازهم منکر وازکارهای زشت است وآیاتیکه در بارهٔ تحریم عیاشی واسراف و خوشگذرانی نامشروع نازل شده جداً در قرآن فراوان‌است وهمهٔ این‌آیات عیاشان رابا کفروفسق وفجور معرفی‌مینماید، در یکی‌ازآنها چنین میگوید «[1]ما بهیچ دهکده ودیاری پیامبرنفرستادیم مگر اینکه عیاشان‌آنجا گفتند ما بدانچه شما مأمور شده‌ایدکافریم» ودر آیهٔ دیگرمیگوید[2]**«هرگاه خواستیم دهکده‌ای را ویران وهلاك بسازیم عیاشان وخوشگذرانان آنجا رابحال خود واگذاشتیم تا در سر زمین خود مشغول** فسق وفجور شدند ومستحق عـذاب و کیفر گردیدند، پس‌از آن، عذاب برآنان نازل شد وچنان ویرانش کردیم که هنوز هم‌در گنجینه‌های تاریخ بیادگار مانده است » وباز هم درآیهٔ‌دیگر پس ازآنکه درروزقیامت مردم‌رابدستهٔ دست راست ودست چپ ومیانه‌رو تقسیم میکند ، دست‌چپی‌ها را اینطور اعلام مینماید :[3] «یك عده دست چپی‌ها هستند اگر بدانی درچه بیچارگـی گرفتارند و درچه حال اسف انگیزی بسرمیبرند!!درمیان شعله‌های سوزان وهوای مسموم و گـازهای خفه کننده‌ودرمیان کوهی‌ازدودسیاه‌سر گردانند!! که نه‌برجگرآنان‌نسیم خنك و گوارا میوزد!! ونه‌آثارسعادت وبهروزی ازآن نمایان‌است، برای اینکهٔ این گروه در دنیا عیاش ومسرف بودند وباعث تیره روزی دیگران گردیدند» بنابراین ممکن نیست که ازبازنشستن مردم از مبارزه‌بافساد

۱ـ سورهٔ اسراء آیهٔ۱٦

۲ـ سورهٔالاسراء آیهٔ ۱۷ ۳ـ سورهٔ واقعه آیهٔ ٤۱ـ ٤٥

وظلم اجتماعی جز کارمنکروناستوده نتیجه گرفت ، ودیدیم که قرآن با دلیل‌های روشن ومحکم کارهای زشت را تقبیح وناکارانرا بعذاب دردناک ومجازات شدید محکوم کرد.

پس در اینصورت چگونه میتوان اسلام را بااین تهمت بی‌آزرمانه متهم ساخت، که مردم را بسکوت وخوشنودی از کارهای زشت دعوت میکند وبرای جلب رضای پروردگار در مقابل ظلم وستم بسکوت و گوشه‌نشینی فرمان میدهد ، وحال آنکه گوینده خدا است که میفرماید[1] «کسانیکه از بنی اسرائیل کافرشدند وبرحقایق تابناک دین وآئین خدا پردهٔ بیدینی کشیدند بازبان داود پیامبروعیسی بن مریم نفرین شدند، بجرم اینکه در مقابل اوامرپروردگارنافرمانی کردندو بحقوق اجتماع تجاوز نمودند وآنی از کردارهای زشت خود غفلت نور زیدند، واقعاً چه بد کرداری از آنان سرزد وچه کارهای ناشایستی رامرتکب شدند» می‌بینیم که در این آیه سکوت درمقابل کارهای زشت وخلاف قانون وخودداری نکردن از کردار بدرا از نشانه‌های بیدینی و کفر بخداقرار داده که موجب خشم وغضب و نفرین ومجازات شدید پروردگاراست، خداوند مرتکبین اینگونه اعمال رابا زبان برجسته ترین مردم ملعون معرفی کرده است ، و بعلاوه پیامبر مبارز اسلام نیز چنین میفرماید: **هریك ازشما مسلمانها اگر کارزشتی را دیدید بایددر تغییرواصلاح آن بکوشید ؛ و** در بیان این معنی میگوید بهترین جهادها درپیشگاه خدا سخن حقی است که در مقابل زمامدار ستمکار گفته‌شود، واین کارهای ناستوده که در اجتماعی یا بارضایت رهبر اجتماع ویا بافرمان وی انجام بگیرد اورا زمامدارظالم معرفی میکند،

٤ـ سوره مائده آیهٔ ۷۸ـ۷۹

که باید همهٔ افراد در برابرش برای رضای خدا ودرراه خدا تا پای جان ایستادگی ومبارزه کنند .

با توجه باین حقایق روشن‌دیگر کدام عقلی بخود اجازه میدهد که بگویداسلام‌مسلمانان رابه‌تسلیم ورضایت از ظلم وستم وادارمیسازد، ودرمقابل محرومیت های‌اجتماعی بسکوت امرمیکند ، چرا ؟ مگرعقل منحرفی باشد که نتواند حقایق راآنگونه که‌هست درك نماید، ویامغلوب هوای وهوس وشهوات نفسانی باشد که نتواند خودرا از زندان دیو نفس آزاد نماید .

با این بیان روشن شد آیاتیکه در اول بحث عنوان گردید فقطو فقط ناظر قسمت جلوگیری ازآرزوی حسرت باربیکاران است، ومتوجه چیزهائی است که هیچ کس نمیتواند آنها را تغییربدهد ، نه دولت ونه اجتماع ونه یکی ازافرادبشر وبعبارت رساترکارگران‌کارگاههای‌بیکاری را ازبافتن قماش‌آرزوی خام که خودمقدمهٔ‌انگیزش کینه‌ها وحسدهااست باز میدارد .

اکنون برای‌روشن‌شدن مطلب مثالهائی را بعنوان نمونه‌یادآوری میکنیم:

۱ـفرض‌میکنیم که‌شخصی‌یك‌هدیهٔ‌قابل‌توجه‌بکسی‌ویاباجتماعی‌داده وبوسیله‌آن چنان کسب شهرت نموده که همه را بحیرت واداشته ! ! و انسان دیگری برای بدست‌آوردن چنین شهرتی دائم درآتش حسرت میسوزد ، اما تهیه‌کردن وسایل برای وی ممکن نیست ، آیا از دولت برای فرونشاندن‌این‌آتش‌جان سوز چه‌کاری‌ساخته‌است ؟ آیامیتوان گفت که‌دولت بایدباجلوگیری ازاین‌حسرت جگرسوز ازبروز کینه وحسددر

نهاد چنین بیماری مانع شود ویا بایددر یکــی از کارخانجات خصوصی خود چنین هدیه را بـرای آن بسازد تـا آرزوی بی پایانش بر آورده شود

۲ـ فرض میکنیم که انسانی خوش خط وخالی در دنیاهست؛ آنقدر زیبا و نیك منظر است که دلهارا درکانون سینه‌ها باآتش عشق خودمیسوزاند وچشمها در همدجا او را بدرقه میکند، وانسان دیگری هم هست که از نعمت زیبائی وجمال بی بهره است، لیکن دائم در آتش حسرت میسوزد و همیشه آرزوی جمال زیبای دیگـری را در دل میپروراند ، آیا برای فرو نشاندن این فتنه دولت میتواندچه کار بکند ؟آیاممکن است که زیبائی اورا گرفته وبا کمال احترام تقدیم نازیبا بکند ؟ ویامیتواندبمساوات و تقسیم آن قانونی بتصویب برساند؟.

۳ـ بازفرض میکنیم زن وشوهرمهربانی با کمال صفا وصمیمیت از زندگی شیرین خود بهره‌مندند، ودراین کانون وفافرزندانی تربیت میکنند که موجب روشنائی چشم وسرمایهٔ سعادت پدر ومادرند ، ودرمقابل آنان زن وشوهردیگری هستند که در دفتر اقبال آنان آئین وفا ومحبت نوشته نشده ویا برخلاف پیشرفت طب امروز ازآوردن فرزند عاجزند!!آیااگر همهٔ قدرتهای روی زمین بسیج شوند ، میتوانند این ناراحتی را تبدیل به‌آسایش نمایند ، وهمه میدانند که اینگونه‌پیش آمدها درمحیطزندگی بشرفراوان است ، که تا کنون نه پیشرفت اقتصادی توانسته گرهی را از این مشکل بگشاید ، ونه از بسط عدالت اجتماعی کاری ساخته است،زیرا که اینگونه‌کارها اصلا بامور اقتصادی واجتماعی مربوط نیست تا بتواند علاجش کند، بنابراین، این مشکل لاینحل را بجز دعوت برضایت وتن

دادن بقضاچه‌میتواندآسان بسازد؟ وعقده گشای‌آن غیراز اطمینان‌بلطف بی‌پایان‌پروردگاراست که‌بندگان‌خودرا بامیزان‌خودمیسنجد، نه‌بامیزان معمولی روی‌زمین ، وبمحرومیت زمینی‌بانعمت‌های آسمانی پاداش‌میدهد، بلکه درمیدان اقتصادی واجتماعی نیز دانشمندان اقتصاد وکارشناسان جامعه سرگردانند ، ودر مقابل پروردگار جهان از پیش رفت خود عاجزند .

هان کی میتواندبگوید که اجرای مساوات مطلق در مهد زمین از همهٔ جهات امکان پذیراست؟در کدام‌نقطهٔ این‌جهان پهناورتا کنون‌حقوقها وکار مزدها بتساوی قسمت شده؟ ویادر کجای‌دنیا تابحال مقامها ودرجه‌ها وپست‌ها در میان‌بشر یکسان تقسیم گردیده است؟.

پس برفرض که‌کارگر کوشائی در اتحاد جماهیرشوروی شبوروز کوشش نماید تابلکه بمقام مهندسی برسد ، و مهندس مشهوری گردد ، اما اوضاع عقلی در این باره باوی سازگارنیست وبرخلاف انتظارش‌همه فرصتهای عاقلانه را ازدست داده است، تحصیل‌نکرده ، دانشگاه ندیده، تجربه ننموده ، وآزمایش نداده تابآن مقام برسد ویا اینکه‌کارگری در این کشورآن‌اندازه‌قدرت جسمی‌ندارد که پس ازانجام دادن عمل‌اجباری خود اضافه‌کاربکند، ومزد اضافه‌کاری بگیرد، ولیکن‌باوجودناتوانی‌خود بازهم بکارگردیگری که خدمت اضافی انجام میدهد وبا دریافت مزد بیشتری زندگی خود رابهترتأمین مینماید حسرت میخورد، آیا دولت مساوات خواه کمونیستی در بارهٔ این دونفرکارگرچه‌کاری میتواندبکند؟ وچگونه ممکن است که زندگی آمیخته با حسرت وآزار این‌کارگر

مریض را که‌دائم‌بازهر کشندۀ کینه وحسد جگرش سوراخ‌میشود سعادتمند بسازد؟ وباچه تدبیری میتواند این تیره روزی را به بهروزی مبدل سازد؟

بشر بدون اینکه ایمان‌بنیروی بی‌پایان خداداشته باشد تادر پرتو لطفش با آرامش کامل وظیفۀ خود را انجام بدهد واز زحمت های خود بهره برداری نماید چگونه میتواند اینگونه‌مرضها راعلاج کند؟.

اکنون از طرفداران مساوات حقوق میپرسیم : آیا با سلاح آتشین وزور سرنیزه‌بهترمیتوان علاج کرد ویا با تحریك رضایت نیروی داخلی وتقویت ایمان بخداوندتوانا.

بلی این است حقیقت دعوت اسلامی که بشررا برای‌بدست‌آوردن خواسته‌های مشروع خود بکار و کوشش میخواند ، وبرضایت واغماض از کارهائیکه از محیط‌اختیارش‌بیرون وتغییرش برای کسی امکان‌پذیر نیست وامیدارد . اما هنگامیکه ظلم وستم پیش میآید، ستمیکه ازدست بشری به بشردیگرفرا میرسد وبرای همه ممکن است که با آن مبارزه کنند و از تجاوز بشری که‌همانند خوداوست‌جلوگیری‌نمایند،دراینصورت‌خداوند هرگزاز مردم خوشنود نخواهد شد مگراینکه همه‌باهم دست اتحاد و یگانگی داده ، برعلیه هرستم وستمکاری بپا خیزند وتاکاخ ستمکاران را واژگون نسازند دست ازپیکارنکشند، قرآن دربارۀ اینگونه مردم مبارز میگوید[1] :«کسیکه درراه خدا پیکار کندبکشد ویا کشته گرددپیروزو یا مغلوب شود ما پاداش بزرگی دراختیارش قرارخواهیم‌داد» .

۱ـ سوره نساء آیۀ ٧٤

پس با توجه باین حقایق انکار ناپذیر معلوم است که اگر در دنیا همهٔ دین‌ها هم افیون ملت‌ها باشند **دین اسلام افیون نبوده و نخواهد بود.** اسلامیکه از روز اول کارش انقلاب و مبارزه و پیروزی است و کسانی را که تن بذلت میدهند و هر گونه ظلم و ستم را بخود می‌پذیرند با اشد مجازات محکوم میکند، **هرگز افیون ملت‌ها نخواهد بود.**

اسلام وملیت هـای غیر مسلمان

بحث دربارهٔ احترام وموقعیت ملت های غیرمسلمان درقانون اسلام بحثی است که همیشه دراطرافش کنجکاویهای فراوان بوده است، ومیگویند راهی است بس تاریك وباریك وصعب العبورواغلب مردم ازترس اینکه مبادا میان مسلمان وغیرمسلمان فتنه وآشوب حادث شوداز بحث وگفتکودراین باره اجتناب میورزند، امامن کسی هستم که بصراحت لهجه معتادم واز بی پرده سخن گفتن هراسی ندارم ، نه تنها باوجدانم روشن بیانم ، بلکه بادیگران نیزهمین طورم ، با همین صراحت بیان هم دوست دارم که از برادران هم وطنم وازآنانکه دراصول انسانیت باما برادرند بپرسم که چرا ازحکم اسلام میترسید ؟ **آیاازنارسابودن دلایل اسلام میترسید؟ ویا میترسیدکه قوانین اسلام امروزقابل اجرانباشد؟ .**

اما دلیلهای اسلام که خیلی ساده وروشن است اینك قرآن است

که میفرماید[1] « خداوند شما را منع نمیکند که با کسانیکه باشما در بارهٔ دین نجنگیدند وشمارا ازوطن خودبیرون نراندند خوشرفتاری کنید وعدالت اسلامی رادر بارهٔ آنان نیزمراعات نمائید، زیرا که خدای مهربان عدالت را دوست دارد» .

ونیزدر بارهٔ رفتار با اهل کتاب میگوید[2] «غذای اهل کتاب برای شما حلال وغذای شما برای آنان حلال است وهمچنین زنان پاك دامن مسلمان وزنان پاك دامن اهل کتاب برای زناشوئی شما بیمانع هستند.»

ومبدء فقهی اسلامی هم با این دوجملهٔ روشن بیان میگردد،هرچه برای خود روامیداریم برای آنان نیزرواست ، وهرآنچه برای ماناپسند است برای آنان نیزناپسند میدانیم، پس با توجه باین حقیقت بخوبی پیدا است که دلیلهای اسلام همه جا مسلمانان را به نیکوئی ورفتار عادلانه با دیگران تحریص میکند ودرحقوق ووظائفیکه مربوط بعبادت پروردگار وفرائض خصوصی مسلمانان نیست بلکه متعلق بامور اجتماعی وحقوق هموطنان اجتماع است بمساوات وبسط عدالت مأمورمیسازد، وبعلاوه در بهبود روابط مسلمان وغیرمسلمان باتصویب قوانین سودمند دید وبازدید برادرانه ونشستن در سرسفرهٔ یکدیگر میکوشد ، بدیهی است که اینگونه روابط حسنه جزدر میان رفقا ودوستان صمیمی برقرار نمیگردد، وزینت بخش همهٔ این امور رابطهٔ حکیمانهٔ ازدواج است که ازطرف اسلام بیمانع اعلام گردیده است.

امابحث قابل اجرا بودن قوانین اسلام رابا اوضاع کنونی

۱ـ سوره ممتحنه آیهٔ ۸ ۲ـ سورهٔ مائده آیهٔ ۵

چه‌بهتر که بعهدهٔ یك مرد مسیحی اروپائی که متهم به پیروی از آئین اسلام نیست واگذار کنیم نام این مرد **(سیرت اورنولد)** و کتابی که نوشته بنام **(الدعوة الی الاسلام)** و باقلم سه نفر بنام حسن ابراهیم حسن، عبدالمجید عابدین، واسماعیل نحراوی، بزبان عربی ترجمه شده در صفحهٔ ۴۸ این کتاب چنین مینویسد : ممکن است که ما ازروی روابط دوستی که درمیان مسیحیان ومسلمانان عرب برقرار شده بود بدست بیاوریم که بزرگترین عامل گرویدن مردم بدین اسلام قدرت بازو وزورسرنیزهٔ مسلمانان نبوده، زیرا که خود محمد پیامبر هوشمند اسلام با بعضی از قبائل مسیحی عرب هم پیمان شدو حمایت آنان راشخصاً بعهده گرفت ودرانجام شعائر مذهبی آزادشان گذاشت ، بطوریکه برای رجال کلیساو کشیشان مسیحی اجازه داد تاآزادانه ازحقوق ونفوذ سابق خودبهره برداری نموده وبا کمال آرامش وامنیت بوظایف مذهبی خود قیام کنند.

درصفحهٔ ۵۱ چنین میگوید :واز این مثالهائیکه در گذشتهٔ نزدیك بیان کردیم و گفتیم از آن بساط اغماض ومسامحه‌ایکه درقرن اول هجرت مسلمانان پیروز برای عربهای مسیحی گسترده بودندوتا نسلهای آینده نیز ادامه داشت ؛ بخوبی میتوانیم دریابیم که واقعاً این قبایل مسیحی کیش عرب که ازآئین خوددست کشیدند وبدین اسلام گرویدندبااختیاروارادهٔ و کمال میل وآزادی خودشان بود، وهیچگونه فشاری ازطرف مسلمانان وارد نگردید ، وهم اکنون مسیحیانیکه درعصرحاضر درمیان ملت مسلمان زندگی میکنند از نزدیك شاهد اینگونه گذشت های جوانمردانه هستند

درصفحه ۵۳ میگوید :هنگامیکه ارتش پیروز اسلام بفرماندهی

ابوعبیده بوادی اردن رسید ، در صحرای فحل اردو زد ، مردم مسیحی این بلاد نامه‌های محبت آمیزی بمسلمانان نوشتند واظهار داشتند که‌شما مسلمانان پیش ما محبوب‌تر ازمردم رومید ، گرچه رومیان باماهم کیش وهم آئینند ، شما برای ماوفادارتر و مهربان ترید واز حریم ما بهتر ازهم کیشان خوددفاع میکنید، حکومت شما عادلانه تر از حکومت مسیحی است .

ودرصفحه۵۴چنین‌مینویسد: همین‌طور نیروی ادراك مردم درخلال جنگهائیکه‌ازسال۶۳۳تا۶۳۹میلادی‌طول کشید بیدارشد ودرهمان‌جنگها ارتش مسلمان‌عرب رومیان رابتدریج ازبلاد خود بیرون کردندتاوقتیکه در ۶۳۷ شهر تاریخی دمشق درپیمان صلح بامسلمانان‌معروف‌شد ،وبدین وسیله هم ازغارت و کشتار آسوده گردید وهم شرایط مناسبی که‌آسان‌تر ازشرایط رومیان بود بعهده گرفت ، که‌در مقابل آن پیمان خیلی ناچیز بود ، دیگر سایر بلادشام نتوانست بمقاومت خود ادامه بدهد، بیدرنگ یکی پس از دیگری سقوط نموده وخواستار پیمانی نظیر پیمان دمشق شدند ، درنتیجه شهر حمص ومنبج وبعضی ازشهرهای‌دیگر نیزپیمانهائی امضا کردند وتحت حمایت‌حکومت اسلامی قرار گرفتند،واغلب در این پیمانها شرایطی نظیر شرایط پیمان بیت‌المقدس را پذیرفتند ، وازطرف دیگرعمده‌ترس دولت روم ازمسلمانان این بود که‌امپراطوری‌فاتح‌مسلمان دراین بلاد، مسیحیان رابه پیروی ازدین اسلام وترك دین مسیحی‌مجبور سازد ، اما آن‌رفتارجوانمردانه‌ایکه‌مسلمانان‌درپیش گرفتند وآن‌وفاداری که نسبت بپیمانهای خود نشان دادند ، وبعد ازپیروزی‌کامل آزادی‌دینی ومذهبی بمردم مسیحی دادند ،موجب‌شد که‌روابط بامسلمانان درنظر اهل

شامات بهتر و محبوب‌تر از روابط بادولت روم و هر دولت مسیحی گردد ، و آن ترس وهراسی که از واردشدن یك ارتش فاتح در بلاد خود پیش‌بینی میکردند کم کم ازدلها زدوده شد وجای خود را بحماسه سرائی وابراز احساسات دوستانه بنفع مسلمانان داد ،**این است داستان گواهی یك مرد مسیحی و خارج ازدین اسلام دربارهٔ مسلمانان.**

بنابراین اکنون چه باعث شده که مسیحیان از حکومت وداوری اسلام میترسند؟ چرا نسبت بحکومت اسلامی اظهار ناراحتی میکنند؟

شاید از تعصب مسلمانان برعلیه مسیحیان میترسند، دراینصورت معلوم است که آنان معنای تعصب را تا کنون نشناخته‌اند، پس برای روشن شدن مطلب مثالهائی برای نمونه ازمدار تاریخ دراینجا شاهد مثال میآوریم تا معنای تعصب کاملا روشن گردد.

۱- پس ازپیروزی مسیحیان دراسپانیا بمنظور تفتیش عقاید سازمان بسیار دامنه داری در این کشور تشکیل دادند ، و بزرگترین هدف از تشکیل این سازمان فقط پرونده سازی و محکوم کردن مسلمانان بود ،وبهمین جهت دراین سازمان بی‌شرمانه‌ترین نوع عذابها وشکنجه هائیکه تا کنون تاریخ بشریت نظیرش را کمتر دیده است برای سرکوبی مسلمانان بکار میرفت ، در یکطرف مردمی را زنده زنده در کوره‌های آدم‌سوزی میگداختند، ودرطرف دیگر ناخنهای عدهٔ دیگری را میکشیدند، درگوشه‌ای چشمهای عدهٔ بیگناهی را در میآوردند ، ودر گوشهٔ دیگر گروهی را رگ میزدند ، همهٔ این شکنجه‌های ضد انسانی برای این بود که مسلمانان را بترك دین خود وادارند وبپیروی از کیش مسحیت مجبور سازند.

ما دراینجاحق داریم که‌ازبرادران‌مسیحی آئین‌خودبپرسیم آیا در شرق اسلامی آثاری ازاین شکنجه‌های‌ضدانسانی‌تاکنون سراغ‌دارید؟ آیا درطول این‌مدتی که درمیان‌مسلمانان‌زندگی کرده‌اید تابحال کوچکترین‌ناراحتی ازاین قبیل‌رفتارناستوده بشمارسیده‌است؟ اما هنوزهم کشتارگاههائی برای‌نابودی‌مسلمانان‌درهر کشوراروپائی‌ومستعمرهٔ اروپائی آماده میگردد ، مانند کشوریوگسلاوی والبانی وروسیهٔ شوروی ودر کشورهای‌افریقای‌شمالی‌مانند کشورسومالی‌و گینه‌ومالایا وهندوستان. گاهی بنام تصفیهٔ سازمانهای کشوری و گاهی بنام بسط عدالت‌وبرقراری نظم وآرامش مسلمانان رادر این قربانگاهها فدای تعصب های ناستوده و ضد انسانی خود میسازند.

اما باوجود این، ماهمهٔ این شواهد زنده را نادیده میگیریم،وفقط یك‌سند کوچك‌ازیك کشور نزدیك ارائه میدهیم که واقعاً دراین‌موردیك شاهد ارزنده‌است . زیرا که این کشور از دیرزمانی باما روابط تاریخی وجغرافیائی وفرهنگی ودینی دارد **واین‌کشورمظلوم‌همسایهٔ نزدیك ماحبشه‌است**وهمانگونه که معلوم است ،این کشور تابع کلیسای مصری است وسکنهٔ آنرا عده‌ای‌مسلمان ومسیحی‌تشکیل‌میدهند ،ودرآمارگیری مسلمانها را۳۵ر۰ ازمجموع اهالی نشان میدهند و ۶۵ر۰ غیرمسلمان‌سر شماری میکنند ، وماهم دراین بحث همان میزان راموردگفتگو قرار میدهیم . مثلادر کشور حبشه حتی یك‌مدرسهٔ دولتی نیست که‌برای‌تربیت فرزندان مسلمانان اختصاص داشته‌باشد که درآن‌مدرسه احکام دین‌اسلام رافرا گیرند ، نه‌تنها برای این منظوردبستانی‌تاکنون‌تأسیس‌نگشته‌بلکه برای فرا گرفتن زبان ولغت عربی‌نیزمدرسه‌ای‌وجودنداردوآن‌مدارسیکه

مسلمانان با بودجهٔ خود تأسیس میکنند فوراً ازطرف دولت حبشه آن‌قدر مالیاتهای گزاف وعوارض سنگین تصویب میشود ، وباندازه‌ای تحت‌فشار قرار میگیرد ، که خود بخود منجر بتعطیل میگردد واین‌فشارهای ضد فرهنگی همین‌طور ادامه دارد تادیگران رااز فکر تأسیس مدرسهٔ‌جدید منصرف میسازد ، وهمچنین نسبت بانتشارات وسایر امور فرهنگی‌نیزاین فشارها تکرار میشود ، وتااین عصرنزدیك تازمان‌جنك ایطالیا باحبشه آئین رسمی این کشور این‌بود که هرمسلمانی که بیك‌نفرمسیحی‌بدهکار می‌شد ودر سررسید از پرداخت وام خود عاجز میماند خود بخود بدون هیچ دادگاهی بردهٔ‌طلب‌کار خود محسوب‌ودرجلوچشم‌دولت‌ودولتیان‌خرید وفروش می‌شد ، وباشکنجه‌های گوناگون معذب میگردیدو کسی‌نمیگفت که آخراین هم ازخانوادهٔ‌بشراست.

بدیهی‌است‌خودبخوددرتشکیلات دولتی وسازمانها ووزارتخانه‌های حبشه یك نفرمسلمانی را برای نظارت وادارهٔ امور ورفع‌نیازمندیهای‌یك سوم ازافراد این کشورانتخاب نمیکردند ،همهٔ این دردهای بی‌درمان‌از یك‌طرف، ازطرف‌دیگر خوددولت حبشه‌هم اگر میخواست کاری بکند کوچکترین اختیاری ازخود نداشت بلکه کلیسای مصری بر تمام امور آنجا نظارت داشت وهر فرمانی که از کلیسا صادرمی‌شد دولت حبشه در اجرای آن مجبور بود.

پس‌بازجادارد که بپرسیم: آیامسیحیان‌درعالم اسلامی درطول‌تاریخ چنین فشاری دیده‌اند؟ آیا بااین روابط جغرافیائی که‌با روابط طبیعی‌و دینی مارا باهم‌نزدیك ساخته خودمسیحیان بمقابله بمثل راضی میشوند ؟ حاضرند که‌مانند خودآنان باآنان رفتارشود؟ بدیهی است که‌نه؛ بنابراین

این همان تعصب عالم سوزی است که از برادران مسیحی سرمیزند ، اما درمصر وسایر کشورهای مسلمان تا کنون اثری ازاین تعصب‌ها در میان مسلمانان دیده نشده وتاابد هم دیده نخواهد شد ، پس ازچه‌میترسند؟.

بلی کمونیست‌هامیگویند که هستی واقعی انسان‌فقط‌هستی‌اقتصادی است ،و این‌سخن برفرض اینکه صحیح باشد بازهم ازآنان میپرسیم ؛آیا درعالم اسلامی تا کنون مسیحیان ازاین‌حق‌محروم شده‌اند؟آیااسلام‌بآنان حق مالکیت وحق تصرف وحق‌انباشتن ثروتهای بیکران نداده است؟اینك برای نمونه **بشری‌حنا** يك نفرمسیحی وساکن مصر است . هنگامیکه ملك فؤاد ازپورت سعیددیدن میکرد بباغ اووارد شد ؛برای تسهیل عبور موکب فؤاد ۲۵ کیلومتر راه‌درختان بارور پرتقال راقطع کرد ، وبرای ورود مهمانان خود خیابان احداث کرد، پس‌اگر حق‌مالکیت او محدود بود این همه ثروت‌راازکجا اندوخته است ،وهمچنین حق‌تعلیم وتربیت‌و حق استخدام درسازمانهای دولتی‌وحق‌ترفیع‌مقام‌همه‌جاوهمه‌وقت‌برایگان دراختیار آنان قرار گرفته ،آیا تا کنون دیده‌شده که يك‌عنصر دینی در اینگونه اموردخالت کرده باشد؟.

بعلاوه مااین مطلب‌را از کمونیست‌ها قبول نداریم که‌هستی‌انسان هستی‌اقتصادی‌است، بلکه‌مامعتقدیم که‌هستی‌انسان‌ازهستی‌اقتصادی‌وروحی ومعنوی‌تشکیل‌یافته،وهمه‌اجزاءترکیبی‌بایك‌دیگرهم‌بستگی وهماهنگی کامل‌دارند،اینجابازهم‌میپرسیم‌آیاتا کنون‌ازطرف‌مسلمانان‌نسبت‌بمسیحیان دربارهٔ انجام مراسم مذهبی وستایش پروردگار فشار و موانعی ایجاد شده است؟ چرا موارد بسیار کوچکی رامیتوان نام برد.

اماهرگزاین موارد بخود مسلمانان مربوط نیست ، بلکه اگربا

دقت بنگرید در پشت پردهٔ این اختلافها استعمار گران انگلیسی صف بسته‌اند، وتاجان دارند باینگونه آتش های امنیت سوز دامن میزنند، میگویند درمسئله جزیه، اسلام درمیان مسلمان وغیرمسلمان امتیازقائل شده است، ومادرپاسخ این تهمت ازخودچیزی اضافه نمیکنیم بلکه این جواب را بعهدهٔ **(سیرت اورنولد)** نویسندهٔ مشهورمسیحی مذهب که سابقاً هم بگفته ـ های وی اشاره کردیم واگذارمینمائیم وی درصفحهٔ ۵۸ کتاب خودچنین میگوید: جزیه همانطور که گفتیم از کسانی دریافت میشود که مرد بوده وقدرت پرداخت داشته باشند، درمقابل خدمت سربازی از آنان دریافت میگردد، که اگرمسلمان بودندبخدمت احضارمی شدند ، و مسیحیان با پرداخت مبلغی بعنوان جزیه خدمت سربازی رابازخرید میکردند، واز نظام وظیفه معاف میشدند ، که اگرهم مسلمان بودند همین طور بود وهمه میدانند مسیحیانی که درارتش اسلام خدمت میکردند از پرداخت جزیه معاف بودند، چنانکه باطایفهٔ جراحمه همین‌طوررفتارشد، آنان یك طایفه مسیحی بودند که درنزدیکی شهرانطاکیه مسکن‌داشتندوبامسلمانان پیمان بستند که درهمه جاآنان رایاری کنند ، ودرمیدان های نبرد دوشادوش مسلمین با دشمنان اسلام پیکار کنند، ودرمقابل ازپرداخت جزیه معاف و ازغنایم جنگی مانند سربازان مسلمان قسمتی ببرند ، ودرصفحه ۵۹ میگوید: ازطرف دیگر کشاورزان مصری درصورتیکه مسلمان بودند با پرداخت مبلغ معینی ازخدمت سربازی آزادشدند، پس باتوجه باین حقیقت مسئلهٔ جزیه مسئلهٔ تفرقه وامتیازنبوده بلکه یکنوع انجام وظیفه سربازی درصف ارتش اسلام است، که هر کس خدمت سربازی راقبول میکرداز پرداخت جزیه معاف بود وهر کس قبول نمیکردجزیه میپرداخت، بدون

اینکه مسلمان وغیرمسلمان امتیازی داشته باشند، . امـا آن آیه ایکه خطاب بمسلمانان میگوید: «با کسانی ازاهل کتاب بجنگید کـه بخدا و روزجزاایمان نمیاورند،وحرام خداوپیامبرراحرام وحلالش راحلال نمی‌دانند، وازپذیرفتن دین‌حق بیزارند، بیکار کنیدتا ذلیلانه وبا دست خود جزیه بپردازند» آن یائ‌دلیل عمومی نیست‌بلکه مخصوص کسانی‌ازاهل کتاب است که کشوراسلامی را مورد تاخت وتازقراربدهند وبا مسلمانان بجگند،چنانکه اگرانگلیس ویا فرانسه با ما بجنگند همین طوراست ، هرگزشامل حال مسیحیان هم وطن بامسلمانان نخواهدبود.

اماباوجود این من یقین دارم‌که شیطانهای‌کمونیست هیچ گاه ساکت نخواهند نشست، بلکه همیشه‌مانند مور وملخ درجهـان پراکنده شده هرملتی رابازبان خودباآرزوی مخصوص نوید داده وبآیندهٔ خوشی‌امیدوارمیسازند، مثلابکارگران که میرسندمیگویندشمااگربحرف مـا گوش بدهید وهرچه گفتیم بپذیرید درآینده نـزدیکی‌کارخانجات را ملی کرده وشماراصاحب‌کارخانه خواهیم ساخت!،وبکشاورزان که‌میرسند میگویندا گرازبرنامهٔماپیروی نمائید این زمین‌های پهناوررادرمیان شما تقسیم کرده وشمارامالك آب وخاك خواهیم نمود . ودرمیـان محرومین اجتماع و دانشجویـان بی‌بضاعت که ظاهر میشوند میگویند چراساکت نشسته ایدبیائیدبرنامهٔ اصلاحی‌مارااجراکنیدتاشمارابمقصودخودبرسانیم، وازفشارمحرومیت‌جانسوزنجات‌بدهیم، **و هنگامیکه با جوانان عزب وآنان‌که ازطرف محرومیت‌غریزه جنسی‌درعذابندروبرومیشوند بازبانآنان سخن‌میگویند . میگویندباماهمکاری‌کنیدتادرآیندهٔ نزدیکی‌برای‌شمااجتماعی‌بسازیم‌که آزادی عمل داشته باشید نه**

قانونی در آن دخالت نماید و نه ازطرف آداب ورسوم کهنه مورد اعتراض قرار بگیرد.

پس درخفا با برادران مسیحی ما نیز ترانه‌های دوستانه میخوانند، میگویند **باماهمکاروهماهنك باشید تابرای همیشه سازمان نظام اسلام راویران بسازیم، زیرا که اسلام دینی است که مردم راباختلاف عقیده وامیدارد، اگر آن نباشد دیگرهیچ کسی درعالم اختلاف نخواهد داشت.**

ای شگفتا چه کلمهٔ نفاق آمیز بزرگی است. که از دهان این دشمنان دوست نما بیرون میآید! عجبا بجزدروغ درسخندان خودسخنی ندارند. برهمگان روشن است که هرگز اسلام نفاق انداز نبوده وهیچوقت درنظام ورفتارش مردم راباختلاف عقاید وادارنمی‌سازد، اسلام یگانه نظامی است که همهٔ حقوق زندگانی را بدون فرق و امتیاز برایگـان دراختیارهمه گذاشته است، اسلام یگانه دینی است که اولادآدم وحواراهمیشه براساس اصول انسانیت بوحدت اجتماعی دعوت می نماید؟ سپس بشررا دراصول عقاید کاملا آزاد میگذارد، هرعقیده‌ای را که میخواهد انتخاب نماید و بلکه بارضایت وحمایت و نظارت آن ازدین وآئین خود پیروی کند. در خاتمه من یقین دارم که برادران هموطن مسیحی وبرادران شریـك در انسانیت ماخودبه آئین مسیحیت راغب تروباحفظ روابط تاریخی با برادران مسلمان حریص تروبحفظ مصالح ومنافع خویش داناترند، آنان آگاه تر از آنند که بااین افسونهاودسیسه‌های شیطانی فریب بخورند وچنین تهمت ناجوانمردانه رابااسلام واسلامیان ببندند.

آیا اسلام نظام خیالی و اعتباری است

روشنفکران امروز میگویند: «ای مسلمانان کجاست آن اسلامیکه ازآن داستانها میگوئید؟ کی و کجا این دین باوضع صحیح درجهان اجرا گردیده ؟ شما که دائم ازیك نظام خیالی سخن میرانید که در اصل خود خیلی روان وجالب است، اماتاکنون آنطور که شمامیگوئید دراین عالم جامهٔ عمل بقامت خود نپوشیده ؟ وهرگزدراین سیارهٔ خاکی بصورت واقعی اجرانگردیده است؟ زیرا که هروقت ازشمامیپرسیم که کی و کجا این نظام ملکوتی اسلام عملا اجراشد درپاسخ بجز اندك زمانی درعصر زندگی پیامبروخلفاء راشدین نشان نمیدهید!! ویابهتربگوئیم فقط عصر خلفا رامیتوانید نشان بدهید ؛ هروقت ازشما میپرسند فوراً بسراغ زمان عمربن خطاب رفتد ودست بدامن عصرش میزنید، بخصوص درمدت خلافت وشخصیت وی صورت اسلام راجلوه گرساخته وآن را دردوران خلافتش مانند یك ستارهٔ درخشان نمودارمیسازید ، در صورتیکه وقتی درزمان

زمامداری وی دراطراف اسلام کاوش میکنیم جزظلمتهاوتاریکیهای روی هم انباشته چیزی نمی‌بینیم !! ازیکطرف غول خون آشام تیول‌وازطرف دیگرهیولای ظلم واستبدادوعقب افتادگی وسیرمعکوس، زندگی‌مردم را تهدیدمیکرده».

«آری شما ازحق ملت در تأدیب واصلاح زمامداران خـود سخن میگوئید، میگوئیددراصلاح‌زمامداران خوددست ملت اسلامی‌همیشه باز است. امابجزاندك زمانی درعهد خلفای راشدین کـی این خواب طلائی تعبیرشد، وکی بملت اختیارداده شد تاحاکم سرنوشت خود را آزادانه انتخاب نماید؟ تاچه رسدبتأدیب واصلاحش ، وهمیشه ازتوزیع عادلانهٔ اقتصادی دم میزنید ؟ آخر کی امتیازطبقاتی ازمیان مردم برداشته شده ؟ وکی روابط بشربایکدیگرنزدیك گردید؟ حتی درزمان خودخلفاتابرسیم بتوزیع اقتصادی عادلانه ؟ شما که میگوئید وظیفه حتمی دولـت درنظام اسلام اینست که برای همهٔافراد کشورکارایجادبکند، بنابراین پس جرم هزارهاومیلیون هامردم مسلمان چیست؟ مردمیکه باگدائی‌ودست درازی پیش این‌وآن زندگی کرده ودرمحرومیت نومیدی مزمن روزگارخودرا بسرمیبرند . وازحقوق زن دراسلام دم میزنید میگوئیداسلام آن‌حقوقی که درعالم برای زن لازم است‌برایگان دراختیارش گذاشته ،اما کی زن مسلمان تاکنون باین حقوق دست یافته است؟ کی‌وکجااین‌آداب ورسوم ظالمانه واین اوضاع خفقان باراجتماعی واقتصادی بزن اجازه داده که از این حقوق استفاده نماید. شمامرتب ازتربیت بی نظیراسلامی بحث‌می ـ کنید، میگوئید تربیت اسلامی نفوس بشررااز آلودگی های شیطانی پاك نموده وبجای آن تقوی وپاکدامنی وخداشناسی را بودیعت میگذارد که

سرانجام روابط دولت وملت و ارتباط طبقات مختلف بشر براساس تعاون پی ریزی شده وهمه باهم بنفع یك دیگردرراه خیروسعادت جامعه قدم برمیدارند».

«اماتا کنون بجزدریك مدت کوتاه واتفاقی که همیشه آن رابرخ مامیکشیداین برنامهٔ ملکوتی اجرانشده !! کیو کجا تقوی وپا کدامنیو خداشناسی ازخوردن وپایمال نمودن حقوق فقرا وبیچارگان جلوگیری کرده است ؟ و کی این فضایل اخلاقی دستهای استعماری زمامداران ستمکارراازمنافع وآزادی ملت کوتاه کرده؟ ودرچه زمانی گریبان ملتها را ازچنگال درندگان استعمار رهاساخته است ؟ شماازیك رشته خواب وخیالهائی گفتگو میکنید که تا کنون درعالم پایگاهی نداشته ، مگردر همان فاصلههای کوتاهی که هرگز برای تشکیل یك نظام عادلانه شایسته نبوده است. بلکه این قطعه های کوچك یك رشته سلیقه های شخصی بود کهدیگردرتاریخ بشرقابل تکرارنیست!!.»

این است خلاصهٔ داستان ادعای کمونیستهاودیگران که همه جا دنبال بهانه میگردند، بلکه کم کم این یك شبههٔ بسیارقوی ودامنه داری شده که درمیان خود مسلمانان نیزریشه دوانده ، البته آن عده مسلمانانی که درس تاریخ اسلامیرافقط بوسیلهٔ استعمارگران دردانشگاه استعمارفرا گرفته وازآنجا فارغ التحصیل شده اند.

مادراینجا بیش ازهرچیز باید دوموضوع رابطورروشن ازیك دیگر تفکیك کنیم: یکیخیالی واعتباری بودن اصلنظام، دیگری خیالیبودن اجرای برنامههای آن. بنابراینبرای روشن شدن مطلب از کمونیستها و مدعیان دیگرمیپرسیم که آیا نظام اسلام بمقتضای طبیعت خودیك نظام

اعتباری است؟ وچون بعناصر خیالی واصول اعتباری تکیه کرده درمحیط زمین عملاقابل‌اجرا نیست، ویا بعکس ازنظر طبیعت واساس یك نظام عملی وقابل اجرااست؟ اماتا کنون بواسطهٔ علل وموانعی بطور کامل‌درطول‌تاریخ خود اجرا نگردیده است ؛ وبعبارت دیگرراه کج بوده ویا رهروان کج رفته‌اند، وبدیهی است که فرق‌میان این دوصورت خیلی‌روشن است ،پس اگر نظام اسلام ذاتاً خیالی واعتباری بود دیگرامیدی باجرای‌آن نبود، هراندازه‌هم فرض کنیم که‌محیط وشرایط زمان‌ومکان مساعدترمیگردید، زیرا جز درعالم خیال وجود نداشت وبدیهی است که نظام خیالی فقط در محیط خیال باید اجرا گردد.

اگر این نظام یك نظام واقعی وعملی باشد چنانکه هست

اما اگرموانع خارجی ازاجرای‌آن جلوگیری کرده باشد، با فرض اول خیلی فرق دارد وامید اجرا وتطبیقش همیشه موجود است، هروقت آن موانع برطرف شد خودبخود قابل اجرا خواهد بود ، پس در اینصورت باید دید کدام یك از این دوقسمت با وضع اسلام سازگاراست، اولی یا دومی

بعقیدهٔ ما فهمیدن این معنی بقدری ساده وآسان است که هیچ کس درآن اختلافی نخواهد داشت، زیرا که فقط یك مرتبه اجراشدن اسلام درتاریخ بشریت خوددلیل محکمی است که آن یك‌نظام‌قابل‌اجرا بوده وهرگز بعناصرخیالی‌واصول‌اعتباری تکیه نداشته است؛ بدلیل‌اینکه بشرهمان بشراست ، در ساختمان اوفرقی پدیدنیامده وآنچه‌نابود گشته زمان است، وزمان هم نمیتواند تأثیری دراجراء ویاعدم اجراءآن‌داشته باشد، وبدیهی است که هرامری که درجهان‌یکبارحادث‌شدبار دیگر نیز

ممکن‌است ، **بلی ممکن است که تهی دستان کاروان تمدن امروز بگویند که در صدر اسلام مردم در پیش رفت اخلاقی وفکری بمقامی رسیدند که بشریت امروزازرسیدن بمثل آن عاجز است ،** متأسفانه‌بایدبگوئیم که این نظریه نیز باعقیدۀ آنان مخالف است، زیرا که عقیدۀ این گروه این است که تطور و تحولات اقتصادی دائم بشریت را باسرعت کامل بسوی ترقی و تکامل سوق میدهد ، وروی همین اصل باید بشر امروز مترقی‌تر وآماده‌تراز بشرصدر اسلام باشد .

اما اگراینطوربپرسند که‌چرا زمان‌پیامبراسلام وعصرخلفاتا کنون جزدر اندك زمانـی درعهد عمر بن‌عبدالعزیز تکرار نشده ؟ یك سئوال بسیار منطقی وعـاقلانه است ، وپـاسخش نیز در صفحات تـاریخ موجود است . چه در تـاریخ قضایـای خصوصی اسلام وچـه در تـاریخ عمومی بشریت .

بنابراین برای‌مالازم است که بحث خود رابدومطلب مهم‌اختصاص بدهیم؛ مطلب اول‌اینکه‌آن سرعت فوق‌العاده وآن‌جنبش عجیبکه اسلام در بدوتاریخ خود برای بشریت ایجاد نمود ویك دفعه مردم را ازپست‌ترین زندگی در اندك‌زمانی بعالی‌ترین مقام انسانیت رسانید، یك‌حرکت عادی نبود بلکه آن‌نیزخودیکی ازمعجزات درخشان اسلام است که در محیط زندگی بشر بوجودآورد، وچون‌این جنبش بی‌نظیراحتیاج‌فراوان بتهیۀ وسائل وتربیت شخصیت قهرمانان‌آزموده ومـردان شایستۀ اسلامی داشت ونیازمند به شخصیت‌هائی بود که بخوبی‌بتوانند این فروغ‌تابناك‌را در اعماق وجود واعمال ارزندۀ خود نمایان سازند ، ولیکن اسلام بطور ناگهانی و با سرعتی سریع تر از حرکت خیال در عالم منتشر گردید

و از تهیه کامل این وسائل سبقت گرفت بطوریکه نظیرش در مدار تاریخ در هیچ یك از بخش‌های تاریخی نه پیش از اسلام ونه بعد ازآن تا کنون دیده نشده ،آری این نیز یکی دیگر ازمعجزات درخشان اسلام است که در تحت قانون هیچ یك از تفسیرهای مادی واقتصادی نمیگنجد، بطوریکه همهٔ مادیون و کمونیستهای جهان در تاریخ بشراز بیان آن عاجزند، واین سرعت ناگهانی ملت‌های زیادی راما نندآهن ربادرمدت خیلی کم بدور خودجلب نمود، که هنوزاکثرآنان باروح اسلامی تربیت نیافنه وبحقیقت نظام اجتماعی واقتصادی وسیاسی این نظام‌آسمانی آشنا نگشته بودند ، وآن روز ایجاد یك سازمان عالی‌تربیتی که بتواند همه را مانند مسلمانان صدر اسلام در جزیرةالعرب تربیت کند برای اسلام ممکن نبود ، وبا ورود این ملت‌های تازه نفس بحوزهٔ اسلام وبا پیوستن آنان برتعداد مسلمانان، کشور اسلامی وسعت‌پیدا کرد، ونقشهٔ‌جغرافیائی خود را عوض‌نمود، ولیکن اصول تربیت اسلامی‌آنطور که‌شایسته بود در اعماق نفوس مردم نومسلمان نفوذ نکرد، درنتیجه تربیت اخلاقی درمیان مردم با توسعه کشورهای تازه مسلمان‌هم‌آهنگ‌نشد وبهمین جهت، بیراهه رفتن از حوزهٔاخلاق وتربیت اسلامی برای مردم‌کاری بسیارساده وآسان بود ، وزمامداران‌حکومت‌های جبار بنی‌امیه وبنی‌عباس وسایردولت‌های ظالم عثمانی ودیگران بااستفاده از این فرصت بآسانی توانستند مدت زیادی حکومت اسلامی را دست‌آویز نموده ، وبرای پیش رفت مقاصد ناپاك خود مسلمانان را از مزایای‌سرشاراسلام محروم‌بسازند.

مطلب‌دوم‌این‌است که‌آن جنبش ناگهانی اسلامی نسبت بتحول‌و پیشرفت سادهٔ‌بشریت‌یك امرطبیعی‌نبود،زیرا که‌اسلام‌مردم‌را بطورناگهانی

وناخودآگاهی ازمنجلاب‌پست عالم بردگی‌نجات داده بآن مقام بی‌نظیر عدالت اجتماعی رسانید، که آنروز چنین تحولی برای بشر غیر مترقبه بود، وهنوز هم‌نسبت بنظامهائیکه بشریت تاکنون تجربه کرده بسختی میتواند این سرعت راباور کند ،همانطوریکه ازجهات اخلاقی مردمرا از گرداب‌هوی وهوس وازچنگال دیو شهوات نجات داده، وبسطح اخلاق انسانیت رسانید، که درتمام ادوار تاریخ چشمهاازدیدن‌چنین مقامی‌خیره است، وباین ترتیب مردم‌ناگهان دیده گشودند ومشاهده کردند که‌دیروز درچه حال‌پستی بودند وامروز بچه‌مقام ارجمندی رسیده‌اند، که‌هیچ‌وقت انتظارش رانداشتند ،ازاین‌جهت‌بود که آن‌جنبش روحانی که‌درشخصیت بیمانند پیامبر ویارانش نمایان شده بودانسان‌را بیش از قدرت‌معمولی‌بشر بالا میبرد ،وهمین نیروی ملکوتی باعث می‌شد که ازبشرعادی‌نیز کارهای نظیر معجزات سربزند، بنابراین‌وقتی که باوفات پیامبر اسلام‌این‌جنبش بزرگ واین حرکت روحانی سرعت خودراازدست داد، ناگهان آن‌مردم بسیج شده، ازآن مقام عالی‌سعادت آمیز برگشتند وما نند خستگان سفر بنشیب ذلت سرازیــر شدند، وبتدریج اسیر دیوهوی وهــوس شیطانی گردیدند. گرچه‌باوجوداین‌بازهم‌این‌کاروان طوفان دیده پاره‌ای از نور درخشان اسلام‌رادرنهاد خود نگهداشت ودرمیان امواج‌متراکم ظلمت‌ها بآن‌پناه میبرد ومادر آیندۀ نزدیکی ازآثارعلمی گرانبهای‌آن درتاریخ بشریت سخن خواهیم گفت.

امامعنای این‌سخن آن‌نیست که‌تهی‌دستان‌بازار تمدن‌میگویند که ما برای رسیدن بآن مقام همه جاوهمه وقت بوجود شخص پیامبراسلام‌ویارانش نیازمندیم، تاآنچه‌مسلمانان‌صدراسلام‌عملا بدست

آورده بودند ،ماهم احراز کنیم ،وچون امروز پیامبر ویارانش دراجتماع ما نیستند دیگررسیدن بآن مقام برای ما ممکن نیست ،وبعبارت‌دیگر اسلام یك‌رشته اخلاق شخصی وبسته بوجود پیامبر ویارانش بود و بارفتن آنان آن اخلاق هم نابود گردید.

درپاسخ میگوئیم: این سخن کاملا غلط است ،زیرا آن اسلامیکه سیزده قرن پیش دراداره سیاست دولت و نظام اقتصادی و روابط اجتماعی معجزه حساب‌می‌شد پس از گذشت این تاریك زمان وپس از اندوختن تجربه‌های فراوان درتاریخ بشریت باز امروز دراکثر نقاط جهان در حدود قدرت خودهم اکنون بکار پرداخته است ،بنابراین اگر امروز نخواهیم اسلام رادر محیط واقعی زندگی قطع نظرازشخصیت‌های بزرگ اخلاقی اجرا کنیم (اگرچه اسلام دربارهٔاخلاق بشرعنایت‌مخصوصی‌دارد وهیچ وقت درمیان‌تهذیب اخلاق واجرای عملی فرقی‌قائل‌نیست)ماهرگز بآن جنبش ناگهانی معجز آسا که آنروز از عربهای مسلمان سرزدنیاز نخواهیم داشت ، زیرا که آنان درصدراسلام هیچ تجربه نداشتند،وقتیکه اسلام رادیدندمانند قحطی‌زدگان که چشمشان بسفرهٔالوان پراز غذاهای گوناگون بیفتد هجوم آوردند،درآن‌محیط تاریك که درندگان‌استعمار اخلاق وناموس بشریت را بغارت میبردند ناگهان ستارهٔدرخشان اسلام‌را دیدند وبدون هیچگونه ملاحظه در اطرافش گردآمدند .

اما ما که مانند آنان نیستیم ، گذشت زمان و تجربه‌های فراوان روز بروز مارابحقیقت اسلام نزدیکتر وآشناتر ساخته ،بطوریکه امروز نزدیك‌تر ازمردم دیرور شده‌ایم ،وآن سعی و کوششی که برای رسیدن باین هدف‌عالی لازم است امروز آسان‌تر انجام میگیرد .

در اینجا لازم‌است که برای روشن‌شدن مطلب بعضی‌نمونه‌هائی‌را از گوشه و کنار جهان ارائه‌بدهیم.

۱ـ مثلاآن ملت‌هائیکه زمامداران‌خودرادردنیای کنونی باانتخاب عمومی تعیین میکنند وهروقت ازآنان انحرافی دیدند باظهار انزجار و تنفر خود وادار باستعفا مینمایند، از جهات عملی نزدیك تروشبیه‌تر بصورت حکومت مسلمانان صدراسلام است، وهمین عمل درزمان خلافت ابوبکر وعمریکی از معجزات اسلام‌شمرده می‌شد، اما امروز که‌وسائل ازهر جهت آماده‌تراست دیگر احتیاجی بچشیدن تجربه‌های‌تلخ وشیرین نیست، اگر بخواهیم دردسترس ما قراردارد، **ولیکن‌متأسفانه آن‌تخم آزادی راکه ماکاشتیم محصولش رادیگران برداشتند وبنفع خود بکارانداختند، زحمت کشیدیم ونتیجه راآنان بردند؛** اکنون من نمیدانم اینگونه آزادی رااز طریق تقلیدانگلیس وامریکا بدست بیاوریم ممکن، ودرکام ماشیرین‌تراست؟، پس‌چرا هنگامیکه بنام اسلام مطالبه میکنیم از تحصیلش عاجزیم.!! **درصورتیکه دوست ودشمن میدانند آزادی میوهٔ اسلام بوده ودرهرفصلی موجود است.**

۲ـ تضمین وتأمین احتیاجات‌کارمندان دولت و کارکنان مؤسسات ملی وشخصی یك قانون نوپدیدی‌نیست‌بلکه‌آن‌نیزیکی ازقوانین‌درخشانی است که‌خود پیامبر اسلام تصویب کرده است، ودرقرن‌بیستم زمامداران حزب کمونیست آن رابا‌جرا گذاشته‌اند «اگرچه کمونیستها بازور سر نیزه وفشار دیکتاتوری اجرانمودند، ولیکن اسلام‌بدون‌اعمال‌زورو ابراز قدرت دیکتاتوری وبا کمال آزادی آن‌رامیخواست) بنابراین‌اگر بخواهیم این‌قانون‌را اجرا کنیم بدون مانع ودردسترس‌ما‌است، دراینصورت‌نمیدانم

چرا باید از دولت‌های کمونیستی یاد بگیریم و بنام قانون کمونیست اجرا کنیم؟ و بنام اسلام نگیریم؟ و بنام اینکه یکی از قوانین متین اسلام است بکار نبریم، آخر چه عیبی دارد که بنام اسلام و بعنوان مسلمان عمل کنیم، و مانند تشنه گانی نباشیم که کوزه پر از آب گوارا بدست دراطراف دشت و بیابان دنبال سراب میگردند.

پس بخوبی پیداست که تجربه‌های اندوختهٔ بشریت امروز ما را بیش از پیش بقانون نظام اسلام نزدیکتر ساخته، گرچه آنطور که باید وشاید هنوز دست ما بدامن اسلام کامل نرسیده است، و با این حساب چه خوب بود که میدانستیم چرا وقتیکه این نظام درخشان از راه اروپا وارد و بنام قانون اروپائی اجرا میگردد، در نظر مردم یك نظام عملی وقابل اجرا است!! واما هر وقت که بنام اسلام اجرا میشود یك نظام خیالی وغیر قابل اجرا اعلام میگردد.

آیا داستان یك بام و دوهوا قانونی است که در پارلمان تمدن امروز تازه بتصویب رسیده وماخبر نداریم .

وخلاصهٔ این مسئله باید اینطور مطرح شود که آیا این نظم اجتماعی واقتصادی وسیاسی دراصل ممکن وقابل اجراست یا نه؟ پس اگر در هر نظامی ممکن وقابل اجرا میباشد چرا در نظام اسلام نباشد ؟ درصورتیکه اسلام یگانه نظامی است که تا کنون عملا این قوانین را در جهان اجرا کرده است، و با توجه کامل معلوم است که آن یاوه سرائیها که کمونیستها ودوستانشان در این باره ابراز میکنند بی‌اندازه غلط و بی‌ارزش است، آنان معتقدند که نظام نوظهور امروزی در همه جا براساس علمی پی ریزی شده، **برخلاف نظام اسلام که براساس عواطف واحساسات انسانی استوار گردیده، بدیهی است که کنترل احساسات وعواطف** دراین مورد

بسیارمشکل است ، زیرا که خردمندان جهان بخوبی میدانند که قوانین اسلام هرگز با عواطف گرم و احساسات زود گذرساز گار نیست ، مثــلا زمامداران اسلام هنگامیکه درکاری بامردم‌مشورت میکردند وجنبۀفقهی وقانونی موضوع راازهمه جهات مورد شوروتفسیرقرارمیدادند ، نه درعالم خواب وخیال بودند ونه باحساسات گرم مردم اعتماد می کردند، بلکه با کمال دقت میخواستند قانون رادربارۀ همگان یکسان اجرانمایند.

آری روح مطلب این است که اسلام همیشه نمیخواهــد دراداره کردن اجتماع بشرفقط بقانون تکیه کند ، بلکه با وجود اینکه قانون تصویب میکند بتهذیب نفوس وپاکیزگی اجتماع بیش ازپیش‌ارزش‌قائل است، تابلکه افراد بتوانند درمحیط مافوق قانون زیست نمایند، وهمیشه قانون ازنظراخلاقی درمقابل عمل انجام شده قرار بگیرد ، هروقت کـه اجتماع بخواهدقانونی رااجرا کند بافرمان ضمیروفرماندهی داخل‌نفوس اجرانماید، نه‌ازترس‌قدرت‌ونفوذزمامدارفقط، واتفاقاً‌این‌سیاست پاکترین وحکیمانه ترین‌سیاستی است که میتوان درعالم بشریت بکاربست، وواضح است که باین ترتیب قانون همیشه زنده وآماده است، ودرهمه وقت‌وهمه جاقابل اجرا است، بدون اینکه باحساسات وعواطف مردم تکیه داشتـه باشد، شگفت آوراست، بعضی ازنویسندگان عصرحاضرچنین گمان می- کنند که باالقاء اینگونه شبهه‌هامسلمانان رابیش ازپیش دربن‌بست قرار میدهند. وبهمین جهت هروقت که بارهبران فکری اسلام روبرو میشوند میگویند: که اززمان خلافت‌عمربن خطاب باماسخن نگوئیدزیرا که‌آن عصردیگردرتاریخ تکرارنخواهدشد. وبدیهی‌است که اینگونه شبهه‌هااز کمال بدفکری وسبك مغزی است ، زیرا که هرگزباشخص‌عمروماننداش

کاری نداریم ، اگرچه اینگونه شخصیت‌هاخوداز دست پروردگان اسلام وازبارزترین نمونه‌های تربیت اسلامی بودند، لیکن همیشه مابقوانین اسلام نظرداریم وباسلاح برنده بسراغ دشمن میرویم ،مثلا درزمان خلافت عمر اتفاق افتاد که دست دزدی رانبریدند واین حکم بشخص عمر بستگی نداشت، بلکه صریح قانون این است که اگرشبهه‌ای درمیان باشد که این دزداز فشاراقتصادی ویااجتماعی ازروی ناچاری اقدام بدزدی کرده حکم سرقت در بارهٔ وی اجرا نمیگردد ، بنابراین ما حق نداریم بگوئیم که چون عمر این حکم را صادر کرده از خصوصیات شخصیت وی بوده ودیگران نمی توانند، زیرا که عمر نیزازیك اصل ثابت اسلامی پیروی میکرد ، پیامبرهوشمند اسلام فرموده «باوجود شبهات ازاجراء حدود خودداری نمائید» پس اگراین قانون را امروز ما بخواهیم اجرا کنیم هیچ نیروئی حق ندارد بگوید که شما نمیتوانید بآن عمل کنید ، زیرا عمرآن را یکبار اجرا کرد وامروز زنده نیست ، وهمچنین برای تأمین عدالت اجتماعی و جلوگیری ازاحتکار ، اسلام بزمامدار حق‌داده که مازاداموال اغنیا را درصورت احتیاج در راه تأمین زندگی فقرا بمصرف برساند، واتفاقاً این‌قانون‌در زمان خلافت عمربن خطاب اجرا گردیده، عمرحکم داد که اغنیا وثروتمندان ازاندوختهٔ خود احتیاج ضروری فقرا را باید تأمین نمایند، چنانکه دولت انگلستان درعصرحاضربرای‌تأمین همین منظور قانون مالیاتهای تصاعدی را بتصویب رسانید ، بنابراین این یك‌متدی است که‌درهمه جای‌دنیا بصورت قانون اجرامیگردد، نه‌بصورت اراده واقدام‌شخصی که‌بوجود شخص معین بستگی داشته باشد، تادشمنان مابگویند چون حکم در زمان عمر اجرا شده بجزدر زمان وی قابل

اجرا نیست، چنانکه در انگلستان اجرا شد، وعمر زمامدار حکومت آنجا نبود ، زیرا که عمر آن را از یك اصل ثابت اسلامی استفاده کرده بود قرآن میفرماید : « اینگونه قوانین را برای این تصویب کردیم که ثروت در میان ثروتمندان شما بازیچه دست زور گویان نگردد » .

در زمان خلافت عمر اصول محاکمات حکام و استانداران و رسیدگی به ثروت و دارائی آنان مقرر گردید (و بعبارت امروزی قانون از کجا آوردهٔ) را عمر اجرا کرد تا معلوم گردد که دارائی آنان مال ملت است یا مال خودشان، و این یك قانونی است که در هر وقت میتوان اجرا نمود و هیچگاه بشخص عمر و غیر آن بستگی ندارد و نیز عمر باین قانون عمل کرد که بچه سر راهی را باید از بودجه بیت المال نگاهداری کرد و بعبارت دیگر وظیفهٔ دولت است که سرپرستی و مخارج او را بعهده بگیرد، زیرا که بچه گناهی نکرده بلکه پدر و مادر مجرمند و در هیچ نقطهٔ عالم فرزند را بجرم پدر و مادر گناهکار مؤاخذه نمیکنند، و این یك قانون حکیمانه ایست که اروپا و امریکا در قرن بیستم آن را برسمیت می‌شناسند، بنابراین در اجرای اینگونه قوانین هرگز بشخص مجری و یا قانونگذار نظری نداریم بلکه باروح قانون و حقیقت اصول اسلامی با مخالفین خود بگفتگو میپردازیم، و علت اینکه اغلب از زمان زمامداری عمر بن خطاب سخن میگوئیم این است که در عصر وی اکثر قوانین اسلامی زمینهٔ اجرا پیدا کرده و احکام اسلام بدون نظر اجرا گردیده و از وی نیز بعنوان یك مجری قانون یاد میکنیم نه بعنوان اینکه چون دارای صفات شخصی بود و کارهائی را بعنوان شخصیت خود انجام داد، اگرچه همه زمامداران و مجریان قوانین اسلامی نیز شخصیت‌های ارزنده‌ای بودند و در تصرفات و اعمال و کردار خود همیشه باروح اسلام حرکت میکردند، و هیچ

مانعی نیست که با همین شخصیت برازنده با نویسندگان کج فکر امروز بگفتگو بپردازیم و گفتار این یاوه نویسان آن ارزش را ندارد که ما را از نمودارساختن شخصیت‌های بی‌نظیر زمامداران اسلام بازدارد، ما آنان را بعنوان نمونه تربیت اسلام بجامعهٔ بشر معرفی میکنیم که با آن همه قدرت باز درمقابل قانون چگونه زانو میزدند، این نمونه‌های ارزنده را برای آن معرفی میکنیم که برای مسلمانان سرمشق زندگی باشد، تا برای رسیدن بمقام آنان کوشش نمایند ، اگر بآن مقام رسیدند بخیروصلاح همهٔ عالم بشریت است ، واگر نتوانستند برسند آنان را همین اندازه بس است که بجای اینکه دست گدائی بسوی دولت های بیگانه دراز کنند ! ! و بجای اینکه درتصویب قوانین کشوری دفترچهٔ قوانین بیگانگان را ورق بزنند،

با آئین ارزندهٔ زندگی بزرگان خود وبقوانین حکیمانهٔ اسلام عمل کرده و از شخصیت های برازندهٔ اسلامی الهام گیرند ،

وبعلاوه دراین مورد یك غلط بزرگ صحیح نمائی وجوددارد، چنان وانمود میکند که اساساً اسلام بجز در زمان خلفای را شدین نبوده است، البته این یك شبههٔ فریبنده است که عدهٔ زیادی از مسلمانان را نیز فریفته است .

بلی صحیح است که اسلام پس از عصرخلفا جزدر اندك زمانی در عهد خلافت عمربن عبدالعزیز بصورت واقعی وبطور کامل اجرا نگردیده است . این مطلبی است که انکار نتوان کرد ، اما معنای آن این نیست که بعد از آن دیگر اسلامی در عالم وجود نداشت ، ودر آن عصرها بساطش برچیده شد، زیرا آنچه فاسد شدکلی ویا جزئی فقط حکومت‌ها و زمامداران مسلمان نما بودند ، نه خود اسلام، اگر چه حکومت ها فاسد

گشت اما اجتماع اسلامی در خارج از پایتخت های زمامداران فاسد ، بحال خود باقی ماند ، وبا کمال صمیمیت همه‌جا باروح وحقیقت اسلام که آمیخته با روح تعاون وهمدردی است زندگی خود را ادامه داد ، ونگذاشت که اجتماع مسلمانان بدو گروه برده وآقا تقسیم گردد ، بلکه بیش ازپیش تحت لوای مشترك برادری وتعاون با یکدیگر نزدیك شدند، وکارها را در میان همه برادرانه‌تقسیم کردند، وبهمین جهت قانون‌عمومی اسلامی در همه نقاط عالم اسلام بحال خود باقی ماند ، ودرهمه‌جا اجرا گردید، ودر این مدت هرگزدادگاه ویژه بنفع تیولگران تشکیل نشد، چنانکه در بحران تاریخ‌آزادی اروپا تشکیل شد.

حکومت ها فاسد شد ؛ اما آداب ورسوم حکیمانهٔ اسلامی‌در تمام جنگها بادشمنان اسلام مراعات میگردید، حتی خود صلیبیون بویژه‌درعهدصلاح‌الدین‌ایوبی‌شاهدا ین‌مطلب‌بودند؛ **حکومت‌هافاسدشد**؛ ولیکن بازهم وفاداری مسلمانان بتعهدات بین‌المللی در میان ملت های جهان ضرب المثل گشت ، **حکومت‌ها فاسدگشت** ؛ بازهم مسلمانان در مقام علم دوستی وفرهنگ دوستی ثابت قدم ماندند، بطوریکه‌همین‌معنی عالم اسلامی را دراسپانیا وسایر نقاط اسلامی کعبهٔ آمال دانش جویان فنون‌مختلف جهان ساخته‌بود، **وخلاصه‌حکومت ها فاسد شد**؛ ولیکن اسلام همان اخگرفروزان در جهان باقی مانده تا اروپا از خواب غفلت بیدار گشت ، وآنرا سرمشق ترقی علوم خود قرار داد، ودرنظم‌تشکیلات وسازمان اداری خود ازآن استفاده کرد، وبرای رسیدن بمقام ارجمند اسلامی کوششهای فراوان بکاربرد، اگرچه بعد ازآن همه سودها که از وجود اسلام برد باز هم پست فطرتی وتعصب ناروای صلیبی وادارش ساخت

تا اختر فروزان اسلام را در اسپانیا خاموش کرد، وپس از آنکه در نهضت های خود از نهضت اسلامی پیروی وبهره برداری نمود ، هنوزهم که هنوز است در تخریب اساس وزشت وانمود کردن اصول آن در آفاق جهان میکوشد .

پس با توجه باین حقایق درخشان پیدا است که اسلام یك نظام خیالی بآن معنی که دشمنانش میگویند نیست ، بلکه یك نظام عملی و قابل اجرااست که عالم بشریت تا کنون یکبار آنرا درجهان اجرا نموده است، وهمان بشرامروز بمراتب در اجرای آن توانا تر از بشر سیزده قرن پیش است، زیرا آن تجربه هائی که درطول تاریخش اندوخته بیش ازپیش فاصله ها رانزدیك ساخته است.

پوشیده نماند که **شایسته ترین نظام باین تهمت ناجوانمردانه، نظام کمونیستی** است و سزاوار است که واقعاً آنرا بسوی نظام کمونیزم متوجه سازیم وحقیقتاً این رژیم فاسدرا خیالی بنامیم، زیرا که این ملت اعتراف دارند که تا کنون بعالم پربرکت کمونیستی نرسیده اند ، بلکه هنوز هم درمیان امواج متراکم تحولات گوناگون اقتصادی دست وپا میزنند، و آن روز درخشان خواهد آمد که دنیای کمونیستی از نظر تولید اقتصادی بمرتبه کمال خواهد رسید ، وجهان زیرپرچم حکومت عالمگیر و داد گستر کمونیزم متحدخواهد شد!! وآن روز روزی است که نظام واقعی کمونیستی درعالم اجراوهمه دردهای جانسوز بشریت را مانند یك پزشك کاردان درمان خواهد کرد، وجهان وجهانیان راتاابداز چنگال بحرانهای ناجوانمردانه امروز که همه جاناشی از کسر تولید اقتصادی است نجات خواهد بخشید.

متأسفانه‌یاخوشبختانه فاش باید گفت که این یك نظام خیالی بیش نیست وتاکنون درجهان بوجود نیامده وتاابدهم نخواهد آمد.
زیرا که یگانه پایگاه این نظام ملکوتی فقط عالم خیال ونیروی بنیان گزارش یکرشته عوامل خیالی وبلکه عوامل ناممکن است، وبدیهی است که **حکومت خیالی جز در پایتخت خیال تشکیل نخواهد شد** وبهمین دلیل سازمان چنین نظام ملکوتی درعالم ممکن نخواهد شد، **زیرابزرگترین مؤسس آن یکرشته تصورهای بی‌پایه‌ای بیش نیست!!** که درصحنه خیال نقشه هامیکشد ومیگوید **ممکن است که بشر روزی درعالم از احتیاجات زندگی بی‌نیازگردد، چنانکه درروز اول زندگی بود.**

غافل‌ازاینکه بفرض‌آنکه آن روزفرارسد، وبشرهمهٔ نیازمندیهای خود را آماده وحاضرببیند، بازهم فردا بآن قناعت نخواهد کرد ، وبلکه زندگی نوین دیگری ازنوآغازخواهد نمود، وبازهم این نظام قابل‌اجرا نخواهد بود، زیرا که دراندك زمانی امتیازطلبی وابراز شخصیت آن را باطل خواهد ساخت، **و بعلاه اگراین آرزوی خام** درعالم جامهٔ عمل بپوشد، وامتیازخواهی واظهارشخصیت اورا باطل کند بطوریقین بصلاح بشریت خواهد بود، زیرا که بشرتاکنون جزازطریق امتیازخواهی وهنر نمائی وابرازشخصیت پیش نرفته است،**وخلاصه این‌همان‌نظام خیالی احمقانه‌است،که‌ازیك قلب‌مادی آکنده‌ازجاه طلبی‌سرچشمه‌گرفته** وبراساس نظریات علوم تجربی و حقایق آزمایشی پی ریزی شده ، **وکوچکترین‌نظری بعالم ماورای محسوسات ندارد .**

اسلام و نظام کمونیستی

کمونیستها میگویند بر فرض اینکه بپذیریم که اسلام دارای همه اصول صحیح زندگی بوده، دین همهٔ ملتها و آئین همهٔ اجتماعات بشریت است اما باید قبول کرد که فقه اسلامی در محیط کوچکتری تعطیل شد، وقوانین نوین اقتصادی بجای آن اجرا گردید، بنابراین چرا مااسلام را بعنوان یك عقیده پاك کننده دلها وجلادهندهٔ اندیشه ها نگیریم ؟ مامعتقدیم که اسلام درباره تهذیب قلوب وتنویر افکار بهترین عقیده است، و اما دربارهٔ مسائل نوین اقتصادی بحال جامعهٔ امروزمفید نیست!! پس چرا بجای آن رژیم کمونیستی را بعنوان یك نظام اقتصادی کامل بکار نبندیم ؟ که درنظام دولت وقوم اجتماع بجزمسائل اقتصاد بچیزی بستگی ندارد؟ دراینصورت هم آداب ورسوم وعادات مذهبی خودرا محترم شمرده ایم وهم آخرین وتازه ترین نظامها رادرعالم اقتصاد بدست آورده ایم ، **این است خلاصهٔ گفتار فریبندهٔ کمونیستها دربارهٔ اسلام و کمونیستی .**

البته این یك شبهۀ پلید و ناپاکی است که کمونیستهادرعصرحاضر باآن بازی میکنند، زیرا که اول‌خوش رقصی‌خودرادر کشورهای مشرق زمین باجنك‌علنی‌بااسلام‌آغاز کرده‌بودند ومرتب‌دراطراف واکناف‌اسلام، پارازیت‌هائی انتشار میدادند، وقتی دیدند که مسلمانهادراینمورد بیش‌از بیش پایداری کردند وآن جنك علنی باعث شد که اسلام را بهترشناخته وصفوف‌خودرادرمقابل‌هربیگانه‌ای‌منظم‌تربسازند، بناچارآنهادست بمکر وحیله زدند، وازراه فریبنده تری وارد شدند، وبعنوان اعلام مبارزه بس بمسلمانان چنین گفتند : که هرگزرژیم کمونیستی بادین اسلام مخالف نیست. زیرا که نظام کمونیزم دراصل خودیك‌نظام عدالت اجتماعی‌واقعی است. ودراین‌نظام عادلانه‌دولت‌بایدبناچارنیازمندیهای همۀ افراد ملت‌را تأمین نماید.

بنابراین آیامیتوان‌گفت که‌اسلام ازعدالت اجتماعی بیزاراست؟؟

آری همین راه تزویر را پیش از کمونیستها استعمارگران غربی در این دیار پیش‌گرفته بودند . استعمارگران غرب نیز اول ناجوانمردانه وآشکار بطرف اسلام‌هجوم آوردند، وهمان یورش باعث شد که مسلمانها هشیار شدند، وجوانمردانه از حریم خود دفاع کردند ، ولیکن خواستۀ استعمار این نبود که این ملت هشیار گردد، وقتی که‌دیدند بعکس‌مقصود خود نتیجه‌گرفتند ، بناچار برای جبران این شکست‌از راه تزویروارد شدند ، وچنین گفتند که‌مقصودغربی‌ها هرگزمخالفت بااسلام‌نیست، بلکه فقط میخواهند تمدن جدید را در میان ملت هـای شرقی وارد کنند ،

آیا میتوان‌گفت اسلامیکه خودپدرتمدن‌است از تمدن‌جدیدبیزار است؟ شماکه درسایۀ تمدن بهترمیتوانید مسلمان‌باشید، باین‌معنی

نماز بخوانید وروزه بگیرید ومجالس دعاومحافل ختم‌های مؤثر برپا دارید، وخلاصه (صوفی مآبی برای شما بس است) ، حلقه های دوستانه درویشی تشکیل بدهید وبااین حال از تمدن ملت های غرب‌نیز استفاده نمائید ، تا سرانجام مسلمان متمدن باشید ، در صورتیکه آنان یقین داشتند وقتیکه مسلمانان بتمدن غربی گرویدند ، دیگر مسلمان حقیقی نخواهند بود ، و بخوبی میدانستند که در اندك زمانی **این تمدن ناپاك آنها را در ملت‌های کوچکی فشرده وناتوان خواهندساخت** وبدون کوچکترین توجهی اسیران وبردگان عالم غرب خواهند شد ، و اتفاقاً این‌نیرنگ فریبنده پیشرفت و مسلمانان مدتی زیاد اسیراین تمدن پلید گردیدند ، وسرانجام در این مدت ودر سایهٔ این تمدن عده ای از مسلمانان پرورش یافتند که باهمه چیزآشنائی داشتند ، جز اسلام ، و بلکه تنها چیزیکه ازآن گریزان‌بودند اسلام‌بود وبس، **درنتیجه تمدن زادگان جهان‌غرب یك‌محیط تاریکی برای‌ملت‌مسلمان بوجود آوردند که نه چراغ هدایتی‌روشن‌ونه‌راهنماوقانونی درکاربود وامروز هم کمونیستهاهمان خدعه راتکرار** وبا آواز بلند میگویند:ای‌ملت مسلمان‌شما باید در دین خود پایدار بمانید نماز بخوانید وروزه‌بگیرید ومجالس ذکرودعا بپادارید وطریقهٔ صوفی گری (درویش مآب باشید) پیش بگیرید ما هرگز با عقائد مذهبی‌شما کاری نداریم، فقط مقصودما ، این است که خدمتی انجام بدهیم ، وسیستم نوین اقتصادی کمونیزم را باجتماع شما بارمغان بیاوریم ، وشما را با مترقی‌ترین نوع اقتصاد آشنا سازیم ، شما که‌بهتر میدانید این سیستم چیز تازه‌ای نیست، وبلکه خود پاره‌ای از حقیقت درخشان اسلام است که امروز با دست وفکر توانای

دانشمندان اروپا تنظیم شده وملت های اروپائی نیز آن را آزمایش کرده‌اند ، دیگر جای نگرانی نمانده است ، وشما نیز باخیال راحت‌و واطمینان کامل آن را بپذیرید ، وبدیهی است که آنان بخوبی میدانند که اگر مسلمانها این سیستم اقتصادی را بپذیرند ، دیگر نمیتوانند مسلمان باشند ، بلکه در اندك زمانی بساط آنان را رژیم کمونیستی برهم خواهد زد ، زیرا دراین عصرسرعت که ما قرار گرفته‌ایم وبا این سرعت که پیش میرویم زودتراز آنچه تصور شود ازهستی ساقط خواهد ساخت، بنابراین باپذیرفتن پیشنهاد کمونیستها مسلمانان بطور ناگهانی وبدون اینکه توجه کنند از مسیرخود منحرف واز محیط اسلام بیرون خواهند رفت ، عجب اینجا است که با وجود این خطرهای بزرگ گروه زیادی فریفتهٔ این خدعهٔ پرتزویرشده‌اند ، زیرا در نظرآنان چنین نموداراست که پذیرفتن این نظام شوم همهٔ مشکلات آنان را آسان ساخته ، واز فشار بحث وتحقیق وسعی و کوشش نجات خواهد داد ، غافل ازآنکه آنها مانند بندگان حشیش‌وحلقه بگوشان افیون در عالم چرت وخلسه، در ملکوت اعلا بجهانگردی مشغول وخوابهای‌طلائی می بینند ، بلی ما خیلی خوشوقتیم ومیتوانیم بگوئیم که از نظر مبدأ ، اصول عامهٔ اسلامی بخوبی میتواند براساس قوانین همگانی خود پیش برود ، باین معنی که اسلام یك نظام عملی وقابل اجراست ، میتواند احتیاجات نوپدیدملتش‌را مادامیکه مخالف اصولش نباشد با خوشروئی بپذیرد ، وبعلاوه بخوبی میتواند آن‌قسمت از قوانین نظام کمونیزم راکه بصلاح اجتماع تشخیص بدهد وبا اصول خودساز گاربداند بپذیردواجرا کند، اما حقیقت مطلب این است **که‌هیچگاه رژیم کمونیست بافکراسلامی سازگارنبوده،**

وتا ابدهم نخواهد بود، گرچه در خارج درپاره‌ای از جزئیات روی موافق نشان میدهد، وبرهمگان روشن است اجتماع مسلمانی که دارای بهترین نظامهای جهان است، هرگز نمیتواند از نظام خود دست برداشته، واز مسیرش منحرف شود، وبی‌راهه تاریك کمونیزم ویا سایر نظامها را انتخاب نماید، گرچه در بعضی موارد توافق اتفاقی هم داشته باشد، زیرا که خدای توانا با بیان روشن بهرمسلمانی میگوید«کسانی که حکم خدا را بکار نبندندکافرند» واین غیر از آن است که بگوید هرکس بمانند حکم خدا حکم نراندکافراست (زیراممکن استدر دنیا احکامی صادر گردد ومطابق‌بااحکام الهی باشد، اما نه بمنظوراینکه‌حکم خداست صادر شده بلکه برای اغراض دیگری صادر گردیده وتصادفاً مطابق‌درآمده‌است)**روی‌این اصل آیامیتوانیم** کمونیست‌باشیم‌ومسلمانی خود را ازدست‌ندهیم! (پاسخ این پرسش با اندك توجهی برخردمندان آسان است) بدلیل اینکه وقتی مارژیم اقتصادی کمونیزم را آنطور که کمونیست‌ها میگویند اجرا کنیم بدیهی است بناچار از دو جهت فلسفی وعلمی با اسلام مخالف خواهد بود وهیچ راهی برای سازش نیست، اما ازجهت فلسفی در چند قسمت بایددربارهٔ آن گفتگو کنیم:

۱ـواضح‌است که رژیم کمونیست فقط براساس‌فلسفهٔ مادی استوار است وبخارج از محیط حواس وبیرون از عالم محسوسات ایمان ندارد، وهرآنچه حواس ظاهری از درك‌آن ناتوان باشد در نظر فلسفه کمونیستی اوهام وخرافات ویا حداقل از حساب خارج است، انگلس میگوید«که حقیقت عالم در محیط مادیت محدود است» مادیون میگویند«عقل جز ماده نیست که ظواهر خارجی را نمایان میسازد» در بارهٔ روح میگویند

«آنچه روح نامیده‌اند یك اصل مستقل نیست بلکه در واقع قسمتی از نتایج ماده است» پس اگر ما این رژیم را بپذیریم بناچار با گروه کمونیست در یك فضای مادی محدود هم زیست خواهیم بود، که دائم عالم روحانی را جزاوهام وخرافات وماورای عالم مادی را جزحقایق‌غیر علمی برسمیت نمی‌شناسد، در صورتیکه فلسفهٔ اسلامی‌هرگزحاضر نیست دراین محیط تنگ وتاریك که سعادت انسان را لکه‌دار میسازدمحبوس بماند، آری این محیط تاریك مادی بشر را از صورت یك موجودبی‌نظیر که جسمش در محیط زمین، وروح وافکارش برفراز آسمانهاست بیرون وبصورت یك پدیدهٔ مادی وحیوانی بی‌ارزش میسازد که یگانه هدفش در زندگی‌فقط اشباع همان مطالب اساسی سه‌گانه است که‌رهبر بزرگ عالم کمونیزم کارل مارکس آنها را خلاصه کرده و **تحت عنوان تأمین‌غذا وتهیهٔ مسکن و اشباع غریزهٔ جنسی‌بیان نموده است،**

در این مورد ممکن است کسانی بگویند ما وقتیکه سیستم اقتصادی کمونیستی را بکار ببندیم دیگر چه احتیاجی داریم که خود را مقید و ملزم بپذیرفتن این فلسفهٔ مادی بدانیم زیرا که میتوانیم عقاید خود را محفوظ داشته وبخدا وفرستادگان او وروحانیات خود پای بندبمانیم و موضوع اقتصاد یك هستی استقلالی است هیچگونه ربطی با مطالب‌فلسفی ندارد، درپاسخ آنان میگوئیم که خود کمونیستها این فکررا غلط وغیر ممکن میدانند، زیرا که‌آنان نظام اقتصادی وعقاید وافکار وفلسفه‌ای که همراه بانظام اقتصادی است با یکدیگر مربوط و پیوسته میدانند، باین ترتیب که میگویند نظام اقتصادی فقط باعث پدیدآمدن عقائد وافکار و وفلسفه‌ها میگردد، پس‌بنابراین هرگزممکن نیست یك‌نظام اقتصادی که

براساس فلسفهٔ مادی خالص استوار است(همانگونه که انگلس‌ومارکس گفته‌اند) یك فلسفهٔ روحانی بوجود آورد ویا بـا یك فلسفهٔ روحـانی دیگری ائتلاف نماید، مثلا کمونیستها بفلسفهٔ ما تریالیستی ایمان دارند ومعتقدند که فقط انقلاب و کشا کش امورمخالف ومتناقض پشتیبان تحول وپیشرفت‌وترقی‌عالم اقتصاد بشریت‌است، باین‌ترتیب که بوسیله انقلابهای کوچك وپی درپی‌تحولاتی پدید آمده که سیستم اقتصادی رابوجودآورده، وبشریت رابارغایت ترتیب ازدوره اشتراکی نخستین بعالم بردگی و از بردگی بدوران تیول و از آنجا بعالم سرمایه داری و از سرمایه داری بمحیط پربرکت دومین مرحله کمونیستی رسانده و سرانجام بسوی کمال کمونیستی که هنوز متولد نشده رهبری میکند، آنـان میخواهند اصول سیستم اقتصادی خود را بگواهی این منطق‌ماتریالیستی بجهانیان ثـابت کنند، وبعقیدهٔ آنهادرمیان این رژیم اقتصادی و این فلسفهٔ جدلی یك رشته رابطهٔ ناگسستنی‌برقراراست، وبدیهی است که دراین فلسفه هرگز مجال فرستی نمانده که خدادرخط سیر بشریت‌دارای عنوانی‌باشد، واضح است که پیامبران و کتب آسمانی‌نیزدراین مسیردارای عنوانی نخواهند بود، زیرا که بگمان کمونیزم هیچگاه‌امکان پذیر نیست که ادیان برتطور وتحولات‌اقتصادی سبقت بگیرند، بلکه فقط باعث پیدایش ادیان دروقت خودهمین تحولات اقتصادی میباشد،وازاینجااست که فلسفهٔ کمونیستی در نظراسلام بی ارزش است، وبعلاوه این همان فلسفه ماتریالیستی است که همهٔ اسباب تطور ووسائل ترقی رافقط درتغییرابزارتولید مادیات میداند وازبیان حقیقت درخشان اسلام ناتوان است، دراین مورد بجاست کـه از پیروان کمونیزم بپرسیم‌پس‌آن‌تغییریکه‌دروسائل‌تولیدپیش ازپیدایش‌اسلام

درجزیرۀسوزان‌عربستان ودر همۀ نقاط عالم پدیدآمد وباعث برانگیختن پیامبر و نظام جدید اسلام گردید چه بود ؟آنروز که ازرژیم کمونیستی درعالم نشان نبود، تابتواند چنین مأموریتی رابانجام برساند، بنابراین با اینهمه اختلاف چگونه میتوان نظریۀاسلام وفلسفه کمونیستی راباهم‌آشتی داد، وبااین حال چگونه عقاید مسلمانان متأثر نگردد، زیراآنان ایمان دارندکه خدای بزرگ بندگانش را حافظ وآنهارا بادست پیامبرانش رهبری وراهنمائی میکند **مسلمانان بخوبی میدانندکه‌اسلام تاکنون بضرورتهای اقتصادی سرفرود نیاوردوتاابدهم نخواهد آورد، یاللعجب چگونه عقاید آنان** متأثر نگردد ، زیرا هنگامیکه نظام اقتصادی کمونیزم رامی‌پذیریم بناچاردرهریك از مراحل جهش های آن باید بگوئیم ؛ که این نظام بحکم انقلاب وستیزه یك رشته امور ضدو نقیض که هر گزخدادرآنهادخالت ندارد پیش میرود، وتنهامحرك ورهبر این پیشرفت فشارضرورتهای اقتصادی است وبس.

۲ـ قسمت دوم این‌است که انسان‌دراصطلاح فلسفۀ کمونیستی‌یك موجود بدون اراده است که درمقابل نیروی مادی واقتصادی کوچکترین اراده‌ای ازخودندارد، مارکس میگوید«درتولیدهای اجتماعی که درمیان مردم معمول‌است می‌بینیم که‌آنان بایك‌رشته روابط محدوداجباری‌زیست میکنند، که هیچ بشری نمیتواند ازآنهابی نیازباشد ، وباوجود این آن روابط یك رشته اموراستقلالی‌هستند، وارادۀ مردم هیچگونه تأثیری در وجودآنهاندارد، وهیچگاه ترقی‌فهم وشعوربشردرپیدایش‌آنهامؤثرنیست»، درصورتیکه انسان در قاموس اسلام یك موجود ایجابی و دارای اراده است .

و همین موجود با اراده خاضع ومطیع ارادهٔ خدای بزرگ است، قرآن میفرماید [1] «هرآنچه درآسمانها وزمین است تحت فرمان شماقراردادیم» پس قرآن با این بیان میرساند که بزرگترین نیروی روی زمین انسان است وهمهٔ نیروهای مادی واقتصادی پیرو ارادهٔ اوست، وهیچ قدرتی نمیتواند بشررا فرمان بردار خود سازد ، ومصداق این معنی نظام درخشان اسلام است وبس، زیرا اوهرگز بمقتضای تطور ناگزیری که قانون ماتریالستی بیان میکند پیش نمیرود ، وبعلاوه هنگامیکه مردم صدر اسلام مسلمان شدند هیچگاه باین نکته پی نبردند که تحولات اقتصادی یك نیروی قهری واجباری است، بناچار باید در برابرش سرفرود آورد (پیرو ارادهٔ انسان نیست چنانکه مارکس میگوید).

بلکه فقط احساس میکردند که آنان سازندهٔ اقتصادند ، چنانکه خدای بزرگ بتوسط پیامبرهوشمند برای آنان بیان کرده است، بخوبی میدانستند که روابط اجتماعی را با رهبری خردمندانه اسلام خودشان بر قرار میسازند، زیرا که در کمال آزادی وبدون خواستهٔ فشار اقتصادی بردگان خود را آزاد نمودند واز رژیم فاسد تیول پیروی نکردند در صورتیکه این نظام شوم استعماری صدها سال بود در اروپا خصوصاً ودر غیرعالم اسلامی بطور عموم معمول بود، پس اگرما قوانین اقتصادی کمونیزم را بپذیریم بطور خودکار باید این فلسفه را نیز بپذیریم ؛ که همیشه انسان را منتظر تحولات اقتصادی میداند باین معنی که تطور وجهش های اقتصادی راپیرو ارادهٔ انسان نمیداند ، وبلکه بعکس انسان راتابع جهش های

۱- سورهٔ جاثیه آیه ۱۳

اقتصادی میداند، که هیچگاه انسان در تغییر آن با ارادهٔ خود یا ارادهٔ اسلام فکر و کوشش نمیکند ، زیرا بدیهی است که اجتماع این دو فکر غیر ممکن است .

۳ ـ قسمت سوم این است که سابقاً ما در بحث مالکیت فردی بیان کردیم که ممکن نیست هر نظام اقتصادی را از فلسفه اجتماعی که پشتیبان آن است جدا کرد، بنابراین اگر ما فلسفهٔ کمونیزم را بپذیریم ، بناچار باید فلسفهٔ اجتماعی آن را که میگوید اصل در زندگی بشر اجتماع است، و فرد جز اینکه مانند گوسفندی در گله است هیچگونه ارزشی ندارد بپذیریم، و این مطلب مخالف با اصول تربیت اسلامی است، که در بزرگ داشت تربیت فرد عنایت مخصوصی دارد، و پس از تربیت و تهذیب اخلاق امور اجتماعی را بعهدهٔ او واگذار مینماید، بخوبی میداند که او عضو زنده و دارای اراده و اختیار است، که کار و محل کارش را خود انتخاب میکند، این حق را دارد که زمامدار اجتماع خود را بسوی درستی و راستی هدایت کند، و از فرجام بد بترساند ، و حق دارد که بر علیه زمامدار ستمکار و قانون شکن قیام کرده، و با او بجنگند. بدیهی است که اسلام با این تربیت عالی بهترین نگهدارندهٔ اجتماع است، **زیرا که هر فردی را اول در دانشگاه اخلاق اسلامی تربیت میکند و پس از آزمایش کامل، رعایت و نگهبانی اخلاق اجتماع را باو می‌سپارد،** تا از گزند فساد نگهدارد. و بر همگان واضح است که از نظر روانی و تجربی ممکن نیست که فرد در اجتماعی بی ارزش و در شؤن اقتصادی پیرو بی ارادهٔ دولت باشد، و در تمام امور اجتماعی هر جا که او بکشد این روان گردد، و سرانجام حقیقت مطلب این است که فلسفهٔ کمونیستی روی یك اصل پایدار است که میگوید فقط عوامل اقتصادی در سرنوشت اجتماع

بشر مؤثراست، و یاحداقل از سایر عوامل مقدم تراست.

امافلسفهٔ اسلام هرگز اهمیت‌اقتصادرامنکر نیست ومنکر این نیست‌که اجتماع بشر باید براساس اقتصاد صحیح اداره‌گردد ، تا بشر بفضائل اخلاقی واجتماعی نائل‌آید، ولیکن باوجود این معتقدنیست که حیات بشرفقط باقتصاد بسته است ، و هرگزاصرارندارد که بگوید فقط تحولات اقتصادی حلال مشکلات اجتماع است.

بنابراین مثلا اینك دونفرجوانی رافرض میکنیم که هردو دروضع اجتماعی یکسانند؛ امایکی بمقتضای طبیعت جوانی خود غرق درشهوات است، وهیچ وقت دست ازعیاشی برنمیدارد ، ونمیتواند درزندگی بد بگذارند ودیگری یك‌انسان نیك نفسی‌است که‌بقدرمعقول ازشهوات‌دنیا قناعت کرده وبقیهٔ نیروی خود رابرای رسیدن بمقام عالی علم وصنعت ویانشرعقاید صحیح اختصاص میدهد، آیااین دوجوان واقعاً یکسانند؟آیا حیات اجتماع بواسطه کدام یك پایدارترمیماند ؟ وبازهم فرض میکنیم دونفرشخصی راکه یکی دارای شخصیت وآبروی اجتماعی‌است که هرچه بگوید مردم ازوی می‌پذیرندوهمه ازفرمان اوپیروی میکنند ، ودیگری دارای چنین شخصیتی نبوده بلکه همه جامورد مسخرهٔ دوستان و رفقای خودقرارمیگیرد ،آیااقتصاد میتواند عدم شخصیت وی راجبران کند ؟آیا زندگی باکدام‌یك پایدارتراست؟بااین‌یاآن. **و نیزفرض میکنیم** دو نفر زنی راکه یکی دارای جمال وزیبائی ودیگری از این نعمت‌بزرگ محروم است ، آیا اقتصاد مشکل نا زیبائی را میتواند برای وی آسان بسازد ؟ آیا زشت میتوانداز زندگی باروی خوش استقبال نماید؟یازیبا؟ وبهمین جهت فلسفهٔ اسلامی عوامل غیراقتصادی بخصوص اصول اخلاقی‌را

با ارزش‌تر از عوامل اقتصادی میداند ، زیرا معتقد است که در زندگی بشریك عده عوامل غیر اقتصادی هست واجتماع بشر در تنظیم آنها بیك رشته کوشش مثبت نیازمنداست که کمتراز کوشش در تنظیم عوامل اقتصادی نیست ، وهمچنین بایجاد وبرقرار ساخین رابطه میان خالق ومخلوق همت میگمارد ، زیرا کدرابطه یگانه‌وسیله‌ایست که مبانی اخلاقی رامحکمتر وانسان را از فشار ضرورت اقتصادی وازچنگال کینه توزیها وبدبینی ها نجات داده وبسوی‌عالم‌آزاد پرازخیروبرکت رهنمون میسازد.

از طرف دیگرفلسفهٔ اسلامی یقین دارد که‌نیروی روحی‌انسان‌یك نیروی گرانبهائی است و در زندگی بشر تأثیر بسزائی دارد ، و بخوبی میداند کداگر باین‌نیروتوجه‌بیشتری بشود ودر تربیت‌آن کوشش‌زیادتری مبذول گردد ، اثرش در اجتماع کمتر از سایرعوامل حتی عامل اقتصادی نخواهد بود ، بلکه در پاره‌ای اوقات بحدی میرسد که بجای تمام قوا بکار میآید.

مسلمانان در تاریخ خودمصداق‌چنین حقیقتی را بخوبی میتوانند پیدا کنند ؛ مثلا ابوبکر در زمان خلافتش با همان روح قوی در برابر کسانیکه از اسلام برگشته بودند ایستادگی کرد ، وبیدرنگ‌بسر کوبی آنان‌شتافت، درصورتیکه‌اکثر مسلمانان حتی‌عمر بن‌خطاب اقدامش‌راتأیید نمیکردند ، آیا دراین‌کار بچه‌نیروئی اعتماد کرد؟ بنیروی‌مادی‌یا بنیروی اقتصادی ؟ یا فقط بنیروی بشریت ؟ همهٔ این نیروها بطور یقین در این جنگ او را شکست میدادند ، زیرا که در جنگ ضرر مادی واقتصادی حتمی‌است، ولیکن‌آن‌نیروی‌عجیبی که‌روح‌ابوبکررا باخدایش‌مربوط نمود وازپروردگاش‌دراین‌اقدام‌یاری‌جست‌وفقط‌این‌روح رابط بود که‌مخالفین‌را

با اوموافق ساخت، وهمان روح رابط بود که نیروی افکار مردم را در تاریخ بشر بیك نیروی مادی واقتصادی بی نظیر تبدیل نمود، چنانکه مصداقش در شخصیت عمر بن عبدالعزیز بخوبی نمایان شد، اواز شاگردان این مکتب روحانی بود که اساس آن همه ظلم وستم سیاسی واجتماعی را که نیاکانش پی ریزی کرده بودند برهم زد، او باهمین شخصیت روحی در مقابل ستم ایستادگی کرد تا امور مردم را بجریان طبیعی بر گرداند، وآبروی اجتماع را آنطور که شایسته یك اجتماع مسلمان بود بالا برد، تا در زمان زمامداریش آن معجزهٔ تاریخی اقتصادی نمایان شد که سرانجام باعث تشکیل یك اجتماع بدون فقر گردید، وبهمین جهت است که فلسفهٔ اسلامی بنیروی روحی ارزش بیشتری قائل است، زیرا اسلام هرگز نمیخواهد فرصت‌های معجز آسای بشریت بدون استفاده بماند ونیروهای اندوخته انسان بهدر برود، اگرچه هیچ زمانی این فلسفه آسمانی دست از کار خود در حدود قدرت واقعی بر نمیدارد و در انتظار پیدایش این معجزات انسانی فرصتهای خود را بهدر نمیدهد، بلکه شعارش همیشه این است تا آنجا که ممکن است باید پیش رفت.

بنابراین انسان هرگز مجبور نیست برای تنظیم شئون اقتصادی براه کمونیستی پردازد، وسپس آن نیروو قدرتیکه از اصول اخلاقی وروحی برانگیخته میگردد برایگان از دست بدهد، زیرا آن تورم اقتصادی که مقصود کمونیزم است مانند تورمی است که در بعضی اعضاء حساس بدن مانند قلب و کبد ظاهر میشود، که سرانجام نه عضو متورم میتواند وظیفهٔ خود را بدرستی انجام بدهد، ونه سایراعضاء را درانجام آن آزاد میگذارد، بلی من بخوبی میدانم از اینکه مافلسفهٔ اسلامی را

با فلسفهٔ کمونیستی اینطورمقایسه کردیم گروهی ناراحت میشوندزیرا که آنان یا اصلا بمسائل نظری ایمان ندارند و گفتگو در بارهٔآن رابیفائده میدانند، ویااینکه فقط مسائل عملی را قابل بحث میدانند و میگویند همه چیز را ممکن است یکسان‌نمود؛ بشرطاینکه محسوس وقابل اجرا باشد ، وبهمین جهت‌آنان متأسفند که‌چرا اسلام را درعمل‌باکمونیستی ناسازگاریافته‌اند .

بدیهی است که ما نمیتوانیم آنان را تصدیق کنیم واجازه بدهیم که جنبهٔ نظری وفلسفی را این قدر بی‌ارزش بشمارند ، زیرا که جدا کردن مسائل فلسفی از مسائل عملی واقعاً ممکن نیست، ولی با وجود این‌آنان رابمواردِاختلاف عملی اسلام‌و کمونیست متوجه ساخته و بیك رشته امور اختلافی اشاره میکنیم .

۱ــاول‌این‌است که اسلام‌نخستین وظیفهٔزن را تولید وتربیت نسل بشرمیداند، وهرگزاجازه‌نمیدهد که‌زن از محیط وظیفهٔ خودبیرون‌آید، ودرکارخانجات ومحیط کشاورزی‌بکار مشغول شود ، مگردر حال‌ضرورت وناچاری!! و زن در نظر اسلام هنگامی ناچار است که کسی را نداشته باشد ، پدری یا برادری و یاشوهری نباشد که مخارج زندگیش را تأمین کنند ، در اینصورت ناچار است که خود بتأمین زندگی بپردازد . اما طبق‌قوانین اقتصادی کمونیزم، زن باید مانند مرد ساعات معینی را بکار بپردازد ، قطع نظر از اینکه این فلسفهٔ مادی فرق زن ومرد رادر انجام وظیفه ودرهستی روانی انکار میکند، خود اقتصاد کمونیستی فقط براساس تولید مادی واندوختن‌مادیات بی‌پایان پی‌ریزی شده است ، واین‌آرزوی طلائی هیچ وقت برآورده نخواهد شد، مگراینکه همهٔافراد مرد وزن و

صغیر و کبیر در کارخانجات و کارگاهها و کشتزار ها بکار مشغول شوند ،
وزنان فقط در چند روزایام زایمان حق داشته باشند دست از کار بکشند
وپس اززایمان، پرورشگاهها تربیت ونگهداری بچه‌ها رابعهده بگیرند،
و درست مانند یك كارخانهٔ جوجه کشی وجوجه پروری با اشرف
مخلوقات رفتار مینماید ، بنابراین ما اگر قوانین اقتصادی کمونیزم را
اجرا کنیم باید زن بدون تردید ازوظیفهٔ مخصوص خود دست بردارد ، وهر
زنی برای تأمین زندگیش بسوی کارگاهی روان شود ، وبدیهی است که
دراینصورت یك رکن بزرگ فلسفهٔ اسلامی را از دست داده‌ایم که همه
نظام اجتماعی واقتصادی و اخلاقی خود را براین اصل استوار میداند ،
که زن باید وظیفهٔ مخصوص ادارهٔامور داخلی خانواده رابعهده بگیرد،
ومرد باید امورخارجی‌آن راانجام بدهد تا هم‌کار را در میان همهٔ افراد
تقسیم بکند وهم فردرابفراخور حالش بکار بگمارد ، بنابراین اگر کسی
بگویدديگر زن لازم‌نیست درکارخانه‌کار کند ، (البته این سخن را خود
کمونیستها میگویند) او دراینصورت ازارگان کمونیست خارج است ، و
بحث مافقط‌بحث افزودن‌تولیداست وبدون‌تردیداین درزندگی یك هدف
گرانبهائی است ، ولیکن رسیدن بآن نیازمند بپذیرفتن رژیم کمونیزم
نیست ، زیرا که خود کمونیستها این برنامه را از اروپای سرمایه داری
فرا گرفته‌اندوحکومت اسلامی هرگز مانع ازبکاربردن مدرن‌ترین‌وسائل
تولید کشاورزی وابزار صنعتی نیست .

۲ـ امردوم اینست که نظام اقتصادی کمونیزم از اول براساس
دیکتاتوری‌کامل استواراست؛ زیرا که رشتهٔ‌کاردراین رژیم فقط در دست
دولت است، دولت‌کار راانتخاب میکند وبطور اجبار هر کارگری رابکاری

وامیدارد ، بدون درنظر گرفتن اینکه ازاین کار گرچه کاری ساخته‌است، ولیاقت کدام‌حرفه‌ای‌رادارد،ودر کدام‌کار گاهی‌میتواند بکار مشغول شود ، آیاهوای محیط کار باوضع‌مزاجی‌وی ساز گاراست یا نه ؟ واین‌دیکتاتوری بحد کمال نمیرسد مگراینکه‌دولت برتمام اعمال وافکار وگفتارو کردار و اجتماعات مردم مسلط باشد ، و اگر در یك قسمت آزادی راآزاد بگذارند بطور یقین بزودی بآزادی کارگران نیز سرایت خواهد کرد ، و این یك کاری است که هرگز دولت کمونیست بآن‌اجازه‌نخواهد داد.

بلی ببعضی حماسه‌سرایان احساسات غلبه میکند ومیگویند چه ضرری داردکه این نوع دیکتاتوری را بپذیریم وتابصلاح‌عموم ملت میکوشد ودرتوزیع‌کاروکارمزد باعدالت رفتار میکندآن رابرسمیت بشناسیم ؟ پاسخش این است که این پندار غلط است و هیچگونه سازش بادیکتاتوری ممکن نیست ، زیرا که مثلا یك حزبی مانند حزب وطن که ازنظر فرار ازدیکتاتوری قوی‌ترین احزاب باشدودیکتاتور معاصرش عادلانه‌ترین‌دیکتاتورها باشد،آن حزب نمیتواند بیش ازچند ماهی‌ساکت بنشیند ،تاچه رسد بسالهاوقرنها، اگرچه‌دراین مدت هم‌آنطور که شاید وباید مقاومت‌نکند ونیرویش رابرعلیه آن بسیج ندهد ، وفقط درمبارزه بخورده گیری وانتقاد اکتفا کند ، درصورتیکه با این عمل فقط میتواند نارضایتی خود را که ناشی از دیکتاتوری است اظهار نماید،پس اگر دیکتاتوری بحدی برسد که انتقاد واظهار نارضایتی را هم برای یك حزبی‌ممنوع‌سازد و کسانی را که انتقاد کنند بزندان وحبس وتبعید و اعدام محکوم نماید چگونه میتواند آن حزب هستی خود را حفظ کند .

هیهات،هیهات که مردم تن بدیکتاتوری بدهند، اگرچه‌عادلانه هم باشد ، بنابراین اگر کسی بگوید لازم نیست که اقتصادیات خود را با دیکتاتوری و اجبار پیش ببریم در اینصورت خواستهٔ اورژیم اقتصادی کمونیزم نیست،بلکه منظورش فقط برقرادی عدالت اجتماعی واقتصادی است وآن هم‌بدون گرویدن بکمونیستی ممکن است .

۳ـ امرسوم‌این‌است که اگرمادر محیط‌خودآئین اقتصادی کمونیزم را بکارببندیم، وضع سیاسی ماازدوحال بیرون نیست؛ یا بدون الهام از مسکومر کزجهان کمونیستی ، هستی سیاسی خود را حفظ خواهیم کرد ، ویا هستی مادر هستی روسیه‌شوروی ذوب خواهد شد ، که سرانجام‌دارای هیچگونه هستی استقلالی نخواهیم بود . اما صورت اولی هرگز روسیه پسند نیست و این همان مشکلی است که گریبان گیر **مارشال تیتو**شده وهمیشه اورا در جهان انگشت نما ساخته است، زیرا کـه دولت وملت یوگسلاوی در کشور خود قوانین کمونیستی را آزادانه‌وبدون قید وشرط **اجرا میکنند وبا** وجود این‌همیشه میان دولت‌یوگسلاوی ودولت‌شوروی **اختلاف ونارضایتی**برقرار است، بجهت اینکه این ملت هرگزنمیخواهد هستیش رادرهستی روسیهٔ شوروی نابود سازد، واگرمااین نظام‌را دربلاد خود برسمیت بشناسیم‌بطوریقین وضع‌ما بمراتب بدتراز **وضع‌تیتو**خواهد بود زیرا درآن صورت ما باید در مبارزه میان شرق وغرب بناچار خود را بدامن روسیه بیاندازیم ودرغیراینصورت نمیتوانیم اقتصاد کمونیستی خودرا از گزند عالم سرمایه‌داری محفوظ بداریم .

اما درصورت دوم (درحال نابود شدن هستی مادرهستی روسیه) دیگر مارا نمیگذارند مسلمان بمانیم ، زیرا سابقاً گفتیم که اسلام و کمونیزم

از نظر اصول فکری وفلسفی باهم سازگار نیستند، و بدیهی است که ما نمیتوانیم ازهستی خود چشم بپوشیم، زیرا که امتیاز ملت مسلمان ازسایر ملتها داشتن قانون خدای بزرك است. اومیخواهد که این ملت ممتازهستی خود رافدای هستی دیگران نکند، برای اینکه آن یك موجودیتی است مافوق موجودیت دیگران، هستی خدادادی است که درسایهٔ عنایتش تاجهان جهان است بیمه شده، یك معجون اقتصادی واجتماعی وفکری وروانی است که محال است بهستی دیگران آمیخته گردد.

برهمگان واضح است وقتیکه بامذاب و نابودشدن درهستی ملتهای استعمارپیشه غربی مبارزه کنیم ویا ازهم پیمان شدن بااین پیمان شکنان پرهیز نموده وازهر عنوانیکه ماراتحت قیمومیت آنها قرار بدهد سرپیچی کنیم، این مبارزه برای این نیست که ماراهرچه زودتر باسرمایه داری مربوط ساخته وبرعلیه کمونیستی برانگیزد، چنانکه کمونیستها میخواهند بامحدود نمودن این معرکه مارافقط دشمن سرسخت کمونیزم نمودارسازند، اما مابرای این مبارزه میکنیم که در دین ما برهرمسلمانی لازم است که از هستی خوددفاع کند، واستقلال خودرادرهستی هیچ بیگانه‌ای مذاب نگرداند، **وبیگانه درنظراسلام بیگانه است** چه کمونیست وچه سرمایه دار!! و جرم کسانیکه اردوگاه غربی راپناهگاه خود میدانند کمتر ازجرم آنان نیست که هستی خود را دراردوگاه کمونیستی نابود میسازند.

وازطرف دیگر کشورمصرخصوصاً وعالم اسلامی عموماً درمیان دو نیروی مخالف ومتخاصم شرق وغرب یك مرکز بسیاردقیق ودارای ارزش فراوان است، زیراهمین طور که ازنظرجغرافیائی حدوسط قرار گرفته از نظروضع عقیده‌ای واجتماعی واقتصادی نیزهمین طوراست، وهرگز بصلاح

هیچکدام ازعالم شرق وغرب نیست، که امروزماضمیمهٔ یکی ازایـن دو نیروی متخاصم باشیم، بنابراین یگانه عاملی که درصلح ونجات عالم مؤثر است، فقط تقویت این نیروی سوم است وفقط پایداری واستقلال ایــن نیروی بی پایان است که بخوبی میتواند صلح عمومی رادرجهان برقرار سازد، بطوریکه ازهیچ طرف پیروی نکندتالنگرقوای نیروهای متخاصم عالم گردد، واز بروزهر گونه تجاوزی جلوگیری نماید، وباضافه دراین مبارزات جهانی که مبارزهٔ ملیت نمیتوان نامید، بلکه حقیقتاً مبارزهٔ اصول ومبادی است، نبایدما باداشتن اصول ممتازدست ازهستی خود برداریم و یکی ازاصول شرقی ویاغربی رابپذیریم .

بالاتر ازهمه اینها مافاش میبینیم که نظام کمونیستی دائم در اشتباه است، زیرا که اول همهٔ اقسام مالکیت رالغووکارمزد همهٔ کارگران رامساوی اعلام کرد وسپس باشتباهش پی برد ، وتحت فشارواقعیات قرار گرفت ودید که اگرمقداری ازمالکیت فردی راآزاد بگــذارد ونسبت بشایستگی افراددر کارمزد تفاوت قائل شود بصلاح است، وسرانجام بااین اقدام ازدواصل بزرگ مارکس رو گردان شدودوقدم بفکراسلامی نزدیک تر گردید.

بنابراین چگونه رواست که ازاصل ثابت خود که بشریت پس از آزمایشهای فــراوان بسوی آن بر میگردد ، دست بر داریم تاخــودرا بکاروان اشتباه برسانیم ، که هرچــه با سرعت روان شود بخطر نزدیک تراست .

هیهات که شخص خردمند و کسی که بهستی خود ایمان داردبچنین

کارخطرناکی اقدام بکند، واقعاً این اقدام یك شکست جبران ناپذیر داخلی است که بصورتهای مختلف بسوی هرشوره زاری درجستجوی آب روان‌میگردد، شکست‌جبران ناپذیری‌است که بجزعاجزان ودرماندگان آن‌رامتحمل نمیشوند.

راه کدام است و چگونه

باید رفت

امروز چگونه واز چه راهی بحقیقت اسلام میتوان رسید؟

اکنون که معتقد شدیم اسلام بهترین نظامهای عالم است، وایمان پیدا کردیم که موقعیت تاریخی وجغرافیائی واوضاع بین المللی نیز برای رسیدن بسعادت وبسط عدالت اجتماعی؛ اسلام را یگانه راه معرفی مینماید، اما باید دید امروز چگونه واز چه راهی باین هدف عالی میتوان رسید؟ امروز در عالمیکه با فکر وفلسفهٔ اسلام ستیزه میشود، وگروهی از زمامداران سرکش مسلمان که در حکم یاغیانند از داخل مانند دشمنان بیگانه با آن میجنگند وبلکه این دشمنان داخلی بمراتب خطرناکتر از بیگانگانند، چگونه بحقیقت اسلام رهنمون باید شد؟ راستی برای هردعوتی در عالم یك راه بیش نیست، وآن هم ایمان بدعوت وایمان بهدف است؛ آری آخر این دین اصلاح پذیر نیست؛ مگر با آن ایمانیکه اولش رااصلاح کرد، وما امروز با همان وضعی روبروهستیم که مسلمانان

صدر اسلام روبرو بودند، اندك جمعیتی بودند وبا بزرگترین امپراطوری‌های تاریخ روبرو شدند ، از طرف چپ امپراطوری روم وازطرف راست امپراطوری ایران ، ونیروی هردو از نظر افـراد ، وثروت، آمادگی ، فنون جنگی، سیاست لشگری و کشوری باندازه ای از قدرت مسلمانان زیادتربود که بهیچ وجهی قابل قیاس نبود **وبا وجود این‌همه‌فرق، باز هم معجزهٔ اسلام نمایان شد، وواقعاً هم یك معجزهٔشگفت‌انگیز تاریخی بود** ، زیراکـه ایـن عده کم ، باآن همه فقدان وسائل ، برامپراطوری کسری وقیصرپیروز شد ، ودر مدت کمتر از نیم قرن بعمر هردو امپراطوری بزرگ پایان داد ، وزمام هر دو کشور بزرگ جهان را بدست گرفت ، وقدرت خود را در عالـم پهناور اسلامـی از شبه جزیرهٔ عربستان گرفتد تا آخرین نقطه آسیا وآفریقا گسترش‌داد، بنابراین‌باید دید که‌این‌پیش‌رفت‌معجزآسا‌چگونه انجام گرفت؟همهٔ عقاید وتفسیرهای مادی واقتصادی‌نیزچنین قدرتی ندارند تابیان کنند کـه این ترقی اعجاز آمیز چگونه بوجودآمد؟ چرا؟ یگانه‌چیزی که‌بخوبی میتوان‌بیانش کرد **ایمان است،** همان ایمانیکه‌هرسربازمسلمان‌را وادار میساخت‌تابگوید: **آیامیان‌من‌وبهشت‌جزکشتن‌دشمن‌ویاکشته‌شدن‌درراه‌خدافاصله‌ای هست ؟** این جمله راتکرار میکرد وبا این حماسه گرم وپرشوربسوی میدان نبرد روان میشد ، مـانند دامادیکه بسوی حجلهٔ زفاف بخرامد ، ویا هنگـام روبرو شدن بـا دشمن خـود را چنین معـرفـی میکرد [1]

«آیاازمامسلمانان‌جزدوفرجام‌نیك‌انتظاردارید؟یاپیروزی‌بردشمن ویا رسیدن بمقام‌افتخارآمیزشهادت»؟

۱ـ سوره توبه‌آیه۵۲

سپس خود را برصف دشمن میزد ، تا یکی ازاین دوافتخار را بدست آورد ، آری یگانه راه این هدف مقدس **ایمان** است وبس، وبجز **ایمان** برای پیش بردن هر دعوتی راهی نیست ، ممکن است کسانی از روی دلسوزی واخلاص ویا از روی خیانت وشکستن روحیهٔ مسلمانها بگویند: هرکاریرا در عالم باسلاح وابزار میتوان پیش برد، اما کوو کجا است آن سلاح ؟ تا بتوانیم بادشمن روبروشویم، بلی درست است که باسلحه نیازمندیم، ولکن این نکته را نباید نادیده گرفت که احتیاج مادردرجه اول باسلحه نیست ، وبایدبدانیم که تنها سلاح نمیتواند مارابی نیازبسازد، مگرنبود که **ملت ایطالیا** در جنگ جهانی گذشته دارای سریع ترین و برنده ترین سلاحها بود ؟ وباوصف این هرگزروی پیروزی ندیده ودرهیچ میدانی پایداری نکرد، سربازان ایطالیائی همیشه هنگام فرار از سنگر ازیك دگر سبقت میگرفتند ودر مقابل دریافت خلعت و نعمت اسیری، همان سلاحهای برنده را دودستی تقدیم دشمن میکردند، واضح است که سازو برگ جنگی آنان ناقص نبود **بلکه این ملت پشت بسنگر، بکسر بودجه ایمان دچار شده و معنویت خود را ازدست داده بود،** ونیز لازم بتذکر است که داستان عده ای از فدائیان جنگی اسلام را بیاد آوریم که اغلب عددشان از صد نفر تجاوزنمیکرد؛ ودرهرشب بیش ازپنج نفرمأموریت نداشتند ، وسرانجام امپراطوری کهنسال روم را طوری عاجز کردند که بناچار ازمیدان گریخت. این عدهٔ از جان گذشته هیچگاه دارای سلاح فوق العاده نبودند، مجهز باسلاحهای سنگین مانند طیاره وتانك وبمب و نارنجك وتوپهای دور پرواز نبوده وحتی مسلسل دستی هم نداشتند؛ اما دائم با یك سلاح ضد اسلحه بنام ایمان مسلح بودند که از هر سلاحی

برنده‌تر است .

وهمهٔ‌مسلمانها نیز با روح همان عدهٔ جان‌بکف زندگی را تکمیل کرده‌ودرمکتب آنهادرس فداکاری آموخته بودند،همه وهمیشه‌درراه خدا جهاد میکردند، میکشتند و کشته‌میشدند، **میدان نبرددرنظرشان‌بهتر ازگلستان بود ودامن‌گلگـون افتخار آمیزتریـن لباسها بود ،** وبااین روح پرازنشاط امپراطور پیرجهان را بزانو در آوردند ، ممکن است بعضی راحت طلبان بگویند؛ اکنون دیگر آن فداکاریهالازم‌نیست وبرای همیشه راه پیروزی باز وبا شکوفه‌های تمدن‌آراسته است، دیگر احتیاجی بآن‌گونه جان بازیها نمانده است . در پاسخ آنان باید گفت که این‌فکراشتباه بزرگی است،امروز نه‌تنهاپیش‌پای‌ما گلزار نیست‌بلکه راه دشوارتروناهموارتراست، وبرای رسیدن بهدف عرق‌جبین وخـون دل واشک‌چشم لازم است، واضح است که‌برای‌هردعوتی‌فداکاریهاوهرهدفی‌را جانبازیهامیباید!، وآن هدفی که مادرپیش‌داریم هدف‌عزت، هدف‌شرافت وافتخاراست!!**هدف‌سعادت همگانی‌وگسترش‌عدالت اجتماعی‌است.** که ازهرهدفی شایسته تراست وباید درراهش خون ها ریخته و جانها بکف‌نهاده شود!! وبهرحال‌هم اکنون درموقعیتی‌قرار گرفته‌ایم که بناچار باید قربانیها بدهیم، وآن قربانیها که‌درراه کوشش بهدف رسیدن بایدداد بیش ازآن نیست که درساکت نشستن و تن بذلت دادن میدهیم !! آری همیشه خواستهٔ‌استعمارچیان شرق وغرب این است که آن قربانیها رادر راه کسب ذلت وبدبختی وفقروفلاکت وسیه‌روزی ونابودی بدهیم، نه در راه کسب سعادت ونیکبختی، پس چه بهتر که برخلاف خواستهٔ دشمن، درراه کسب افتخار وشرف جان‌فدا کنیم !!

آیا غافلیم که درجنك گذشته چقدر کشته دادیم ؟ هـزاران بشر بی گناه‌ازما، درزیرچرخهای‌وسائل نقلیه‌ارتش‌جنایتکارمتفقین‌جان‌سپردند، وبجائی نرسید؛ **آیاعرض وناموس مادردست‌درندگان‌ناموس آدمیت کم‌دریده شد؟** چه دست های تجاوزیکه بدامن معصوم مادرازنگشت؟ آیا کم ذخیرهٔ زندگی و اندوختهٔ فرزندان ما بلاعوض بغارت رفت؟ و همین طورپشت سرهم چه تجاوزهای آشکارونهان که بحقوق مانکردند ؟ وسپس وقتیکه باما روبروشدند بادی بغبغب انداخته، منت گذارده گفتند که دراین جنگ عالم سوزازحریم شمادفاع کردیم، باید خسارت وحق دفاع مارابپردازید!! **ودیروزبودکه دولتهای غربی میخواستندمارا درپیمان مشترك باصطلاح دفاعی واردکنند،**وبا این اقدام دوستانه پانصدهزارنفرازجوانهای مارابسیج نمایند تاسلاحهای برنده وزهرآگین خودرا پیش ازآنکه بسینه های سفید پوستان آمریکائی‌ویاانگلیسی‌برسد درسینه های بیگناه ماآزمایش کنند!!، واندوخته‌های مارا بیغما ببرند، وبعنوان حمایت ازناموس مسلمانان دست تجاوز بسویش درازنمایند ، و سپس درخاتمد جنگ جنازه های ما را درمیدان نبرد لگدکوب کنند ، خواه پیروزباشند وخواه مغلوب وسرافکنده برگردند!!

بنابراین اگرناگزیرمرك هستی سوزگلوی فرزندان آدم و حوا راخواهدفشرد، پس چرا باید درراه کسب ذلت وخواری‌بمیریم؟ چرانیم‌میلیون‌جوانان مادرراه پیروزی دشمنان هم‌پیمان جان‌بسپارند؟ و ودرراه کسب افتخار وشرف فداکاری نکنند؟

بلی جان حقیقت این است اگرما درراه کسب استقلال یك وطن پرافتخاراسلامی ودرراه‌اجرای احکام اسلام پانصد هزارنفرقربانی بدهیم ،

دربلاد اسلامی نه یك‌نفرسرباز بیگانه ونه درروی زمین‌اثری ازاستعمار خواهدماند، باز تکرارمیکنیم: **یگانه راه‌برای رسیدن بهدفهای افتخار آمیزاسلامی ایمان است وبس** وباداشتن‌ایمان‌هر گز بسلاحهای سنگین وهواپیماهای بمب افکن وبمب های آتش زانیازمند نخواهیم بود، ما که ازنفس‌خوددفاع میکنیم، وبرای‌جلو گیری از نابودی درجنگ‌آینده‌تلاش میورزیم، نه‌با کسی‌سر جنگ‌وستیزداریم ونه فکراستعمار کردن دیگران مغزما فشارمیآورد !! وفقط دراین فداکاری بیك رشتد سلاح معمولی از بیل تفنك، مسلسل وتوپ و نارنجك دستی نیازمندیم ، وهمهٔ اینها نیز مروز دردست رس ما هست ، هروقت بخواهیم میتوانیم آماده بسازیم ، **امروزگروهی ازمسلمانان باانتشار** مرام کمونیستی ازروی ناراحتی فشارزندگی ازاسلام روگردان شده‌اند!! آیا آنهاراچه ناراحت کرده ست؟ هنوز که دروضع زندگی‌ما نسبت باسلام تغییری رخ نداده، و کسی ماکاری ندارد ، زیرا آن عالمی که کمونیزم با آن مبارزه میکند عالم لیبی است ویا بطورعموم عالم غیراسلامی است، همان عالمیکه دشمن سمی اسلام است. **خودکشورروسیه شوروی که رژیم کمونیستی‌از آنجاسرچشمه‌گرفته همان‌کشوری است** که پیش‌ازپیدایش این مرام باقبائل‌مرزنشین‌خودرا برعلیه دولتهای‌مسلمان تحریك میکرد، تاازاین ه بتواند فتنه وآشوبی درمیان مسلمانها برانگیزد، بایدید اکنون در ضع ماویاآنان چه تغییری‌رخ داده‌است؟ وعالم‌اروپا که‌ازروزاول‌مرکز ام صلیبی بود. وهنوزهم هست دروضعش‌نسبت‌بمسلمین چه تغییری پدید شده ؟

هیهات که دروضع ما ویاآنان تغییری پیدا شود ، زیرا که عداوت

مردم صلیبی‌مرام، باما فطری وتغییر ناپذیر است، بدیهی است که هم اکنون ماهمان موقعیت را داریم که مسلمانان صدر اسلام درمقابل دوامپراطوری بزرگ راست وچپ (ایران وروم) داشتند. واما آن خود سران گردن کش وآن زمامداران یاغی بر اسلام که درعالم اسلامی بنام مسلمان حکومت داشتند امروز باسرعت رو بزوال وانقراض میروند، آخرچه کسی باورمیکرد که ملك فاروق جفامدار باین زودی وآسانی از اریکه امپراطوری سرنگون گردد، هم اکنون که این کارمحال نیست، زیرا هرآنچه یکبار حادث شد بطوریقین باردیگر نیزممکن است، هشیارباید بود ،آن جنبش اسلامی که ستمکاران رابزانو درآورد وجفامداران را متزلزل ساخت هم اکنون نیز باپشتیبانی نیروی زمین وآسمان بخط سیرش ادامه خواهدداد، این جنبش بزرگ نوین که ازآینده بسیارنزدیك نوید میدهد بیهوده نیست، واین حرکت های گرم اسلامی که همیشه درداخل بلاد خود با هرنیروی نافرمانی‌میجنگد بی جا نیست و این نهضت های آزادی بخش اسلامی کههمه وقت وهمه جا با استعمار واستعمارمداردرپیکاراست عبث نیست، واین ادراك وافکارعمیق اسلامی که درهمه جاوهمه وقت خواهان بسط عدالت‌اجتماعی‌رسمی‌اسلام‌است، وهرگزاز راه پیروی ازبیگانگان ویانابود شدن درنیروی شرق وغرب دست بدامن عدالت اجتماعی نمیزنند بیهوده نیست، **برهمگان واضح است که اسلام عزیرهم اکنون در راه تشکیل نیروو تمرکزقواپیش‌میرود،** وفطرت موجودات جهان نیز همه ازیك اسلام حقیقی عالمگیر نوید میدهد !! زیرا که اسلام را درزندگی‌بشر،دورانی است که کمترازدوران اول‌نیست، هم دارای نیروی کنترل‌درمیان نیروهای شرق وغرب است، وهم ازآغازیك عالم نوبنیادی

خبرمیدهد، که نه‌محکوم بنیروی ماده خواهد بود ونه اسیر مبارزات اقتصادی، بلکه یك‌عالمی‌است که نیروهای مادی‌وروحی‌باهمکاری نزدیك وپشتیبانی یك‌دیگردریك نظام عدالت‌آمیزبزمام داریش اعتراف خواهند نمود. وبدیهی است آن عالمیکه تا گردن درمنجلات ماده چنان فرورفته که روحش را فراموش کرده وآرامش خود را ازدست داده است. بلکه همان مادمدائم در کشاکش ومبارزات ناگوارقرارش داده، بناچار روزی بنظامی پناه خواهد برد که نه عالم ماده رابتنهائی برسمیت خواهدشناخت ونه آنرابعالم روح برتری خواهد داد.

آری این چنین عالم ناچاراست که دست نیازبسوی فلسفهٔ اسلامی درازبکند، اگرچه خود پیرودین اسلام هم نباشد، اماما مسلمانان هیچ وقت راه، پیش روی ماگلستان نبوده و نخواهد بود، پس بناچارجان بازیهای زیادوقربانیهای فراوان لازم است، مانندقربانیهائی که مسلمانهای صدراسلام دادند، تابگوش‌جهان وجهانیان برسانند که **عالم اسلامی پرازخیروبرکت وسعادت است وهرگزآن جان فشانیها بیهوده نبوده وبلکه‌ازجانب پروردگارعالمیان درزمین وآسمان تضمین شده‌است،** قرآن باصدای رسا میگوید«خدای بزرگ یار کسانی‌است که اورا یاری کنند،» همان خدای توانائی که هرگز مغلوب نمیشود **ان‌تنصروالله ینصرکم‌ویثبت‌اقدامکم.**

پایان